

ماهنامه شاهد یاران
صاحب امتیاز:
بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول و سردبیر: محبوب شهبازی
جانشین سردبیر و مدیر اجرایی: نادر دقیقی
دبیر تحریریه: محمدرضا کاتبینی
طراح و مدیر هنری: علیرضا ذاکری
ناظر چاپ: محمد حسن زاده

چاپ: چاپخانه سازمان فرهنگی سیاحتی کوثر
توزیع: مؤسسه فرهنگی هنری شاهد



نشانی:
تهران، خیابان آیت الله طالقانی،
خیابان ملک الشعراء بهار (شمالی)
شماره ۳، انتشارات شاهد
صندوق پستی: ۴۳۴۸ - ۱۵۸۷۵
تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴ - ۸۸۸۳۵۱۰۸
دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۴۹

Email: yaran@shahedmag.com
www.shahedmag.com
www.shahed.issar.ir



- شاهد یاران از پژوهش‌های محققان در باره موضوعات نشریه استقبال می‌کند.
- شاهد یاران در تلخیص و اصلاح آثار ارسال‌ی آزاد است.
- آثار ارسال‌ی مسترد نمی‌شود.
- نقل مطالب شاهد یاران با ذکر مأخذ بلامانع است.
- نظرات مصاحبه‌شوندگان الزاماً موضع مجله نیست

سیاستمدار صادق... دیباچه

- آیت الله مهدوی کنی در آئینه توصیف رهبر معظم انقلاب
گذری و نظری بر حیات مبارزاتی عالم مجاهد و پارسا آیت الله حاج شیخ محمدرضا مهدوی کنی / قاسم تبریزی
«آیت الله مهدوی کنی در قامت یک همسر» در گفت و شنود با بانو قدسیه سرخه‌ای
«آیت الله مهدوی کنی در قامت یک پدر» در گفت و شنود با حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد سعید مهدوی کنی
«جستارهایی در پیشینه علمی و عملی آیت الله مهدوی کنی» در گفت و شنود با آیت الله سید رضی شیرازی
«آیت الله مهدوی کنی در قامت یک دوست» در گفت و شنود با آیت الله محی الدین حائری شیرازی
«سیری در منش اخلاقی - سیاسی آیت الله مهدوی کنی» در گفت و شنود با آیت الله سید احمد علم الهدی
«بازخوانی فرازهایی از حیات سیاسی و اجتماعی آیت الله مهدوی کنی» در گفت و شنود با دکتر غلامعلی حداد عادل
«ناگفته‌ها و خاطره‌هایی از سیره فرهنگی و سیاسی آیت الله مهدوی کنی» در گفت و شنود با حسین مهدیان
«آیت الله مهدوی کنی در عرصه سیاست و اخلاق» در گفت و شنود با آیت الله سیدهادی خسر و شاهی
«جلوه‌هایی از منش علمی و عملی آیت الله مهدوی کنی» در گفت و شنود با حجت الاسلام والمسلمین حسین انصاریان
«آیت الله مهدوی کنی و آموزش سیاست اخلاقی» در گفت و شنود با آیت الله شیخ علی اصغر معصومی شاهرودی
«آیت الله مهدوی کنی در مجلس خبرگان رهبری» در گفت و شنود با آیت الله عبدالنبی نمازی
«آیت الله مهدوی کنی در مجلس خبرگان رهبری» در گفت و شنود با آیت الله سیدعلی شفیعی
«نظری بر پیشینه مبارزاتی آیت الله مهدوی کنی» در گفت و شنود با محمد مهدی عبدخدایی
«جستارهایی در حیات فرهنگی و مبارزاتی آیت الله مهدوی کنی» در گفت و شنود با دکتر اسدالله بادامچیان
«آیت الله مهدوی کنی و روزهای پر حادثه انقلاب اسلامی» در گفت و شنود با مهندس سیدرضا میر صادقی
«جلوه‌هایی از منش علمی و اخلاقی آیت الله مهدوی کنی» در گفت و شنود با دکتر سید محمود کاشانی
«آیت الله مهدوی کنی در بستر سیاست و فرهنگ» در گفت و شنود با حجت الاسلام دکتر محسن الویری
«آیت الله مهدوی کنی در دوران پیش و پس از انقلاب در آئینه خاطره‌ها» در گفت و شنود با سید مهدی طالقانی
در تبیین جنبه‌هایی از شخصیت استادبزرگوارم آیت الله محمدرضا مهدوی کنی (قده) / حجت الاسلام والمسلمین سید مصطفی میر لوحی
خاطراتی از منش فرهنگی و مبارزاتی فقید سعید، آیت الله محمدرضا مهدوی کنی / سید محمدصادق قاضی طباطبایی
مسجد جلیلی پایگاهی برای انتقال اندیشه‌های امام خمینی / پروین قدسی زاد
ادوار گوناگون مبارزات سیاسی و خدمات اجتماعی آیت الله مهدوی کنی در آئینه اسناد

۲
۳
۵
۱۶
۲۹
۴۶
۴۸
۵۱
۵۵
۵۸
۶۰
۶۴
۶۶
۶۹
۷۱
۷۳
۷۵
۷۸
۸۲
۸۳
۸۵
۸۹
۹۸
۱۰۰
۱۰۷



به انقلاب اسلامی تأسیس کرد و مسئولیت کادرسازی برای نظام اسلامی را عهده‌دار شد.

آیت‌الله مهدوی کنی یک انقلابی حق‌محور و فراجنبی بود که همه توان خود را برای ایجاد وحدت و تقویت آن در بین نیروهای مؤمن به انقلاب به کار گرفت. بسیاری از جریانات سعی داشتند از وجاهت و مکانت وی سوء استفاده کنند، ولی ایشان به عنوان عالم و مجاهدی بصیر و آگاه، همواره در خط ولایت حرکت کرد و تا پایان در این صراط مستقیم ثابت قدم ماند. حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آیت‌الله مهدوی کنی مشحون از درک عمیق و والایی بود که به ایشان جایگاه ممتازی می‌بخشید. وی همه عمر خود را صرف فهم دین و دریافت گوهر ایمان کرد و به چنان درک عمیقی از دین دست یافت که نه زندان و تبعید و شکنجه و نه قرار گرفتن در بالاترین مناصب نظام کمترین آسیبی بدان وارد نساخت و این همه میسر نشد مگر با اخلاص، پاک‌اندیشی، اخلاق حسنه و انطباق کردار و گفتار.

آیت‌الله مهدوی الگویی تمام عیار از یک مسلمان متدین، دلسوز، شجاع و انقلابی بود که در تمامی بحران‌هایی که انقلاب اسلامی را تهدید می‌کرد، مردانه پایمردی و با ایفای نقشی بی‌بدیل انقلاب را از آسیب‌های مختلف حفظ کرد. روحیه آزادگی این معلم اخلاق موجب می‌شد همواره استقلال رأی خود را حفظ کند و فشارهای فضای سیاسی، به‌ویژه در مواقعی چون انتخابات حساس تأثیری بر رأی و نظر او نگذارد، از همین روی در حالی که نهایت احترام را برای نظر دیگران قایل بود، اما هرگز تحت تأثیر این افکار قرار نمی‌گرفت.

آیت‌الله مهدوی کنی بسیار صبور، خوش‌خلق، خوش‌محضر و شوخ‌طبع بود و در عین حال که از صلابت و هیبت یگانه‌ای برخوردار بود، همواره سخنانش آراسته به نکات ظریف و طنزی لطیف بود که مصاحبت او را حتی برای کسانی هم که با آرای او موافق نبودند، دلپذیر می‌ساخت. این مرد بزرگ از شخصیتی جامع، مستحکم، با صلابت، زمان‌آگاه، بصیر، مدیر و مدبر بهره‌مند بود و از همین روی فقدان او صدمه بزرگی برای انقلاب است که مشکل جبران شود.

* سردبیر

سخن گفتن از شخصیت جامع‌الاطراف هم‌چون مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی (رضوان‌الله تعالی علیه) که حق استادی بر حقیر دارد، امر ساده‌ای نیست، چه اینکه ایشان در تمامی عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی نقش خود را به شایستگی تمام ایفا کرد. در عین حال که یکی از ستون‌های اصلی انقلاب بود، هیچ‌گاه به شائبه خودبینی و تکبر آلوده نشد و همواره با رویی گشاده و تواضعی مثال‌زدنی و اخلاصی یگانه به خدمت‌گذاری مشغول بود و از ادای تکلیف ذره‌ای فروگذار نکرد.

آیت‌الله مهدوی کنی نماد تمام عیار اعتدال و پرهیز از افراط و تفریط بود، لذا هر گاه قرار بود در باره شخصیتی اظهار نظر و یا راجع به مسئله‌ای بیانه‌ای صادر کند، بارها سخن خود را مرور می‌کرد تا جانب انصاف را نگاه دارد و از جاده اعتدال خارج نشود، از همین رو همواره تأکید می‌کرد هر قدر هم که با کسی از جنبه سیاسی اختلاف نظر دارید، جانب اعتدال را نگاه دارید و با بی‌انصافی جنبه‌های خوب او را بد جلوه ندهید و یا از قلم نیندازید. او در ظرف ۵۰ سال کار سیاسی و در اوج بحران‌ها و شدائد، هرگز پا را از جاده اصول و موازین شرعی بیرون نهاد و از خط قرمزهای نظام عبور نکرد.

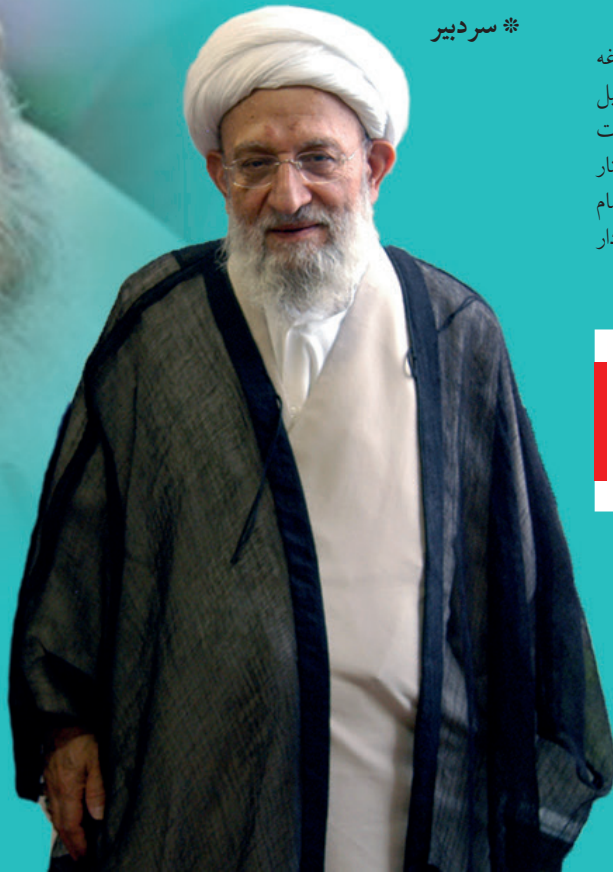
از دیگر ویژگی‌های این عالم بزرگوار عدم وابستگی به عنوان، پست و مقام‌ها بود. با اینکه پس از پیروزی انقلاب تا پایان عمر، عهده‌دار حساس‌ترین و مهم‌ترین مسئولیت‌ها و مناصب بود، ذره‌ای تغییر در روحیه و اخلاق وی مشاهده نشد. هر گاه مسئولیتی را می‌پذیرفت، با قدرت، صلابت و استواری و دقتی به تمام آن را انجام می‌داد و هر گاه مسئولیت از او گرفته می‌شد، با خوشرویی می‌پذیرفت و از اینکه مسئولیتی از گردن او برداشته شده است شکر می‌کرد.

آیت‌الله مهدوی کنی عالمی روشن‌بین و سیاستمداری هوشمند بود، از همین رو همگان به او اعتماد داشتند و او را تکیه‌گاه محکم خود می‌دانستند. این معلم اخلاق همواره در خط ولایت حرکت کرد و حتی اگر در جایی نظر مخالف هم داشت، با ارائه مشورت، پابندی خود را به خط ولایت حفظ می‌کرد و وفاداری و پابندی وی به خط ولایت چه در دوره زعامت امام خمینی و چه پس از آن همواره ثابت و خلل‌ناپذیر بود.

ایشان به‌رغم سوابق طولانی در مبارزات سیاسی، همواره دغدغه فرهنگی داشت و علی‌رغم آنکه یک عالم سنتی بود، به دلیل زمان‌آگاهی و اشراف بر امور جاری ایران و جهان و درک ضرورت تربیت کادر مناسب برای اداره امور انقلاب اسلامی، در کنار اداره مدرسه مروی و تربیت طلاب فاضل و متعهد، دانشگاه امام صادق(ع) را هم برای پرورش نیروهای مؤمن، متقی، توانا و وفادار

سیاستمدار صادق

در نکوداشت مکانات علمی و عملی عالم مجاهد
آیت‌الله محمد رضا مهدوی کنی (رضوان‌الله تعالی علیه)





آیت الله مهدوی کنی در آئینه
توصیف رهبر معظم انقلاب

عالم دینی سیاستمدار صادق انقلابی صریح

عالم دینی و یک سیاستمدار صادق و یک انقلابی صریح ظاهر شد و هرگز ملاحظات شخصی و انگیزه‌های جناحی و قبیله‌ای را به حیطه‌ی فعالیت‌های گسترده و اثرگذار خود راه نداد.

این انسان بزرگ و پرهیزگار، همه‌ی وزن وزین خود را در همه‌ی حوادث این دهها سال در کفه‌ی حق و حقیقت نهاد و در دفاع از راه و سیره‌ی انقلاب و نظام، کوتاهی نورزید. رحمت و رضوان الهی بر روان پاک او باد.

اینجانب به خاندان گرمی و برادر عالیقدر ایشان، و به مردم ایران و روحانیت عظیم‌الشان و همه‌ی ارادتمندان و شاگردان و دست‌پروردگان آن مرحوم صمیمانه تسلیت می‌گویم و علو درجات وی را از خداوند متعال مسألت مینمایم.

سید علی خامنه‌ای

۲۹ مهر ۱۳۹۳

بسم الله الرحمن الرحيم
با تأسف و تأثر اطلاع یافتیم که عالم مجاهد و پارسا حضرت آیت الله آقای حاج شیخ محمد رضا مهدوی کنی رضوان الله علیه دارفانی را وداع گفته و دوستان و ارادتمندان خود را داغدار کرده است. این عالم بزرگوار از جمله‌ی نخستین مبارزان راه دشوار انقلاب و از چهره‌های اثرگذار و یاران صمیمی نظام جمهوری اسلامی و از وفاداران غیور و صادق امام بزرگوار بود و در همه‌ی عرصه‌های مهم کشور در دوران انقلاب شجاعانه و با صراحت تمام نقش‌آفرینی کرد. از عضویت در شورای انقلاب و سپس تشکیل کمیته‌های انقلاب در آغاز تأسیس نظام اسلامی تا تصدی وزارت کشور و سپس قبول نخست‌وزیری در یکی از سخت‌ترین دورانهای جمهوری اسلامی، و تا ورود در عرصه‌ی تولید علم و تربیت جوانان صالح و تأسیس دانشگاه امام صادق(ع) و تا امامت جمعه تهران و سرانجام ریاست مجلس خبرگان، همه جا و همه وقت در موضع یک



آنچه از نظر می‌گذرانید، روایتی از دوران تحصیل علم و فعالیت‌های مبارزاتی آیت الله حاج شیخ محمدرضا مهدوی کنی است. در زندگینامه او تلاش شده است تا تصویری از مجاهدات این مجاهد خستگی‌ناپذیر در مسیر شکل‌گیری انقلاب ارائه دهد و گزارشی از مسئولیت‌های سیاسی وی تا آخرین روزهای زندگی پر ثمرش، مطرح سازد. امید آنکه مقبول افتد.

درآمد

گذری و نظری بر حیات مبارزاتی عالم مجاهد و پارسا
آیت الله حاج شیخ محمدرضا مهدوی کنی

طرحی از تعامل فقاقت و جهاد

طرحی از تعامل فقاقت و اجتهاد

گذری ونظری بر حیات مبارزاتی عالم مجاهد و بارسا آیت الله حاج شیخ محمدرضا مهدوی کنی
قاسم تبریزی



دهید. با این حال آقای برهان بر معمم شدن من اصرار داشتند و من هم از ایشان اطاعت کردم و در عید غدیر در مراسم جشنی که در مدرسه برگزار شد با عبا و قبایی که ایشان به عاریت داده بود و با عمامه‌ای که خود تهیه کرده بودم ملبس به لباس روحانیت شدم. (۸)

ماجرای دوم مربوط به رفتار، سلوک حسنه و روش تربیتی آقای برهان است. ایشان اعتقاد عمیق به ائمه اطهار (ع) و توسل به آن ذوات مقدسه و زیارت آنان داشت. از این رو در فرصت‌های مناسب طلاب را به زیارت می‌برد:

«ایشان طلبه‌های مدرسه را به‌طور دسته جمعی به عتبات مقدسه برد، در این سفر که دو ماه طول کشید برنامه ویژه‌ای برای ما گذاشت. ده شب ما را به مسجد کوفه برد که در آنجا بیتوته و اعتکاف کردیم. در نجف برنامه‌اش این بود که هر روز ما را به دیدار یکی از علما و مراجع می‌برد. این سفر از نظر معنوی سفر بسیار خوبی بود.» (۹)

اقامت در قم

پس از فراگیری مقدمات علوم اسلامی در تهران در سال ۱۳۲۷ برای ادامه تحصیل راهی شهر مقدس قم شد تا در جوار حرم حضرت فاطمه معصومه (س) ضمن کسب فیوض معنوی از اساتید برجسته این

«صرف میر را نزد شیخ جواد، آموزگار نزد شیخ کاظم مستفید که بعدها طیب شد، بخشی از سیوطی، چند باب مغنی و مطول را نزد پیرمرد ملایی به نام سلماسی، قسمتی از سیوطی را نزد آیت‌الله قاضی امام جمعه دزفول و مابقی مغنی را نزد مرحوم برهان خواندم.» (۷)

دوران تحصیل در مدرسه لرزاده سرشار از خاطرات، وقایع و جریانات مختلف است، اما از دو واقعه نمی‌توان چشم پوشید. اولی ماجرای معمم شدن است: «به یاد دارم عوامل ملا محسن می‌خواندم که [آقای برهان] گفت: باید معمم شوید! پدرم موافق نبود، می‌گفت هنوز زود است و شما به مسایل شرعی آشنا نیستید، مردم از شما مسئله می‌پرسند و نمی‌توانید پاسخ

آیت الله مهدوی کنی: سیزده ساله بودم که از کن بیرون آمدم و با فاصله یک تابستان طلبه شدم. دو چیز انگیزه‌ام برای طلبگی بود. یکی اینکه پدرم به علما علاقه داشت و این برخورد برای ما ایجاد علاقه کرده بود و در مرحله بعدی تشویق مادرم.

چهارده مرداد سال ۱۳۱۰ روستای کن در دو فرسخی شهر تهران نظاره‌گر تولد پنجمین فرزند حاج اسدالله کنی (۱) بود. محمدرضا نام زیبایی بود که با مشورت همسرش فاطمه خانم (۲) بر وی نهادند. البته فرزندان دیگر نیز نام‌های زیبایی داشتند همچون: مرتضی، حسن، حسین، محمدباقر (مهدی)، بتول، سکینه و ربابه. اداره این خانواده نسبتاً پرجمعیت تلاش و کوشش فراوانی را می‌طلبید. دست‌ان پینه بسته حاج اسدالله کنی از زحمت و مشقت فراوان او در کسب روزی حلال حکایت می‌کرد:

«شغل اول پدرم کشاورزی بود. بعد هم به اعتبار اینکه توسعه پیدا کرد به تجارت نیز پرداخت. سطح زندگی متوسطی داشتیم.» (۳)

محمدرضا پس از آنکه دوران سراسر پاکی و زیبایی کودکی را در دامان پر مهر پدر و مادر گذراند وارد دبستان شد:

«بنده دبستان را که شش کلاس بود در کن گذراندم و سیزده ساله بودم که از کن بیرون آمدم و با فاصله یک تابستان طلبه شدم. دو چیز انگیزه‌ام برای طلبگی بود. یکی اینکه پدرم به علما علاقه داشت و این برخورد برای ما ایجاد علاقه کرده بود و از بچگی علما و روحانیون را می‌دیدم و مادرم در مرحله بعدی تشویق می‌کردم.» (۴)

استادان:

در سال ۱۳۲۴ به همراه پدر برای ادامه تحصیل عازم تهران شد و برای شروع مدرسه سپهسالار (مدرسه عالی شهید مطهری) را انتخاب کرد. برای فراگیری جامع‌المقدمات در حلقه درس شیخ حسین کرمانی نشست، ولی پس از دو هفته، چون جو حاکم بر محیط مدرسه را با روحیات خود سازگار ندید، آنجا را ترک کرد:

«علی‌ای حال، چون از آن مدرسه ناراحت بودم به پدرم گفتم جای دیگری برویم. شنیده بودم آقای برهان (۵) نامی در مدرسه لرزاده هست و ایشان تازه طلبه قبول می‌کنند و می‌پذیرند و هم از نظر معنوی و هم تربیت طلاب مرد خوبی است. این بود که پدرم مرا پیش ایشان بردند و از آنجا شروع کردم.» (۶)

محمدرضا مدت سه سال در مدرسه لرزاده به فراگیری مقدمات علوم اسلامی - که همان زبان و ادبیات عرب است - پرداخت. ضمن اینکه از فیوض معنوی استاد خویش، مرحوم حاج شیخ علی‌اکبر برهان نیز بهره‌مند شد. وی اساتید مقدمات خود را در مدرسه لرزاده چنین معرفی می‌کند:



پس از رحلت آیت‌الله بروجردی به تهران آمدم» (۱۳) پس از عزیمت به تهران در منزلی که متعلق به پدرش بود در خیابان زرین نعل، ضلع شمالی میدان شهدا ساکن شد. (۱۴) برای تدریس آموخته‌های خود مدرسه علمیه مروی تهران را انتخاب و در کنار تدریس در درس آیت‌الله ابوالحسن رفیعی قزوینی نیز شرکت کرد: «در درس آقای رفیعی شرکت می‌کردم و با آقای رضی [شسیرازی] بحث داشتم و یک سال هم در قزوین خدمت آقای رفیعی درس خواندم» (۱۵)

در مسجد جلیلی

در اواخر سال ۱۳۴۱ ش امنای مسجد تازه تأسیس جلیلی تهران (۱۶) از آیت‌الله مهدوی کنی برای اقامه جماعت در این مسجد و نشر و اشاعه فرهنگ و معارف اسلامی دعوت به عمل آوردند: «بنده از قم که آمدم تقریباً اواخر سال ۴۰ بود. این مسجد تازه بنا شده بود و قبلاً امامی نداشت و از بنده دعوت کردند که در آنجا امامت کنم. البته واسطه این دعوت هم آیت‌الله سرخه‌ای بود که ابوالزوجه بنده و متولی آن مسجد بودند. البته مسجد جلیلی آن موقع بالاشهر تهران محسوب می‌شد و معمولاً کسانی که اطراف مسجد بودند مسجدی نبودند و قهراً از جاهای دیگر در مسجد شرکت می‌کردند» (۱۷)

مبارزات و فعالیت‌های سیاسی پیش از آغاز نهضت امام خمینی

اولین برگ از پرونده فعالیت‌های سیاسی آیت‌الله مهدوی کنی در ماجرای انتقال جنازه رضاخان به ایران رقم خورده است. محمدرضا پهلوی برای تثبیت حکومتش در ۱۷ شهریور سال ۱۳۲۹ تصمیم گرفت جنازه پدرش را از مصر به ایران منتقل کند که با برخی مخالفت‌ها مواجه شد:

«پس از آنکه وارد حوزه علمیه قم شدم در جمع طلاب تهرانی قرار گرفتم که در آن زمان در مسایل سیاسی شاخص بودند، از این‌رو با نخستین حرکت سیاسی آن زمان که مرحوم نواب صفوی در مخالفت با دفن

رضاخان در شهر مقدس قم به راه انداخت که موفق هم شد، هماهنگ بودیم و از هواخواهان ایشان به شمار می‌رفتیم. این تفکر سیاسی و ضد دینی بودن دستگاه پهلوی مرا بر آن داشت تا در هر فرصت مناسبی که پیش می‌آمد مخالفت خود را ابراز کنم و با کسانی که علیه دستگاه حرکتی انجام می‌دادند، هماهنگ باشم. همین روحیه سبب شد در اولین سفر تبلیغی از دست عمل رژیم کتک بخورم و تبعید شوم. هجده ساله بودم که به اتفاق یکی از دوستان: آقایان سید جلال حسینی که اهل کجان اردستان بود و هم اکنون به امامت، تبلیغ و ترویج مشغول است و چند نفر از طلاب به اردستان رفتم. آن سال دهه فاطمیه با ایام نوروز مصادف شده بود، بهاییان در اردستان خیلی فعال بودند. تصمیم گرفتیم به بهانه دهه فاطمیه مجالسی را برپا کنیم و خودمان مجلس روضه‌خوانی گرفتیم. اولین روز بنا شد آقای سید جلال حسینی صحبت کند. عده‌ای هم جمع شده بودند. بهاییان رئیس ژاندارمری را تحریک کرده بودند که مانع برگزاری مجلس روضه‌خوانی ما شود. از طرف رئیس ژاندارمری مأموری آمد و گفت: رئیس ژاندارمری گفته است فردا باید اینجا را ترک کنید. آقای سید جلال حسینی گفت: رئیس ژاندارمری بیخود کرده که چنین گفته است. فردای آن روز رئیس ژاندارمری آمد و مرا خواست. رفتم. به من گفت: فوراً اینجا را ترک کن. گفتم: به چه دلیل می‌گوی این‌جا را ترک کن؟ بین من و او بگو مگویی شد. یک سیلی به من زد. ما را به ژاندارمری بردند. در ژاندارمری بین رئیس و آقای سید جلال حسینی بگو مگو شد و آقا سید جلال خیلی تند با رئیس ژاندارمری برخورد کرد. این بگو مگوها، به خصوص که بخشی از آن در پیش مردم اتفاق افتاده، رئیس ژاندارمری را خیلی خشمگین کرده بود، از این‌رو دست‌های ما را بستند و بسیار کتک زدند که در آن بین از همه بیشتر آقای سید جلال کتک خورد. آقا سید جلال را به عنوان زندانی به اصفهان فرستادند تا محاکمه شود و مرا هم به قم فرستادند... جریان دیگر سیاسی که در آن فعالیت داشته‌ام مربوط به دوران نهضت ملی شدن صنعت است. در آن زمان



محبت‌السلام، مومنان، شیخ علی اکبر پورخان از اساتید آیت‌الله مهدوی کنی

حوزه مقدسه بهره‌مند شود. ابتدا مدرسه فیضیه را به عنوان محل سکونت برگزید. پس از سه سال به مدرسه حجتیه قم رفت. طی این مدت در محضر درس اساتید متعدد و برجسته‌ای حاضر شد. بخشی از کتاب معالم‌الاصول را نزد آیت‌الله حاج شیخ جعفر سبحانی و بخش دیگر را نزد حاج سید جواد حسینی، مطول را نزد آیات عظام سید رضا صدر، شیخ علی مشکینی و نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، قوانین را نزد شیخ یوسف شاهرودی، بخشی از رسائل و کفایه را نزد شیخ عبدالجواد خمینی (سدهی)، قسمتی از مکاسب و کفایه را نزد آیت‌الله محمد مجاهدی، بخش دیگر مکاسب و رسائل را نزد آیت‌الله سید محمدباقر سلطانی و قدری از کفایه را نزد آیت‌الله سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی فرا گرفت.

تلمذ در محضر اساتید یادشده شش سال به طول انجامید. با پایان یافتن دوره سطح، آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی خود را آماده شرکت در حوزه درسی بزرگان و استوانه‌های فقه و فقهت دید. پنج سال از محضر آیت‌الله سید محمدحسین طباطبایی بروجردی، نه سال در درس خارج فقه و اصول امام خمینی، مدتی در کلاس درس فقه و فلسفه آیت‌الله ابوالحسن رفیعی قزوینی و برخی اساتید دیگر شرکت کرد. همزمان دروس کلامی نظیر شرح تجوید را نزد آیت‌الله مرتضی مطهری و فلسفه و تفسیر قرآن کریم را نزد علامه سید محمدحسین طباطبایی فرا گرفت: (۱۰)

«غیر از مرحوم برهان که در شکل‌گیری اولی طلبگی‌ام تأثیر گذاشت سه تن از اساتید بزرگوار که از محضرشان استفاده برده‌ام بیش از همه در شخصیت‌م اثر گذارده‌اند. هر کدام از جهتی. در جهت‌گیری‌های فقهی و روش برخورد با مسائل فقهی، مرحوم آیت‌الله بروجردی، زیرا ایشان در فقه و علم اصول صاحب سبک بود... از نظر سیاسی و اخلاقی امام بیش از همه در شخصیت‌م و از نظر فلسفه و آشنایی با قرآن و افکار و اندیشه‌های نو مرحوم علامه طباطبایی در من بسیار اثر گذارده است» (۱۱)

از دواج و بازگشت به تهران

آیت‌الله مهدوی کنی در سال ۱۳۳۸ در حالی که به درجه اجتهاد نایل شده بود با دختر آیت‌الله حاج شیخ زین‌العابدین سرخه‌ای یکی از علمای معروف تهران ازدواج کرد. (۱۲) پس از ازدواج دو سال دیگر در قم ماند:

«تا سال ۱۳۴۰ در قم و بسیار علاقمند بودم در آنجا بمانم، ولی مشکلات خانوادگی و اصرار پدرم بر آمدنم به تهران مانع از آن شد که در قم ماندگار شوم، از این‌رو

آیت‌الله مهدوی، پنج سال از محضر آیت‌الله حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی، نه سال در درس خارج فقه و اصول امام خمینی، مدتی در کلاس درس فقه و فلسفه آیت‌الله ابوالحسن رفیعی قزوینی و برخی اساتید دیگر شرکت کرد



تقویتی ایجاد شد. دروس مذکور در کنار معارف دینی به صورت رایگان آموزش داده می‌شد. این شیوه موجب ایجاد و یا تقویت روحیه دینی در دانش‌آموزان می‌شد. (۲۷)

برگزاری جلسات هفتگی تفسیر قرآن، دعای ندبه و دعای کمیل بخشی از برنامه‌های آموزشی - عبادی مسجد جلیلی بود. جلسات صبح جمعه (دعای ندبه) در منازل افراد به شکل سیار برگزار می‌شد. برگزاری مراسم جشن یکی دیگر از برنامه‌های فرهنگی بود که در اعیاد مذهبی برپا می‌شد. آیین‌های مربوط به عید فطر، قربان، غدیر، مبعث و جشن میلاد ائمه اطهار(ع) از جمله این جشن‌ها بود.

علاوه بر فعالیت‌های مذکور که غالب آنها در مسجد برگزار می‌شد، آیت‌الله مهدوی کنی مرکزی به نام «مکتب مطالعات و تبلیغات صادقیه» تشکیل داده بود.

مسجد جلیلی یکی از مساجد سیاسی تهران بود و سیاسی شدن مسجد نیز مرهون تفکر و عملکرد سیاسی آیت‌الله مهدوی کنی بود. وی از هنگام تصدی امامت آنجا تلاش کرد مسجد را از حالت سکون و رکودی که بسیاری از مساجد به آن مبتلا بودند، خارج کند

جلسات این مکتب در خانه‌ای که توسط فرد خیری در اختیار آنها قرار داده بود، برپا می‌شد. در این جلسات جوانان و نوجوانان اعم از دختر و پسر حضور می‌یافتند و با معارف اسلامی آشنا می‌شدند.

اجرای تئاتر، نمایشنامه و نمایش فیلم‌های سینمایی با محتوای انتقادی نسبت به برنامه‌های فرهنگی رژیم از دیگر اقداماتی بود که در راستای مبارزه با رژیم صورت می‌پذیرفت.

کانون هدایت جوانان

روش و شیوه آیت‌الله مهدوی کنی در برنامه‌های مختلف مسجد به گونه‌ای بود که مورد توجه جوانان به خصوص دانشجویان قرار گرفت و در واقع یکی از عوامل موفقیت ایشان ارتباط و پیوندش با جوانان بود. بر اساس این تفکر و اندیشه ایشان اقدام به تأسیس و راه‌اندازی مرکزی تحت عنوان «کانون هدایت جوانان» کرد:

«در ساعت ۱۹:۳۰ روز ۲۰/۵/۶۷ جلسه کانون هدایت جوانان در مسجد جلیلی در خیابان ایرانشهر تشکیل شد. ابتدا دو نفر از جوانان به اسامی مظفری و گل‌افشانی چند آیه از قرآن مجید را تلاوت و ترجمه کردند و... بعد شخصی به نام محمدرضا داناییان [تواناییان] شروع به سخن و اظهار کرد امروزه می‌دانیم در گوشه و کنار این مملکت چقدر فساد می‌شود و جوانان ما چگونه سرگرم‌اند. در برابر این همه فساد نباید دست روی دست گذاشت و ناامید بود... بعد محمدرضا مهدوی پیشنهاد مسجد جلیلی در تأیید بیانات داناییان [تواناییان] شروع به صحبت کرد و گفت: امروزه فساد اجتماع به خوبی دیده می‌شود، تعداد سینماها و مشروبات فروشی‌ها چقدر زیاد شده است...» (۲۳)

دعوت از وعظ انقلابی

یکی از نکاتی که پیوسته مد نظر آیت‌الله مهدوی کنی بود، موضوع دعوت از سخنرانان و روحانیون بود که با طرح مباحث مفید و روشنگر مخاطبان خود را نسبت به وضع جامعه آگاه می‌کردند. دعوت از فضلا و علمای برجسته‌ای نظیر شهید آیت‌الله مرتضی مطهری، شهید آیت‌الله سید عبدالکریم هاشمی نژاد، (۲۴) حجت‌الاسلام شهید دکتر محمدجواد باهنر، (۲۵) حجت‌الاسلام علی اصغر مروارید، (۲۶) آیت‌الله امامی کاشانی، شیخ جعفر شجونی و... که هر یک به نوبه خود با ایراد سخنانی پرمحتوا و انقلابی باعث جذب اقشار مختلف به مسجد می‌شدند.

فعالیت‌های فرهنگی

به‌منظور رشد فکری و تقویت بنیه اعتقادی نوجوانان و جوانانی که در مسجد حاضر می‌شدند لازم بود برنامه‌های متعدد و متنوعی ارائه شود. این امر یکی از دغدغه‌های فکری آیت‌الله مهدوی کنی بود، لذا همواره با ارائه خدمات آموزشی علاوه بر پرورش فکری جوانان از آن به عنوان پوشش مناسبی برای فعالیت‌های سیاسی نیز استفاده می‌کرد. یکی از اقدامات اساسی و ریشه‌ای تأسیس کتابخانه، تشویق و ترغیب افراد به کتابخوانی بود.

برپایی جشن کتاب در هر سال از دیگر برنامه‌های مسجد بود. افراد عضو کتابخانه پس از مطالعه هر کتاب مطالب آن را به شکل مقاله ارائه می‌کردند و در مراسم جشن به بهترین‌ها جوایزی اهدا می‌شد.

برپایی کلاس‌های آموزش قرآن و زبان عربی یکی دیگر از عرصه‌های جذابی بود که متولیان مسجد بر آن همت داشتند. به تدریج آموزش دروسی نظیر ریاضیات، فیزیک، شیمی و... نیز در غالب کلاس‌های

مسئله انتخابات مجلس شورای ملی مطرح بود. آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری بر لزوم شرکت عموم مردم در انتخابات اعلامیه داده بودند، از این رو ما طلاب هم فکر و هم عقیده شرکت فعال داشتیم و مردم را به شرکت در انتخابات فرا می‌خواندیم. در فیضیه اطلاعیه این دو بزرگوار را از دیوار کنده بودند. شب متنی را مبنی بر لزوم شرکت در انتخابات به فتوای این دو بزرگوار نوشتم و به دیوار زدیم و تهدید کردم: اگر کسی آن را پاره کند تنبیه می‌شود. (۱۸)

قیام پانزده خرداد

حمله دژخیمان و کماندوهای رژیم شاه به طلاب مدرسه فیضیه در دوم فروردین سال ۱۳۴۲ با اعتراض و مخالفت بسیاری مواجه شد. امام خمینی (ره) طی سخنرانی شدیدالحنی اعتراض و ناراحتی خود را اعلام کرد. عوامل رژیم در اقدامی شتابزده در ۱۵ خرداد همان سال به منزل امام یورش بردند و ایشان را دستگیر و به تهران منتقل کردند:

«در تهران بودم که حادثه پانزده خرداد رخ داد. خبر دستگیری امام به ما رسید. پس از تحقیقات و اطمینان به درستی خبر به دوستان مسجد زنگ زدیم و جریان را گفتم. از دوستان خواستم از مغازه‌داران اطراف مسجد بخواهند مغازه‌ها را از باب اعتراض به دستگیری امام ببندند و خودم به مدرسه مروی آمدم. دیدم طلبه‌ها جمع شده‌اند. در اینجا بود که در خیابان‌های اطراف بین مردم و نیروهای انتظامی درگیری به وجود آمد و آن قضایای غم‌انگیز به وقوع پیوست.» (۱۹)

چندو چون فعالیت در مسجد جلیلی

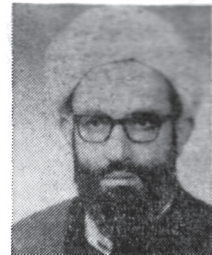
مسجد جلیلی یکی از مساجد سیاسی تهران بود و سیاسی شدن مسجد نیز مرهون تفکر و عملکرد سیاسی آیت‌الله مهدوی کنی بود. وی از هنگام تصدی امامت آنجا تلاش کرد مسجد را از حالت سکون و رکودی که بسیاری از مساجد به آن مبتلا بودند، خارج کند. فعالان سیاسی مسجد هدایت تهران پس از تعطیل آن به مسجد جلیلی روی آوردند و آنجا را پایگاه فعالیت‌های سیاسی خود قرار دادند. حتی برخی سخنرانان مذهبی در سخنرانی خود این مسجد را به عنوان پایگاهی برای فعالیت سیاسی معرفی کردند و افراد را به آنجا ارجاع می‌دادند: (۲۰)

«گزارش‌های رسیده نشان می‌دهد مسجد جلیلی تهران پایگاه عناصر متعصب مذهبی وابسته به گروه‌ها و دستجات برانداز و مضره شده است. بعد از تعطیلی مسجد هدایت تهران و حسینیه ارشاد، کانون تجمع افراد منحرف به مسجد مذکور منتقل شده است.» (۲۱)

گذشته از کارهای صرفاً سیاسی که در مسجد انجام می‌گرفت بسیاری از فعالیت‌های فرهنگی - اجتماعی نیز در آنجا صورت می‌گرفت که علاوه بر ماهیت خدمت‌رسانی و فرهنگی خود پوشش مناسبی برای فعالیت‌های سیاسی نیز بود. آیت‌الله مهدوی کنی ضمن تأیید دو وجهی عمل کردن مسجد معتقد بود:

«اسلام هم کمک به محرومین را دارد و هم کمک به نهضت راه منتهی این برای ما پوشش خوبی بود که به عنوان کمک به محرومین این کارها را می‌توانستیم انجام دهیم.» (۲۲)

حجت‌الاسلام مهدوی باز داشت شد



حجت‌الاسلام آقای حاج شیخ محمد رضا مهدوی کنی، امام جماعت مسجد جلیلی واقع در میدان فردوسی ساعت ۱۱/۳۰ دیشب توسط مأموران نظامی دستگیر و بازداشت شد. هنوز علت بازداشت حضرت حجت‌الاسلام آقای حاج شیخ محمد رضا مهدوی کنی معلوم نیست.

مسجد جلیلی و فعالیت های خدماتی

آیت‌الله مهدوی کنی ضمن فعالیت‌های آموزشی در مسجد به برخی امور خدماتی نیز تأکید فراوان داشت. این حیطه از فعالیت ایشان شامل کمک‌رسانی به اقتسار کم‌درآمد، آسیب‌دیدگان از سیل، زلزله و مردم رنج‌کشیده فلسطین (۲۸) بود. یاری به مستمندان بخش مهمی از فعالیت‌های مسجد بود که در ابعاد وسیع صورت می‌گرفت. به همین

منظور گروه «مددکاران بیماران مستمند» در سال ۱۳۴۹ تشکیل شد. هدف این گروه دستگیری از بیمارانی بود که امکان مداوای خود را نداشتند. آنان بیماران مستمند را به پزشکانی که معالجه مجانی بیماران را قبول کرده بودند معرفی می‌کردند. عیادت بیماران از دیگر وظایف گروه بود که با سرکشی به بیمارستان‌های بوعلی، فیروزآبادی، مسلولین شاه‌آباد و کهریزک، کتاب‌های جیبی مذهبی، مواد خوراکی و لباس بین آنان توزیع می‌کردند. (۲۹)

راه‌اندازی صندوق‌های امداد از دیگر فعالیت‌های مسجد بود. صندوق‌هایی که روی آنها نوشته شده بود: «بیماران را دریابید». این صندوق‌ها در مراکز درمانی اختصاصی، مطب‌ها، درمانگاه‌ها، برخی مغازه‌ها و شرکت‌هایی که متعلق به افراد متدین بود، نصب شده است و درآمد حاصل از آن صرف درمان بیماران بی‌بضاعت می‌شد. (۳۰)

خانواده‌های تحت پوشش مسجد، علاوه بر دریافت خرج تحصیلی فرزندان خود موقع ازدواج آنها نیز از امکاناتی که مسجد برای تهیه جهیزه‌شان فراهم کرده بودند بهره‌مند می‌شدند. (۳۱)

تأسیس صندوق تعاونی خیریه اجتماعی از دیگر فعالیت‌های مسجد بود. (۳۲)

سخنان روشنگر

آیت‌الله مهدوی کنی، خود از سخنرانان اصلی مسجد جلیلی بود که پس از برپایی نماز جماعت در خصوص

یکی از نکاتی که پیوسته مد نظر آیت‌الله مهدوی کنی بود، موضوع دعوت از سخنرانان و روحانیونی بود که با طرح مباحث مفید و روشنگر مخاطبان خود را نسبت به وضع جامعه آگاه می‌کردند

مسائل مختلف به سخنرانی می‌پرداخت. همچنین در جلسات شب‌های شنبه که مدت‌ها به صورت مرتب در مسجد تشکیل و در جلسات دعای ندبه که به شکل سیار در منازل برپا می‌شد، به ایراد سخن می‌پرداخت. مهم‌ترین محورهایی که وی در سخنان خود به آنها اشاره می‌کرد عبارت بودند از:

۱- یاد و خاطره امام خمینی: یکی از بیشترین حساسیت‌های ساواک طرح نام امام خمینی در منابر بود و با این مسئله به شدت برخورد می‌کرد. از سوی دیگر یاران و شاگردان امام به این حساسیت پی برده و به شیوه‌های گوناگون در صدد زنده نگه داشتن یاد و خاطره امام بودند.

آیت‌الله مهدوی کنی در این باره می‌گوید:

«قبل از دستگیری ساواک چند بار بنده را احضار کرد. هم کلاتری محلل یکی دو بار مرا بردند و هم آمدند در مسجد چند بار اخطار دادند. یک بار مرا به ساواک بردند و باز اخطار دادند. مسئله طرفداری امام، نهضت امام و حتی بردن نام امام بود... ساواک مرا چندین بار خواست که چرا اسم ایشان را می‌آوری، نباید اسمش را بیاوری. فشار که آوردند بعد از مدتی بنده به جای نام امام می‌گفتم آقا. باز بنده را خواستند...» (۳۳)

۲- انتقاد از رژیم: انتقاد از تصمیمات اتخاذشده و اقدامات سوء دستگاه حاکمه بخشی از سخنان وی را تشکیل می‌داد: (۳۴)

«... ناطق سپس [در باره] علل عقب‌ماندگی ملت‌ها و نقش گردانندگان امور در مملکت در جهت مشوب کردن افکار آنان صحبت کرد و گفت: این عمل در اصطلاح بازی کردن با فکر مردم، از جمله نسل جوان است که اکثریت هر مملکت را تشکیل می‌دهند و گردانندگان چرخ‌های این مملکت هستند و هیچ‌گاه نمی‌گذارند این نسل آبی درست فکر کند و وقت فکر کردن را داشته باشد و به هر عنوان و سالی که باشد آنان را به عنوان تفریح، ورزش و غیره سرگرم [می‌کنند]...»

نظریه منبع: این جلسات وارد مراحل جدی شده است و در آن از وضع دستگاه انتقاد و به هیئت حاکمه حملاتی می‌شود و هر هفته افراد بیشتری به این جلسات می‌آیند...» (۳۵)

۳- مظلومیت مردم فلسطین: دفاع از حقانیت مردم فلسطین و موضع‌گیری در قبال رژیم صهیونیستی اسرائیل، تحریک و تشویق مردم به نخردن کالاهایی که سود آنها به جیب بهاییان و یهودیان می‌رود، (۳۶) یکی دیگر از محورهایی بود که بدان پرداخته می‌شد: (۳۷)

«... اینها در جریان جنگ‌ها و پیروزی‌های اخیر خود و آتش زدن مسجدالاقصی گفته‌اند این اعمال به کیفر اعمال مسلمانان در غزه خیر است. یهودیان دنبال سرزمین موعود خود می‌گردند که عبارت از نیل تا فرات است...» (۳۸)

۴- مقابله با دستگاه حاکمه: تحریک، تحریض و تشویق مردم به مقابله و رویارویی با اقدامات ناصواب دستگاه حاکمه، از جمله نکاتی بود که وی بدان پرداخت و گزارشگران ساواک آن را مد نظر داشتند:

«... شما مردم باید هر کدام وظیفه داشته باشید در هر کجا یا در محل کارگری یا در محل اداره یا مقام

وزارت، خلاصه در هر جا باید تبلیغ خداپرستی و دین کنید، به طوری که مشاهده می‌کنید در حال حاضر در اثر روش غلط دولت‌ها و آزادی مردم و توسعه سینما و خوردن مشروبات الکلی مردم به خصوص جوانان در معرض نابودی قرار گرفته‌اند. چنانچه مبارزه و تبلیغ صحیح قرآن را واگذار به ما عمامه به سرها کنید به تنهایی نمی‌توانیم کاری انجام دهیم. خلاصه ما را هم زبانمان را بسته و عده‌ای را به زندان کشیده‌اند بنابراین به شما تأکید می‌کنم تا آنجا که می‌توانید مردم را از عواقب وخیم فساد آگاه کنید.

نظریه منبع: محمدرضا مهدوی معروف به کنی سخنان خویش را حادث‌تر کرده و جنبه تحریک به آن داده است. (۳۹)

به دنبال سخنان فوق، ساواک طی دستورالعملی برای شهربانی خواستار جلوگیری از سخنرانی آیت‌الله مهدوی کنی شد. (۴۰)

۵- مطبوعات وابسته: حمله شدید به مطبوعات وابسته‌ای که به عنوان بلندگوهای تبلیغاتی رژیم پیوسته در صدد تبلیغ، ترویج و توجیه عملکرد دستگاه حاکمه بودند: (۴۱)

«... سپس انتقادی شدیدی به روزنامه‌های مختلف و قانون‌گذاران و اضافه کرد روزنامه‌نگاران و دولت‌ها در حالی که خودشان در عمل ریشه فساد هستند و مردم را وادار به راه‌های غیر انسانی می‌کنند ادعا دارند با فساد مبارزه می‌کنند و تا زمانی که اساس کار روی پایه اصولی و صحیح نباشد، روز به روز مردم بدبخت‌تر [تر] و بیچاره‌تر خواهند شد...» (۴۲)

۶- قانون حمایت از خانواده: در اوایل سال ۱۳۴۳ گروهی مرموز که وابسته به مراکز صهیونیستی بودند زمزمه طرحی را در حمایت از حقوق زنان مطرح کردند. (۴۳) در حالی که در واقع برای براندازی عفت و اخلاق زنان و هرزه کردن آنان می‌ریختند و در صدد بودند تا با پوشش حقوق زنان جامعه را از تقسوی به دور نگه دارند و در نتیجه کسی در برابر غارتگری‌های آنان نایستد. رژیم مدتی از طریق مطبوعات روی این طرح تبلیغ و نهایتاً در سال ۱۳۴۵ این لایحه را جهت تصویب راهی مجلس کرد. آیت‌الله مهدوی کنی در جلسات متعددی مخالفت خود را با این موضوع اعلام کرد. پس از گزارش سخنرانی ایشان ساواک تهران خواستار مشخصات کامل آقای مهدوی کنی و شرکت‌کنندگان در جلسه شد.

۷- جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی: گردانندگان رژیم شاه مدت‌ها در پی برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی بودند، تا سرانجام در سال ۱۳۵۰ این تصمیم خود را عملی ساختند و با اسراف و تبذیر فراوان و صرف هزینه‌های گزاف جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را برگزار کردند. این در حالی بود که فقر و فلاکت در سراسر مملکت وجود داشت، اما رژیم شاه در سودای جشن‌های پرهزینه بود، از این رو این اقدام با مخالفت‌های بسیاری مواجه شد. آیت‌الله مهدوی کنی از جمله مخالفینی بود که طی دستوری از سوی ساواک به مناسبت برگزاری جشن‌ها تحت مراقبت و کنترل ویژه قرار داشت.

۸- طرح مباحث اقتصادی: آیت‌الله مهدوی کنی در اواسط دهه ۴۰ بنا به ضرورت به طرح مباحث اقتصادی

اسناد ساواک نشان از آن دارد که آیت‌الله مهدوی کنی اولین بار در اواخر سال ۱۳۴۹ به دلیل ایراد سخنان حاد و انتقادی توسط ساواک احضار و فرم بیوگرافی تنظیم شده از سوی ساواک را پر کرده است.

عادی برگشت. طی این مدت بیشتر فعالیت‌های آیت‌الله مهدوی کنی به خارج از مسجد منتقل و در قالب سخنرانی در جلسات دعای ندبه و هیئت‌های مذهبی ارائه شد. اگرچه بعضاً در مسجد نیز به ایراد سخن می‌پرداخت. سرانجام ساواک در مورخ ۵۱/۷/۱۰ با رفع ممنوعیت از منبر وی موافقت کرد. (۵۶) از این پس دامنه روشنگری‌های وی گسترش بیشتری یافت. ساواک که هیچ‌گاه از فعالیت‌ها، تماس‌ها و اقدامات وی غافل نبود، دو ماه بعد توسط کمیته مشترک ضد خرابکاری در مورخ ۵۱/۹/۱۶ ایشان را دستگیر و مدت یک هفته تحت بازجویی‌های طاقت‌فرسا و طولانی مدت قرار داد. (۵۷) در گردشکار تنظیم شده از سوی بازجویی کمیته مشترک آمده است:

«برابر گزارش‌های رسیده نامبرده یکی از دوستان رحیم خانیان مدیر شرکت فرگاز بود که با توصیه این شخص عده‌ای که دارای فعالیت مضره بوده در شرکت مزبور مشغول به کار شده‌اند.» (۵۸)

قرار بازداشت وی در تاریخ ۵۱/۹/۲۴ به قرار عدم خروج از حوزه قضایی تهران به قید التزام به مبلغ ۱۰۰ هزار ریال تبدیل و آزاد شد. اظهارات آیت‌الله مهدوی کنی در مواقع مختلف به خصوص سخنرانی وی در تاریخ ۵۲/۴/۱۹ در مسجد جلیلی (۵۹) منجر به احضار مجدد وی به ساواک شد:

«خواهشمند است دستور فرمایید به نحو مقتضی نامبرده بالا را احضار و ضمن دادن تذکر، به وی تفهیم کنند که در دستگیری اخیر او که متعاقباً آزاد

سوابق فعالیت او در پیروی از خمینی و ارتباط با عناصر وابسته به گروه‌های برانداز مانند جمعیت به اصطلاح نهضت آزادی عامل عمده‌ای در جذب این افراد در مسجد مورد بحث است.» (۵۰)

اسناد ساواک نشان از آن دارد که آیت‌الله مهدوی کنی اولین بار در اواخر سال ۱۳۴۹ به دلیل ایراد سخنان حاد و انتقادی توسط ساواک احضار و فرم بیوگرافی تنظیم شده از سوی ساواک را پر کرده است. (۵۱) برگزاری مستمر و پی‌درپی جلسات سخنرانی که بسیاری از آنان جنبه انتقادی نسبت به دستگاه حاکمه را داشت منجر شد اداره کل امنیت داخلی ساواک طی نامه‌ای به ساواک تهران با موضوع «جلسه بحث و انتقاد در مسجد جلیلی» اعلام کند:

«خواهشمند است دستور فرمایید به نحو غیر محسوس پیرامون چگونگی فعالیت گردانندگان این جلسه و

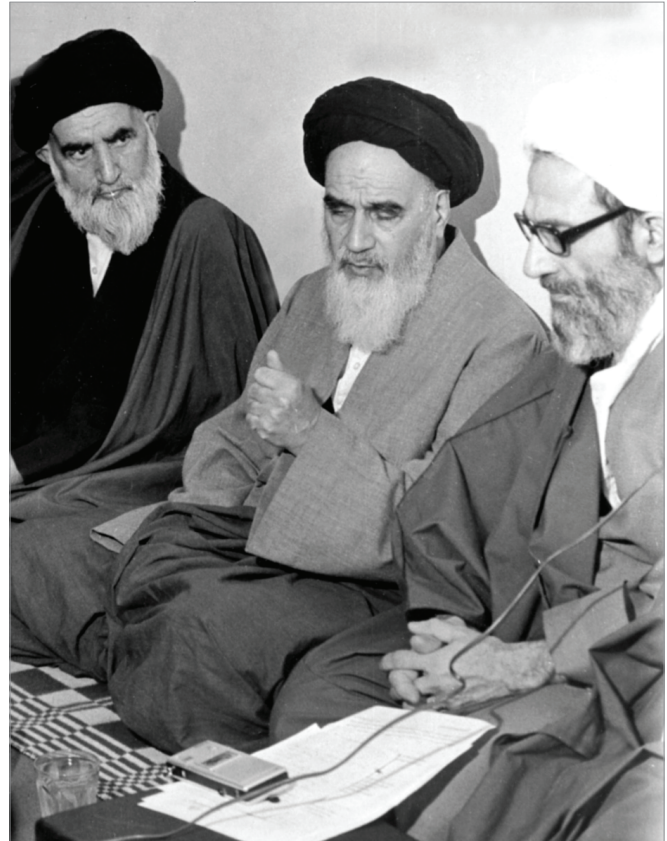
وابستگی آنان و جلسه مورد بحث به سایر دستجات افراطی مذهبی و با جناح‌های مخالف تحقیق و نتیجه را ضمن تعیین مشخصات کامل مؤسسين و افراد درجه یک و دو که در این جلسه شرکت دارند اعلام کنند.» (۵۲)

ادامه فعالیت‌های مسجد در اشکال گوناگون هیچ‌گاه از چشم مأموران امنیتی رژیم مخفی نبود. همین امر منجر شد تا ساواک طی دستورالعملی خواهان مراقبت و دقت بیشتری در خصوص گردانندگان و مجریان فعالیت‌های مسجد شود (۵۳) و نهایتاً در تاریخ ۴۷/۷/۷ طی دستوری به شهربانی کل کشور اعلام کند:

«نامبرده بالا در جلسات هفتگی بحث و انتقاد این مسجد ضمن استفاده از منبر مطالب خلاف مصالح و انتقاد آمیز ایراد می‌کند و از طرفی مسجد مزبور به صورت پایگاهی برای اجتماع و فعالیت عناصر افراطی وابسته به جناح‌های مخالف درآمده است. علیهذا با توجه به اینکه ادامه اظهارات یادشده و همچنین فعالیت این عناصر در مسجد مزبور به مصلحت نیست، خواهشمند است دستور فرمایید از فعالیت‌های مضره مشارالیه و همچنین عناصر مزبور در مسجد مورد بحث به نحو مقتضی جلوگیری و از نتیجه اقدامات معموله این سازمان را نیز مطلع کنند.» (۵۴)

متعاقب این دستورالعمل از تشکیل کلیه جلسات مسجد حتی جلسه قرائت قرآن کریم جلوگیری و آیت‌الله مهدوی کنی نیز ممنوع المنبر شد. (۵۵) این وضعیت بیش از یک سال ادامه داشت، ولی به مرور با دعوت از برخی سخنرانان و تشکیل مراسم جشن و برنامه‌های متفاوت دیگر کم‌کم مسجد به حالت

۱۳۵۸. قم، آیت‌الله مهدوی کنی به اتفاق آیت‌الله سید هادی خسروشاهی و سایر رؤسای کمیته‌های انقلاب در تهران در دیدار با امام خمینی



در برخی جلسات سخنرانی خود پرداخت (۴۴) و آنها را به صورت جزوه در اختیار مستمعین قرار داد.

جلسات روحانیت مبارز

از همان آغاز حرکت اسلامی، امام خمینی توصیه‌هایی به روحانیون و علما کردند که هر هفته دور هم جمع شوند و جلساتی را برگزار کنند. در اواخر دهه ۴۰ جلسات منظم هفتگی در این راستا تشکیل شد که آیت‌الله مهدوی کنی یکی از اعضای اصلی آن بود و در آن مشارکت جدی داشت: (۴۵)

بازداشت، احضار و تذکر

مسجد جلیلی به دلیل فعالیت‌ها و اقدامات مذکور و برخی موارد دیگر نظیر چاپ و توزیع اعلامیه، (۴۶) توزیع و فروش رساله امام خمینی (۴۷) و تردد بسیاری از فعالان سیاسی به آنجا همواره تحت نظر دستگاه امنیتی رژیم بود. (۴۸) گاه در برخی جلسات سخنرانی چند مأمور حضور داشتند و هر کدام جداگانه مطالب جلسه را گزارش می‌کردند. آنچه مسلم است این است که آیت‌الله مهدوی کنی به عنوان امام جماعت مسجد و کسی که دارای نمایندگی از طرف امام خمینی بود (۴۹) محور اصلی این فعالیت‌ها بود و اسناد موجود حاکی از حضور پیوسته مأمورین ساواک در کنار ایشان است. اداره کل سوم ساواک در نامه‌ای به ساواک تهران چنین آورده است:

«مجموع بررسی‌ها نشان می‌دهد تجمع افراد وابسته به گروه‌ها و دستجات برانداز مذهبی در این مسجد معلول جهات روشنی است. وجود مهدوی کنی در سمت امام جماعت این مسجد و کارگردانی آن و





در شهربانی بوکان شد.

اعترافات وحید افراخته و دستگیری دوباره

اعترافات وحید افراخته (۷۲) از اعضای اصلی سازمان مجاهدین خلق (منافقین) باعث شد عوامل امنیتی رژیم دو ماه پس از تبعید آیت‌الله مهدوی کنی، وی را مجدداً دستگیر و در تاریخ ۵۴/۹/۸ روانه زندان کمیته مشترک ضد خرابکاری در تهران کردند.

آیت‌الله مهدوی در باره علت دستگیری و بازداشت در کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک چنین می‌گوید: «ابتدا نمی‌دانستم برای چه مرا به زندان آورده‌اند. بعد که اطلاع یافتم همزمان با آوردنم به تهران آقایان طالقانی، لاهوتی و هاشمی رفسنجانی را هم گرفته‌اند، دانستم در مورد یک پرونده مشترک باید باشد و محتوای آن پرونده عبارت بود از: کمک مالی به خانواده زندانیان سیاسی و دادن پول برای اسلحه که البته این دومی دست‌کم نسبت به من یک اتهام بود، (۷۳) زیرا من به مشی مسلحانه عقیده نداشتم، ولی این کار از طریق آقای لاهوتی انجام گرفته بود که به عکس بنده ایشان به مشی مسلحانه اعتقاد داشت و کارهای فرهنگی را انحراف از خط مبارزه می‌دانست. از آنجا که آقای لاهوتی بسا ما در کارهای دیگر مشترک بود، به‌طور طبیعی این اتهام در پرونده ما هم آمده بود...» (۷۴)

مدت دو ماه وی را در سلول انفرادی زندان کمیته مشترک ضد خرابکاری بازداشت و تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار دادند.

پس از بازجویی‌های مکرر و شکنجه‌های بی‌رحمانه در زندان کمیته مشترک ضد خرابکاری وی را به زندان اوین منتقل کردند: «شب بود که چشممان را بستند و سوار ماشین کردند. وقتی چشمانم را باز کردم، دیدم در اتاقی آقایان تشریف دارند که آقای منتظری، آقای هاشمی و آقای مرحوم ربانی شیرازی بودند و آقای لاهوتی، آقای انواری و آقای طالقانی که آن شب بعد از نزدیک دو ماه که در سلول انفرادی بودیم، خیلی خوش گذشت که آن شب در بهداری اوین بود. چند روزی در همان بهداری بودیم بعد به بند منتقلمان

در پی این نامه ساواک تهران در تاریخ ۵۳/۱۲/۱۳ آیت‌الله مهدوی کنی را به ساختمان شماره ۷ ساواک احضار، تهدید و اولتیماتوم ثابتی را به او گوشزد کرد، (۶۵) اما وی همچون گذشته توجهی به این تذکرات نکرد و در اوج اختناق و سرکوب به مبارزه و فعالیت خود ادامه داد. شش ماه بعد تهدیدات ساواک عملی شد و نصیری رئیس ساواک با رسال نامه‌ای به وزارت کشور دستور داد کمیسیون امنیت اجتماعی تشکیل و نسبت به تبعید آیت‌الله مهدوی کنی اقدام شود. (۶۶) بلافاصله جلسه کمیسیون امنیت اجتماعی تهران در تاریخ ۵۴/۷/۶ در فرمانداری تهران تشکیل و ایشان را به اتهام اخلاف در نظم و امنیت اجتماعی به سه سال اقامت اجباری در شهرستان بوکان تبعید کردند. (۶۷)

در تبعیدگاه بوکان

آیت‌الله مهدوی کنی در تاریخ ۵۴/۷/۸ به همراه مأمورین ناحیه یک ژاندارمری روانه بوکان شد. جای خالی وی در مسجد به شدت احساس و موجب تأثر و ناراحتی دوستان شد. نمازگزاران را با ابزاری می‌دانستند که به خاطر مبارزه و مجاهدت با حکومت روانه تبعیدگاه ریزه شده است. (۶۸) برخی از آنان تاب تحمل دوری او را نداشتند و به دیدارش رفتند. (۶۹) ساواک اعلام کرد به دلیل اینکه مسافران ممکن است حامل پیام‌هایی برای مهدوی باشند، از مسافرت و ملاقات افراد با وی شدیداً جلوگیری شود. (۷۰)

آیت‌الله مهدوی کنی در بوکان در حسینیه آذربایجانی‌ها که شیعیان آنجا را تشکیل می‌دادند ساکن شد و علی‌رغم بیماری (۷۱) دست از تبلیغ و ترویج معارف اسلامی برنداشت و توانست با ساکنین سنی مذهب آنجا نیز روابط صمیمانه‌ای برقرار کند.

به‌رغم دستور رئیس شهربانی بوکان مبنی بر حضور هر روزه در شهربانی برای امضای دفتر حضور و غیاب تبعیدی‌ها او هیچ‌گاه تن به این دستور نداد و در شهربانی حضور نیافت. این امر موجب درگیری شدید لفظی وی با رئیس شهربانی و بازداشت چند ساعته وی

و از برخی از فعالیت‌های خلاف او چشم‌پوشی و به او ارفاق شده است، ولی در صورتی که بخواهد مجدداً رویه خلاف خود را دنبال و با نتیجه‌گیری از تاریخ اسلام و تسری غیر منطقی آن به اجتماع کنونی ایران در سخنرانی‌های خود متعصبین مذهبی را علیه رژیم تحریک و به‌طور تلویحی مطالب و موضوعات غیرواقعی روی منبر عنوان کند، به هیچ وجه در مورد او اغماض نمی‌شود و تصمیمات شدیدی در باره وی اتخاذ خواهد شد...» (۶۰)

بنا بر نامه ذکرشده وی در تاریخ ۵۲/۷/۱ در یکی از ساختمان‌های ساواک احضار و ضمن تذکر شدید مجدداً فرم بیوگرافی ساواک را پر کرد. (۶۱) از آنجا که ساواک سعی بر احاطه کلیه تحرکات و تماس‌های مبارزین داشت، تلفن منزل بسیاری از آنان را نیز استراق سمع می‌کرد. تماس تلفنی آیت‌الله مهدوی کنی با منزل آیت‌الله سید محمود طالقانی حساسیت ساواک را برانگیخت. به همین دلیل و به منظور پی بردن به نوع رابطه این دو با یکدیگر تیم تعقیب و مراقبت ساواک در مورخ ۵۲/۸/۱۰ به مدت یک روز وی را تحت تعقیب قرار داد. (۶۲) مأمور ساواک در گزارش خود اذعان کرد به دلیل هوشیاری مهدوی کنی و اینکه مرتب پشت سر خود را چک می‌کرد وی را در همان ساعات اولیه گم کرد. (۶۳) در اسفند ماه سال ۱۳۵۳ یعنی شانزده ماه بعد اداره کل امنیت داخلی ساواک طی نامه‌ای با امضای پرویز ثابتی مدیرکل اداره سوم دستور احضار مجدد آیت‌الله مهدوی کنی را به ساواک تهران داد:

«... لذا بدین منظور خواهشمند است دستور فرمایید محمدرضا مهدوی را احضار کنید و به وی تفهیم شود تا به حال به پاره‌ای از فعالیت‌های خلاف او در گذشته به دیده اغماض نگاه شده و او از این موضوع سوءاستفاده و تصور کرده است اگر در خفا فعالیت‌های خلاف گذشته‌اش را با جمع آوری عناصر منحرف در مسجد و دعوت از روحانیون افراطی برای سخنرانی دنبال کند، دستگاه مانند گذشته به اغماض به فعالیت‌های خلاف او خواهد نگرست. برای مدت یک ماه فرصت دارد عناصر منحرف را که در این مسجد حضور می‌یابند به هر طریقی که خودش می‌داند از حضور در مسجد باز دارد و از روحانیون افراطی نیز برای سخنرانی دعوت به عمل نیاورد و خودش نیز در لاف‌ها مطالب خلاف بازگو نکند. چنانچه ظرف این مدت نتواند و یا نخواهد این کار را انجام دهد، آن وقت تصمیم برای این عمل را دستگاه اتخاذ و اجرا می‌کند.» (۶۴)

آیت‌الله مهدوی کنی در تاریخ ۵۴/۷/۸ به همراه مأمورین ناحیه یک ژاندارمری روانه بوکان شد. جای خالی وی در مسجد به شدت احساس و موجب تأثر و ناراحتی دوستان شد. نمازگزاران او را ابزاری می‌دانستند که به خاطر مبارزه و مجاهدت با حکومت روانه تبعیدگاه ریزه شده است.

وی به همراه سایر روحانیون در مسجد دانشگاه تهران دست به تحصن زد و خواهان بازگشایی فرودگاه برای ورود امام به کشور شدند. (۸۴) وی از اعضای کلیدی و شاخص شورای انقلاب بود که به فرمان امام خمینی مقدمات انتقال حکومت از رژیم شاهنشاهی به افراد انقلابی را فراهم کردند. (۸۵)

از آغاز نهضت امام خمینی تا پیروزی انقلاب اسلامی اعلامیه‌ها، اطلاعیه‌ها، بیانیه‌ها، پیام‌ها و تلگراف‌های متعددی از سوی جوامع روحانی در حمایت از نهضت امام و محکومیت اقدامات رژیم و... تهیه، چاپ و منتشر شد.

بسیاری از این اعلامیه‌ها با عناوین کلی برخی جوامع روحانی به چاپ می‌رسید که آیت‌الله مهدوی کنی از اعضای اصلی آنها بود.

پیروزی انقلاب اسلامی

آیت‌الله مهدوی کنی پس از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی، همچون گذشته از هیچ کوششی در به ثمر رساندن اهداف بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران دریغ نکرد و با قبول مسئولیت‌های حساس و پرمخاطره بر این ادعا صحنه نهاد. مهم‌ترین سمت‌های وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون بدین شرح است:

۱- سرپرست کمیته‌های انقلاب اسلامی: در اولین روزهای پیروزی نهضت اسلامی، جوانانی که در انتظامات تظاهرات، کمک‌رسانی به منازل شهدای انقلاب و زندانیان سیاسی در مساجد فعالیت می‌کردند، تشکلهای خودجوشی تحت نظارت روحانیت شکل دادند. بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی به منظور ایجاد نظم و امنیت به کشور آیت‌الله مهدوی کنی از سوی امام خمینی مأمور سازماندهی این تشکلهای شد و کمیته‌های انقلاب اسلامی شکل گرفت.

۲- عضو فقهای شورای نگهبان: امام خمینی طی حکمی در مورخ ۵۸/۱۲/۱ حکم آیت‌الله مهدوی کنی را به عنوان یکی از فقهای شورای نگهبان منصوب کرد. وی در تاریخ ۵۹/۶/۲۷ به دلیل تصدی وزارت کشور از عضویت در شورای نگهبان استعفا داد. مجدداً برای بار دوم در تاریخ ۶۰/۱۲/۱۶ از سوی امام خمینی به عضویت در این شورا منصوب شد.

۳- وزیر کشور: آیت‌الله مهدوی کنی پس از استعفای دولت موقت بازرگان مدتی از سوی شورای انقلاب به عنوان وزیر کشور و سپس در دولت شهید رجایی به سمت وزیر کشور از مجلس شورای اسلامی رأی اعتماد گرفت. در تاریخ ۲۲ مرداد سال ۱۳۶۰ از سوی



افزایش یافت. بار دیگر ساواک از تاریخ ۵۷/۵/۲۶ به مدت ۲۰ روز مکالمات تلفنی او را تحت نظر گرفت. (۷۹) سرانجام مأموران کمیته مشترک ضد خرابکاری در تاریخ ۵۷/۷/۱۵ به منزل وی یورش بردند و ضمن بازرسی منزل او را دستگیر و روانه بازداشتگاه کمیته مشترک کردند. علت دستگیری اقدام علیه امنیت کشور و تحریک و تشویق مردم به تظاهرات و ایجاد بلوا و آشوب عنوان شد. بازجوی ساواک وی را از عوامل اصلی اعلامیه دعوت مغازه‌داران و بازاریان به اعتصاب عمومی در اعتراض و ابراز انزجار نسبت به رفتار حکومت عراق به امام خمینی دانست و خواستار معرفی سایر دست‌اندرکاران و محل چاپ و انتشار اعلامیه بود. (۸۰)

تشدید خیزش‌های عمومی و فشار همه‌جانبه بر رژیم مانع از طولانی شدن مدت بازداشت شد، لذا ظرف مدت کمتر از یک هفته ایشان آزاد شد، (۸۱) ولی این آزادی دوام چندانی نداشت.

برای چندمین بار مأموران امنیتی رژیم به‌طور وحشیانه در ساعت ۱۱ شب ۵۷/۱۰/۱۸ به منزل ایشان هجوم برد و ضمن بازرسی و تفتیش وی را دستگیر و روانه زندان کمیته مشترک کردند. (۸۲) این بار بهانه دستگیری وی پناه دادن به درجه‌داران و سربازانی بود که به فرمان امام خمینی از پادگان‌ها فرار کرده بودند. (۸۳) آخرین اوراق پرونده آیت‌الله مهدوی کنی متن

گزارش بازجویی ایشان در این باره است. با وارد شدن به بهمن ماه سال ۱۳۵۷ رژیم شاه نیز وارد روزهای پایانی عمر خود شد. آیت‌الله مهدوی کنی به عنوان یکی از عناصر اصلی و محوری تشکیلات روحانیت در تهران به همراه سایر روحانیون بلندپایه به تصمیم‌گیری در خصوص چگونگی مبارزه و سازمان دادن به اعتصابات و تظاهرات سراسری پرداخت. زمانی که شاپور بختیار اعلام کرد از ورود امام خمینی به ایران جلوگیری می‌کند

آیت‌الله مهدوی کنی پس از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی، همچون گذشته از هیچ کوششی در به ثمر رساندن اهداف بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران دریغ نکرد و با قبول مسئولیت‌های حساس و پرمخاطره بر این ادعا صحنه نهاد

کردند...» (۷۵)

سرانجام پس از مراحل مختلف بازجویی و تکمیل پرونده آن را به اداره دادرسی ارتش احاله و آنها نیز وی را به چهار سال حبس محکوم کردند. بیشتر بازداشت وی در زندان اوین گذشت. آیت‌الله مهدوی کنی پس از تحمل دو سال زندان از محکومیت چهار ساله در تاریخ ۵۷/۸/۳ به همراه تعدادی دیگر از زندانیان سیاسی مورد عفو واقع و از زندان آزاد شد.

در آستانه انقلاب اسلامی

آزادی وی از زندان مقارن با ایام شهادت فرزند بزرگ امام خمینی (ره)، شهید آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی بود. حبس و شکنجه هیچ خللی در اراده فرزندان راستین امام خمینی در مسیر مبارزه به طاغوت ایجاد نکرد، لذا در اولین حرکت سیاسی پس از آزادی از زندان به همراه جمعی از علما و بزرگان اقدام به برپایی مجلس ختم برای حاج آقا مصطفی کرد. (۷۶) نمازگزاران مسجد جلیلی با سلام و صلوات آزادی وی را جشن گرفتند و روح امید در دل‌های آنان دمیده شد. (۷۷) منابع ساواک در مسجد جلیلی مجدداً فعال شدند و گزارش جلسات مسجد برای ساواک ارسال شد. ساواک از تاریخ ۵۷/۹/۲۰ به مدت ۲۰ روز کلیه مکالمات تلفنی وی را کنترل کرد، (۷۸) ولی به چیزی دست نیافت. با اوج‌گیری تظاهرات و حرکت‌های مردمی، حضور آیت‌الله مهدوی کنی در امر ساماندهی و تشکیل مجالس و محافل مختلف به نحو چشمگیری



۱۳۵۸. آیت‌الله مهدوی کنی به اتفاق اعضای شورای انقلاب در دیدار با آیت‌الله شریعتمداری در جریان غائله خلق مسلمان



(۸۸) آیت‌الله یزدی از سوی دولت و آیت‌الله اشراقی نیز از سوی بنی‌صدر تعیین شده بودند.

۶- **ستاد انقلاب فرهنگی:** به‌منظور رشد و شکوفایی فعالیت‌های علمی کشور و بازگشایی دانشگاه‌ها امام خمینی طی حکمی در تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۲ ایشان را به عضویت در ستاد انقلاب فرهنگی منصوب کرد. (۸۹)

۷- ستاد کمک‌رسانی به مردم مناطق بمباران‌شده: با آغاز جنگ تحمیلی و حوادث ناگوار ناشی از حملات موشکی و بمباران مکرر مناطق مسکونی شهرها و روستاها به وسیله عوامل استکبار جهانی و حزب بعث عراق امام خمینی طی حکمی در تاریخ ۱۳۶۲/۷/۱۴ آیت‌الله مهدوی کنی را مأمور تشکیل ستادی جهت کمک‌رسانی و امداد فوری به مردم مصیبت‌زده و داغدار این مناطق کردند. (۹۰)

۸- **شورای بهزیستی کشور:** امام خمینی در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۰ در پاسخ به درخواست وزیر مشاور و رئیس سازمان بهزیستی کشور مبنی بر عضویت آیت‌الله مهدوی کنی در شورای بهزیستی کشور مرقوم فرمودند:

«ایشان مورد تأیید و اعتماد هستند، از خداوند متعال توفیق آقایان را خواستارم.» (۹۱)

۹- **صندوق ملی خسارات:** پس از پیروزی انقلاب اسلامی به منظور کمک‌رسانی به افرادی که در جریان انقلاب دچار خسارت و زیان مادی شده بودند، صندوقی با عنوان مذکور تأسیس شد. اعضای تشکیل‌دهنده این صندوق پس از رحلت آیت‌الله طالقانی - که سرپرست صندوق محسوب می‌شدند - ضمن گزارش به محضر امام خمینی خواستار تعیین سرپرست جدید شدند. امام هم آیت‌الله مهدوی کنی را معرفی کردند. (۹۲)

۱۰- **دبیر کل جامعه روحانیت مبارز تهران:** با تشکیل جامعه روحانیت مبارز تهران اعضای این جامعه ابتدا آیت‌الله انواری و پس از مدتی آیت‌الله مهدوی کنی را به عنوان دبیر کل انتخاب کردند.

۱۱- **شورای بازرگری قانون اساسی:** پس از ده سال تجربه عینی و عملی اداره کشور برخی نواقص و

چون علاوه بر رئیس‌جمهور نخست‌وزیر هم به شهادت رسیده بود مسئله با امام در میان گذاشته شد و ایشان فرمودند: «با دو نفر حاضر شورا را تشکیل بدهند.» آن دو نفر نیز بعد از نشستی آیت‌الله مهدوی کنی را به مجلس معرفی کردند و مجلس با رأی بالا به ایشان رأی اعتماد داد. (۸۷) وی در تاریخ ۱۳۶۰/۷/۱۷ زمان تفیذ حکم ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای از سوی امام داوطلبانه از نخست‌وزیری استعفا داد تا رئیس‌جمهور دستش باز باشد و دولت دلخواه خود را به مجلس معرفی کند.

۵- **نماینده امام در هیئت حل اختلاف:** با تشدید اختلاف بین ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهور وقت از یک سو و شهید آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی از سوی دیگر امام خمینی طی حکمی در تاریخ ۱۳۶۰/۱/۱۲ آیت‌الله مهدوی کنی را به نمایندگی از جانب خویش در هیئت حل اختلاف تعیین کردند.

بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی به منظور ایجاد نظم و امنیت به کشور آیت‌الله مهدوی کنی از سوی امام خمینی مأمور سازماندهی این تشکله‌ها شد و کمیته‌های انقلاب اسلامی شکل گرفت

شهید دکتر محمدجواد باهنر نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران بار دیگر به عنوان وزیر کشور به مجلس معرفی شد. مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۱۳۶۰/۵/۲۶ به ایشان رأی اعتماد داد. عمر این دوره از وزارت ایشان دوازده روز بیشتر طول نکشید. در حادثه انفجار دفتر نخست‌وزیری در ۸ شهریور ۱۳۶۰ شهید باهنر به شهادت رسید. امام خمینی در دیدار با اعضای کابینه شهید باهنر فرمودند:

«... وزارت کشور از وزارتخانه‌های وسیع است و بحمدالله رأسش هم آقای مهدوی واقع شده‌اند که خوب ما از سابق به ایشان ارادت داشتیم و حالا هم ارادت داریم و بعدها هم ارادت خواهیم داشت به ایشان...» (۸۶)

۴- **نخست‌وزیر موقت:** پس از شهادت شهیدان محمدعلی رجایی رئیس‌جمهور و محمدجواد باهنر نخست‌وزیر از طرف شورای موقت ریاست جمهوری، آیت‌الله مهدوی کنی به عنوان نخست‌وزیر موقت تعیین شد. علت انتخاب ایشان این بود که طبق اصل ۱۳۰ قانون اساسی در صورت فوت، کناره‌گیری یا بیماری بیش از دو ماه یا عزل رئیس‌جمهور شورای موقت ریاست جمهوری مرکب از رئیس دیوان عالی کشور، رئیس مجلس و نخست‌وزیر تشکیل و تا انتخاب رئیس‌جمهور بعدی وظایف او را انجام می‌دهد، اما



۱۳۶۰. آیت‌الله مهدوی کنی در دوران تصدی وزارت کشور و در حال صرف صبحانه با شهید دکتر باهنر



امام خمینی (ره) دچار عارضه قلبی شد و در بیمارستان بستری گردید. در طول مدت بستری، رهبری انقلاب اسلامی، مراجع عظام تقلید، رؤسای قوا، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و بسیاری از مسئولان کشوری و لشکری با حضور در بیمارستان، جویای احوال معظم‌له شدند و برای سلامتی و شفای ایشان دعا کردند. مردم وفادار ایران اسلامی نیز با برگزاری مجالس دعا و توسل به اهل‌البیت عصمت و طهارت، شفای یار دیرین امام و رهبری را از خدای متعال درخواست کردند.

اما تلاش پزشکان در مدت قریب به ۵ ماه مؤثر واقع نشد و روح مطهر آیت‌الله مهدوی کنی (قدس سره) در صبح روز سه‌شنبه ۱۳۹۳/۷/۲۹ و در آستانه ماه محرم به ملکوت اعلی پیوست. رهبر انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در پیامی با ابراز تأسف شدید از فقدان این فقیه بصیر، در بخشی از پیام خود آوردند:

«این عالم بزرگوار همه‌جا و همه‌وقت در موضع یک عالم دینی، یک سیاستمدار صادق و یک انقلابی صریح ظاهر شد و هرگز ملاحظات شخصی و انگیزه‌های جناحی و قبیله‌ای را به حیطة فعالیت‌های گسترده و اثرگذار خود راه نداد. این انسان بزرگ و پرهیزگار همه وزن وزین خود را در همه حوادث این دهه سال

امام خمینی در دیدار با اعضای کابینه شهید باهنر: «...وزارت کشور از وزارتخانه‌های وسیع است و بحمدالله رأسش هم آقای مهدوی واقع شده‌اند که خوب ما از سابق به ایشان ارادت داشتیم و حالا هم ارادت داریم و بعدها هم ارادت خواهیم داشت به ایشان...»

تشخیص مصلحت نظام را به منظور رسیدگی به موارد اختلاف بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان تأسیس فرمودند. هنگامی که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۶۸ بازنگری شد، پس از بحث‌های مشروح در باره جایگاه این مجمع، وظایف یازده‌گانه‌ای به عهده این مجمع قرار گرفت تا به عنوان حلقه تکمیلی در نظام جمهوری اسلامی و در شرایط مختلف ایفای نقش کند. اعضای این مجمع برخی شخصیت‌های حقوقی و حقیقی هستند. آیت‌الله مهدوی کنی به عنوان یکی از شخصیت‌های حقیقی مجمع در سال‌های ۱۳۶۸-۱۳۸۰ دو دوره در این نهاد عضویت داشت.

بیماری و رحلت

آیت‌الله مهدوی کنی (قدس سره) عصر روز چهاردهم خرداد ۱۳۹۳، پس از شرکت در مراسم سالگرد ارتحال



۱۳۸۸. آیت‌الله مهدوی کنی در یکی از رای‌گیری‌های مجلس خبرگان رهبری

اشکالات در قانون اساسی جمهوری اسلامی دیده شد که لازم به ترمیم آنها بود. به همین منظور امام خمینی طی حکمی در ۴ اردیبهشت ۱۳۶۰ عده‌ای را مسئول بررسی و تدوین متمم قانون اساسی کرد. (۹۳) آیت‌الله مهدوی کنی عضو کمیسیون تمرکز در مدیریت قوه مجریه شورای بازنگری قانون اساسی بود.

۱۲- حوزه علمیه مروی تهران: پس از رحلت آیت‌الله میرزا باقر آشتیانی امام خمینی با صدور حکمی در مورخه ۱۳۶۳/۶/۲۶ خطاب به آیت‌الله مهدوی کنی مرقوم فرمودند:

«با حسن تدبیر و مدیریت و وثاقت و امانت که در جنابعالی محرز است، مناسب دیدیم برای تصدی امور مدرسه مروی با تمام متعلقات آن از موقوفات و غیرها به جنابعالی زحمت دهم. لہذا جنابعالی را به سمت متولی مدرسه مروی و موقوفات و کتابخانه و آنچه متعلق به آن است منصوب کردم...» (۹۴)

۱۳- دانشگاه امام صادق (ع): از جمله فعالیت‌های ارزنده و ماندگار آیت‌الله مهدوی کنی تأسیس و راهاندازی دانشگاه امام صادق (ع) است. این دانشگاه در سال ۱۳۶۱ با هدف تحقق علمی پیوند حوزه و دانشگاه و تربیت دانشجویان متعهد و متخصص در علوم دانشگاهی و حوزوی تأسیس شد. سعی ایشان در این دانشگاه ضمن تربیت دانشجویان متعهد و متخصص بر استخراج علوم انسانی از معارف دینی و اسلامی است. هیئت مؤسس این دانشگاه از میان شخصیت‌هایی چون آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی، آیت‌الله علی مشکینی، آیت‌الله امامی کاشانی، آیت‌الله امینی، آیت‌الله منتظری و افراد خیر و نیکوکار تشکیل شد. ۱۴- مرکز رسیدگی به امور مساجد: به منظور رسیدگی و نظارت بر نحوه فعالیت مساجد و ایجاد رابطه مساجد با هم، انتخاب و تعیین ائمه جماعات و... مرکز مزبور تأسیس شد. آیت‌الله مهدوی کنی که از مؤسسين این مرکز بود، مدت‌ها ریاست آن را نیز عهده‌دار بود.

۱۵- مجمع تشخیص مصلحت نظام: امام خمینی در تاریخ ۱۷ بهمن ۱۳۶۶ با صدور فرمانی مجمع

ایشان همواره از نگرش، رفتار و کنش فردی و اجتماعی برخوردار بودند که بازتاب آن آرامش برای خود و دیگران بود. این جنس از آرامش آفرینی متعلق به مردان خداست، متعلق به کسانی که متصل به عالم ملکوتند و از آن مرجع نفس می گیرند و نفس می دهند

ولایی داشت، لذا پای در جای پای رهبری می گذاشت و حافظ معانی و ارزش های بزرگ انقلاب اسلامی بود. ۴- دوستی و برادری: آنچه نفس های همه را تند می کند، بغض در گلو ایجاد می کند و اشکها را در فراق عزیزان جاری می کند، دوستی و برادری است. در فراق انسان های پاک و مؤمن، که از حقیقت بزرگ در هستی برخوردار هستند همگان غصه دار می شوند، چراکه فقدان در هستی حقایق این جهانی که از جنس حقیقت هستی است بوجود می آورد. در روزگار ما برادری ها، پدری ها، دوستی ها و دلسوزی های از جنس خدا کم رنگ شده است و عصبیت های حزبی و جناحی چنان هاله ای از ابهام را بین همزمان دیروز و انگیزه ها و هیجانات امروز ایجاد کرده است که کلمات را دچار شرک و بدگویی کرده است. انسان های بزرگی همچون آیت الله مهدوی کنی که نشان از خدا داشتند، دلگرم کننده جمعیت های بزرگ بودند.

۵- با قدرت و رهیده از قدرت بودن: منهاردن خود و دل به خدا سپردن امری است که برای هر کس امکان پذیر نیست مگر شیرینی و حلاوت با خدا بودن را درک کرده باشند. قدرت، رنگ انسان ها، گفتار و کردار انسان ها را تغییر می دهد. قدرت بازی و قدرت گرایی، مسیری است که حتی اگر در راه ایجاد حکومت اسلامی وارد رویه و مسیر زندگی انسان شود، موجب جدا شدن از خدا و مردم می شود و پیامدهای نامیمون بسیار را به دنبال خواهد داشت. قاعده حقیقت بر توحید استوار است و قدرت لایزال متعلق به خداست و قدرت ماندگار، قدرتی است که منشاء سلامت و کردار نیک و آرامش برای همگان شود. آن مرد بزرگ با قدرت بود ولی دور از پیرایه های قدرت بود، چون لاله الله را همواره مبنای نگاه و عمل قرار داده بود و موفق به منهار کردن خود در همه شرایط و جایگزین کردن رضای خدا در همه مراحل و مراتب مختلف زندگی شده بود.

مراسم تشییع پیکر مطهر آیت الله مهدوی کنی (قدس سره) پس از اقامه نماز توسط رهبری معظم انقلاب اسلامی طی وداعی با شکوه، از دانشگاه تهران تا حرم حضرت عبدالعظیم حسنی در شهر ری انجام و پیکر آن بزرگوار طبق وصیت ایشان، در کنار مزار مرحوم آیت الله مجاهد حاج ملا علی کنی (ره) به خاک سپرده شد. ■

پی نوشت ها:

پی نوشت ها در دفتر شاهد یاران موجود است.

۱- تقوا و پاکی: ایشان همواره از نگرش، رفتار و کنش فردی و اجتماعی برخوردار بودند که بازتاب آن آرامش برای خود و دیگران بود. این جنس از آرامش آفرینی متعلق به مردان خداست، متعلق به کسانی که متصل به عالم ملکوتند و از آن مرجع نفس می گیرند و نفس می دهند.

۲- حکمت و جامعیت: حکمت الهی از یک دل سپاری به خدا برمی خیزد و افق معنادار، هدفمند، معطوف به نیازهای زندگی، رافع احتیاجات مردم و معطوف به صلح و جمع گرایی را تأمین می کند. ایشان در دسته بندی ها نمی گنجید و علیرغم تمایلات خاص، به خاص گرایی محدود نمی شد و از جامعیت همه جانبه نگرانه و حکیمانه که پناهی برای همگان افراشته می کرد، برخوردار بود.

۳- مقاومت و بردباری در راه خدا: به شهادت و قضاوت همه همراهان و همزمان و شاگردان ایشان، آیت الله مهدوی کنی (قدس سره)، از روحیه ای مقاوم و صبورانه در راه تحقق آرمان های الهی و در مصداق متعین آن یعنی انقلاب اسلامی تا مرز رسیدن به تمدن بزرگ اسلامی برخوردار بود. اعوجاجی در راه رفتن و مشی کردن ارزش های انقلاب اسلامی نداشت، علیرغم جایگاه بزرگ علمی و معنوی در آستان امام و رهبری حکیم انقلاب اسلامی، همچون شاگردی متواضع راه می رفت و همکار، همساز و همراز بود و علیرغم داشتن سلیقه های متفاوت، فهم عمیق و جمعی از نظام

در کفه حق و حقیقت نهاد و در دفاع از راه و سیره انقلاب و نظام، کوتاهی نورزید. رحمت و رضوان الهی بر روان پاک او باد.

آیت الله مهدوی کنی به لقاء خدا پیوست در حالی که خاطره شیرین و بجای ماندنی رفتار پدران ایشان بر کامها نشسته است و تصویر متفاوتی از جایگاه روحانیت را ترسیم نموده است. جایگاهی که برای همه سلیقه ها و گرایش های سیاسی و برای همه سطوح ایمانی جامعه اعم از آنان که بر قله های ایمان قرار گرفته اند و کسانی که صبوری و بردباری راه پرستگلاخ ایمان را ندارند، برای همه انسان های معمولی و همه فرهیختگان، روشنفکران، دانشمندان و مؤمنان روزگار ما یک نقطه امید و یک پناه امن تلقی می شد.

آیت الله مهدوی کنی (قدس سره)، از جنس جامعیت بود، فقیه و اندیشمند بود، غفور با گذشت بود، کریم و رحیم بود، صبور و بردبار بود، حکیم و بصیر بود و در جای خود مصداق اسماء جلال بود، مانع و جلیل بود، بر سر ظالمان قهار و جبار بود و سیره مبارزاتی او حکایت از جمع بین اضداد می کرد.

آیت الله مهدوی کنی شخصیت زمان شناس بود که در زمانه ای که بسیاری در فکر توسعه حوزه های سنتی بودند، دانشگاه امام صادق علیه السلام را پایه گذاری کرد که محملی برای تربیت اندیشمندان و متفکران مسلمان برای امروز روزگار ما بود. شاید بتوان پنج خصلت ملکوتی و الهی را در شخصیت آن عزیز برجسته نمود:



مراسم وداع با پیکر آیت الله مهدوی کنی در دانشگاه امام صادق (ع)



مراسم پر شکوه تشییع پیکر آیت الله مهدوی کنی از مقابر دانشگاه تهران



آنچه پیش روی دارید، متن ۱۸ گفت و شنود تفصیلی با یاران و نزدیکان مرحوم آیت الله مهدوی کنی در باب منش فردی و اجتماعی-سیاسی آن بزرگ است که میتواند به مثابه آئینه ای از کارنامه او باشد. امید است که نقل اینگونه خاطرات، بتواند تاریخ پژوهان انقلاب را به کار آید و بر غنای پژوهش های آنان بیفزاید.



درآمد

۱۸ گفت و شنود تفصیلی در باب منش فردی و اجتماعی-سیاسی
آیت الله مهدوی کنی

سیاستمدار صادق در آئینه روایت ها

زندگی ما عاشقانه بود

«آیت الله مهدوی کنی در قامت یک همسر» در گفت و شنود با بانو قدسیه سرخه‌ای



هم تا زمانی که به آرایشگاه رفتم و لباس پوشیدم و مرا برای مجلس عقدکنان آماده کردند، ناراحت بودم و گریه می‌کردم. البته خیلی کوچک بودم. یازده سال و چند ماه، خیلی سن کمی بود.

مسئله هم ناگهانی پیش آمده بود. اینطور نیست؟

بله، شاید اصلاً حال و هوای ازدواج در ذهنم نیامده بود. سر عقد که شد، مرحوم پدرم، یکی از بستگان خودمان به نام آیت الله سید محمدصادق لواسانی - که پسرعموی مادرم و از دوستان خیلی نزدیک امام بودند و تا اواخر عمر امام هم دوستی‌شان ادامه داشت و همچنین از نظر خانوادگی خیلی به ما اظهار محبت می‌کردند - را فرستادند که خطبه عقد را بخوانند. در لحظه‌ای که ایشان خطبه عقد را خواندند، احساس

حدود دوازده ساله بودم که به منزل حاج آقا آدمم. حدود چهل سال قبل از ازدواج ما، رسم بود که با کشتی به مکه می‌رفتند و پدر حاج آقا و پدرم مرحوم آیت الله حاج شیخ زین العابدین سرخه‌ای، در کشتی با هم آشنایی شوند.

ایشان می‌آمد، خیلی نوجوان خوبی بود، او را از آن موقع می‌شناسم که خیلی جوان مؤدب و سنگینی بود. شاید حاج آقا در آن موقعی که مادرم می‌گفتند، چهارده پانزده ساله بودند، شاید هم کمتر. پدرم هم می‌گفتند: به نظر می‌آید این ازدواج خیلی خوب است و به صلاح هر دو خانواده است؛ چون دخترمان را به خانواده‌ای که از قبل می‌شناسیم می‌دهیم؛ ولی مخالفت من ادامه داشت، به طوری که روزی به من گفتند: لباس مرتب بپوش، چون مجلسی هست و مهمان آمده است، سخت ناراحت شدم! پدر و مادر و خانواده آقای مهدوی کنی به منزل ما آمد و رفت خانوادگی داشتند. به من گفتند: قرار است از کن مهمان بیاید. دیدم دارند لباسم را عوض و بدل می‌کنند و پرسیدم: «موضوع از چه قرار است؟» جواب دادند: «می‌خواهیم شما را نامزد کنیم!» خیلی از این بابت ناراحت شدم و بسیار گریه کردم و گفتم: «نه ایشان را می‌خواهم و نه الان ازدواج می‌کنم!» بالاخره هم جوری وارد اتاق شدم که اینها از من خوششان نیاید! گریه کرده و با اوقات تلخ در مجلس رفتم، یعنی در حقیقت مرا بردند! آنها واقعا خیلی برای خانواده ما احترام قایل بودند. انگشتی و لباسی آورده بودند، ولی همچنان گریه می‌کردم و ناراحتی‌های خودم را ابراز می‌کردم. می‌گفتند: درسات را می‌خوانی و مشکلی نداری، اما نمی‌توانستند مرا آرام کنند. تقریباً یک ماه طول کشید که برای ما عقدکنان گرفتند. در عقدکنان



درآمد

گفت و شنودی اینچنین مبسوط با همسر آیت الله مهدوی کنی آن هم پس از یک سال از رحلت آن بزرگوار، می‌تواند جالب و خواندنی باشد. به خصوص آنکه این بانوی گرامی تاکنون، کمتر به مصاحبه‌ای رضایت داده و تاکنون نیز خاطرات زندگی عاشقانه با همسر را ناگفته گذارده است. از منظر راقم، محتوای این گپ و گفت طولانی به گونه‌ای هست که ما را از هرگونه توضیحی مستغنی بدارد. تنها می‌ماند سپاس فراوان از بانو قدسیه سرخه‌ای که این گفت و شنود را پذیرفتند و پس از گفت و گو نیز متن آن را مورد بازبینی قرار دادند.

نحوه آشنایی سرکارعالی با خانواده آیت الله مهدوی کنی و نیز خود ایشان، به چه شکل بود؟ چه عامل یا عواملی موجب شد که خانواده سرکار با خانواده ایشان آشنا شوند و نهایتاً این ازدواج انجام شود؟

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم. من قدسیه سرخه‌ای هستم. حدود دوازده ساله بودم که به منزل حاج آقا آدمم. حدود چهل سال قبل از ازدواج ما، رسم بود که با کشتی به مکه می‌رفتند و پدر حاج آقا و پدرم مرحوم آیت الله حاج شیخ زین العابدین سرخه‌ای، در کشتی با هم آشنایی می‌شوند. سفر به مکه سه ماه طول می‌کشید. بسیاری از خصوصیات اخلاقی آنها شبیه هم بود. پدر حاج آقا، از بزرگان قریه کن بودند و در آن سفر شیفته منش و رفتار پدرم می‌شوند و از آن موقع، دوستی‌شان آغاز می‌شود. البته من خواهرهای بزرگ‌تر از خودم هم داشتم. خانواده ایشان، از همان موقع می‌خواستند برای پسرهای بزرگ‌ترشان، یک دختر از خانواده ما بگیرند. هیچ یک از پسرهایشان در آن موقع روحانی نبودند تا اینکه نهایتاً، نوبت به حاج آقا رسید و برای خواستگاری بنده آمدند. شاید یازده سال و سه چهار ماه داشتم! دو سه ماه از کلاس ششم گذشته بود که خواستگاری کردند و آن موقع از نظر علاقه به درس و سین کمی که داشتم، به شدت مخالف بودم. مخصوصاً اینکه فکر می‌کردم ممکن است مرا به قم ببرند و البته پدرم شرط کرده بودند که مرا به راه دور نبرند. شاید تمام اقوام و بستگان نزدیکم میل نداشتند به این کوچکی ازدواج کنم و ترجیح می‌دادند درسم را بخوانم، ولی مخصوصاً مادرم خیلی حاج آقا را دوست داشت و می‌گفتند: آن موقعی که ما به کن می‌رفتیم و

آیت‌الله حاج شیخ زین‌العابدین سرخای، پدر همسر آیت‌الله مهدوی کنی



در همان سال ۳۷ انجام شد. بعد هم سه چهار ماهی تهران بودیم و سپس به قم رفتیم که ایشان بقیه درسشان را ادامه بدهند.

برایتان سخت نبود که از پدر و مادر تان جدا شدید؟
خیلی سخت بود و در اینجا، واقعاً فداکاری حاج‌آقا بود که جای خالی آنها را پر می‌کردند. آن روزها رفت و آمد از قم به تهران سخت بود. مثل حالا نبود که دو ساعته می‌روند و برمی‌گردند. ایشان ماهی یک بار، مرا به تهران می‌آوردند که با خانواده دیدار کنم. چند روزی بودیم یا مرا در منزل پدری گذاشتند و خودشان به قم می‌رفتند و دو باره می‌آمدند و مرا می‌پرند یا بهم برمی‌گشتیم. برایم سخت بود، ولی واقعاً در کنار حاج‌آقا بودن کمبود خانواده را پر می‌کرد. همان موقع دو باره درس خواندن را شروع کردم، یعنی هیچ تعطیلی در درسم پیش نیامد. می‌توانم بگویم در تمام طول زندگی یا درس خواندم یا درس دادم یا در برنامه‌های تحصیلی فرزندانم یا به پای آنها، در همه جا شرکت کردم.

همسر شما در آن مقطع، سن زیادی نداشتند و طلبه بودند. شما هم که خیلی سن کمی داشتید. ایشان چگونه توانستند شما را در این زندگی مجاب و دلنگی‌هایتان را کمتر کنند؟

این خیلی مهم است. در دانشگاه به دختران دانشجو، این نکته را خیلی عرض می‌کنم که: مرد واقعاً باید بداند چگونه با زن رفتار کند، مخصوصاً اینکه در اوایل زندگی چه کند که مثل من، زن همه چیزش را به پای آن مرد بریزد! این نوع رفتار حاج‌آقا بود که تا آخر عمر، به هر جایی که می‌رفتیم و در هر کشور و مکانی که بودیم، نوع تربیتشان اثر خاصی در اطرافیانشان می‌گذاشت. همه به نوعی، به ایشان علاقه‌مند می‌شدند.

می‌شود در چند کلمه بگویید منظور تان از این نوع رفتار چیست؟

گذشت و ایثار شدید! در آن عالم بچگی اگر متوجه می‌شدند غذایی را دوست دارم، سر سفره قسمت بهترش را طرف من می‌گذاشتند. اگر در نوع لباس بود و مثلاً پول کمی داشتیم، همیشه ایشان می‌خواستند تا من لباس بخرم و از خرید برای خودشان صرف نظر

در حالی که هم پدر حاج‌آقا و هم پدرم هر دو از سرشناس‌های تهران بودند، مراسم را بسیار ساده گرفتند. پدرم آیت‌الله سرخای در محله امامزاده یحیی از افراد معروف بودند، ولی واقعاً هیچ شرطی نگذاشتند که مثلاً این کار را بکنید یا این چیز را بخرید، ابدا! آنها هم شاید به رسم کتی‌ها خیلی کم گذاشتند، ولی اگر هم کاری کردند، خود پدر و مادر و خواهرهای حاج‌آقا می‌کردند، و الا من و حاج‌آقا دیگر در این عوالم نبودیم که این چیزها برایمان مهم باشد. پدرم می‌گفتند: هر چیزی هم کم باشد، خودشان در زندگی جبران می‌کنند. این را هم نمی‌گفتند که: من می‌خرم، می‌گفتند: از این به بعد خودشان با هم در زندگی راه می‌آیند و کمبودها را برطرف می‌کنند.

خاطره‌های آن موقع که زیاد است، ولی نکته جالب این بود که خواستند در منزل قدیمی پدرم که بسیار بزرگ هم بود، جشن بگیرند. همه شخصیت‌های علمی و بزرگان تهران هم در مجلس عروسی ما شرکت کردند، چون پدرم در آن زمان، در محله امامزاده یحیی، چهره شاخصی بودند و مردم خیلی به ایشان علاقه داشتند، مخصوصاً که عروس بچه سال هم بود و خبر پیچیده بود که او را به یک روحانی داده‌اند. آن موقع‌ها حاج‌آقا طلبه بودند و این خیلی برای مردم مهم بود، به همین دلیل خیلی‌ها به مجلس ما آمدند. مثلاً مادرم به رسم زن‌ها که بیشتر در این چیزها تقید دارند، می‌گفتند: صندلی کم داریم! پدرم می‌گفتند: مهم نیست، نصف مردم روی زمین بنشینند، نصف روی صندلی! واقعاً این چیزها برایمان مهم نبود. ما حتی لباس عروسی را از یکی از اقوام گرفتیم، در حالی که هم وضع پدرم خوب بود، هم وضع پدر حاج‌آقا. برایمان این چیزها مهم نبود که خیلی روی اینها تمرکز کنیم. اگر خانواده، خودشان دوست داشتند، کارهایی را انجام می‌دادند. من که هیچ شرطی نداشتم. حاج‌آقا را هم می‌دانستم که خودش مالی ندارد و هر چه هست، از پدر و مادریانشان است.

اتفاق خاصی هم در مراسم شما افتاد؟

نه، حرف خاصی نبود. دو خانواده راحت با هم کنار می‌آمدند. چیزی که حاج‌آقا را خیلی ناراحت می‌کرد و هر وقت صحبت عروسی دخترهای خودمان می‌شد، این را می‌گفتند، این بود که پدرم سختگیری می‌کردند که داماد نباید به خانه ما بیاید و برود، چون در خانه دخترهای دیگر هم داشتیم. ایشان در آن دوره، با اینکه دور بودند، برایم نامه‌های قشنگی می‌نوشتند که من یکی از نامه‌های ایشان را در برنامه جشن ازدواجی که در اینجا - دانشگاه امام صادق (ع) - برای دخترها گرفته بودیم، خواندم و نوع خطاب‌ها، صحبت‌ها و محبت‌هایشان خیلی برای همه جالب بود. اینکه از کجا شروع و چگونه نامه را تمام کنند، خیلی جالب بود. بین مان نامه زیاد رد و بدل شد، ولی حاج‌آقا این گلایه را داشتند که پدرم زیاد سختگیری می‌کردند و اجازه نمی‌دادند ایشان به منزل ما بیایند و تقریباً در طول نه ماهی که دوران عقد ما طول کشید، شاید حاج‌آقا سه چهار بار به منزل ما آمدند که آن را هم مادرم بیشتر واسطه می‌شدند که ایشان بتوانند بیایند. آن هم با ترس و اضطراب و اینکه اگر پدرم بفهمند ناراحت می‌شوند.

آشنایی تان، یعنی مراسم بله‌برون در چه سالی بود؟
ایشان در بله‌برون نیامدند، ولی بعد از اینکه عقد انجام شد آمدند. سال ۱۳۳۷ بود. خواستگاری و بقیه برنامه‌ها

می‌توانم بگویم عاشق شدم! فقط می‌توانم این جمله را بگویم! نمی‌دانم چه بگویم؟ ازدواجی بود الهی. همه این را تا همین اواخر عمر حاج‌آقا هم مشاهده کردند و به آن اذعان دارند. می‌دانند که در زندگی ما عاشقی بود. صحبت یک زندگی عادی نبود

کردم دارم عوض می‌شوم و حالت‌های تازه‌ای به من دست داده بود! بعد از عقد که خود حاج‌آقا وارد اتاق شدند، انگار ورق برگشت...

آرام شدید؟

نه، می‌توانم بگویم عاشق شدم! فقط می‌توانم این جمله را بگویم! نمی‌دانم چه بگویم؟ ازدواجی بود الهی. همه این را تا همین اواخر عمر حاج‌آقا هم مشاهده کردند و به آن اذعان دارند. می‌دانند که در زندگی ما عاشقی بود. صحبت یک زندگی عادی نبود [به گریه می‌افتد] به یکباره ورق برگشت! نمی‌دانم حاج‌آقا از کجا فهمیده بودند که چندان میلی به ازدواج ندارم، به همین دلیل بعدها چندین بار خطبه عقد مرا خواندند که یقین کنند این عقد درست است و من راضی بوده‌ام و هر بار هم، بیش از گذشته اظهار رضایت می‌کردم، چون در همان مجلس عقد، ناگهان ورق برگشت. نمی‌دانم لطف خدا بود؟ دعای پدر و مادرم بود؟ نمی‌دانم، اما این عشق تا آخر زندگی ایشان ادامه داشت.

با ایشان صحبت که کردید؟ یا قبل از هر سخنی این اتفاق افتاد؟

هنوز به صحبت نرسیده بود! همین که وارد اتاق شدند، نمی‌دانم چه شد؟ ابهت ایشان بود؟ نمی‌دانم. نه اینکه تصور کنید، چون بچه بودم این احساس در من به وجود آمد، حتی تا آخر حیات ایشان هم این محبت ادامه داشت. محبت عجیبی بود. همه اطلاع دارند که با وجود و حضور حاج‌آقا، هیچ یک از مشکلات زندگی برابم دشوار نبود.

خاطره خاصی از مراسم ازدواج تان به یاد تان هست؟



آیت‌الله مهدوی کنی در سالیان طلبگی در قم



کامل یار و همدم ایشان بود، خود من بودم. در تمام سختی‌ها، مشکلات و بیماری‌های ایشان، در کنارشان بودم. بیماری اخیر را که همه دیدند، ولی قبلاً پیش می‌آمد که مثلاً در پنج شب و پنج روز غیر از وقت نماز، تمام مدت روی صندلی در کنار ایشان می‌نشستم که ایشان هر بار چشمشان را باز می‌کنند، ببینند تنها نیستند و من در کنارشان هستم. در مسافرت‌ها وقتی مشکلی پیش می‌آمد، با وجود اینکه مردها خیلی ابراز نمی‌کنند، ولی همه می‌دانستند و می‌گفتند: خانمشان را بگویید بیاید. چند سال قبل در لبنان، که از طرف رهبری برای تشییع جنازه مرحوم شیخ محمد مهدی شمس‌الدین رفته بودند و در اثر دیدن «زندان خیام» و شکنجه‌ها، مشکلی قلبی برایشان پیش آمده بود، فوراً گفتند: دنبال خانمشان بفرستید! وقتی خبر را شنیدم، حس کردم دیگر تمام کردم و انگار قلبم ایستاد! چون فکر کردم ایشان در آنجا از دست رفته‌اند! یا مثلاً سالها قبل از آن و در دوران رژیم گذشته که در زندان بودند، ایشان در آن طرف دیوارهای زندان رنج می‌کشیدند و من این طرف و دل همه سربازها و مأمورها برای من و فرزندانم می‌سوخت! چون واقعا پر و بال می‌زدیم تا شاید بتوانیم ایشان را ببینیم.

از خاطرات خوش اوایل زندگی خود نیز مواردی را بیان بفرمایید. از مسافرت‌ها و یا فرصت‌هایی که برای تفریحات خانوادگی پیش می‌آمد؟

در روز عقد، همین که وارد اتاق شدند، نمی‌دانم چه شد؟ ابهت ایشان بود؟ نمی‌دانم. نه اینکه تصور کنید، چون بچه بودم این احساس در من به وجود آمد، حتی تا آخر حیات ایشان هم این محبت ادامه داشت. محبت عجیبی بود

کنم و ناراحتی‌ام به خاطر این است که نمی‌توانم آن‌طور که دلم می‌خواهد، پذیرایی کنم. با هم قرار گذاشتیم مثلاً هفته‌ای دو یا سه روز، همراه خودشان مهمان بیاورند. حالا اگر غذا آبگوشت یا نان و پنیر بود، فوراً تخم مرغی چیزی اضافه می‌کردم و از اینکه مهمان می‌آمد و پذیرایی می‌کردم، نه تنها ناراحت نمی‌شدم که خوشحال هم بودم. این نمونه‌ای از رفتارهایی بود که ایشان دوست داشتند، یعنی همیشه در خانه ما باز بود و همیشه هم مهمان داشتیم. البته فامیل‌ها، بیشتر به خانه ما می‌آمدند و جمع می‌شدند که تا حالا هم ادامه دارد. پدرم هم همین‌طور بودند. به هر حال وقتی نوع برخورد حاج‌آقا را می‌دیدم، سعی داشتم کارهایی را که ایشان دوست دارند انجام بدهم.

رفتار شما در حضور فرزندان چگونه بود؟ چون آنها از رفتار پدر و مادر الگو می‌گیرند، چیزی که متأسفانه امروز در بسیاری از خانواده‌ها رعایت نمی‌شود؟

خوشبختانه بچه‌ها راه ما را دنبال کردند. هم از نظر برنامه زندگی در خانه و خانواده و بعد هم در الگوگیری در زمینه کارهای فرهنگی‌شان، راه ما را ادامه دادند و این چیزی جز عقیده و ایمان نیست. بچه‌ها هم پدرشان و هم مرا قبول داشتند. هیچ وقت جلوی بچه‌ها بحث و برخوردی نداشتیم. البته پشت سر هم همین‌طور بود. همیشه به تفاهم می‌رسیدیم، در حالی که خیلی جاها هم تفاوت داشتیم. ایشان خیلی راحت زندگی می‌کردند و هیچ قیدی، مخصوصاً برای خودشان نداشتند. البته شاید من ایمان ایشان را نداشتم و خیلی مثل ایشان نبودم، اما هیچ وقت با هم بحث و درگیری‌ای - که بچه‌ها کمترین احساس ناراحتی کنند - نداشتم. بچه‌ها عاشق پدر و مادرشان بودند و در زندگی‌مان، در هر جا و در هر شرایطی که بودیم، عاشق هم بودیم. البته خیلی زندگی‌های سخت و فراز و نشیب‌های دشواری را از سر گذراندم. بالاخره در دوران مبارزات حاج‌آقا، برنامه‌های زندان و تبعید و نیز مشکلات بعد از انقلاب ایشان، همیشه وجود داشت. فشارهای روحی و سیاسی ایشان زیاد بود و همه می‌دانند شاید کسی که

می‌کردند. اگر می‌خواستیم جایی برویم، همیشه احترام و اول مرا تعارف می‌کردند و در آن عالم بچگی برای انسان خیلی مهم است که برای انسان احترام قابل شوند و این نوع رفتارهای ایشان، مخصوصاً در اوایل آشنایی‌ها، به شخصیت افراد شکل می‌داد و آنها را شیفته می‌کرد. در رفتار با بچه‌ها هم همین‌طور بود. زندگی ما در حقیقت مثل مراد و مریدی و عاشق و معشوقی بود و این خیلی در تربیت بچه‌ها اهمیت داشت.

ایشان در مسافرت‌ها و ولایت‌ها وقت نداشتند و کار داشتند، اگر اصرار داشتیم که به جاهایی برویم، برنامه‌هایشان را به گونه‌ای تنظیم می‌کردند که بتوانند ما را همراهی کنند. حتی در این اواخر که چندان نمی‌توانستند با ما همراهی کنند و مریض بودند، مشهد که رفتیم، باز هم محور اصلی بودند. ایشان بودند و من و بچه‌ها بودیم و همه دلخوشی ما این بود که در جایی که هستیم یا کاری که می‌کنیم، حاج‌آقا حضور دارند و شاهد آن هستند.

وقتی سن انسان کم است و وارد یک زندگی می‌شود، امکان دارد کاری را انجام بدهد که از نظر همسرش نادرست باشد. از اینگونه موارد، چیزی به خاطر دارید؟

تمام سعی خودم را می‌کردم که چنین اتفاقی نیفتد. نمی‌خواهم اینها را بگویم، چون می‌خواهم در باره حاج‌آقا صحبت کنم، ولی کسانی که یک مقداری موشکافانه زندگی ما را نگاه می‌کردند، بخشی از مسائل را مدیون این‌اثرگیری‌های خود من هم می‌دانستند. سخت است اینها را بگویم، چون دلم نمی‌خواهد از خودم چیزی بگویم. روحیه این چنینی ندارم، اما در مقابل ایشان، واقعا سلم و راضی بودم، ناراحت نبودم و حرف‌ها و کارهایشان را دوست داشتم. در همان عالم بچگی دوست داشتم کاری بکنم که ایشان دوست داشته باشند و به همین جهت مراقب بودم کارهایی را که ایشان دوست داشتند، انجام بدهم. مثلاً ایشان بسیار مهمان دوست بودند و خیلی وقت‌ها سرزده و بدون دعوت قبلی مهمان به خانه می‌آوردند. به ایشان می‌گفتم: من برای دو نفر غذا درست کرده‌ام و شما یکمتر به پنج نفر را همراهتان می‌آورید! دلم می‌خواهد خیلی پذیرایی





نظر بگیرید و ببینید آن پسر در کجا تربیت شده است؟ خانواده خیلی برایشان مهم بود و حال آنکه شاید خیلی سرشناس هم نبودند، ولی وقتی پرس و جو می کردند، می گفتند: که این فرد در شهر و محل خودش، آدم موجهی است، خانواده متدینی هستند و واقعا اهل نماز و دعا هستند و با شناختی که از خانواده انصاریان داشتند و همین طور داماد دوم ما، آقای میرلوحی - که از دانشجویان دانشگاه خودمان بودند- قبول کردند. البته به ظاهر خواستگار هم، هم من و هم ایشان توجه می کردیم که از نظر ظاهر و تیپ، شلوغ پلوغ نباشد و منظم، تمیز و آراسته باشند. حاج آقا خودشان هم تاروز آخر، بسیار آراسته و تمیز بودند و خیلی به تمیزی، نظم و آراستگی توصیه و همیشه انتقاد می کردند که مثلا: چرا برخی اصلاح نمی کنند و مرتب و منظم نیستند، چون خودشان خیلی مقید و همیشه منظم بودند، یعنی روی این موضوع همیشه تکیه داشتند. به نظم و پاکیزگی در زندگی، خیلی دقت می کردند.

در مورد انتخاب عروس چطور؟

در مورد عروس هم شناخت خانواده خیلی مهم بود. البته من برای خواستگاری، یکی دو جای بیشتر نرفتم، ولی وقتی می خواستم بروم، می گفتند: من این آقا را می شناسم، خانواده خوبی هستند، سابقه خوبی دارند، متدین هستند و روی فرهنگ خانواده و تدین آنها خیلی حساب می کردند. وقتی برای خواستگاری دختر آقای شهیدی رفتم، به من گفتند: ما خانواده آقای رسولی، پدر بزرگ عروس را می شناسیم، خانواده ای هستند که خدمت امام و رهبری بوده اند، از آنها شناخت داریم، خانواده خوبی هستند... ما هم کم و بیش آمد و رفت خانوادگی داشتیم. عروس ما هم آن موقع خیلی کم سن و کلاس سوم راهنمایی بود! البته ایشان را درست ندیده بودم و وقتی برای خواستگاری رفتم، ایشان را دیدم. اگر هم قبلا دیده بودم، به عنوان اینکه بچه است، توجهی به او نکرده بودم. به هر حال، هر دوی ما روی خانواده مصر بودیم. الان هم عقیده ام این است و در کارهای تربیتی هم به این مثل معروف اشاره می کنم که می گویند: وقتی می خواهی دختری را بگیری، اول بین خانواده اش چطور است، خیلی هم روی مسائل سیاسی

داشته باشد، آسان بگیرد. همین که رضایت حاج آقا را دیدم، نه من حرفی زدم و نه دخترم - که هجده ساله بود و روی حرف حاج آقا حرفی نزد و شرایطی نگذاشتیم. فقط یادم هست وقتی خواستند صیغه عقد را بخوانند، با هر دو دختر و دامادهایم شرط کردم: اگر بخوانند درس بخوانند یا تدریس کنند، مانعی نباشد و هر دو داماد قبول کردند. این خاطره بسیار جالبی بود که ایشان در حالی که وزیر کشور بودند، در آن مشغله های عجیب و غریب اول انقلاب به خانه آمدند و مراسم خواستگاری انجام شد و دو باره با عجله به وزارتخانه برگشتند و ما و این سه بچه در خانه ماندیم! مسئله به همین سادگی تمام شد. وقتی حاج آقا می گفتند: مورد خوبی است، آن قدر حرف ایشان را قبول داشتیم که بحثی نمی کردیم!

بعد که خواستیم در منزل مراسمی بگیریم، ایشان شرطی نمی گذاشتند که مثلا فقط یک جور غذا باشد. در این گونه موارد تصمیم کاملا با خود ما بود و ایشان اصراری نداشتند که چه کنید و چه نکنید. در مورد لباس عروسی، خود من از یکی از دوستان لباس گرفتم و پوشیدم، والا خودش اصراری نداشت. می خواهم بگویم هم در حد متعارف لباس تهیه می کردیم و هم هزینه سنگین نمی کردیم. ایشان هم مثل بعضی ها سختگیری نمی کردند که حرف، حرف خودشان باشد. ابتدا در این گونه مسائل دخالت نمی کردند. اگر هم یک وقتی کسی حرفی می زد، از ما پشتیبانی می کردند و می گفتند: این مسائل مربوط به خانم هاست، رسومی بین زن ها هست و دوست دارند انجام بدهند و مانع نمی شوم، اگر می خواهند مجلسی هم بگیرند حرفی ندارم!

پس سخن و تصمیم شما را خیلی قبول داشتند؟

بیش از اندازه هم قبول داشتند! و این اواخر که بیشتر هم به این رسیده بودند.

ملاک های ایشان برای انتخاب همسر برای فرزندان شان چه بود؟ اول خودشان داماد را می دیدند؟

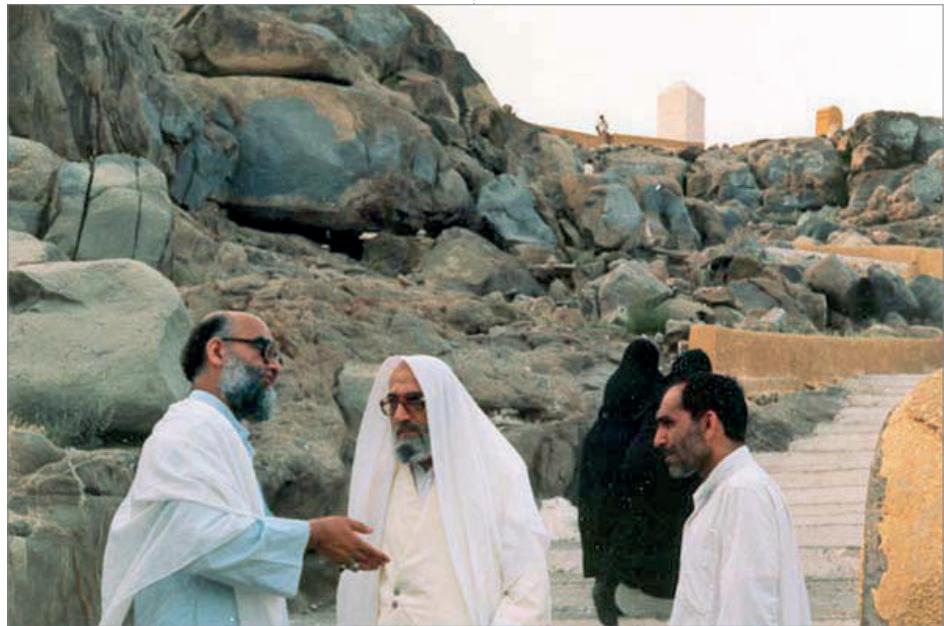
بله، اول می گفتند: پسر بیاید و من او را ببینم. ملاک اصلی برای ایشان، تدین خانواده بود. روی پسر هم خیلی حساب نمی کردند. می گفتند: اول خانواده را در

در آن دوران هم، مسافرت های خیلی خوبی داشتیم که در آنها خیلی به ما خوش می گذشت. سوریه که رفته بودیم، در یک زیرزمین که هفت هشت ده تا پله می خورد و پایین می رفت، اقامت کردیم و یک چراغ کوچک خوراک پزی گرفتیم و کمی برنج و گوجه تهیه کردیم و غذا پختیم. با این همه نمی توانم برایتان توصیف کنم که چقدر به ما خوش گذشت و از همان زندگی لذت می بردیم، در حالی که هیچ کدام از خانواده های فقیر نبودیم. هم پدر ایشان در کن وضعیت مالی خوبی داشتند و در محدوده خودشان معروف بودند و هم پدر من وضع مالی بسیار خوبی داشتند، اما آموخته بودیم که باید روی پای خودمان بایستیم، همان طور که در برنامه دانشگاه و جاهای دیگر همین رویه ادامه داشت. همیشه از صفر شروع کردیم و همیشه این زجرها و ناراحتی ها، برایم شیرینی داشت. مثلا از اینکه موفق شدیم در سوریه به زیارت برویم و یا اینکه موفق شدیم در اینجا دانشگاه احداث کنیم. همیشه به مقصد رسیدن برایم شیرینی داشت. همه برنامه های زندگی مان را شیرین می دیدم و حال آنکه همه آنها با سختی توأم بود.

نگاه ایشان به مقوله «از دواج فرزندان» چگونه بود؟ با عنایت به اینکه تمامی آنها پس از پیروزی انقلاب و در دوران مشغله فراوان ایشان متاهل شدند؟

در این باره که خاطرات که خیلی زیاد هستند. یکی از آنها عروسی دختر اولم بود. اوایل انقلاب و موسم کمبودها بود و ایشان وزیر کشور بودند. در آن مقطع، ما در خانه خیابان سرپاز (عشرت آباد قدیم) می نشستیم. یک خانه دو طبقه ۱۹۰ متری بود. گفتند: قرار است آقای انصاریان برای خواستگاری به منزل ما بیایند. پیش حاج آقا رفته و ایشان هم گفته بودند: باید بیایید خانه و صحبت کنید. آمدند به خانه تا صحبت کنند. در آغاز رسیدن میهمانان، حاج آقا نبودند و در وزارتخانه بودند. بعد به خانه آمدند و گفتند: اول نماز بخوانیم. ایشان اگر سرشان می رفت، امکان نداشت نماز اول وقت را از دست بدهند! هرگز ندیدم نماز سر وقت ایشان ترک شود و همیشه هم به جماعت بود. ایشان با مردها در طبقه بالا به صورت جماعت خواندند. حاج آقا بعد از نماز پایین آمدند و مرا صدا زدند و گفتند: «حاج خانم! بیایید». رفتیم و گفتند: مثل اینکه اینها می خواهند حلقه دست دختر کنند. گفتیم: هیچ کس اینجا نیست، حتی مادرم هم نیستند. گفتند: ان شاء الله بعدا این برنامه ها را انجام می دهیم، مسئله ای نیست. گفتیم: نه عروس آمادگی دارد و نه ما آمادگی داریم! من هم بچه اولم بود که می خواستم شوهر بدهم. سه تا فرزند که بیشتر ندارم. دو دختر و یک پسر. گفتند: اگر می خواهید خدا رضایت

واقعا فداکاری حاج آقا بود که جای خالی پدر و مادرم را پر می کردند. آن روزها رفت و آمد از قم به تهران سخت بود. مثل حالا نبود که دو ساعته می روند و برمی گردند. ایشان ماهی یک بار، مرا به تهران می آوردند که با خانواده دیدار کنم



زوم نمی‌کردیم. البته مخالف انقلاب نبودن برایمان مهم بود، ولی اینکه در چه حزب و گروهی است، برایمان اهمیت نداشت، بلکه فقط اگر تدین داشتند و می‌توانستند با برنامه‌های دینی ما کنار بیایند، کافی بود. البته پس از این مرحله، آنها هم روی عقیده‌ای که به حاج‌آقا پیدا می‌کردند، همان راه سیاسی حاج‌آقا و همانی را که ایشان می‌پذیرفتند، دوست داشتند، یعنی در مرحله دوم تربیت شکل می‌گرفتند، والا این‌طور نبود که در مرحله اول دنبال کسانی برویم که از نظر سیاسی صد در صد خط فکری ما را داشته باشند. نه، این نبود. فقط دنبال این بودیم که تدین داشته باشند. الان هم وقتی برای مشورت با من می‌آیند، می‌گویم: در این باره، خانواده حرف اول را می‌زند، چون خواهی نخواهی رفتار فرزند، به نوع تربیتش برمی‌گردد. اگر درست تربیت شده باشد، اگر اشکالاتی هم داشته باشد، رفع می‌شود، ولی اگر در خانواده‌ای هیچ ارزشی مطرح نبوده و تربیتی شکل نگرفته، آن فرزند قدرت پذیرش هیچ رفتاری را ندارد. در گزینش دانشجوی هم عرض می‌کنم دانشجویی را بگیری که آمادگی پذیرش داشته باشد. بچه اول باید ساکت بنشیند تا بشود چیزی را به او یاد داد. بچه‌ای که دائماً بالا و پایین می‌پرد، اگر به او شکلات هم بدهید، ساکت نمی‌نشیند که به او چیزی را یاد بدهید، بنابراین فایده ندارد. اول باید بچه را آرام کنید و بعد با او صحبت‌های منطقی بکنید و این اتفاق

اینکه دائماً ایشان را می‌گرفتند و آزاد می‌کردند، باعث می‌شد دائماً در حالت اضطراب باشم و تمام مدت بدنم می‌لرزید! هر بار که می‌ریختند تا ایشان را دستگیر کنند، احساس می‌کردم دیگر تمام شد و حالا ایشان را می‌برند و می‌کشند! ترس و لرز و هول و تکان دائمی بود

پدر قصد تحکم ندارند، بلکه روی تجربه‌های فراوانشان خیر و صلاح آنها را می‌خواهند. حاج‌آقا خیلی باهوش بودند. سریع جوانب کار را بررسی و بعد نتیجه‌گیری می‌کردند و بی‌مقدمه حرفی را نمی‌زدند.

خب، از مقولات خانوادگی و تربیتی عبور کنیم و مقداری هم به خاطرات سیاسی شما پردازیم. از قدیمی‌ترین خاطراتی که از مبارزات سیاسی ایشان و دستگیری‌هایشان دارید برایمان بگویید؟

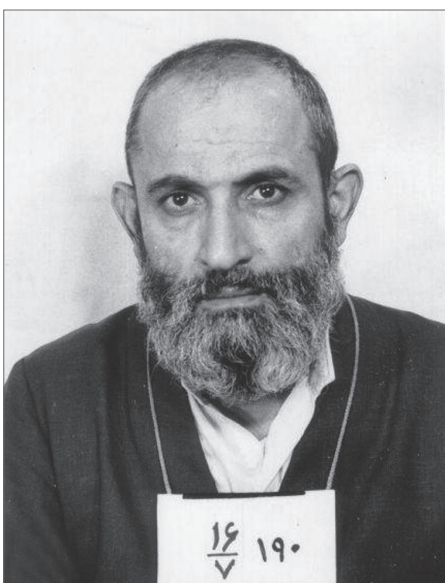
مبارزات سیاسی ایشان، از همان اوایل زندگی‌مان شروع شد. در ماجرای ۱۵ خرداد ۴۲ در تهران، من یک بچه یک ساله داشتم. او را گذاشتم در منزل و با حاج‌آقا بیرون رفتم. انگار دیروز بوده است. طرف امامزاده یحیی، خیابان ری روزه بود. امامزاده یحیی از قدیمی‌ترین محله‌های تهران بود و ما از سال‌ها قبل به آن مجلس روزه می‌رفتیم. حاج‌آقا همراه بودند و بعد برای روزه به بازار رفتند. ایشان به من نمی‌گفتند: حتماً جایی که من روزه می‌روم، شما هم همان جا بیا. من هم همین‌طور هر کسی هر مجلس روزه ای را که می‌خواست انتخاب می‌کرد، ولی هر دو روزه می‌رفتیم. یعنی یک هدف بود، ولی در دو منزل. روزه که تمام شد، بیرون آمدم. گفتند: بازار شلوغ شده است! گفتم: چرا؟ گفتند: چون آیت‌الله خمینی را دستگیر کرده‌اند. هنوز تشخیص نمی‌دادم چه جریاناتی دارد اتفاق می‌افتد و تنها نگرانی‌ام این بود که حاج‌آقا به بازار رفته‌اند و بازار شلوغ شده است. به طرف بازار راه افتاده‌ام. در حوادث هم نمی‌دانم چرا این‌طور هستم که نمی‌ترسم! نمی‌خواهم بگویم آدم شجاعی هستم، ولی در بلاها سینه خودم را سپر می‌کردم، مخصوصاً هر جا برای حاج‌آقا احساس خطر می‌کردم، اول خودم جلو می‌رفتم! آن روز هم بدون اینکه فکر کنم احتمال خطر برای خودم وجود دارد، به بازار رفتم. وقتی به چهارراه سیروس رفتم، دیدم از کشت و کشتار چه خبر است! هر چه می‌دیدم خون بود و سر و صد! قیامتی بود. جلو رفتم، ولی هر چه این طرف و آن طرف گشتم، ایشان را پیدا نکردم. بعداً معلوم شد ایشان همان اول که متوجه می‌شوند این جریانات هست و روزه برقرار نشده است، به مدرسه مروی که در

می‌افتاد. شیوه تربیتی فرزندان خودتان هم به همین شکل بود؟ در این باره از چه روش‌هایی استفاده می‌کردید؟

بله، در این مورد هم، رفتار بسیار مؤثر است. در شیوه‌های حضرت رسول (ص) هم اگر دقت کنید، بیشتر رفتارشان دیگران را جذب می‌کرد. یکی از خصوصیات حاج‌آقا هم همین بود که رفتارهایشان آدم‌ها را می‌ساخت. در دانشگاه و جاهای دیگر، واقعاً راست می‌گفتند. یک وقتی که می‌خواستند از کسی تعریف کنند می‌گفتند: به روز جزا اعتقاد دارد و قیامت را باور کرده است! حاج‌آقا واقعاً از کسانی بودند که قیامت را باور کرده بودند. کارهای ایشان الهی بود. حتی در اردوهای که با بچه‌ها می‌رفتیم، نوع رفتارش در بچه‌ها بسیار مؤثر بود.

در خانه هم همین شیوه را داشتند؟

بله. در خانه هم، با روش و رفتارشان تربیت می‌کردند. ما خیلی اهل نصیحت نبودیم. اگر بچه‌ها می‌آمدند و از ما نظرمی‌خواستند، راهنمایی می‌کردیم. مثلاً بچه‌ها می‌خواستند رشته تحصیلی انتخاب کنند. نظرمان را می‌گفتیم، ولی تصمیم نهایی با خودشان بود. حتی دختر بزرگم، پیراپزشکی قبول شد و یک سال هم خواند، ولی بعد که آمد و با پدر صحبت کرد، ایشان گفتند: عاقبت به خیری در فقه است، فقه به شکل دیگری می‌تواند انسان‌ساز باشد، کرامت انسان در این رشته معلوم می‌شود. دخترم یک سالی را که خوانده بود، رها کرد و آمد و فقه را شروع کرد و بسیار هم راضی است از اینکه از پدر راهنمایی گرفته است. او آمد، و گرنه پدرش اول نگفتند: نرو، این رشته به درد تو نمی‌خورد! همیشه خودمان اختیار داشتیم. اگر راهنمایی می‌خواستیم، راهنمایی می‌کردند، ولی می‌دانستیم در حرف‌هایشان هیچ غرضی جز هدایت ما نیست و لذا راحت می‌پذیرفتیم. بچه‌ها در مسائل روزمره زندگی هم همیشه می‌آمدند و از پدر سؤال می‌کردند که: مثلاً آیا این خانه را بخرم یا آن خانه را؟ و اگر پدر می‌گفتند: همین جا بهتر است، واقعاً می‌دانستند به نفعشان است و



آیت‌الله مهدوی کنی پس از دستگیری در سال ۱۳۵۴



حاج آقا هر جا که می‌رفتند، آنجا خود به خود وزنی پیدا می‌کرد و در واقع ایشان بودند که به جایگاه مبارزاتی مسجد جلیلی آن شأن را داده بودند. نوع رفتار و برخورد ایشان طوری بود که ساواک متوجه بود که هدایت‌کننده مبارزه اوست، لذا روی ایشان تمرکز کرده بود.

ایشان تمرکز کرده بود. خاطریم هست که آن موقع‌ها، با بچه‌های مسجد صادقیه - که حاج آقا در آنجا درس می‌دادند - ارتباط داشتند و آنها هم به مسجد جلیلی می‌آمدند. در صادقیه گروه خاصی جمع می‌شدند. خودم درس‌های ایشان را می‌رفتم. اسمش درس بود، ولی در حقیقت روش زندگی، مبارزه و همه چیز در آن بود. نوع تدریس و تربیت ایشان به شکلی بود که افراد در آینده، آدم‌های به درد بخوری از کار در می‌آمدند. به هر حال، ایشان به هر نحوی بود در جلسات اسم امام را می‌آوردند و مثلاً می‌گفتند: آقا! ساواک می‌آمد و منعشان می‌کرد. اواخر می‌گفتند: استاد از ساواک می‌آمدند و می‌گفتند: حرف‌هایی که می‌زنید اشاره به آقای خمینی است و دائماً ایشان را می‌بردند. بعدها متوجه شدیم یکی از آنهایی که در کنار حاج آقا می‌نشست، خودش ساواکی بود! در مسجد جلیلی مشکلات عدیده‌ای برای ایشان به وجود می‌آوردند. خود من، خیلی همراه ایشان به مسجد جلیلی می‌رفتم. آن روزها هم که زن‌ها آن سر و وضع را داشتند و ما هم که ماشین نداشتیم و سوار اتوبوس و تاکسی می‌شدیم، ایشان تمام مدت سرش پایین و معذب بود! بعدها که ماشین گرفتیم، ترجیح می‌دادم همراه ایشان باشم، چون معمولاً افرادی سوار ماشین ایشان می‌شدند که سرشان در حساب و اهل سیاست بودند و خودم ترجیح می‌دادم این نوع حرف‌ها را بشنوم و در جریان امور باشم. اغلب هم سئوالاتی را که برابم مطرح می‌شد، در منزل از ایشان می‌پرسیدم و ایشان هم با نهایت حوصله و دقت پاسخ می‌دادند و همه درس‌ها و حرف‌های ایشان در ذهنم ثبت می‌شد. ایشان را به عنوان استاد خودم قبول داشتم و لذا تمام حرف‌هایشان در حافظه‌ام ثبت می‌شد. انسان سخنان استادی را که دوست دارد، هرگز از یاد نمی‌برد و چنین

اول انقلاب که داشتند هسته اصلی مبارزات تشکیل می‌دادند، به من نمی‌گفتند آنها چه کسانی هستند یا وقتی ریختند در مسجد جلیلی و ایشان را دستگیر کردند و بعد به بوکان تبعید کردند، نمی‌دانستم در آن پرونده با چه کسانی بودند و چه خوب بود که نمی‌دانستم! بعدها فهمیدم حاج احمد آقا خمینی، آقای لاهوتی و عده‌ای دیگر که هسته‌های اصلی کار بودند به عنوان مهمان به بوکان رفته بودند. تصورش را بکنید کسی که خودش در تبعید است، این افراد برای مهمانی به خانه‌اش بیایند و جلسه و شورا داشته باشند.

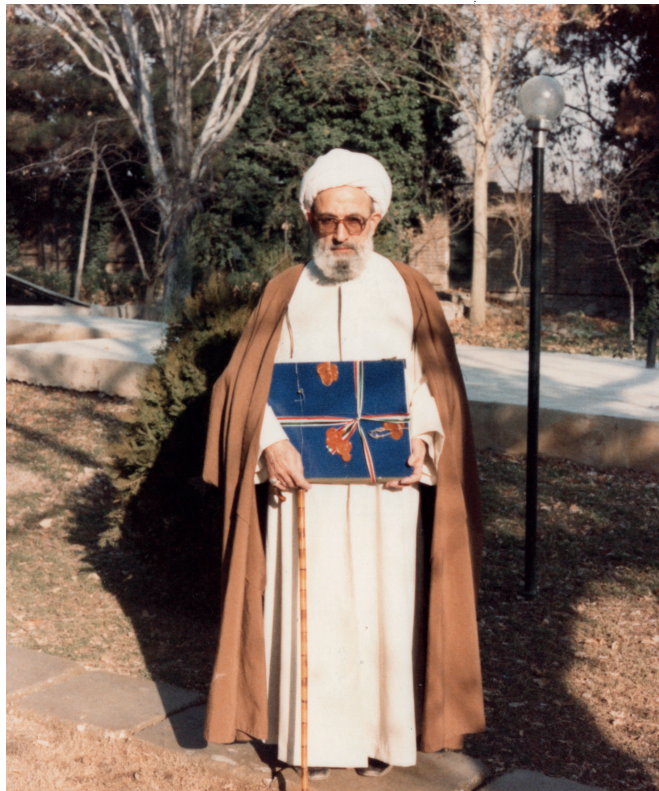
خاطره دستگیری ایشان در شب احیا را نقل بفرمایید؟ ظاهراً خودتان شاهد ماجرا بودید؟

در مسجد جلیلی، مراسم شب احیا برگزار شده بود و حاج آقا منبر رفتند و بالای منبر به حضرت امام اشاراتی کردند. مراسم تمام شد و بیرون آمدم و دیدم حاج آقا نیامدند! کسی را فرستادم ببیند موضوع از چه قرار است؟ رفت و برگشت و گفت: شما به منزل بروید، حاج آقا را بردند! من با دو تا بچه، وسط خیابان خشکم زد. فهمیدم به محض اینکه حاج آقا از منبر پایین آمدند، ایشان را دستگیر کردند و بردند. آن روزها آقای نیسان داشت و می‌آمد و گاهی ما را به مسجد نور می‌برد. ما به این آقا گفتیم: ما را پیش حاج آقا ببر! بچه سالی من بود و خاطر جمعی از اینکه ساواک ایشان را به ما نشان می‌دهد! تا صبح تمام جاهایی را که احتمال می‌دادیم ایشان را برده باشند، گشتیم. آدم را سرگردان می‌کردند. یکی می‌گفت: به ایرانشهر برده‌اند، یکی می‌گفت: به خیابان فرصت برده‌اند. خلاصه تا صبح دنبال ایشان گشتیم! صبح که شد، من و دو تا بچه‌ها خسته و هلاک به خانه برگشتیم. فردای آن روز حاج آقا را با ماشین همراه دو مأمور به خانه آوردند که چند دست لباس بردارند و گفتند: می‌خواهند مرا به بوکان تبعید کنند. خود مأمورها دلشان به حال بچه‌ها که به لباس پدرشان چسبیده بودند می‌سوخت که می‌گفتند: ما را با خودتان ببرید! من هم همین‌طور. خیلی ناراحت بودم. می‌ترسیدیم. ایشان گفتند: ناراحت نباشید. در نهایت سختی‌ها، ایشان به ما آرامش می‌دادند که: ناراحت

احساسی به ایشان داشتم و روش‌های ایشان در عرصه سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بسیار مؤثر بودند. دستگیری‌های ایشان از صحبت‌هایی که در مسجد جلیلی می‌کردند شروع شد؟ یا جای دیگری؟ از مسجد جلیلی و صادقیه. اولین بار، ایشان را در صادقیه دستگیر کردند. داشتم بچه شیر می‌دادم که این خبر را به من دادند و نمی‌توانم به شما بگویم بر من چه گذشت تا ایشان برگشتند، چون هر وقت ساواک کسی را می‌برد، برگشتش با خدا بود! نمی‌دانستم برمی‌گردند، نگهشان می‌دارند، شکنجه‌شان می‌دهند یا چیز دیگری. یکی از راه‌های تحت فشار قرار دادن خانواده‌های زندانیان سیاسی هم این بود که موضوع را به بیش از آنچه که بود بزرگ جلوه می‌دادند.

الته باید این نکته را عرض کنم که در نگاه کلی، مبارزات ایشان بعد از فوت آیت‌الله بروجردی شروع شد و همیشه این احتمال را می‌دادیم که ایشان را بگیرند، ببرند، اذیت کنند و خیلی از چیزهایی که در آن زمان ندیده و تجربه نکرده بودیم، از جمله برنامه‌های سیاسی ایشان، جلساتی بود که در منزل خود ما برگزار می‌شد. اطلاعاتی‌هایی که می‌نوشتند، جلساتی که تشکیل می‌شدند و خیلی فعالیت‌های دیگر. همه مسئولینی که از اول انقلاب تا حالا هستند، جلساتشان را در منزل ما برگزار می‌کردند و من پذیرایی می‌کردم و البته در تمام مدت، می‌لرزیدم که الان می‌ریزند و همه را می‌گیرند! ماجراهای بسیاری بود. بچه‌ها کوچک بودند و حاج آقا همه مسائل - غیر از چیزهایی را که نمی‌بایست به کسی گفت - را به من می‌گفتند. خودشان هم می‌دانستند اگر اتفاقی برای ایشان پیش بیاید، خیلی ناراحت می‌شوم.





نباشید. دارم با آقایان می‌روم، خودم هم دقیقاً نمی‌دانم دارند مرا کجا می‌برند! وقتی رسیدم، شما را هم پیش خودم می‌برم! همراه حاج آقا به دیدن کسانی که تبعیدشان کرده بودند، از جمله مرحوم آیت‌الله مشکینی، رفته بودم و می‌دانستم تبعید یعنی چه و این قضیه بیشتر رنجم می‌داد که الان وضع جا و غذای ایشان چه می‌شود؟ بعدها برایمان تعریف کردند آن شب ایشان را چگونه و کجا بردند. مختصر کنم، حاج آقا را به مسجدی در بوکان برده بودند. گفته بودند: شما را به دورترین نقطه ایران می‌فرستیم! واقعا هم بوکان مرز و دورترین نقطه ایران است. ایشان را به آنجا فرستادند که فوق‌العاده سرد بود. از این طرف به من خبر رسید ایشان را به بوکان بردند. خواهرشان همراهم آمدند که زن جوان در طول راه تنها نباشم. شهر به

بودند. مدتی هم حاج آقا در زندان انفرادی بودند و شکنجه‌های زیادی را متحمل شدند که بسیاری از آنها قابل بیان نیستند. انسان می‌گوید تا بوکان رفتم و برگشتم، ولی تا نرفته باشید نمی‌دانید بر ما چه گذشت! **اشاره کردید حاج احمد آقا و عده دیگری به بوکان آمدند. از این ملاقات‌ها چه خاطراتی دارید؟**

بله، آن شب حاج آقا با لحن زیبایی دعای کامل می‌خواندند. می‌گفتند: آن شب متوجه نشدم اینها آمدند. بیشتر کسانی که بعداً دستگیر شدند و در زندان با حاج آقا بودند، آمده بودند. من هم آن طرف پرده در بین خانم‌های کرد و ترک نشسته بودم و متوجه زبان‌شان نمی‌شدم! گاهی اوقات اگر نیاز و مایحتاجی پیش می‌آمد به زن خادمه می‌گفتم، والا او را هم ترسانده بودند و با من حرف نمی‌زد! ولی با حداقل امکانات خانه از مهمان پر و خالی می‌شد و با حداقل چیزهایی که داشتیم به آنها سرویس می‌دادیم. هیچ اظهار ناراحتی نمی‌کردم و اتفاقاً این وضعیت را، به شرطی که کنار حاج آقا باشم، دوست داشتم.

به خاطره کمیته مشترک و زندان اوین هم اشاره بفرمایید. چطور متوجه شدید که ایشان را به این کمیته منتقل کرده اند و سپس به زندان اوین؟

موقعی که ایشان را به تهران منتقل کردند، هیچ اطلاعی از ایشان نداشتم. به هر فامیل و آشنایی که داشتیم، مراجعه کردیم که ببینیم آیا ایشان زنده هستند یا نه؟ وقتی کسی را به کمیته مشترک می‌برند، اجازه نمی‌دادند کسی از حال زندانی باخبر شود! یکی از ناراحتی‌هایی که برای خانواده‌ها به وجود می‌آوردند این بود که کسی نمی‌دانست سرنوشته زندانی‌اش چه شد؟ به هیچ‌کس هیچ چیزی نمی‌گفتند. ایشان می‌گفتند: بارها در مسجد جلیلی به من می‌گفتند: مثلاً بیا اتاق ۴۲۰ ساختمان ۱۱۰! بعد مرا می‌بردند و در اتاق درسته‌ای می‌نشاندند. کارهایشان این‌طور بود که نمی‌دانستیم

شهر رفتیم تا بالاخره بوکان را پیدا کردیم. دیدیم دو تا اتاق کوچک سردیه ایشان داده اند! از آنجا که خدا می‌خواهد حجتش را تمام کند، یکی از ژاندارم‌های آنجا دلش سوخته بود و قدری غذا و پتو برایشان آورده بود. در درستان ندهم. با دو تا بچه یک پایم تهران بودم و یک پایم بوکان! یک دستشویی قدیمی که مورد استفاده آقایان بود، باید ظرف و همه چیز را در آنجا می‌شستم و جمعیتی بود که از تهران به عنوان مهمان، به دیدن حاج آقا می‌آمدند، چون همه ایشان را دوست داشتند. از آمدن آنها اظهار ناراحتی نمی‌کردم. فقط از این ترس داشتم که نکند بریزند و آنها را بگیرند! همیشه این هول و ترس در جانم بود که می‌ریزند و مهمان‌های ما را می‌گیرند، چون مهمان‌ها ما هم عادی نبودند. کار ما همین بود تا یک شب که بچه‌ها را به تهران آوردم که به مدرسه بروند، خبر دادند ایشان را از بوکان آورده‌اند و دو باره روز از نو و روزی از نو! دو باره شهر به شهر دنبال حاج آقامی گشتم. بعضی جاها حکومت نظامی بود. بعضی جاها هم مثل کردستان، واقعا شرایط به گونه‌ای بود که می‌ترسیدم. پشت دیوارها، ژاندارم‌ها با اسلحه پنهان شده بودند و عقل ما نمی‌رسید آن وقت شب در شرایط حکومت نظامی، خطرناک است که وارد شهری شویم که ما را نمی‌شناسند. می‌رفتیم و می‌گفتیم: آقای را به اینجا آورده‌اند، می‌خواهیم ایشان را ببینیم. ما را سر می‌گرداندند. بالاخره آن‌قدر آمدیم تا به تهران رسیدیم! معلوم شد یکسره ایشان را به زندان برده‌اند و به ما دروغ گفتند که ایشان را به تبعید فرستاده‌اند. می‌خواستند ما را از سر خودشان باز کنند و در عین حال در فشارهای روحی قرار بدهند. بعد هم گفتند: چهارده سال زندان برایشان بریده‌اند که اگر انقلاب نشده بود، همچنان در زندان بودند! همان زندانی که با آقای طالقانی، آقای منتظری آقای هاشمی و دیگران

برای چه آورده‌اند؟ چه کسی می‌آید؟ چه کسی جواب می‌دهد؟ با چه کسی باید حرف بزنم. همه اینها برای فرد دستگیر شده، ناراحت‌کننده بود. بعد به هر کسی که دستمان می‌رسید متوسل می‌شدیم که فقط ببینیم حاج آقا زنده هستند یا نه و چه کارشان کرده‌اند؟ بعد که فهمیدیم ایشان را به زندان برده‌اند، تلاش می‌کردیم ایشان را ببینیم تا خاطر جمع شویم سالم هستند و مشکلی ندارند. بنا بر اصرار ما، بالاخره بعد از سه ماه، اجازه دادند ما به ملاقات ایشان برویم. خاطره اولین ملاقاتی را که با ایشان داشتیم هیچ‌وقت از یاد من و بچه‌ها نمی‌رود. سخت‌ترین حالتی بود که مادران، حاج آقا را دیدیم. یک جای دو متر در سه متر بود. دورتادور آن را ریل کشی و به شکل قفس درست کرده بودند و حاج آقا را در آن قفس روی صندلی نشاندند بودند! خوشحال شدیم ایشان سالم‌اند و روی صندلی نشسته‌اند، غافل از اینکه بدن عفونت کرده است و ایشان اصلاً نمی‌توانستند بایستند! نه آنها می‌خواستند ما متوجه شویم و نه خود حاج آقا تمایل داشتند کوچک‌ترین ابراز ناراحتی کنند که نکند ما ناراحت شویم. دختر کوچک ما چهار ساله بود و در آنجا بهتش زده بود. همه جور انتظاری داشتیم جز اینکه حاج آقا را به این شکل ببینیم. این اولین ملاقات بود که چند دقیقه بیشتر طول نکشید و بعد ایشان را بردند. فقط خوشحال بودیم که ایشان زنده بودند. این ماجرا دو سال و خرده‌ای ادامه داشت، اما در ملاقات‌های بعدی، دیگر ایشان را در قفس نمی‌آوردند، بلکه چند مانع بود و ایشان را با فاصله می‌دیدیم. تا مراحل آخر که فشارهای انقلاب باعث شد کمی آسان تر گرفتند و ایشان به ما نزدیک شد و همدیگر را بغل کردیم و بچه‌ها را بوسیدند و چون روی بچه کوچکمان حساسیت کمتری بود، حاج آقا چیزهایی را به آنها دادند که از زندان بیرون بیاورند. چون چیزهایی رد و بدل می‌شد، از نزدیک شدن زندانی‌ها با خانواده‌هایشان ممانعت می‌کردند. در آن ملاقات‌ها نامه‌ها، وصیت‌ها و کتاب‌هایی را گرفته بودم که هنوز آنها را دارم. در آن موقع، برای بدنام کردن زندانی‌ها، عکس‌هایی را از زن و بچه‌هایشان مونتاز می‌کردند و پخش می‌کردند! در غیبت حاج آقا، ده برابر حضور ایشان مراقبت می‌کردم که یک وقت چنین سوء استفاده‌هایی نشود و بدنامی برای حاج آقا به وجود نیاید و این احتیاط‌ها و مراقبت‌ها تا آخر هم ادامه داشت و بحمدالله به خاطر رفتارهای خانواده ما، هیچ تهمتی به حاج آقا زده نشد. خدا را شکر می‌کنم که حتی یک نقطه تاریک هم در زندگی ما نبوده است. اخوی ایشان، آقای باقری که مرد خداست، می‌گویند: گواهی می‌دهم حتی

در مسجد جلیلی، مراسم شب احیا برگزار شده بود و حاج آقا منبر رفتند و بالای منبر به حضرت امام اشاراتی کردند. مراسم تمام شد و دیدم حاج آقا نیامدند! کسی را فرستادم ببیند موضوع از چه قرار است؟ رفت و برگشت و گفت: شما به منزل بروید، حاج آقا را بردند!

در آن دوره، فعالیت های خود را چگونه انجام می دادند؟

در آن دوره یک مملکت بود و یک کمیته! نهاد امنیتی ای جز کمیته نبود و اینها شب و روز کار می کردند. برای حاج آقا هیچ چیزی جز نگهداشتن نظام، مسئله نبود. خیلی برایشان مهم بود و شب و روز به حداقل خواب و حداقل خوراک و حداقل استفاده از بیت‌المال قانع بودند. از آن همه امکاناتی که در اختیارشان بود صرف نظر و ایشان، اخوی‌شان و آقایانی که با آنها کار می کردند، همگی در یک اتاق مشغول کار بودند! اوضاع دارید که آقای مطهری به ایشان گفته بودند: باید این سمت را قبول کنید. حاج آقا می گفتند: گاهی زیر میز می رفتم که صدای بی سیم را بشنوم که مثلا داشتند می گفتند: در فلان جا، فلان اتفاق افتاده است! یعنی تصور کنید در آن اتاق، چند نفر کار می کردند که صدا به صدا نمی رسید! سعی شان این بود از یک اتاق استفاده کنند و گرفتار میزها و صندلی های متعدد نشوند. ایشان تا آخر عمرشان در مورد بیت‌المال تا این میزان دقت داشتند. در هر جا که بودند، هر وقت می خواستند ماشین یا میزی را در اختیارشان بگذارند، می گفتند: چه لزومی دارد؟ مگر همین میزی که هست چه اشکالی دارد؟ حالا صندلی این شکلی باشد و شکل دیگری نباشد، چطور می شود؟ خیلی در استفاده از بیت‌المال احتیاط می کردند. گاهی اوقات اگر در خانه یا ماشین ما کسان دیگری بودند، از صدای بی سیم‌ها، آیفون‌ها، تلفن‌ها، زنگ در حیاط، آمد و رفت دائمی جمعیت و... کلافه می شدند. قیامتی بود و همه با ایشان کار داشتند. در همه این احوال کمک ایشان بود و اصلا هم ناراحت نبودم که با یک دست، ده تا تلفن را جواب می دادم و مثلا در آن حال، باید ناهار را هم درست می کردم. در زندگی مقید بودم که همه چیز مرتب و منظم باشد. به علاوه، تحصیل یا تدریس هم می کردم. در بسیاری از اوقات بسیاری از دروسم را، به وسیله نوار یاد می گرفتم و همان‌طور که کار منزل را انجام می دادم، از طریق گوش دادن، درس می خواندم. می خواستم هم درس را بخوانم و هم کارهای منزل عقب نماند و این روش هنوز هم ادامه دارد که هم کارهای منزل را باید دقیق و مرتب انجام بدهم، هم به کارهای فرهنگی ام برسیم. زندگی ما، یک زندگی فرهنگی بود که همیشه در آن درس، تحصیل و تدریس از اهمیت خاصی برخوردار بود. بچه‌ها هم همین‌طور.



برنامه‌های ایشان شروع شد. حتی یک لحظه توقف در زندگی ایشان ندیدم. تا آخرین برنامه‌شان که رفتن به مرقد امام بود، کارشان دست بیعت دادن با انقلاب و رهبری بود. تا آخر عمر، یک لحظه از هدفشان دور نشدند. هر چه یادم می آید همین است و بس. حتی آن شب که از زندان آزاد شدند که در منزل ما عده زیادی جمع شده بودند و از خوشحالی سر از پا نمی شناختند، باز هدفشان پایداری در حفظ انقلاب و آرمان‌های آن بود. در تمام مدت در نبود ایشان، به شدت در فشارهای روحی بودم. پدرم که فوت کرده بودند، برای شرکت در مجالس ایشان رفته بودم که مأموران به خانه ریخته بودند و بچه‌ها را در خانه بودند. وقتی برگشتم و اوضاع خانه را دیدم که همه جا را زیر و رو کرده بودند، داشتم سگتم می کردم! چهار پنج ساعتی را که برای ترحیم پدرم از منزل بیرون بودم، اینها در منزل ما بودند و هر برنامه‌ای را که بگویند، اجرا کردند! خود این ماجراها گفتنی‌های زیادی دارد. همیشه می دیدم دونفر نان خشکی و سیگار فروش، جلوی در خانه ما نشسته بودند. بعدها فهمیدم مأمور ساواک هستند و هر جا که می رفتم دنبالم می آمدند! تمام رفت و آمدهای من و بچه‌های را زیر نظر داشتند که کجا می رویم، بچه‌ها کی سوار سرویس مدرسه می شوند و کدام مدرسه می روند؟ ببینید وقتی انسان این‌طور زیر نظر باشد، چقدر به او سخت می گذرد. هر حرکتی صورت می گرفت، اینها می فهمیدند. پس از پیروزی انقلاب، ایشان متصدی اداره کمیته های انقلاب اسلامی شدند. از دوران تصدی این مقام خاطراتی را بیان کنید؟ ایشان

برای حاج آقا هیچ چیزی جز نگهداشتن نظام، مسئله نبود. خیلی برایشان مهم بود و شب و روز به حداقل خواب و حداقل خوراک و حداقل استفاده از بیت‌المال قانع بودند.

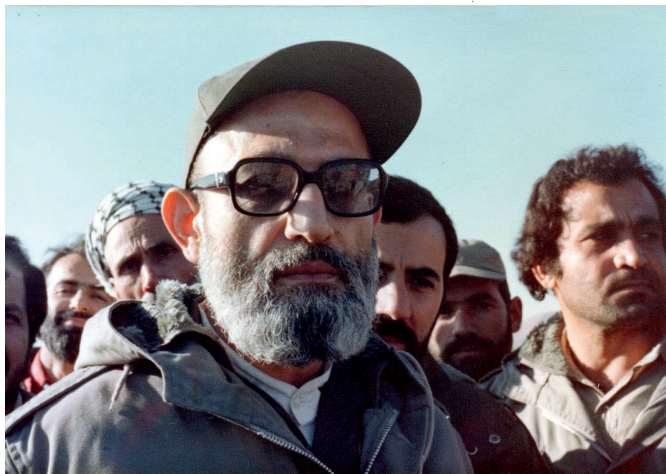
یک نقطه تاریک هم در زندگی ایشان نبود! آخرین دستگیری ایشان در سال ۵۷ بود؟

اصلی ترین آن، همین دستگیری ای بود که تا انقلاب طول کشید. انقلاب اینها را آزاد کرد، والا اینها حالا حالاها باید در زندان می ماندند. پدرم که فوت کردند، ایشان در زندان بودند و از همان جا اطلاعیه دادند، یعنی ایشان را حتی برای این برنامه‌ها هم آزاد نکردند! آزادی‌شان به چه شکل بود؟

نزدیک انقلاب بود و آقایان یکی یکی بیرون می آمدند و آزاد شدند. در حقیقت فشارهای بیرونی انقلاب، باعث شد سبک‌تر برخورد کردند، وگرنه صحبت از اعدام اینها بود! اصل گرفتاری‌شان هم، به خاطر کمک به زندانیان سیاسی و خانواده‌های آنها بود.

به شما خبر داده بودند که قرار است به زودی آزاد شوند یا ناگهان باخبر شدید؟

دوستانشان - گمانم خانواده آقای هاشمی - شیش زنگ زدند، چون رفت و آمد خانوادگی داشتیم. البته خاطریم هست که آقای مطهری هم به منزل ما تلفن زدند و گفتند: بحمدالله دارند یکی یکی آقایان را آزاد می کنند، آقای مهدوی هم جزو اینها هستند، نمی دانیم فردا آزاد می شوند یا پس فردا، ولی آزاد می شوند. انگار خدا دنیا را به ما داد. ایشان آمدند و همه خوشحال و شاد بودیم، اما از همان شب، دو باره جلسات و



۱۳۵۹. آیت‌الله مهدوی کنی در بازدید از یکی از جبهه‌های جنگ در دوران تصدی وزارت کشور.



حرف‌هایی که می‌شنیدیم آزار می‌دیدیم. عده‌ای هم بسیار اظهار خوشحالی می‌کردند، اما ایشان می‌گفتند: فقط به حکم و وظیفه این کار را انجام می‌دهند. گذشت و ایثار عجیبی داشتند و خیلی راحت شغل‌ها و پست‌ها را تحویل می‌دادند. کوچک‌ترین دلبستگی به این پست‌ها نداشتند. حتی در این اواخر، همه می‌دانند که مسئولیت ریاست مجلس خبرگان را به عهده ایشان گذاشتند و ایشان همیشه به این منصب‌ها، به عنوان یک امر موقت نگاه می‌کردند. هیچ‌وقت به پست و مقامی دل نبستند و همیشه به عنوان وظیفه قبول می‌کردند. هر کسی هم می‌آمد و می‌گفت بهتر می‌تواند اداره کند، بلافاصله می‌گفتند: بیاید اداره کنید. من مشکلی ندارم! ایشان در جامعه و در میان مسئولان، پست‌هایی بالاتر از نخست‌وزیری و... هم داشتند. از همه مهم‌تر اینکه امین امام بودند. بسیار به امام نزدیک بودند، اما هیچ‌وقت از این قضیه استفاده شخصی نکردند و به همان چیزهایی که داشتند، قانع بودند و هیچ نمی‌گفتند: حالا که در این سمت هستیم خانه‌ای، ماشینی و چیزی بگیریم! هر قدر هم که به ایشان تحمیل می‌کردند زیر بار نمی‌رفتند. ایشان حتی حاضر نشدند ماشین ضد گلوله بگیرند. همیشه با پاسدارهایشان مشکل داشتند و می‌گفتند:

پاسدار می‌خواهم چه کار؟

همه می‌دانند که تاسیس اداره دانشگاه امام صادق(ع)، برای ایشان از اهمیت خاصی برخوردار بود. تاسیس و توسعه این دانشگاه، چگونه صورت گرفت؟ به ویژه تاسیس پردیس خواهران که سرکارهم در آن سهمی داشتید؟

ایشان چون خیلی برای دانشگاه زحمت کشیده بودند، آبروی دانشگاه خیلی برایشان مهم بود. وقتی بنا شد واحد خواهران دانشگاه امام صادق(ع) را تاسیس کنند، در این باره دغدغه زیادی داشتند. در آن زمان آقای علم‌الهدی معاون آموزشی بودند و به حاج‌آقا گفتند: همان‌طور که به پیغمبر(ص) خطاب شد: «هم فاطمه و ابوها و بعلمها و بنوها» باید مدیران این بخش هم از خانواده خودتان و دلسوز باشند، چراکه تاسیس این دانشگاه، استرس و فشارهای روحی و کار زیادی دارد و فردی را می‌خواهد که دلش بسوزد و پای این قضایا بایستد، چون ایشان سال‌ها در آنجا معاون آموزشی بودند و می‌دانستند اداره دانشگاه کار ساده‌ای نیست. آن هم دانشگاهی که نه پولی از دولت و نه شهریه‌ای از بچه‌ها می‌گیرد و اداره این دانشگاه، دشوار است، مخصوصاً هم که ما داشتیم برخلاف آب شنا می‌کردیم! الگو نداشتیم و جایی نبود که از آن یاد بگیریم که یک دانشگاه دخترانه چگونه باید باشد؟ آقای علم‌الهدی هم اصرار کردند که متولیان این بخش، باید از خانواده خودتان باشند و من و دختر بزرگم که آن موقع سنی نداشت و خود من هم که بسیار جوان بودم، مسئولیت این کار را به عهده گرفتیم. با این همه، حاج‌آقا همچنان اصرار داشتند که مسئولان از خانواده خودشان نباشند. بعد از آن هم می‌گفتند: من گذشت کردم، و گر نه می‌دانستم هم مشکل خانوادگی داریم، هم اطمینان نمی‌کردم کار را به دست خانم‌ها بسپارم! در حالی که ما در مکتب خودشان بزرگ شده بودیم، اما سوابق دانشگاهی برایشان مهم بود و با زحماتی که کشیده بودند، دلشان نمی‌خواست واحد خواهران ضربه‌ای بخورد که خدای ناکرده به نام دانشگاه امام صادق(ع)

را با ایشان می‌خوردیم و دو باره جمع می‌کردیم و برمی‌گشتیم. دوست هم نداشتیم در آنجاها زندگی کنم. دلم می‌خواست در همان خانه ۱۹۰ متری خیابان سرباز زندگی کنم، هر چند بعد از مرضی حاج‌آقا پزشکان گفتند: هم پله‌های خانه برای ایشان زیاد است، هم خانه باید نزدیک بیمارستان قلب باشد. حاج‌آقا به من گفتند: خانه‌ای در دانشگاه امام صادق(ع) هست، ما می‌رویم و سه چهار روزی در آنجا هستیم، خانه‌مان را می‌فروشیم و خانه‌ای در نزدیکی بیمارستان می‌خریم. خاطرم هست در روزهای آغاز تاسیس دانشگاه، تا یک سال در خانه غذا می‌پختم و به دانشگاه می‌بردم! با حاج‌آقا و بچه‌ها غذا را می‌خوردیم و بعد بچه‌ها دنبال درس و کلاسشان می‌رفتند. شب در خانه می‌خوابیدم و صبح باز به دانشگاه می‌رفتم. تصورش را بکنید دانشگاه در پل مدیریت کجا و مدرسه روشنگر و مدرسه علوی در خیابان ایران کجا؟ صبح زود بچه‌ها را به مدرسه می‌بردم و خودم هم به مدرسه مطهری می‌رفتم و درس می‌خواندم. حاج‌آقا هم تمام روز را در دانشگاه کار می‌کردند. ما فقط شب‌ها دور هم بودیم و دوست داشتم غذایی را که حاج‌آقا دوست دارند، خودم بپزم و با همه این شرایط همگی دور هم باشیم. من تا یک سال، به خانه دانشگاه نیامدم و اصرار داشتم جایی غیر از خانه خودمان نمانم. حاج‌آقا هم به من اصرار نمی‌کردند که بیا تا بعد از یک سال که دیگر از این همه رفت و آمد خسته شدم و اسباب‌کشی کردیم و آمدیم. حاج‌آقا گفتند: خانه را می‌فروشیم و خانه جدیدی می‌خرم، نشان به آن نشانی که خانه خیابان سرباز را دو میلیون تومان فروختیم و با آن حتی یک اتاق هم نتوانستیم بخریم! حاج‌آقا نه اینکه نخواهند خانه بگیرند، پولی نداشتند تا خانه بخرند!

در باره حواشی اتفاقاتی که برای ایشان می‌افتاد یا مسئولیت‌هایی که به ایشان محول می‌شد، در خانه با شما صحبت می‌کردند؟ در این باره چه خاطراتی دارید؟

خیلی چیزها برای گفتن هست! تشنجات زیادی در حاشیه فعالیت‌های ایشان بود. از مردم، مخالفان و

درس خواندند و تا مرحله دکترا رسیدند. همه اینها بود، اما زندگی سراسر سیاسی هم بود و جمع کردن این ابعاد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی زندگی، کار دشواری است. در حکایات هست که از پیرزنی پرسیدند: چطور این گاو را روی پشت می‌گذاری و تا روی پشت‌بام می‌بری و خسته نمی‌شوی؟ گفت: از وقتی گوساله بود روی دوشم گذاشتم و سنگینی آن را احساس نکردم! واقعا این‌طور بودم و سنگینی کار را احساس نمی‌کردم، بلکه شیرینی کار و رسیدن به هدف برایم مهم بوده و هست، و گر نه بار سنگین را باید می‌کشیدم.

از دوران تصدی وزارت کشور و نخست‌وزیری ایشان چه خاطراتی دارید؟ شرایط زندگی شما در آن مقطع چگونه بود؟

برنامه‌های زیادی بود، اما فقط یک نکته‌اش را از نظر زن بودنم می‌گویم. همه ما دوست داریم غذایمان خانگی باشد. نمی‌گویم هیچ‌وقت در بیرون غذا نخورده‌ایم یا غذای بیرون نمی‌خوریم. آن‌قدرها اصرار نداریم که حتماً غذای بیرون نخوریم، ولی دوست داریم غذا را در خانه بپزیم. بچه‌هایم هم به همین طریق رفتار می‌کنند. حاج‌آقا هم از غذای خانه بیشتر لذت می‌بردند و ما در وزارت کشور یا نخست‌وزیری که بودند، در خانه غذا می‌پختم و برای ایشان، خودم یا بچه‌ها در ظرف می‌ریختیم و به نخست‌وزیری می‌بردم و در آنجا غذا

تشنجات زیادی در حاشیه فعالیت‌های ایشان بود، اما ایشان می‌گفتند: فقط به حکم و وظیفه این کار را انجام می‌دهند! گذشت و ایثار عجیبی داشتند و خیلی راحت شغل‌ها و پست‌ها را تحویل می‌دادند.



هر کسی که می‌آمد و می‌گفت: بهتر می‌تواند اداره کند، بلافاصله می‌گفتند: بیا بیا اداره کنیدا! من مشکلی ندارم! بلافاصله کنار می‌رفتند. ایشان در جامعه و در میان مسئولان، پست‌هایی بالاتر از نخست‌وزیری و... هم داشتند. از همه مهم‌تر اینکه همین امام بودند، اما هیچ‌وقت از این قضیه استفاده شخصی نکردند

بودند یادگیری زبان لازم است. ایشان در تمام طول زندگی یک هدف داشتند و آن هم ساختن مردم بود. وقتی از امام پرسیده بودند: شما با کدام نیرو می‌خواهید با شاه مبارزه کنید؟ ایشان فرمودند: سربازانم در قنداق‌ها هستند! حاج‌آقا هم شاگرد امام و متوجه بودند نیروهای انقلابی به مرور زمان پیر و فرسوده می‌شوند، کما اینکه شده‌اند، اینها کارهایشان را کرده و داده‌هایشان را داده‌اند، همیشه باید یک عده سرباز داشته باشیم. ایشان معتقد بودند باید نیروهایی را که به درد نظام می‌خورند تربیت کنیم. همیشه باید آینده و چشم‌انداز را دید. اگر این کار فقط برای یک مقطع باشد، تمام می‌شود، در حالی که اسلام برای همیشه هست. اسلام همیشه ادامه دارد، بنابراین همیشه سرباز و ایثارگر و از همه مهم‌تر اندیشمند خوشفکر می‌خواهد. خودشان هم همین‌طور بودند. واقعا بصیرت داشتند که چطور عمل کنیم که این راه ادامه داشته باشد.

اشاره کوتاهی به علل پذیرش ریاست مجلس خبرگان کردید. لطفا در این باره توضیح بیشتری بفرمایید؟

طبق معمول بنا به حکم و وظیفه پذیرفتند. حتی در جریان نخست‌وزیری هم همین‌طور بود. اگر خاطراتشان را بخوانید، ایشان واقعا نمی‌خواستند نخست‌وزیر شوند.

جا ما را تنها نگذاشته‌اند.

واحد برادران با چه اهدافی و چگونه تأسیس شد؟
حاج‌آقا همیشه در این باره، بحث‌ها را به خانه می‌آوردند. گاهی شوخی می‌کنم و می‌گویم: من مادر همه کسانی که در آنجا تحصیل کرده‌اند و می‌کنند و الحمدلله بسیاری از آنها در سطوح بالا مشغول به کارند، هستم! اقاعدتا اطلاع دارید که ابتدا محل دانشگاه امام صادق، دانشگاه مدیریت بازرگانی زمان شاه بود و عده کمی مشغول تحصیل در آنجا بودند. البته رژیم، هزینه‌های زیادی را صرف آنها می‌کرد. ظاهرا بعد از انقلاب، اینجا افتاده بود و پس از مدتی با دوستان و آشنایان - به قول خود حاج‌آقا با آبروی ریش سفید ایشان - این محل را گرفتند و شروع به برنامه‌ریزی کردند؛ هیئت امناء تشکیل دادند و تا به حال زیر نظر رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» به کار خود ادامه می‌دهند.

هدفشان چه بود؟

ایشان اساساً کارهای فرهنگی می‌کردند. مسجد جلیلی اسمش مسجد بود، ولی در حقیقت یک پایگاه بود و غیر از کارهای سیاسی، فرهنگ‌سازی انجام می‌شد.

یعنی به این نتیجه رسیده بودند که ضرورت دارد

مرکزی برای تربیت نیروهای فرهنگی ایجاد شود. اینطور نیست؟

حتی در مسجد جلیلی هم که بودند، کارشان فرهنگ‌سازی و تربیت نیرو بود. ایشان یک روحیه تربیتی و عقیدتی قوی داشتند. کار ایشان فقط درس دادن نبود، انسان‌سازی به تمام معنا بود. ایشان هم خودشان در دوران طلبگی، زبان‌های عربی و انگلیسی را خوانده بودند و هم دیگران را تشویق می‌کردند و معتقد

تمام شود.

خلاصه آمدیم و از صفر شروع کردیم. یعنی من و دخترم در ۲۴ سال قبل، در اتاق ننگهبانی دم در واحد برادران، ثبت‌نام‌ها را شروع کردیم، اما این موضوع ابتدا بر ایمان مهم نبود. مهم این بود که داشتیم کار می‌کردیم! تقریباً چند سالی طول کشید تا وقتی که حاج‌آقا خروجی‌های ما را دیدند و با امتحاناتی که گرفتند، دیدند ما داریم از برادرها جلوتر هم می‌رویم! فرض کنید می‌خواستیم در اینجا انبار تشکیل بدهیم، می‌گفتند: مگر زن‌ها می‌توانند خرید و وسایل را جمع کنند؟ شما در منزل خودمان خرید نمی‌روید، چطور می‌خواهید این کار را بکنید؟ یا اینکه برنامه‌های درسی خواهران، از برادران سنگین‌تر بود! می‌گفتند: مگر می‌شود این همه زن بیایند و تدریس کنند؟ چون جایی نبود که اساتید برجسته زن بیایند و تدریس کنند. بعد از پنج سال که اولین خروجی‌های واحد خواهران بیرون آمدند، معلوم شد زنان چقدر کار کرده و زحمت کشیده‌اند. در سخنرانی‌هایی که حاج‌آقا در واحد خواهران داشتند، ببینید چقدر تعریف کرده که خواهرها چقدر جلو افتاده‌اند. از پایین‌ترین کارها تا بالاترین سطح که کار خود من بود، الحمدلله مورد تأیید حاج‌آقا بود که خواهرها خیلی خوب کار کرده‌اند و از جهات علمی خیلی زحمت می‌کشند، مجلات و کتاب‌های زیادی را بیرون داده‌اند. اساتید برجسته‌ای دارند و بحمدالله فارغ‌التحصیلانمان در تمام کشور مشغول کار هستند، یعنی ضعیف‌ترین فارغ‌التحصیل ما، معلم نمونه شهر خودش شده است.

چگونه اعتماد ایشان در این زمینه، به شما جلب شد؟ در این باره چه اقداماتی انجام دادید؟

در عمل خودمان را اثبات کردیم. در ابتدا جواب‌دهی کار علمی ما را، در حد استادی دیده بودند و نه مدیریت یک دانشگاه. ابتدا کار ساده‌ای نبود. اوایل می‌خندیدند و می‌گفتند: دو تا جاری یا مادر شوهر و عروس در یک خانه با هم نمی‌سازند، شما چطور می‌خواهید این همه زن را در یک جا جمع کنید؟ با این همه ما این کار را به گونه‌ای انجام دادیم که همان علاقه‌ای که بین من و حاج‌آقا بود، بین ما و اساتید و کارمندان پردیس خواهران هم هست. واقعا همدیگر را دوست داریم و در جریان رحلت حاج‌آقا، همه اینها انگار پدرشان را از دست داده بودند. واقعا نسبت به من احساس مادری و استادی دارند. این ارتباط بین ما، کارمندان و اساتید به وضوح وجود دارد. واقعا به ما علاقه دارند و در هیچ



۱۳۵۹، آیت‌الله مهدوی کنی در یکی از سفرها به اتفاق هیئت دولت، در تصویر شهید دکتر محمود فتدی نیز دیده می‌شود.

نماز! حرف اول را در زندگی ایشان، «نماز» می‌زد. شاید رستگاری ایشان در همین بود که به نماز اول وقت فوق‌العاده اهمیت می‌دادند. بعد از فوت حاج آقا بیشتر به این حرف رسیدم که واقعا اول نماز، چون شاید اگر ناهار می‌خورند به نماز نمی‌رسیدند، ولی تا آخرین لحظه نمازشان ترک نشد.

وقتی افراد را برای عمل جراحی بیهوش می‌کنند، معمولاً همان چیزی را تکرار می‌کنند که بیش از همه با آن انس دارند. آن چیزی را که ملکه ذهن انسان است، در خواب یا بیهوشی تکرار می‌کند. در این اواخر، حاج آقا به خاطر قرص‌های قلبی که می‌خورند، یک مقدار خوابشان بیشتر شده بود. کاملاً معلوم بود خواب هستند، اما در خواب، شروع به نماز خواندن می‌کردند. بعد از خواب می‌پریدند و پهلوی به پهلوی و جا به جا می‌شدند و دو باره که خوابشان می‌برد، در خواب بقیه نماز را می‌خواندند! شاعر می‌گوید: «خوشا آنان که دائم در نمازند» (۲) و ایشان واقعا دائماً در حال نماز بود.

این نکته‌ای است که خیلی‌ها نمی‌دانستند. می‌دانم که راضی نبودند در دوران حیاتشان این را بگویم، لذا بعد از رحلتشان می‌گویم. وقتی حالشان بد شد و به حالت کما رفتند، تعالی، آرامش و نورانیت را می‌شد هر روز بیش از پیش، در صورت ایشان مشاهده کرد. ذره‌ای نگرانی و اضطراب در چهره ایشان دیده نمی‌شد. پرستارانی که از ایشان مراقبت می‌کردند، می‌گفتند: ایشان دائماً ذکر می‌گوید! کسانی که اهل



وقتی شرایط دشوار چند سال قبل پیش آمد، واقعا برای رهبری سینه سپر کردند. هر جا وظیفه حکم می‌کرد، ایشان انگار مریض نبودند و دو باره جان می‌گرفتند و همواره پشتیبان امام و رهبری بودند.

از دوران بستری شدن آخرشان هم خاطراتی را بیان بفرمایید؟ این سگته آخر چطور رخ داد و ایام نقاهت ایشان تار حلت، چطور سپری شدند؟

ایشان بعد از اینکه از مراسم سالگرد ارتحال حضرت امام به منزل برگشتند، حالشان بد شد. اتفاقاً جمعیت زیاد بود و ما با هم، با یک ماشینی به مراسم رفتیم. در آنجا جدا شدیم و موقع برگشتن همدیگر را گم کردیم و راننده ایشان مرا پیدا نکرد! ایشان از اینکه مرا پیدا نکرده بودند، بسیار ناراحت می‌شوند - که هر وقت یادم می‌آید خیلی دلم می‌سوزد - و به منزل برمی‌گردند. من مدتی در مرقد امام «رحمه‌الله علیه» منتظر ماندم تا حاج آقا بیایند، ولی بالاخره همراه با یکی از دوستان برگشتم. به منزل آمدم و به ایشان عرض کردم: خیلی از وقت ناهارتان گذشته است، ناهار بیاورم؟ گفتند: اول

خیلی دوست داشتند صرفاً کارهای فرهنگی کنند. حتی کسانی هم که خط فکری حاج آقا را قبول نداشتند، این را بارها به خود ما می‌گفتند: کاری که شما کردید، بهترین کار بود. من هم همین کار را کرده‌ام. ایشان از تمام برنامه‌هایی که سر و صدا داشت و می‌شد راحت‌تر از آنها عبور کرد، می‌گذاشتند تا به این کار اصلی برسند. الان به من هم می‌گویند: چرا در این سن و موقعیت کار می‌کنید؟ ایشان همان موقع هم می‌گفتند: اگر مرا آزاد بگذارند، هیچ کاری را به اندازه کار فرهنگی دوست ندارم و به من هم می‌گفتند: بالاترین کاری که می‌کنید و برایتان می‌ماند، کار فرهنگ‌سازی است، و گرنه در کارهای سیاسی «هر کسی چند روزه نوبت اوست» (۱) پست و مقام چند روزی هست و هر قدر هم خوب باشید، دوره دارد و شما را عوض می‌کند، ولی کار فرهنگی برای همیشه ماندنی است. شاید به همین دلیل بود که خودم و بچه‌ها از تمام چیزهایی که به نظر مردم لذت است، چشم پوشیدیم و داریم این کار را انجام می‌دهیم. فشار کار روی همه ما زیاد است، ولی ما عشق می‌ورزیم و هر کدام از این بچه‌ها که به ثمر می‌رسند، واقعا انگار دریچه‌هایی به دنیای ما باز می‌شود. در قضیه نخست‌وزیری هم وقتی گفتند: باید شما به عهده بگیرید، این کار را کردند و وقتی هم گفتند: باید استعفا بدهید، بدون لحظه‌ای تردید و مکث این کار را کردند.

مثل مجلس خبرگان؟

بله، خبرگان هم برایشان همین حکم را داشت. در آنجا هم به ایشان گفتند: شما بزرگ‌تر هستید، تجربه بیشتری دارید، سابقه کاری شما بیشتر است و باید در خبرگان چنین کسانی باشند. اگر به خودشان بود، واقعا قبول نمی‌کردند، ولی به‌رغم میل خودشان پذیرفتند. اگر یادتان باشد تا لحظه آخر هم تعارف کردند که اگر کسان دیگری این مسئولیت را قبول می‌کنند، علاقه ندارم بپذیرم، ولی وقتی گفتند: وظیفه است، این کار را انجام دادند و واقعا هم پای این وظیفه ایستادند و حتی با وجود بیماری سختی که ناچار بودند با ویلچر به خبرگان بروند، این کار را انجام دادند. بخش اعظم بیماری‌های ایشان در اثر فشارهای روحی بود. ایشان

ایشان هم خودشان در دوران طلبگی، زبان‌های عربی و انگلیسی را خوانده بودند و هم دیگران را تشویق می‌کردند و معتقد بودند یادگیری زبان لازم است. ایشان در تمام طول زندگی یک هدف داشتند و آن هم ساختن مردم بود



آیت‌الله مهدوی کنی در جمع برخی دانش‌آموزان پروریس خواران دانشگاه امام صادق (ع)

پرس‌تارانی که از ایشان مراقبت می‌کردند، می‌گفتند: ایشان دائماً دارد ذکر می‌گوید! کسانی که اهل معنا هستند، متوجه می‌شدند، می‌گفتند حاج آقا نماز می‌خواندند، یعنی ملکه ذهنی ایشان، نماز بود

نصف مشکلات عامه مردم این است که همه کارها را به اجبار و الزام می‌کنند که مثلاً این کار را بکنند و حقوقی بگیرد. درس می‌دهد، برای اینکه شغلش معلمی است، ولی اگر عشق به کار داشته باشید، کار برایتان لذت دارد. یک مقاله می‌نویسید کیف می‌کنید. یک کتاب می‌نویسید، عشق می‌کنید. با اینها زندگی می‌کنید. عشق و انگیزه، مخصوصاً در جوانان ما از بین رفته است. وقتی عشق نباشد، انگیزه هم نیست. چیزی که انسان را حرکت می‌دهد عشق و انگیزه است و اول از همه باید عشق را ایجاد کرد. کسانی در زندگی موفق می‌شوند که به کاری که در دستشان است عشق بورزند. کسانی مثل ما که چنین ضایعه‌ای برایشان پیش آمده است، چیزی که زنده نگهشان می‌دارد عشق به هدف و اراده است. فکر می‌کنم رمز موفقیت افراد در درجه اول، اخلاص در عمل و عشق است که انگیزه را ایجاد می‌کند و لذا چه در خانه باشد، چه در زندان، چه در مسافرت و... عشق به خاطر خدا به او حرکت می‌دهد. برای ما هم همین‌طور بود. چون او را یک مرد الهی می‌دانستیم، خودش و راهش را قبول داشتیم و از او پیروی می‌کردم. چیزی که به من خیلی صدمه می‌زند همین است که دیگر ایشان را نمی‌بینم. این مرا خیلی اذیت می‌کند. هنوز وقتی تصویرشان را نشان می‌دهند، سخنرانی‌هایشان را می‌گذارند، باور نمی‌کنم ایشان رفته‌اند! دیشب شبکه قرآن درس‌های اخلاق ایشان را نشان می‌داد و هنوز باور نمی‌کنم ایشان دیگر نیستند. حتی نوه‌هایم می‌گویند: دائماً خیال می‌کنیم تمام می‌شود و پدر برمی‌گردند. همه این‌طور فکر می‌کنند. هیچ‌کس فکر نمی‌کند زندگی ایشان تمام شده است. بنابراین اگر عشق و انگیزه الهی بود و اهداف اصلی مشخص بودند، دیگر ایثار و از خود گذشتگی حرف اول را می‌زند که همه رنج‌ها را برای رسیدن به هدف - که ان شاء الله رضای خداست - به جان بخرید. نیت باید فقط رضای خدا باشد، والا نه پست، نه مقام و نه هیچ چیز دیگری نمی‌تواند درد انسان را درمان کند. خدا باید از انسان راضی باشد که وقتی خدا راضی بود انسان هم دنیا را دارد، هم آخرت را.

و عاقبت به خیر یعنی همین: « اُرْجِعِ اِلَیَّ رَبِّکَ رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً، فَادْخُلْ فِی عِبَادِی، وَ اَدْخُلْکِ جَنَّتِی » (۳) با سپاس از وقتی که در اختیار ما قرار دادید و با آرزوی صحت و سلامت برای سرکار. برقرار باشید. ■

پی‌نوشت‌ها:

- (۱) سعدی
- (۲) باباطاهر عریان
- (۳) سوره الفجر/ ۲۸ تا ۳۰

هیچ‌وقت هم حاج آقا جویری حرف نزدند که من مورد توجه امام هستم! حتی مخالفان ایشان هم می‌گفتند: ایشان چشم و امین امام است و انصافاً حاج آقا هم امانت را خوب نگاه داشتند.

پس از ایشان، روزگار بر شما چگونه می‌گذرد؟

خیلی سخت! وقتی برای بازدید خدمت رهبر معظم انقلاب رفتیم، فرمودند: اگر آقای مهدوی را دوست دارید، راه ایشان را بهتر و بیشتر ادامه بدهید. الان من و بچه‌ها، واقعاً داریم دو برابر کار می‌کنیم. در دانشگاه کانه هیچ اتفاقی نیفتاده است و اگر بخواهند در باره حاج آقا حرفی بزنند، اجازه نمی‌دهم جلوی من در این باره صحبت کنند، چون واقعا منقلب می‌شوم، ولی به محض اینکه به خانه می‌روم، خیلی فشار رویم زیاد است. موقع کار، پایان‌نامه‌ها، برنامه‌ریزی‌ها، کارهای پژوهشی و دیگر کارها، سنگین هستند، ولی برایم مهم نیست و انجام می‌دهم. در مورد کارهای دانشگاه انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است، اما غیر از کار، هر وقت فرصت پیدا می‌کنم به ایشان فکر کنم، خیلی متقلب می‌شوم. بچه‌های هم همین‌طورند. جلوی روی من حرفی نمی‌زنند، اما جای خالی حاج آقا، در زندگی همه ما خیلی محسوس است. بیشتر هم از جنبه دلگرمی و پشتیبانی روحی است، والا کارها دارد روال عادی خود را طی می‌کند. لطف، محبت و صبر ایشان برای همه دلگرمی بود. خداوند هر کسی را که فرزندی دارد به او ببخشد. جاهایی که برای بازدید همراه آقای مهدوی رفتیم، همه می‌گفتند: چقدر صدا و شکل ایشان مثل حاج آقا است و هر چه هم می‌گذرد بیشتر شبیه حاج آقا می‌شود. نگران کارها و برنامه‌های دانشگاه نیستیم، چون همه وقف کار شده‌ایم. فقط از اینکه چنین شخصیتی را از دست دادیم دلم می‌سوزد.

به عنوان واپسین سوال، رمز موفقیت خودتان را در زندگی با ایشان در چه می‌دانید؟

به نظر من، عشق حرف اول را در زندگی می‌زند، چه در خانواده، چه در درس و چه در کار. اینجا به کارمندان و اساتید می‌گویم: اولین حرف هر کاری را عشق می‌زند.

معنا هستند، متوجه می‌شدند، می‌گفتند حاج آقا نماز می‌خواندند، یعنی ملکه ذهنی ایشان نماز بود. در اوایل که ایشان رابه بیمارستان برده بودند، افراد زیادی خواب دیده بودند که حاج آقا می‌گویند: تنها ناراحتی ام این است که وقت اذان را نمی‌فهمم! که از آن به بعد، وقت اذان رادیو را می‌آوردند و کنار گوش ایشان می‌گذاشتند. ایشان انس عجیبی با نماز داشتند و هیچ امری را بر آن مقدم نمی‌داشتند. همیشه تأکیدشان روی نماز بود. در مسافرت‌ها مراقبت داشتند پروازشان کی باشد که به نماز اول وقتشان لطمه‌ای نخورد. یعنی محور اصلی زندگی ایشان نماز بود و در تمام طول مدتی که در کما بودند اهل معنا می‌گفتند نماز می‌خواندند. ایشان حقیقتاً «دائم در نماز بودند» و کسی که در این حالت است، همه جا خدا را حاضر و ناظر می‌بیند. هر جایی می‌رفتند و هر کاری که می‌کردند متوجه بودند خدا مواظب است و می‌بیند و اگر این نکته را در زندگی مد نظر داشته باشیم، در حرف‌ها و رفتارهایمان و هر چه می‌کنیم، به خاطر رضای خداست. همیشه هم می‌گفتند: دعا کنید خدا ما و بچه‌هایمان را عاقبت به خیر کند. خیلی‌ها می‌آمدند و می‌گفتند: ما را دعا کنید و چیزی یادمان بدهید و ایشان همیشه می‌گفتند: برای هم دعا کنید که عاقبت به خیر شوید.

لابد شنیده‌اید حضرت امام فرمودند: به آقای مهدوی ارادت داشتم و دارم و خواهم داشت. داشتم و دارم زیاد اسباب شگفتی نیست، ولی آینده کسی را، آن هم شخصی مثل امام تضمین کنند، این خیلی امر مهمی است. امام شخصیتی است که همین‌طوری حرفی را نمی‌زند و همه حرف‌هایش حساب شده است، چگونه این‌طور اطمینان داشتند که عاقبت آقای مهدوی هم به خیر است؟ عده‌ای بودند که زود شهید شدند و باز عاقبت به خیری‌شان قابل پیش‌بینی بود. آقای مهدوی ۳۰ سال در فراز و نشیب‌های زندگی سیاسی - و نه زندگی منزوی و زاهدانه - باشد و ذره‌ای انحراف پیدا نکند، معلوم است عاقبت به خیر شده است و به نظر من امام بسیار دقیق و روشن این را درک کرده بودند.



حتی مخالفان به او اعتماد کامل داشتند

«آیت الله مهدوی کنی در قامت یک پدر» در گفت و شنود با حجت الاسلام دکتر محمد سعید مهدوی کنی



فضای باز سیاسی و حزب رستخیز و این چیزها حرف می زد، ولی مردم کلا و مخصوصا قشری که در مدرسه ما بودند، بیشتر آگاه شده بودند. زمان رفتن به زندان، اتفاقا به زنگ دوم معلمی برمی خورد که یک مقدار رگ و ریشه های انقلابی هم داشت و می گفت: به پدرت سلام برسان! این برای ما پرستیژی شده بود و همه بچه ها می دانستند ما داریم برای ملاقات پدر به زندان می رویم.

اولین باری را که برای ملاقات به زندان رفتید یادتان هست؟

زندان های کوتاه را که ملاقاتی نمی دادند، ولی زندانی های طولانی را چرا.

کمیته مشترک را که اصلا ملاقات نمی دادند. قاعدتا این دیدار، مربوط به بعد از دوره حضور در کمیته مشترک است؟

همین طور است. در مدتی که حاج آقا در کمیته مشترک بودند، یعنی قریب به چهار ماه و نیم، ایشان را ندیدیم و حتی از ایشان خبری نداشتیم. حاج آقا را در آذرماه سال ۵۴، از تبعید بوکان به کمیته مشترک آورده بودند. فکر می کنم فروردین یا اردیبهشت ۵۵ بود - چون هنوز هوا سرد بود - که به ما خبر دادند و برای ملاقات رفتیم. تنها خبری که در طول این مدت توانسته بودیم از حاج آقا بگیریم، از طریق یکی دو نفر از فامیل بود که در ساواک آدم هایی را می شناختند و حاج آقا را از دور دیده بودند! یا یکی از دوستان حاج آقا بود که برای ارتش ساختمان سازی می کرد و چند تا از این تیمسارها را می شناخت و از

بله، تعداد بچه هایی که پدرانشان، یا قبلاً زندانی بودند یا بعدها زندانی و تبعید شدند، کم هم نبود و با موضوع آشنایی داشتند و معمولاً در باره این نوع مسائل، با هم گفتگو می کردیم. مدرسه ما به هیچ وجه، حتی یک ساعت هم به کسی مرخصی نمی داد، ولی من مجبور بودم در ایامی که حاج آقا در تبعید بودند، گاهی دو سه روز مدرسه نروم، تا بتوانم همراه خانواده به دیدن ایشان بروم، یا چهارشنبه ها بعد از ظهر که وقت ملاقات بود، وسط کلاس اجازه بگیرم و بروم. در این اواخر که کم کم داشت انقلاب فراگیر می شد، زندانی بودن پدر بچه ها تبدیل به نوعی پرستیژ شده بود!

به عنوان یک خانواده انقلابی؟

بله، البته هنوز انقلابی اتفاق نیفتاده بود. ماجرای که دارم تعریف می کنم مربوط به سال های ۵۵، ۵۶ و دوره قدرت شاه است. سال هایی بود که شاه ادعای رسیدن به دروازه های تمدن بزرگ را می کرد و از

من مجبور بودم در ایامی که حاج آقا در تبعید بودند، گاهی دو سه روز مدرسه نروم، تا بتوانم همراه خانواده به دیدن ایشان بروم، یا چهارشنبه ها بعد از ظهر که وقت ملاقات بود، وسط کلاس اجازه بگیرم و بروم!



درآمد

گفت و شنود ما با تنها پسر آیت الله مهدوی کنی، حدود ۴ ساعت به طول انجامید، چه اینکه هم شوق و تعهد او برای بیان حقایق فراوان بود و هم علاقه ما به شنیدن آنها. حجت الاسلام والمسلمین دکتر سعید مهدوی کنی که چندی قبل از سوی رهبر معظم انقلاب به عضویت هیئت امناء دانشگاه امام صادق (ع) و اخیراً به عنوان رئیس دانشگاه انتخاب شد، سخاوتمندانه بسیاری از خاطرات ناب خویش از پدر را برای ما بازگفت و خوانندگان شاهد یاران را میهمان صفا و معنویت آن بزرگ کرد. امیدمی بریم که این گفت و شنود پرنکته، پژوهندگان تاریخ انقلاب و نیز حیات سیاسی آن عالم ربانی را به کار آید.

با تشکر از جناب عالی به لحاظ شرکت در این گفت و شنود، شاید برای آغاز، بهتر باشد تا از این نقطه شروع کنیم که از قدیمی ترین خاطرات مبارزاتی پدر بزرگوارتان، چه مواردی را به خاطر دارید؟
بسم الله الرحمن الرحیم. معمولاً حوادث ناگوار بیشتر به یاد انسان می ماندند. در دوره ای که به کودکستان و بعد هم دبستان می رفتم، یادم هست که حاج آقا را مکرراً بازداشت می کردند و یکی دو هفته ای نگه می داشتند و بعد آزاد می کردند. مدرسه ما، یک مدرسه مذهبی بود و همه بچه ها از تیپ خانواده های مذهبی و پدر چند نفر دیگر از بچه ها هم، روحانی بودند. این همه یک بار معلم که یا بچه ها از من پرسیدند: پدر شما کجاست؟ و من پاسخ دادم: زندانی است. یکی پرسید: مگر پدرت دزدی کرده؟ دیگری گفت: حتما قاچاقچی است! یکی دیگر گفت لابد کسی را کشته است! همان چیزهایی که در فیلم ها دیده یا در داستان های پلیسی خوانده بودند. یادم می آید که به من خیلی سخت می گذشت، چون توضیحش دشوار بود که بگویی چه اتفاقی افتاده است که ایشان را گرفته اند.

این مسئله تا سال ها برای ما دشوار بود. البته بچه ها بزرگ تر که شدند، تا حدی موضوع را می فهمیدند، چون خیلی از خانواده های مذهبی در جریان قضایا بودند، ولی به هر حال توضیحش مشکل بود، به همین دلیل با بچه های خانواده هایی که مثل من درگیر چنین قضیه ای بودند، به تدریج با هم گروهی را تشکیل دادیم.
در همان مدرسه؟



ز رنگی‌هایی را هم داشتند، ولی هر چه را که داد، همشیره از ترسش نگرفت! در چنین فضایی و با آن همه سرباز، آدم چه حرفی دارد بزند؟ لذا چند دقیقه احوال‌پرسی کردیم و آمدیم.

این اولین ملاقات ما بود، ولی خوشبختانه به فاصله اندکی در سال ۵۵، کارت در آمریکا سر کار آمد و فضای باز سیاسی اعلام شد و در نتیجه تعداد و زمان ملاقات‌ها را اضافه کردند. قبل از آن، یکی دو ملاقات را به زور و توسط یک تیمسار جور کرده بودیم. حالا دیگر چهارشنبه‌ها به ما اجازه ملاقات می‌دادند و برای ملاقات هم در قسمت ضلع غربی در ورودی زندان، تعدادی اتاقک را به ردیف درست کرده بودند که سقفشان ایرانی بود و نرده داشت. البته به تدریج به حاج آقا اجازه دادند از پشت نرده در بیایند و در کنار ما بنشینند.

در ملاقات‌های شما، سربازها و ساواکی‌ها هم حضور داشتند یا در حد همان دیدار، شما را آسوده می‌گذاشتند؟

اوایل که برای ملاقات می‌رفتیم، غیر از گروهان‌ها، معمولاً آرش هم می‌آمد و می‌رفت که خیلی برایمان سخت بود، چون حتی شهربانی‌چی‌ها هم از او می‌ترسیدند! اما به تدریج رفت آمد آرش کم شد و وقت را هم زیاد کردند و ملاقات‌های نیم ساعته و سه ربه هم داشتیم. در این جور مواقع گروهان هم بیرون می‌رفت و اصلاً به ما کار نداشت. ما هم راحت شده بودیم و می‌پرسیدیم که در زندان چه خبر است، منتهی همیشه هم می‌ترسیدیم میکروفون کار گذاشته باشند و طبعاً اخبار و اطلاعات خیلی سری و مهمی رد و بدل نمی‌شد. حاج آقا فرصت را مغتنم می‌شمردند و حجم زیادی از نوشته‌های آقای هاشمی رفسنجانی و دوستان دیگر، از جمله تفسیرهای قرآنی مرحوم آقای طالقانی را پنهانی در دست ما می‌گذاشتند و ما آنها را به بیرون منتقل می‌کردیم. اوایل فقط خانواده‌های درجه یک اجازه ملاقات داشتند، ولی به تدریج به اقوام دورتر هم

طریق آنها توانسته بود برود و در آنجا نفوذ کند و حالی از حاج آقا بپرسد. یکی دو بار هم ما توانسته بودیم لباسی کفشی چیزی را، به وسیله ایشان برای حاج آقا بفرستیم. آنها هم گفته بودند: آقا پیگیری نکن که برایت بد تمام می‌شود! لذا ما تقریباً، چهار ماه و اندی هیچ خبری از حاج آقا نداشتیم. بعد از مدتی به ما اجازه ملاقات دادند. یادم می‌آید این ملاقات را هم همین آقا به واسطه یکی از امرای ارتش فراهم کرد.

دوره کمیته مشترک حاج آقا که تمام شد و ایشان را به زندان اوین منتقل کردند، به ما اجازه دادند برویم و ایشان را ببینیم. هنوز در زندان اوین، فضائی را برای ملاقات آماده نکرده بودند، به همین دلیل در قسمت پایین، چند تا چادر زده و زیرش نرده و پشتش سیم خاردار کشیده و در وسط آن، قفسی به اندازه جای نشستن برای یک نفر درست کرده بودند! دفعه اول که رفتیم، حاج آقا را در آن قفس نشاندند و شاید قریب به ۵۰ سرباز در کنار چادر ردیف ایستاده بودند! الان را حساب نکنید که بعد از انقلاب و جنگ، به دیدن سربازها عادت کرده‌ایم. در آن زمان در محله امامزاده یحیی که پدر بزرگ ما، آیت‌الله سرخه‌ای زندگی می‌کرد، پنج‌شنبه بازار داشتند و نزدیک به ۵۰۰ دستفروش از سر باغ پسته بک تا خیابان بوذرجمهری می‌نشستند. جمعیتی که هر پنج‌شنبه برای خرید می‌آمدند شاید ۴۰، ۵۰ هزار نفر می‌شدند! همیشه یک گروهان با موتور هارلی داویدسون می‌آمد و می‌ایستاد. یک کلت هم داشت و دستش را روی کمرش می‌گذاشت و همه این جمعیت حساب کار دستشان بود و بی سر و صدا می‌رفتند و می‌آمدند. یعنی واقعا از یک سرباز یا پلیس این‌طور حساب می‌بردند. چنین دوره‌ای را تصور کنید تا ببینید ۵۰ سرباز که ردیف بایستند چه حالی را در انسان ایجاد می‌کنند.

ما رفتیم داخل و دیدیم حاج آقا با رنگ پریده، پشت سیم‌های خاردار نشسته است. کاملاً آب شده و شاید ثلث بدنش از بین رفته بود! قیافه نکیده و کاملاً مسن حاج آقا، نسبتی با سن واقعی و میانسالی ایشان نداشت، چون ۴۵، ۴۶ سال بیشتر نداشتند، ولی چهره‌شان برگشته بود. من و همشیره‌هایم رفته بودیم. همشیره کوچکمان تقریباً چهار ساله بود و ازدیدن این فضا خیلی وحشت کرد. البته همه وحشت کرده بودیم، ولی او شروع کرد به لرزیدن و گریه کردن! رسولی شکنجه‌گر جلو آمد و با مهربانی شروع کرد به حرف زدن که: چه شده است دختر جان؟ سرباز! برو برای این دخترمان بیسکوئیت بیاور!... این جور

در اولین دیدار در زندان اوین، چند تا چادر زده و زیرش نرده و پشتش سیم خاردار کشیده و در وسط آن، قفسی به اندازه جای نشستن برای یک نفر درست کرده بودند! حاج آقا را در آن قفس نشاندند و شاید قریب به ۵۰ سرباز در کنار چادر ردیف ایستاده بودند!

اجازه دادند و یادم هست که باجناب‌های حاج آقا را هم نوبتی می‌بردیم. مأمور ساواکی که دم در می‌نشست، به بیشتر از هفت هشت نفر اجازه ورود نمی‌داد و ما وقتی با خانواده می‌رفتیم، هر دفعه به نوبت یکی را می‌بردیم.

در این ملاقات‌ها پشت در زندان می‌ایستادیم و به تدریج همه ما را شناخته بودند. یادش به خیر، حاج آقای باقری، فولکسی داشت و همیشه با دنده یک و دوی آن راه می‌رفت! فولکس صدای عجیب و غریبی هم داشت و از سرپایینی اوین که می‌آمدیم، مأمور آنجا داد می‌زد: باقری را هم بنویس! و به این شکل به ما نوبت می‌داد. خانواده‌های آقای منتظری و آقای هاشمی و دیگران را می‌شناختم و به تدریج بیشتر اینس گرفتیم.

قطعاً از این دوران خاطرات تلخی هم دارید؟ اگر ممکن است به برخی از آنها اشاره ای داشته باشید؟

همین طور است. گاهی اوقات ساواکی‌ها، بر سر میوه و چیزهایی که می‌بردیم با ما درگیر می‌شدند و بعضی‌هایشان توهین و جسارت می‌کردند. گاهی هم موقع بردن و آوردن زندانی‌ها، رفتارهای توهین‌آمیزی داشتند. بعضی از آنها حاج آقا و دوستانشان را احترام می‌کردند و عیایشان را روی سرشان می‌کشیدند، ولی شهربانی‌چی‌ها رعایت نمی‌کردند و مخصوصاً زندانی‌های زن را با جسارت و توهین می‌آوردند که خیلی دردناک بود و انسان وقتی این توهین‌ها را می‌دید، خیلی زجر می‌کشید. مینی‌بوس‌هایی ساخته بودند که به شکل بنز خاور بود که پشتش را بسته و مثل اتاقک درست کرده بود. زندانی‌ها را در اینها می‌ریختند و به عده‌ای از آنها چشم‌بند هم می‌زدند. آنها را که می‌خواستند ساده‌تر بگیرند، کت و پیراهنشان را سرشان می‌کشیدند و به حاج آقا و دوستانشان می‌گفتند: عیایان را روی سرتان بیندازید! در زندان هنوز به حاج آقا و دیگران لباس کامل نداده بودند، ولی بیرون که برای ملاقات می‌آمدند، به آنها لباسشان را می‌دادند. برای ما هم خیلی خوب بود، چون وقتی حاج آقا را در لباس روحانیت می‌دیدیم دیگر برای ما حالت زندانی را نداشتند. بعد از مدتی به حاج آقا اجازه دادند با لباس روحانیت بیایند.

قاعدتاً ایشان در آن ملاقات‌ها، نمی‌توانستند از شکنجه‌هایی که تحمل کرده بودند چیزی بگویند، ولی بعدها ماجراهای فجیعی را نقل می‌کردند. البته در گفتگوهایی که با ایشان انجام دادیم تحفظ داشتند و همه را هم نمی‌گفتند و فقط بخشی را می‌گفتند...

چون حتی بازگویی آن شکنجه‌ها هم، به حاج آقا فشار زیادی می‌آورد...

حالا که همه چیز گذشته است، شمه ای از مطالبی را که در این باره از ایشان شنیده‌اید، بفرمائید؟

یک بار چند سال قبل، موضوعی برای حاج آقا تداوی و موجب سکنه ایشان شد! قضیه در بازدید از زندان خیام لبنان اتفاق افتاد. امام جمعه صیدا چند وقت پیش به اینجا تشریف آوردند و خاطرات آن ایام را مرور کردند و توضیح دادند که چه اتفاقی افتاده است. تقریباً سنگین‌ترین سکنه حاج آقا در زندان خیام لبنان، که در واقع زندان اسرائیلی‌ها بود و بچه‌های حزب‌الله را در آنجا زندانی کرده بودند، اتفاق افتاد.

آیت‌الله حاج شیخ محمد باقری کتبی (برادر آیت‌الله مهدوی کتبی) در حال گفت و گو با ایشان در حیات دانشگاه امام صادق (ع)



اسرائیلی‌ها گزارش کرده بودند که گروهی دارد به سرعت حرکت می‌کند و نیروهای حافظ صلح هم مدتی جلوی کاروان را گرفته و تصور کرده بودند اینها یک گروه مسلح هستند که دارند به سرعت برای انجام عملیات می‌روند! و نهایتاً حاج آقا را تقریباً دو ساعت و نیم معطل کرده بودند، طوری که دکتر گفته بود با این سخته شدید، فقط معجزه و کار خداست که ایشان زنده مانده‌اند.

در آنجا احتمالاً امکانات درمانی هم وجود نداشته. اینطور نیست؟
بله همین طور است. این سنگین‌ترین سخته حاج آقا بود که تقریباً نصف قلب ایشان را از کار انداخت! تا دو ساعت و نیم بعد از سخته نتوانسته بودند به حاج آقا رسیدگی کنند و خیلی به ایشان سخت گذشته بود و عمده‌ترین آسیب، در آن حادثه به حاج آقا وارد شد. حاج آقا تقریباً ده روز در بیمارستان بودند و بعد به ایران برگشتند. به هر حال برای ایشان در آن بازدید، شکنجه‌های دوران مبارزات انقلاب تداعی شده بود.

همواره یادآوری آن رویدادها، برایشان سخت بود. البته بعضی از خاطرات هم برایشان شیرین بود. می‌گفتند: مرا که می‌زدند، در کنارم چند تا از رؤسای منافقین هم بودند. حسینی معروف می‌گفت: «پایت را بالا بیاور!» می‌گفتم: «تو می‌خواهی بزنی، من پایم را بالا بیاورم؟ اگر می‌خواهی بزنی خودت هم پایم را بالا بیاور!» می‌گفتند: زدن انواع کابل‌ها به کف پاها، به علت طولانی بودن مدت آن، خیلی عذاب‌آور بود. می‌گفتند: بعد که می‌زدند، در سرمای زمستان آدم را بسا پای برهنه می‌دواندند و این دویدن روی پایمی که آتش و لاش شده بود، خیلی زجرآور بود!

موقعی که پیکر حاج آقا را می‌شستند، به پاهایشان دقت کردم و دیدم گوشت اضافی آورده که نتیجه همین کابل خوردن‌ها و پانسمان کردن‌ها بود! می‌گفتند: منافق‌ها به عذرخواهی و التماس کردن افتادند و من هم آیات قرآن و دعا می‌خواندم. روزی که از زندان بیرون می‌آمدم، عضدی گفت: «مهدوی! آخرش هم توی باغ نیامدی!» در پرونده حاج آقا هم هست که هر قدر ایشان را زدند، نتوانستند حرفی از ایشان بیرون بکشند. و حید افراخته

حاج آقا را روی نوک کوه برده بودند. حدود دو ساعت طول کشیده بود تا به آنجا برسند. حاج آقا رفته بودند که از طرف رهبر معظم انقلاب در مجلس ختم مرحوم شیخ محمد مهدی شمس‌الدین شرکت کنند. مرحوم شمس‌الدین از علمای بزرگ لبنان و در واقع قائم‌مقام امام موسی صدر بودند. ایشان که از دنیا رفتند، حاج آقا از روی رفاقتشان به آنجا رفتند و آقا هم فرمودند: از طرف ما هم در آنجا، نمایندگی کنید. حاج آقا را در آنجا، به مناطق آزادشده جنوب لبنان و زندان انصار و خیام برده بودند که آنجا را نشانشان بدهند. طی آن مسافت مرتفع خیلی طول کشیده و روی حاج آقا اثر گذاشته بود، بعد هم که ایشان را داخل زندان بردند و خود فردی که شکنجه شده بود، ماجرا را توضیح داد، خیلی متاثر شدند. این آقای امام جمعه نقل می‌کردند: در آن زندان جایی تابوت مانند وجود داشت که زندانی را در آن برای مدتی طولانی، مثل یک قبر دفن می‌کردند. این فرد نه قدرت تکان خوردن داشت، نه نفسش بالا می‌آمد و در تاریکی محض هم بود، طوری که خیلی از افراد از حال می‌رفتند. این تکه را از حاج آقا نشنیده بودم و این آقای امام جمعه نقل می‌کردند که ظاهراً حاج آقا داخل آن تابوت رفته بودند و در همان جا احساس سنگینی و سخته کردند!

آن زمان در خبرها سخته اعلام نشد، فقط گفتند به هنگام بازدید از زندان خیام، حال آیت‌الله مهدوی به هم خورده و در لبنان بستری شده اند؟
خیر، ایشان در آنجا سخته کردند. همراهان خواسته بودند به سرعت ایشان را به شهر برسانند که مسافت زیاد اجازه نداده بود و چون دم مرز هم بود،

چند سال قبل، موضوعی برای حاج آقا تداعی و موجب سخته ایشان شد! قضیه در بازدید از زندان خیام لبنان اتفاق افتاد. حاج آقا رفته بودند که از طرف رهبر معظم انقلاب در مجلس ختم مرحوم شیخ محمد مهدی شمس‌الدین شرکت کنند...

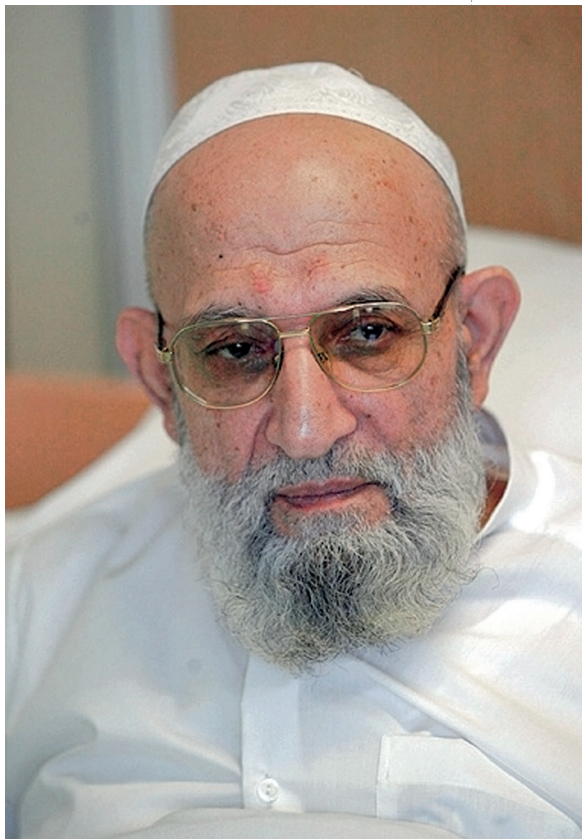


۱۳۶۶. آیت‌الله مهدوی کتبی در کنار آیات: خامنه‌ای، شیخ محمد مهدی شمس‌الدی و سید ابوالفضل موسوی تبریزی در یکی از گنگرها

و امثال او جسته و گریخته چیزهایی را از این و آن شنیده و لو داده بودند. ساواکی‌ها هم می‌دانستند سرنخ خیلی چیزها به حاج آقا می‌رسد، ولی تا آخرش هم نتوانستند از ایشان سندی را در بیاورند. مواردی که مورد حساسیت ساواک بود، چه چیزهایی بودند؟ آنها در صدد به دست آوردن کدام اطلاعات بودند؟

یکی از مواردش صندوق قرض‌الحسنه مسجد جلیلی بود که آقای مهندس گل‌افشانی مسئولش بود. ایشان در کتابی که در باره مسجد جلیلی نوشته شده‌اند، ذکر کرده‌اند که پس از اینکه حاج آقا را گرفتند، کارا آمدند تا صندوق را از بیخ و بن بکنند و آن را جمع کنند، چون آنها توانسته بودند به این اطلاعات دست یابند که حاج آقا از طریق صندوق و تحت عنوان کمک به خانواده‌های بی‌بضاعت، به خانواده‌های زندانیان سیاسی کمک می‌کردند. البته رقم‌ها خیلی درشت نبودند، ولی دست‌کم خانواده‌ها را از عسرت نجات می‌دادند، چون کسی جرئت نمی‌کرد به این خانواده‌ها کمک کند. یکی از قسمت‌های بد خاطرات ما، هم همین وحشت و ترس همه مردم بود. قبلاً اینها را در موزه عبرت ضبط کرده‌ایم.

به هر حال، اینها متوجه شده بودند که حاج آقا به این خانواده‌ها کمک‌هایی می‌کنند، اما سندی که این مطلب را ثابت کند وجود نداشت، چون حاج آقا به شیوه کمک به مستمندان به این خانواده‌ها کمک می‌کردند و خیلی وقت‌ها اصلاً روشن نمی‌شد چه کسانی مبلغ را دریافت کرده‌اند! مجموعه‌ای از مردم خیر هم کمک می‌کردند و غالباً هم نمی‌دانستند دارند به چه کسانی کمک می‌کنند، فقط از طریق



همکاری می‌کردند. اما در میان همان عده هم، عده‌ای هم می‌دانستند که به‌قدری زندانی‌ها را شکنجه کرده‌اند که از راه مذاکرات هم به نتیجه نمی‌رسند.

این عده چه کسانی بودند؟

منوچهری، حسینی، آرش، تهرانی و... این تیپ‌ها حاج آقا را گرفته بودند. حاج آقا در باره این دستگیری آخر می‌گفتند: مرا که بردند، اول یک سری فحش به حکومت نظامی‌ها دادند که بیخودی آمده و شما را گرفته و جسارت کرده‌اند! رسولی می‌گفت: بدو فلانی! برای حاج آقا جانماز بیاور و جا نماز آوردند و ما نمازمان را خواندیم و غذا آوردند و احترام کردند. آخر حرفشان این بود که: ما بدبخت و بیچاره بودیم و رئیس رؤسای ما دستور می‌دادند. اینها احساس کرده بودند حاج آقا یا آقای طالقانی یک مقدار نرم تر از دیگران هستند و پلی زده بودند که از طریق آنها، بتوانند خودشان را حفظ کنند. خود حاج آقا این‌طور حدس می‌زدند. گفته بودند: شما دیگر قافیه را باخته‌اید و سوابق و پرونده‌تان مشخص است. انقلاب شده و اگر فکر می‌کنید می‌مانید، خیالات است!

حاج آقا می‌گفتند اینها باورش‌ان نمی‌شد که همه چیز تمام شده است، به همین دلیل قرآن آوردند که: حاج آقا! استخاره کنید بمانیم یا برویم؟! پول و امکانات هم نداشتند و نمی‌دانستند با چه چیزی و به کجا بروند؟ حاج آقا می‌گفتند: اتفاقاً برای آرش و تهرانی بد آمد و هر دویشان را هم گرفتند و بعد هم اعدامشان کردند! رسولی، عضدی و بقیه خوب آمد و رفتند! به هر حال در این دستگیری آخر، بعد از دو روز، وقتی دیدند فشار از بیرون زیاد شده است، حاج آقا را آزاد کردند. احساس خود حاج آقا هم این بود که ایشان را برای مذاکره بازداشت کرده بودند. قضیه دستگیری ایشان هم خیلی جالب بود. ما در خانه نشسته بودیم که دو تا تیم ساواک آمد و چون شرایط برایشان سخت شده بود، به ما گفتند: در حیاط را باز کنید تا ماشین را به داخل بیاوریم! می‌گفتند: برای شما بد است که ماشین ساواک دم در خانه باشد!! آمدند داخل و در حیاط مستقر شدند و خانه را گشتند و ایشان را با خود بردند.

در آن دوره، آیا عده‌ای از انقلابیون بودند که از ایشان حفاظت کنند و یا خانه را زیر نظر داشته باشند؟

دوستانی که با حاج آقا کار می‌کردند، همیشه خانه ما را زیر نظر داشتند. عده‌ای از جوان‌ها، گروهی را تشکیل داده بودند که این نوع اقدامات امنیتی را پیگیری می‌کردند. در آن اواخر حتی تعدادی از بچه‌ها مسلح هم بودند و از خانه حفاظت می‌کردند. این بچه‌ها، بعدها دور بیت حضرت امام راهم گرفتند و از آنجا حفاظت می‌کردند. اینها همیشه همراه حاج آقا حرکت می‌کردند، منتهی مأمور به درگیری نبودند.

صندوق به هم وصل می‌شدند و به عنوان کمک به یک خانواده مستمند مشارکت می‌کردند، لذا در مورد حاج آقا نتوانسته بودند ادله‌ای را کشف کنند و در شکنجه‌های حاج آقا هم چیزی از ایشان در نیآورده بودند.

علت دستگیری آخر ایشان که در اوج انقلاب صورت گرفت و کوتاه هم بود، چه بود؟

آخرین زندانی سیاسی انقلاب حاج آقا بودند... بله و چون فضا باز شده بود، روزنامه‌ها هم ماجرا را نوشتند...

تقریباً روزهای آخر دی بود، یعنی حدود ۲۰ روز مانده به بازگشت حضرت امام که حاج آقا را که گرفتند و ایشان سه روز در زندان بودند. مرحوم شهید آیت‌الله مطهری آمدند و عکس حاج آقا را گرفتند و در روزنامه کیهان و اطلاعات زدند که: حجت‌الاسلام مهدوی کنی را دیشب دستگیر کرده‌اند!

اطلاعات تیر زده بود: دستگیری امام جماعت مسجد جلیلی!

بله. آن موقع روزنامه پیدا نمی‌شد و در روزهای اوج گیری انقلاب، همه می‌آمدند روزنامه بخرند. یادم هست رفتم و کلی در صف ایستادم. هر وقت هم که صف تشکیل می‌شد، مأموران حکومت نظامی می‌آمدند، چون تجمع ممنوع بود. با سختی رفتم روزنامه را بگیریم و ببینیم عکس حاج آقا که در روزنامه چاپ شده، چه جور است! برداشتم خود حاج آقا از آن دستگیری، این بود که جمعی از ساواکی‌ها که همه رؤسایشان فرار کرده بودند و امکاناتی برای فرار نداشتند، به نظرشان رسیده بود وارد گفتگو و مصالحه شوند. عده‌ای از نظامی‌های رده بالای ایشان با عده‌ای از ملی - مذهبی‌ها، مثل مرحوم آقای بازرگان وارد گفتگو شده بودند، از

سکته در جنوب لبنان، سنگین‌ترین سکته حاج آقا بود که تقریباً نصف قلب ایشان را از کار انداخت! تا دو ساعت و نیم بعد از سکته نتوانسته بودند به حاج آقا رسیدگی کنند و خیلی به ایشان سخت گذشته بود

جمله تیمسار مقدم. اتفاقاً نظر آقای بازرگان این بود که تیمسار مقدم را نگه دارند. البته بخشی از بدنه که به ادارات حوزه جاسوسی و امنیت خارجی و امنیت مرزها مربوط می‌شدند با همین مذاکرات ماندند...

مهندس بازرگان شاید به همین دلیل معتقد بود تیمسار مقدم را نگه دارید و رئیس شهربانی کنید! این را خود آیت‌الله مهدوی نقل می‌کردند... بله، شاه در آخر کار، برای اینکه تا حدی بتواند اوضاع را کنترل کند، آدم خوش‌نامی مثل مقدم را جای نصیری گذاشت که کمی جلوی شلوغ شدن را بگیرد. در همین قضیه بود که امثال فردوست را نگه داشتند. آنهایی که مستقیماً در امنیت داخلی عاملیت نداشتند، ماندند و خیلی از آنها زنده ماندند و بعضی‌ها هم

این احتمال وجود داشت که حوادثی مثل ترور اتفاق بیفتد، لذا اینها مراقبت می‌کردند. وقتی ساواکی‌ها به خانه ما آمدند، حاج آقا در مسجد بودند. به ایشان خبر دادند که: به خانه نیاید! حاج آقا گفته بودند: زن و بچه‌ام را گرفته‌اند، من که نمی‌توانم نیایم! عده‌ای از این بچه‌ها همراه حاج آقا آمده بودند و حاج آقا سر کوجه به آنها گفته بودند: بروند و نایستند، چون حاج آقا احتمال می‌دادند اینها با مأموران ساواک، وارد درگیری شوند. حاج آقا آنها را رد کردند، ولی بچه‌ها ایستاده بودند که ببینند بالاخره حاج آقا را می‌برند یا نمی‌برند؟ نزدیکی‌های زمان حکومت نظامی بود. مأموران داخل خانه، مأموران حکومت نظامی را خبر کردند و نهایتاً حاج آقا را بردند.

از وقایع انقلاب عبور می‌کنیم و به تشکیل کمیته‌ها می‌رسیم. بسیاری معتقدند با اخلاق و روحیاتی که از آیت‌الله مهدوی سراغ داشتیم، بعید بود که ایشان سرپرستی این نهاد را بپذیرند، ولی ایشان پذیرفتند و بعد هم شبکه بسیار با ارزشی با حضور علمای بزرگ که مسئولیت کمیته‌ها را به عهده گرفتند، را شکل دادند. شبکه‌ای که هنوز هم نظیر آن را در کشور نداریم. کار کمیته هم علی‌القاعده، با دستگیری، گرفتن، بستن و نوعی خشونت همراه بوده است. ایشان با آن روحیه خاص، چگونه این مسئولیت را به عهده گرفتند و به شکل مطلوبی هم از عهده آن برآمدند؟

حاج آقا همیشه خودشان را سرباز انقلاب به حساب می‌آوردند، لذا هر جا که لازم بود مسئولیتی را به عهده بگیرند، می‌پذیرفتند. نه تنها حاج آقا که بسیاری از یاران امام این روحیه را داشتند و هدفشان، صرفاً خدمت به انقلاب بود. شرایط اولیه کمیته، بیشتر



سستی و ثانیاً انقلابی می‌شناختند. این ویژگی باعث شد حتی تیپ‌هایی هم که چندان انقلابی نبودند، از حاج آقا حرف شنوی داشته باشند.

انحلال کمیته‌های متخلف یا کمیته‌هایی که به گروه‌های مارک‌دار پیوسته بودند، کار بسیار دشواری بود که مرحوم آیت‌الله مهدوی انجام دادند و تنها با یک اعلام که در تلویزیون می‌کردند، قضیه جمع می‌شد. از دشواری‌های این کار، چه خاطراتی دارید؟

حکم امام در این قدرت حاج آقا، خیلی اثر داشت و کمیته، کمیته انقلاب به حساب می‌آمد، ولی البته همیشه هم، موضوع به این سادگی‌ها نبود. ما درگیری‌های بسیار حادی داشتیم که حتی در بعضی از موارد، منجر به کشتار شدند! در بعضی از مناطق داش‌ها و لات‌ها جمع شده و کمیته تشکیل داده بودند و خلع سلاح کردن اینها، فوق‌العاده دشوار بود. ما در مناطق نزدیک بازار یا خیابان جمشید و امثال اینها، تیپ‌های ارادل و اوباش داشتیم که کمیته درست کرده و مسلح شده بودند و باکی در زدن و کشتن نداشتند! اینها را با لطایف‌الحیل و گاهی با درگیری، خلع سلاح کردیم. تصفیه بعضی از کمیته‌هایی هم که افرادی با مطامع سیاسی تشکیل داده بودند، فوق‌العاده پرهزینه و پردردسر بود. اسم نمی‌برم، چون بعضی‌هایشان هنوز زنده هستند. عده‌ای از آنها چهره‌های سیاسی‌ای بودند که بعدها دردسرساز شدند. برخی از اینها زمانی حتی در کمیته مرکز هم حضور داشتند. خود کمیته مرکز سه چهار قسمت داشت، تا اینکه حاج آقا این قسمت‌ها را با هم متحد کنند، چند بار اسلحه و اسلحه‌کشی شد، ولی بالاخره و به تدریج این کار انجام گردید. علتش هم خود انقلاب و قدرت امام بود و بعد هم ویژگی‌های شخصیتی حاج آقا. حاج آقا برای هر حرکتشان مینا داشتند.

چه چیز موجب شد که ایشان در چنین فعالیت‌های خطیری، موفق شوند کار را با کمترین هزینه انجام دهند؟

آنچه که باعث می‌شد همه از این مسئله تعجب کنند، این بود که ظاهراً ایشان هیچ نوع سابقه کار اداری نداشتند، اما هر جا که مسئولیتی را به عهده می‌گرفتند، به بهترین نحو ممکن سازماندهی می‌کردند حاج آقا هوش و فراست فوق‌العاده‌ای داشتند که تا لحظات آخر عمر هم پا بر جا بود، اما مهم‌ترین ویژگی

این مجموعه هم به این بود که همه یکدیگر را می‌شناختند و اگر غیری وارد شده بود، راحت می‌شد تصفیه‌اش کرد! در بسیاری از موارد روحانی محل، بچه‌های آنجا را می‌شناخت. آنها هم روحانیون و هیئت‌های دیگر را در سطح تهران و دیگر شهرها می‌شناختند و این شناخت، یک شبکه مردمی را تشکیل می‌داد. لذا این شبکه به سرعت شکل گرفت و کمیته‌ها توانستند اطلاعات را، بین خود منتقل کنند و بعد هم بین آنها و شهرستان‌ها هماهنگی ایجاد شد. انگیزه این حرکت هم به دلیل ارتباط با مسجد، یک انگیزه مذهبی بود. شاید بیرون از این شبکه خیلی از انقلابیون هم بودند، اما خوبی این شبکه، به این بود که تیپ مذهبی در آن جمع شده بودند. مجاهدین و دیگران هم شبکه‌هایی را تشکیل دادند، ولی در آنها بعضاً تیپ‌های غیرمذهبی هم جمع شده بودند، اما تیپی که در مساجد جمع شده بودند، معمولاً بچه مذهبی‌ها بودند. کسانی هم که مذهبی نبودند، خیلی زود معلوم و همان اوایل تصفیه می‌شدند. تعداد کمیته‌ها خیلی زود کاهش پیدا کرد و بسیاری از آنها به مساجد متصل شدند و یک نوع تصفیه خود به خودی در آنها اتفاق افتاد.

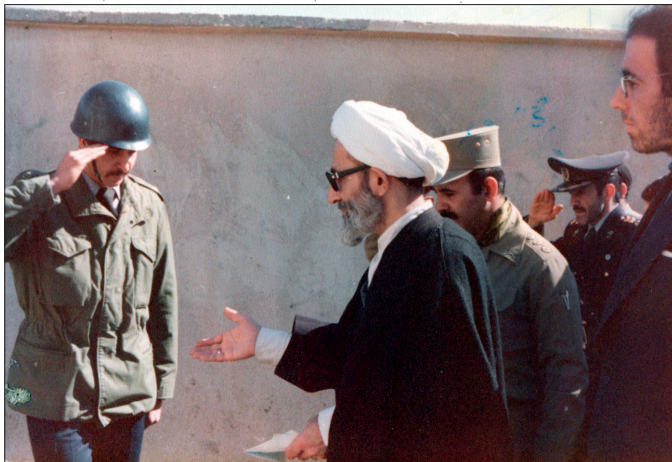
در اینجا، ویژگی روحانیت حاج آقا بود که عمل کرد، نه ویژگی نظامی‌گری، چون حاج آقا سربازی هم نرفته بودند. اکثر روحانیون، حاج آقا را از قبل، به عنوان چهره‌ای انقلابی می‌شناختند. ویژگی حاج آقا این بود که تیپ سستی تهران هم به ایشان اعتقاد داشت و به همین دلیل کسانی مثل آیت‌الله آقا رضی شیرازی هم، در پی درخواست حاج آقا حاضر شدند به میدان بیایند. علتش هم این است که اولاً حاج آقا را یک مسلمان معتقد

حاصل یک جوشش بود. کمیته یکی دو سال بعد بود که شکل نیروی انتظامی را به خود گرفت، اما در اوایل کار این‌گونه نبود. تصویری که اوایل از کمیته وجود داشت، کمیته استقبال از امام بود که در واقع تجمعی از بچه‌های حزب‌اللهی، فعال و جان‌بر کفی بود که حاضر بودند در هر شرایطی برای انقلاب کار کنند. اکثر آنها هم در جاهایی کار کرده بودند و دارای سوابقی بودند و از قدیم در نوع خاصی از ارتباطات تمرین داشتند، مثل روابط بین هیئت‌ها یا گروه‌های نظامی‌ای که بعدها سپاه را تشکیل دادند و سوابق تشکیلاتی حزبی و گروهی داشتند. تیپ جامعه روحانیت هم که مناسبات و روابط آخوندی را، از قدیم با هم داشتند. گروه‌هایی که تجربه حرکت‌های گروهی را با هم داشتند و این امکان برایشان فراهم بود که از طریق شبکه‌هایی که توسط مساجد و هیئت‌ها تشکیل می‌شدند، محله‌ها را کنترل کنند. کمیته نوعی حرکت محله‌ای بود، نه نظامی...

آن هم نه با مدیریت از بالا؟

همین‌طور است. هر بچه زرنگی که در محل ارتباطاتی داشت و عده‌ای را دور خودش جمع کرده بود، تبدیل به یک کمیته شده بود! و چون پایگاه‌های انقلاب، مساجد بودند، همه آنها به مساجد روی آوردند. در مساجد هم که طبعاً روحانیون همدیگر را می‌شناختند. این وضعیت، فرصت خوبی را برای ایجاد یک تشکیلات منسجم فراهم می‌کرد. خوبی

ویژگی حاج آقا این بود که تیپ علمای سستی تهران هم به ایشان اعتقاد داشت و به همین دلیل کسانی مثل آیت‌الله آقا رضی شیرازی هم، در پی درخواست حاج آقا حاضر شدند به میدان بیایند و کمیته‌ها فعالیت کنند



۱۳۵۹. آیت‌الله مهدوی کنی در دیدار با برخی نیروهای نظامی در باختران، در دوران تصدی وزارت کشور



آشفته می‌آمد، اندک اندک انسجام پیدا کرد. تا یک سال و نیم دو سال پس از انقلاب، هر اتفاقی که می‌افتاد، همه سراغ کمیته‌ها می‌آمدند. من در آن دوره بچه بودم و مدرسه می‌رفتم و بعد از مدرسه، به کمیته پیش حاج آقا می‌رفتم و شاهدقضا بودم. وزارتخانه‌ها و دستگاه‌ها بودند، ولی به علت نوع رفتار حاج آقا، همه به کمیته‌ها مراجعه می‌کردند. آیت‌الله باقری و دیگران هم گتره‌ای کار نمی‌کردند و کارشان مبنا داشت. به همین دلیل کمیته به تدریج انسجام یافت و بالمآل برای نهادهای دیگر آرامش ایجاد کرد. به‌رغم شلوغ بودن کمیته بقیه دستگاه‌ها کم‌کم در کنار کمیته شکل گرفتند. یک فراز بسیار مهم در زندگی آیت‌الله مهدوی که خیلی کم هم بدان پرداخته شده این است که ایشان آخرین کسی بودند که از بسیاری از گروه‌هایی که در مقابل انقلاب ایستادند فاصله گرفتند. تا جایی که امکان داشت، سعی در جذب اینگونه گروه‌ها داشتند...

اگر تاریخ را بخوانید، این رفتار ایشان کاملاً پیداست. موضوعاتی مثل آقای شریعتمداری و حتی مسعود رجوی...

به طور مشخص، آخرین کسی که در میان روحانیون صدر انقلاب، از مجاهدین جدا شد، آیت‌الله مهدوی بودند. ایشان تا جایی که می‌توانستند سعی کردند آنها را حفظ کنند. حتی یادم هست در نماز جمعه گفتند: من محمدرضا شاه نیستم، محمدرضا مهدوی هستم، نصیحت این کارها را نکنید. اعضای

ویژگی ایشان، مبنا داشتنشان بود. حاج آقا با منطق مبتنی بر مبانی جلو می‌رفتند و آن منطق، خودش ساختار را به وجود می‌آورد. یعنی ایشان برای هر کاری، یک مبنا می‌گذاشتند و وقتی آن را می‌آزمودند و موفق بود به آن می‌افزودند

که مرحوم بازرگان، فقط پشت مرحوم طالقانی نماز می‌خواند و پشت حاج آقا، چون به هر دوی اینها اعتقاد داشت. مخصوصاً در دوره ای، تنها به مسجد جلیلی می‌آمد. چون مسجد الجواد را از مرحوم مطهری گرفته بودند. مرحوم طالقانی هم که معمولاً زندان بودند، لذا ایشان خیلی از اوقات به مسجد حاج آقا می‌آمد و به حاج آقا اعتقاد داشت. خیلی از اعضای نهضت آزادی هم همین طور بودند. الان هم نسبت به ایشان، اعتماد و اعتقاد خاصی دارند...

علتش این بود که حاج آقا با مبنا حرف می‌زدند. این ویژگی حاج آقا بود که باعث آرامش می‌شد. یعنی همه حس می‌کردند با کسی دارند حرف می‌زنند که با او می‌شود به نتیجه رسید و مثلاً همین طوری نمی‌گوید: بریزید، ببندید یا بگیرید! نتیجه این برخورد این بود که فضایی مثل کمیته که به نظر



۱۳۶۰. آیت‌الله مهدوی کنی در میان جمعی از پاسداران انقلاب اسلامی

ایشان، مبنا داشتنشان بود، یعنی ثبات قدم ایشان به دلیل برخورداری از مبانی محکم و ثابت. حاج آقا با منطق مبتنی بر مبانی جلو می‌رفتند و آن منطق، خودش ساختار را به وجود می‌آورد. یعنی ایشان برای هر کاری، یک مبنا می‌گذاشتند و وقتی آن را می‌آزمودند و موفق بود به آن می‌افزودند. در تصمیم‌ها، احساسی عمل نمی‌کردند. یادم هست در همان روزها، عده‌ای می‌رفتند و خانه‌ها را خالی می‌کردند و یکمرتبه می‌دیدید سه چهار کامیون می‌آمد! حاج آقا می‌پرسیدند: «اینها را از کجا آورده‌اید؟» می‌گفتند: «آقا! طرف پولدار بوده و در رفته!» حاج آقا می‌گفتند: «مگر هر کسی که پولدار است، باید بروید خانه‌اش را خالی کنید؟» البته آن روزها آقایانی بودند که از این حرف‌ها می‌زدند...

در آن دوره با توجه به چپ‌گرایی برخی مسئولان، اصلاً پول داشتن نوعی جرم به حساب می‌آمد. اینطور نیست؟

بله، حاج آقا می‌گفتند: به فرض که دزدی کرده باشد، چرا اموالش را جمع کرده و آورده‌اید؟ حاج آقا کرارا با این رفتارها برخورد می‌کردند و می‌گفتند: برای مصادره اموال هم باید حکم داشته باشید. مثلاً مرحوم شهید قدوسی هم همین طور بودند. ایشان بسیار آدم منضبطی بودند و روی مبانی دقت داشتند، در نتیجه اینها به تدریج یک تیم شدند و نوعی ثبات و آرامش را - به‌رغم شلوغی‌ای که یک عده به آن دامن می‌زدند - ایجاد کردند.

نکته مهم تر این است که حاج آقا در بسیاری از اوقات، تکیه‌گاه افراد زیادی در اداره کشور بودند. حتی مرحوم آقای بازرگان که با کمیته‌ها مخالف بود، هر وقت جایی گیر می‌کرد و شلوغ می‌شد به حاج آقا زنگ می‌زد که: آدم بفرستید که کارگران فلان کارخانه وسط خیابان ریخته‌اند! حاج آقا می‌گفتند: چطور موقع پول دادن می‌گویید کمیته چنین و چنان است و جمعشان کن، حالا می‌گویید آدم بفرست؟ ایشان می‌گفت: خیابان را بسته‌اند. شاید این را بدانید

مهدوی نقل می کردند...

حاج آقا شهادت برخوردارهایی را داشتند که خیلی‌ها نداشتند. یکی از آقایان علما در مشهد، حرف‌های تندى عليه حاج آقا زده بود. ایشان می‌گفتند: رفتیم که با ایشان اتمام حجت کنم، دیدم از در حسینه تا کنار ایشان گوش تا گوش آدم نشسته است، به‌طوری که حتی یک جا هم برای من نبود. روی پای تک تکشان پا گذاشتم و جلو رفتم و کنار آن آقا نشستم و حرف‌هایم را زدم و گفتم: اشتباه به عرض شما رسانده‌اند! دلایلم را هم ذکر کردم. بعد از ۱۴ اسفند، خود من حرف‌های حاج آقا را که پشت تلفن به بنی‌صدر گفتند، شنیدم. واقعا هیچ کس جرأت نمی‌کرد با بنی‌صدر این‌جوری صحبت کند. حاج آقا بر سرش فریاد زدند که: شما به چه حقی هم قاضی شدی، هم دادستان و هم مجری؟ چه کسی به شما اجازه داد بروی بالای تریبون و دستور دستگیری بدهی؟ شما رئیس‌جمهور هستی، حداکثر باید شکایت می‌کردی! چه کسی به شما حق داده بود کیف‌های مردم را برگردی و دستور بدهی بزنند و ببندند؟ حاج آقا نیم ساعت با توپ پر با بنی‌صدر صحبت کردند. همه ما تعجب کرده بودیم، چون بنی‌صدر در آن روزها، دست کم نزد عده‌ای، خیلی محبوب بود.

علت اینکه خیلی‌ها حاج آقا را قبول داشتند، این نبود که موضع حاج آقا را تأیید می‌کردند، بلکه به خاطر این بود که ایشان همیشه با مبنا صحبت می‌کرد. یعنی همه می‌فهمیدند پشت حرف‌هایشان، منطق و استدلالی وجود دارد که قابل گفتگوست. طرف وقتی کلاهش را قاضی می‌کرد، می‌دید اگر هم نخواهد این مبنا را بپذیرد، اما بخش‌های زیادی از آنها را نمی‌تواند رد کند. در نتیجه باب گفتگو با حاج آقا بسته نمی‌شد و با ایشان وارد صحبت می‌شدند. درعین حال، ویژگی ایشان، سفت و سخت بودنشان هم بود. خیلی‌ها در مذاکره حالت نرمش و لطافت دارند. حاج آقا نرمش به معنای کوتاه آمدن نداشتند، اما عصبانی نمی‌شدند و صبر عجیبی داشتند. بعضی از اوقات گفتگوی ایشان با افراد چندین ساعت طول

حاج آقا در بسیاری از اوقات، تکیه‌گاه افراد زیادی در اداره کشور بودند. حتی مرحوم آقای بازرگان که با کمیته‌ها مخالف بود، هر وقت جایی گیر می‌کرد و شلوغ می‌شد به حاج آقا زنگ می‌زد که: آدم بفرستید که کارگران فلان کارخانه وسط خیابان ریخته‌اند!

درگیری با بدحجاب‌ها را هم می‌گرفتند. چند بار در نهضت آزادی ریختند و مرحوم بازرگان و آقای صبغیان را زدند و وسایلشان را به هم ریختند! حاج آقا نیرو می‌فرستادند و مهاجمان را بیرون می‌کردند. حاج آقا می‌گفتند: من و مرحوم بازرگان اختلاف سلیقه داریم و کرارا با هم بحث می‌کنیم، اینکه بگویم می‌توانم با ایشان کار کنم، نه نمی‌توانم، اما مسئله من این است که اگر شما به این آقایان اجازه فعالیت داده‌اید و ایشان نماینده است و در مجلس حضور دارد، این برخوردها غلط‌اند.

حاج آقا با همین روحیه هم با مسئله مرحوم آقای شریعتمداری برخورد کردند. حاج آقا معتقد بودند ایشان موقعیت مرجعیت دارد و باید حرمتش حفظ شود. البته امام هم با این حرف حاج آقا موافق و اعتقادشان بر این بود که حریم مرجعیت ایشان، تا جایی که ممکن هست، باید حفظ شود. بعدها هم اجازه ندادند دیگران در این باره حرفی بزنند و هر وقت کسی حرف می‌زد، امام حرفش را قطع می‌کردند و اجازه نمی‌دادند و می‌فرمودند: این تف سر بالاست! نباید خودمان حریم شکنی کنیم. حاج آقا می‌رفتند و کرارا با آقای شریعتمداری صحبت می‌کردند و حتی ایشان را به نقطه‌ای رسانده بودند که چیزهایی را هم بپذیرد، ولی متأسفانه اطرافیان دخالت و کارها را خراب می‌کردند.

آقای شریعتمداری گفته بود: من آقای مهدوی را هم عادل می‌دانم، هم عاقل! این را خود آیت الله

نهضت آزادی هم که تا همین حالا هم به ایشان ارادت دارند...

در ایام کسالت حاج آقا، تعدادی از این آقایان می‌آمدند و برای ایشان دعا می‌خواندند...

از مرادوات آیت‌الله مهدوی با این طیف، خاطراتی را بیان کنید، چون ظاهراً آخرین روحانی‌ای که با رجوی صحبت کردند که دست از این کارها بردار و خودت و عده‌ای را به کشتن نده، ایشان بودند... نوع گفتگوی حاج آقا از ابتدا تا چند روز قبل از ۳۰ خرداد که با رجوی صحبت کردند، انتقادی بود. بعضی از آقایان با آنها رفاقت داشتند. حاج آقا با اینها و با کسانی که با انقلاب زاویه گرفته بودند، رفاقت نداشتند، اما گفتگو می‌کردند. یادم هست در آن روزهای آخر، با دایمی‌ام رفته بودم کوه. دار و دسته بچه‌های مرکزیت مجاهدین هم به کوه آمده بودند. آنها را می‌شناختم، چون در مدرسه علوی با هم درس خوانده بودیم یا برادرهای آنها را می‌شناختم. من رفیق نزدیک محمد رضایی بودم و او قضیه اعدام برادرهایش را، فقط به من می‌توانست بگوید. برادرش احمد هم خیلی به حاج آقا علاقه داشت. مادر اینها هم به خاطر ارتباطات احمد، خیلی به حاج آقا علاقه داشت و تا زمان انقلاب هم این علاقه پا بر جا بود. متأسفانه منافقین کاری کردند که آنها هم دور شدند. حاج آقا چند بار برایش پیغام فرستادند و گفتند: یاد آن حرف‌ها که احمد می‌زد بیفتید. من کرارا به محمد که رفیقم بود می‌گفتم: برو به مادرت بگو آن روابط و دوستی‌ها را به یاد بیاورید!

به هر حال، در کوه دیدم اینها دارند ورزش می‌کنند. آن روزها حاج آقا وزیر کشور بودند و آنها هم می‌دانستند که من پسر حاج آقا هستم. یکی از بچه‌های مرکزیتشان که برادرهایش در مدرسه علوی بودند و همه را جز یکی به کوه آورده بود، جلو آمد و گفت: برو به حاج آقا بگو ببین با ما چه می‌کنند!... غرض این بود که اینها با حاج آقا گفتگو می‌کردند و حاج آقا هم عیب و ایرادهایشان را به صراحت به آنها می‌گفتند.

ولی طرفداران هم نمی‌کردند که دیگر نیابند...

حاج آقا این اعتقاد را داشتند که باید تا جایی که می‌شود، با منطق افراد را قانع کرد. از این گذشته معتقد بودند نباید پا را فراتر از قانون بگذاریم. اگر قانون به اینها اجازه فعالیت داده است، باید بتوانند فعالیت کنند. بارها در شورای انقلاب هم گفته بودند: شما مصوب کنید که دفاتر اینها باید بسته شود، ما نیرو می‌فرستیم که جمعشان کنند، اما اگر اجازه فعالیت دادید، نریزید کیوسک فلان جا را آتش بزنید، چون اتفاقاً منافقین از خدا می‌خواستند این‌طور شود و همیشه وقتی این اتفاق می‌افتاد، نیروهایشان را به خیابان می‌فرستادند و وارد درگیری می‌شدند. حاج آقا می‌فرمودند: این‌جوری نمی‌شود مملکت را اداره کرد، یا باید قانوناً فعالیت اینها را منع کنید و یا به نفراتی که می‌روند و درگیری ایجاد می‌کنند تذکر بدهید که این کار را نکنند، چون مملکت به این شکل به آشوب کشیده می‌شود. به همین دلیل است که می‌گویم روحیه ایشان یک روحیه با مبنا بود. خیلی‌ها کرارا، حاج آقا و کمیته را به گرایش‌های لیبرالی متهم می‌کردند! سال‌های اول حاج آقا جلوی



۱۳۵۸. قم، آیت‌الله مهدوی کنی به اتفاق مهندس مهدی بازرگان و برخی اعضای شورای انقلاب در دیدار با آیت‌الله شریعتمداری



رادر رفتار را بپذیرند، تا بتوانیم حرف بزیم، والا چه مبنایی برای گفتگو وجود دارد؟ به همین دلیل همان‌ها هم، با اینکه می‌شنیدیم که ناراحت هستند، ولی می‌گفتند: قابل گفتگوترین آدم حاج آقا هستند، چون جلوی پای آدم مینا می‌گذارند.

تقریباً همه در جریان مسئولیت‌های بعدی آیت‌الله مهدوی مثل وزارت کشور، نخست‌وزیری و... هستند، لذا بهتر است که وقت را صرف مسائلی کنیم که کمتر بدان پرداخته شده است. یکی از نکاتی که در ابتدا عجیب می‌نمود و بعدها همه به آن رسیدند، مواجهه ایشان با تندروی‌ها و چپ‌گرایی‌های اول انقلاب، در زمینه اقتصاد بود.

از این رویارویی چه خاطراتی دارید؟

چون در آن زمان سنم کم بود، شاید خاطراتی که دارم چندان گسترده و عمیق نباشند، اما تحلیل‌های حاج آقا را در این زمینه چه در آن سال‌ها و چه در سال‌های بعد کرارا شنیدم. هر وقت از حاج آقا خاطراتشان را می‌پرسیدیم، یا یادشان نبود یا نمی‌خواستند تعریف کنند، اما همیشه دلایل کارهایشان یادشان بود. علتش

هم، همان مینا داشتن ایشان بود.

حاج آقا برای زندگیشان، منطقی داشتند که از جوانی تا لحظه پیری را می‌توانستند بر اساس آن منطق، توضیح بدهند. گاهی از ایشان سؤال می‌کردیم: شما فلان حرف را زده‌اید؟ می‌گفتند: یادم نمی‌آید، اما منطقی به من نمی‌خورد چنین حرفی را زده باشم و یامثلاً می‌گفتند: به قیافه‌ام می‌خورد از این حرف‌ها زده باشم؟ واقعاً هم همین‌طور بود و حاج آقا همیشه بر اساس یک روش مشخص و مبنای معین، حرکت می‌کردند و همه زندگی‌شان بر همان روش مبتنی بود. ایشان از جوانی همین شیوه را داشتند و طبیعی است هر چه جلوتر آمدند، متکامل‌تر و پخته‌تر شدند. گاهی اوقات که به حرف‌های قدیمی حاج آقا مراجعه می‌کردیم، می‌دیدیم بسیار به حرف‌های اکنون ایشان شباهت دارد و در واقع مبنای یکی است، فقط تجربه و پختگی به آن افزوده شده است که طبیعی هم بود. مسئله تندروی‌ها و چپ‌روی‌ها از قبل از انقلاب هم وجود داشت. یادم هست پنج شش ساله بودم که همراه حاج آقا به جلسه‌ای رفتیم و آقای تند و تند سیگار می‌کشید و سیگارشان را با سیگار روشن می‌کرد! حاج آقا در آنجا گفتگویی با آن آقا داشتند. وقتی بیرون آمدیم، از حاج آقا پرسیدم: «این آقا کی بود؟» ایشان جواب دادند: «دکتر شریعتی!» همین‌طور یادم هست در دوره بچگی که همراه حاج آقا به حسینیه ارشاد می‌رفتم، می‌دیدم مثلاً دکتر شریعتی یا آقای مطهری پشت تریبون صحبت می‌کنند، تصویرشان از تلویزیون مدار بسته هم برای کسانی که در بیرون سالن بودند، پخش می‌شد و برایم سؤال بود که: این چه جور تلویزیونی است که این آقایان را نشان می‌دهد؟ آن موقع تلویزیون مدار بسته خیلی جدید بود.

حاج آقا نسبت به افکار مرحوم دکتر شریعتی نقد جدی داشتند و حاضر به ترویج عقاید ایشان نبودند، منتهی در دوره اوج درگیری‌ها، که عده زیادی به دکتر شریعتی ناسزا می‌گفتند، حاج آقا به این نوع برخورداهم اعتقاد نداشتند. یادم هست در مسجد جلیلی، جوان‌ها دور حاج آقا جمع می‌شدند. یک عده با حرارت از دکتر شریعتی دفاع و عده‌ای اعتراض

مهندس بازرگان، فقط پشت مرحوم طالقانی نماز می‌خواند و پشت حاج آقا، چون به هر دوی اینها اعتقاد داشت. مخصوصاً در دوره ای، تنها به مسجد جلیلی می‌آمد. چون مسجد الجواد را از مرحوم مطهری گرفته بودند. مرحوم طالقانی هم که معمولاً زندان بودند، لذا ایشان خیلی از اوقات به مسجد حاج آقا می‌آمد

می‌کشید و هر کسی جای حاج آقا بود می‌برید، ولی ایشان ادامه می‌دادند و موضعشان را به سمت حل مسئله می‌بردند. این ویژگی حاج آقا بود که بحث را به تفاهم و تعامل می‌رساندند و بالاخره یک نتیجه‌ای از گفتگو حاصل می‌شد.

و قضیه جمع می‌شد؟

بله، همیشه می‌فرمودند: به نتیجه بیندیشید و این طور نباشد که بگوئید فقط می‌خواهم حرف خودم را بزنم! واقعاً به نتیجه‌اش بیندیشید که دارید چه کار می‌کنید. این باعث شده بود در بسیاری از گفتگوها، آدم‌ها حتی اگر مواضع حاج آقا را هم نمی‌پسندیدند، اما همیشه برای همه، شخصیت قابل قبول و احترامی بودند.

در قضیه سال ۸۸ هم، همه گفته بودند تنها کسی که می‌شود با او گفتگو کرد، حاج آقا بودند. ایشان در آن قضیه هم، مواضع بسیار محکمی گرفتند و قاطعانه به آنها گفتند: اگر بخواهید با شما حرف بزنم، قبل از هر چیز باید نسبت به اتفاقاتی که دارد در خیابان‌ها می‌افتد اعلام براثت کنید، یعنی باید بگوئید ما نیستیم. اگر اعلام کردید، بعد گفتگو می‌کنیم، لذا حاج آقا به کسانی که این موضع را گرفتند، گفتگو کردند، ولی در مورد کسانی که اعلام براثت نکردند، گفتند: حاضر به پذیرش آنها نیستیم. باید اول مسئله امنیت کشور تثبیت شود، به جایگاه و فصل الخطاب بودن مقام معظم رهبری اعتراف کنند، روش قانونی



۱۳۵۸. نماز جمعه تهران، آیت‌الله مهدوی کنی به اتفاق مهندس مهدی بازرگان در اقتدا به آیت‌الله خامنه‌ای

خیلی‌ها در شورای انقلاب به ادامه گروگان‌گیری معتقد نبودند و می‌گفتند: دولت ما رسماً مسئولیت این کار را نپذیرد و بگوید یک عده دانشجو بودند و سر قضیه شاه که این همه جنایت کرده و آمریکا او را راه داده است، عصبانی شده و از دیوار سفارت بالا رفته‌اند! دولت باید سفارت را از دانشجویان بگیرد و گروگان‌ها را تحویل بدهد. البته اگر می‌خواستند قطع رابطه کنند، این کار را می‌کردند که شیوه متعارف دیگری داشت.

در خصوص برخورد با مخالفان، همیشه ایده ایشان انصاف بود و بر اساس قرآن می‌فرمودند: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنَ قَوْمٍ عَلٰٓی اَلَّا تَعْدِلُوْا اَعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی» (۱) اگر قومی به شما بد کردند، دلیل نمی‌شود اعتدال و عدل را کنار بگذارید و هر چه از دهانتان در می‌آید به طرف بگویید. به اندازه‌ای که طرف مجرم است حرف بزنید. عقیده‌اش غلط است، بگویید عقیده‌اش غلط است و ما با این آقا مراد نمی‌کنیم، چون عقیده‌اش را قبول نداریم. به ما بد و بیراه گفته است، ولی دلیل ندارد کارهایی را که نکرده است را به او نسبت بدهیم و یا مسائل مخفی زندگی‌اش را علنی کنیم.

همه می‌دانند که حاج آقا از خیلی‌ها، خیلی چیزها می‌دانستند، اما هیچ وقت بیان نکردند. علتش هم این بود که می‌گفتند: نامردی است! اگر با او اختلاف سلیقه و عقیده دارم، دلیل ندارد رازش را برملا کنم! خیلی‌ها می‌گفتند: حاج آقا! شما که در آن جلسه بودید، آنچه را که دیدید، بگویید! می‌گفتند: دلیل ندارد، مسئله شخصی آن آدم است! حالا چون با او مخالف هستم، مسئله مخفی و دعوی زن و شوهری او را بیارم و علنی کنم؟ این مبنای حاج آقا در برخوردها بود.

حاج آقا چون از ابتدا مسیر مشخصی را انتخاب کرده بودند، در قبال بسیاری از افراد و گروه‌ها موضع داشتند و خیلی‌ها را قبول نداشتند، پای حرف‌ها و سخنرانی‌هایشان نمی‌نشستند، ولی هرگز حاضر

از مخالفین جدی تشکیل دانشگاه امام صادق (ع) بود، ولی حاج آقا گفتند: دعوتش کنید و همین جا در دانشگاه ما، مدتی هم آمد و درس هم داد، ولی دانشجویان که بچه‌های درس خوانده‌ای بودند، پشت سر هم اشکال می‌گرفتند. ایشان هم دید فایده ندارد و اینجا را رها کرد و به مسجد امام صادق (ع) رفت، ولی بچه‌ها که ول کن معامله نبودند. به آنجا هم می‌رفتند و همان سئوالات را تکرار می‌کردند.

به هر حال، نظر حاج آقا این بود که در مقام علم، باید دیدگاه‌های مختلف را شنید و دقت کرد و دید دیگران چه می‌گویند؟ اما در مقام تبلیغ و ترویج می‌گفتند: ما دیدگاهی را که قبول نداریم، ترویج نمی‌کنیم، اما دلیل هم ندارد به دیدگاه کسی که با او موافق نیستیم، توهین کنیم. لذا افراد تا زمانی که چهارچوب‌های انقلاب و مسائل دینی را رعایت می‌کردند، حاج آقا معتقد بودند باید دیدگاه‌هایشان را شنید و به هیچ وجه نباید توهین کرد. در مورد رعایت ادب، نظر حاج آقا این بود که حتی موقعی که با امریکایی‌ها هم صحبت و آنها را محکوم می‌کنیم، باید از بیان کلمات زشت و ناسزا پرهیزیم. می‌فرمودند: قرآن می‌فرماید به آلهه آنها فحش ندهید که آنها هم، جاهلانه به خدای شما بد نگویند. این باور حاج آقا از ابتدای زندگی بود.

از مصادیق مواجهه‌های ایشان با چپ‌گرایی‌های آغاز انقلاب، رویکرد ایشان نسبت به پیامدهای تسخیر سفارت آمریکا بود. ایشان از چه روی، در برابر این رویداد، چنین موضعی داشتند؟

ایشان معتقد بودند با توجه به تعهدات بین‌المللی، این کار ما صحیح نبود. حالا هم که به دلیل انقلاب و التهابات، دانشجویان ما عصبانی بودند و این کار را انجام دادند، این موضوع نباید این قدر طول می‌کشید. اگر به یاد داشته باشید یک دوره طولانی تنش بین شورای انقلاب و دانشجویان خط امام وجود داشت و دانشجویان عده‌ای را در شورای انقلاب، به عنوان «جناح لیبرال» محکوم می‌کردند.

حاج آقا این اعتقاد را داشتند که باید تا جایی که می‌شود، با منطق افراد را قانع کرد. از این گذشته معتقد بودند نباید پا را فراتر از قانون بگذاریم. اگر قانون به گروهی سیاسی، اجازه فعالیت داده است، باید بتوانند فعالیت کنند

می‌کردند و حاج آقا همواره سعی در تعدیل داشتند. به کسانی که با حرارت دفاع می‌کردند، می‌گفتند: ما اشکالاتی به دکتر شریعتی داریم، اما تندروی صحیح نیست. عده‌ای که معروف به «ولایتی‌ها» بودند، مسجد حاج آقا را تحریم کرده بودند و حاج آقا هم متقابلاً به مجالسی که اینها بودند، نمی‌رفتند! اگر هم می‌رفتند، وقتی اینها حرف می‌زدند، نمی‌نشستند. نه فقط سر مسئله دکتر شریعتی، سر مسائل انقلاب و... هم نمی‌نشستند. علتش هم این بود که اینها توهین می‌کردند و حاج آقا با این نوع برخوردها، موافق نبودند. آنها حتی به فردی مثل مرحوم مطهری می‌گفتند: وهابی!

خدا آقای لاهوتی را رحمت کند. آدم بسیار با محبتی بود و به ایشان «عمو» می‌گفتیم. آدم فوق‌العاده احساسی و با محبتی بود. ما خانه‌مان را از ایشان داشتیم، چون حاج آقا که حاضر نبودند خانه را عوض کنند. ایشان رفت و خانه زرین نعل را فروخت و پیگیری کرد و خانه خیابان سرباز را خرید. بسیار با محبت بود. ایشان به حاج آقا می‌گفت: چرا دائماً آقای مطهری را به مسجد جلیلی می‌آورید تا بحث‌های عقلی کند؟ الان موقع بحث‌های انقلابی است! این حرفی که می‌زنم مربوط به سال‌های ۵۱ و ۵۲ است، نه سال‌های ۵۶ و ۵۷. حاج آقا می‌گفتند: نه! ما بحث‌های مبنایی را هم لازم داریم. از آن طرف عده زیادی تند می‌رفتند، از این طرف هم عده‌ای کاری به این کارها نداشتند.

و ایشان متعادل‌کننده طرفین بودند؟

بله، مسجد جلیلی محل انقلابیون بود، اما ضمناً محل بحث‌های مبنایی هم بود. حاج آقا با نگاه‌های منتقدانه دکتر شریعتی نسبت به برخی مناسک و شعائر دینی، مخالف بودند، اما با کسانی که حرف‌های تندی علیه دکتر شریعتی می‌زدند هم، موافق نبودند. می‌گفتند: خیلی وقت‌ها با او بحث‌ها کرده‌ایم، اما گوش نداده است! ما هم گفته ایم: آقا شما راه خودتان را بروید، ما هم راه خودمان را می‌رویم! اما دلیلی ندارد که بگوییم ساواکی است یا از این حرف‌ها بزنیم. به محض اینکه کسی از این نوع حرف‌ها می‌زد، حاج آقا تذکر می‌دادند و می‌گفتند: این حرف‌ها را نزنید، این قضاوت درست نیست! دکتر شریعتی هم زحمتهایی کشیده است، ما عقایدش را قبول نداریم، ولی در دوره خودش کارهایی کرده است، شخصیت آدم‌ها را لکه‌دار نکنید.

حاج آقا در مورد دکتر سروش هم همین حرف‌ها را می‌زدند. دکتر سروش با اینکه کراراً در قضایای شورای فرهنگی با حاج آقا در افتاده بود و یکی





حاج آقا کراراً می‌رفتند و با آقای شریعتمداری صحبت می‌کردند و حتی ایشان را به نقطه‌ای رسانده بودند که چیزهایی را هم بپذیرد، ولی متأسفانه اطرافیان دخالت و کارها را خراب می‌کردند.

امام نمی‌دانستند. در واقع فرق مکتب و مرام امام با بسیاری از آقایان دیگر، همین بود که با حفظ سنت و روش عمیق علمی پیشینیان، به دنیای جدید و به واقعیت‌های دنیای معاصر توجه داشتند. در بعضی‌ها توجه به واقعیت‌های دنیای معاصر بر فهم اسلام غلبه می‌کرد و لذا می‌گفتند: آنچه که دارد اتفاق می‌افتد و مقتضای روز و اصل است، نه اینکه ما اسلام را برای حل مسئله روز به کار ببریم و ببینیم اسلام مسئله روز را چگونه حل می‌کند، بلکه مسئله روز را به اسلام تحمیل می‌کردند و اسلام را به شکل موضوع روز در می‌آوردند، بنابراین اسلام آنها هر روز به رنگ جدیدی در می‌آمد! چون هر روز اتفاق جدیدی می‌افتاد و بسیاری از مسائل علمی چند سال پیش نقض می‌شدند و لذا آقایان هم حرفشان را تغییر می‌دادند!

این مبنای ایدئولوژیک، از قبل از انقلاب بود و آثار سیاسی آن تا بعد از انقلاب هم ادامه یافت. به عبارتی نوعی تفکر التقاطی سعی داشت اسلام را با «ایسم»‌ها تطبیق بدهد. بعد از انقلاب همین ایدئولوژی، دستگاه دولت را هم در اختیار گرفت. بسیاری از اینها، همان ایدئولوژی‌های قبل از انقلاب بودند که حالا خودشان یا شاگردانشان در مصدر امور قرار گرفته بودند و می‌خواستند «ایسم»‌ها و ایده‌هایشان را به عنوان سیاست‌های جمهوری اسلامی پیاده کنند و حاج آقا مخالف این مسئله بودند. بروز و ظهور این

با هم فرق دارند. ایشان نسخه اول را جمع کرد و درس‌هایی را که در دانشکده الهیات مشهود داده بود، دیگر تکرار نکرد و بسیاری از موارد را اصلاح کرد. به‌رغم اینکه مرحوم آیت‌الله مهدوی هیچ‌گاه برخوردار تندی با دولت دهه اول انقلاب نداشتند، اما همه می‌دانستند ریش سفید مخالفت با آن دولت، ایشان است. اختلافات با جریان چپ دولت، از چه زمانی و برسر چه مسائلی شکل گرفت و چه شد که ایشان تصمیم گرفتند کلاً از دولت کنار بکشند؟ چون کاملاً مشخص بود که ایشان از سال ۶۱ به بعد، از کارهای اجرایی و سیاسی فاصله گرفتند و بر تدریس و جلسات سخنرانی متمرکز شدند و فقط گاهی اظهار نظرهایی می‌کردند.

حاج آقا از قبل از انقلاب می‌فرمودند: ما مسلمان انقلابی هستیم، اما انقلابی مسلمان نیستیم! بعضی‌ها اسلام را برای انقلاب می‌خواهند، اما ما انقلاب را برای اسلام می‌خواهیم. می‌گفتند: اگر کسی اسلام را ترویج کند، انقلاب را هم ترویج کرده است، مابرای انقلاب، تعبیری جدای از اسلام نداریم، بلکه خود اسلام مبنای انقلاب است و هر جا با ظلم و کفر مواجه شود، انقلاب ایجاد می‌کند. ولی عده‌ای در همان دوره می‌گفتند: ما برداشتی از بخش‌هایی از اسلام داریم که انقلابی است و نتیجتاً تئوری آنها، تقدم انقلاب بر اسلام بود، لذا هر جا احساس می‌کردند اگر حرف اسلام را بگویند، روح انقلابی اطرافیان‌شان تضعیف می‌شود، شروع به توجیه و تفسیر رأی می‌کردند!

این نوع نگاه چه قبل و چه بعد از انقلاب، باعث شد حاج آقا در قبال کسانی که این نوع تعابیر را به کار می‌بردند، موضع صریح و شفاف بگیرند. می‌فرمودند: باید متن اسلام را به همان طریق سنتی و بر اساس فقه جواهری توضیح بدهیم. امام که رهبر انقلاب بودند، تا لحظه آخر اعلام کردند فقه من فقه جواهری است و افتخارشان هم به همین بود، اما معتقد بودند زمان و مکان باید در آن لحاظ شود. حاج آقا این را منافی با بحث فقه جواهری

نبودند توهین به افراد را تحمل کنند. روزی که مرحوم مطهری جدایی‌شان را از آقای دکتر شریعتی اعلام کردند، حاج آقا هم کاملاً از دکتر فاصله گرفتند...

قبلاً به سخنرانی‌های ایشان می‌رفتند؟

من خودم چند بار به حسینیه ارشاد رفتم. اینکه حاج آقا همراه بودند یا با خانم والده رفتم، درست یادم نمی‌آید، اما گفتگوی حاج آقا با مرحوم شریعتی را یادم هست.

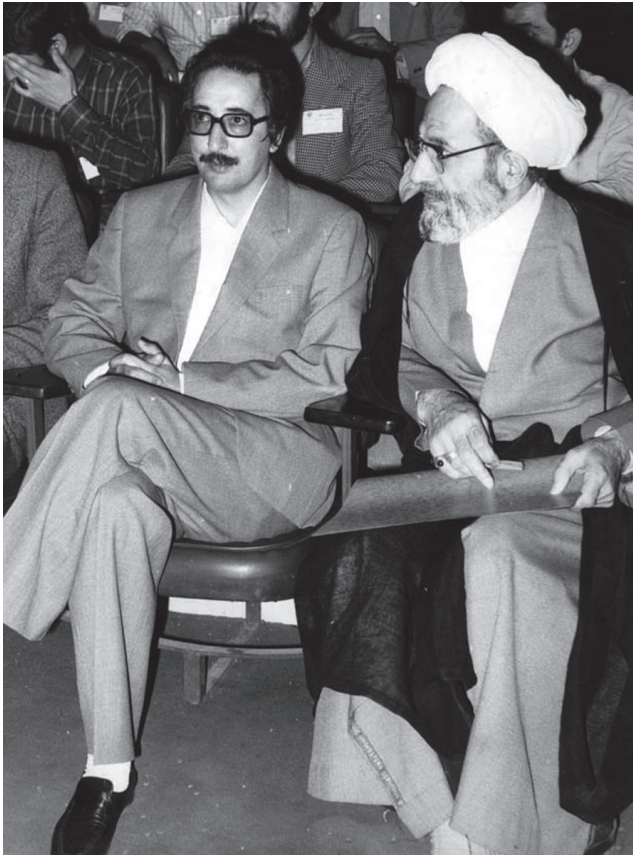
کیجا بود؟

جلسه‌ای بود که به نظرم شهید بهشتی، شهید باهنر و عده‌ای دیگر هم بودند. من بچه بودم. در واقع، گفتگویی میان روحانیت و ایشان بود. به هر حال بعد از اعلام جدایی مرحوم مطهری، حاج آقا هم کاملاً خطشان را جدا کردند و دیگر با دکتر شریعتی مراد نداشتند و به هیچ وجه افکار دکتر شریعتی را ترویج نمی‌کردند. انتقاد هم داشتند و بسیاری از درس‌ها و سخنرانی‌های ایشان را نقد می‌کردند، اما هرگز توهین نمی‌کردند و نسبتی ناروایی به دکتر شریعتی نمی‌دادند، بلکه بر عکس، گاهی اوقات از ویژگی‌های مثبت ایشان تقدیر هم می‌کردند. حاج آقا در باره اومی گفتند: ایشان مهلت کمی داشت و می‌خواست از این فرصت استفاده کند، لذا یک مقدار تعجیل داشت! حاج آقا می‌گفتند: ایشان هم در گفتگو با آقای حکیمی و هم در گفتگو با خود ما قبول کرده است که بحث‌های اشکالاتی دارد و نسخه دوم اسلام‌شناسی، در واقع نسخه اصلاح شده پس از بحث‌های ماست. ایشان قبول می‌کرد اشتباهاتی دارد، ولی می‌گفت: عجله کردم و چیزهایی را نخوانده بودم. بنابراین به آقای حکیمی گفته بود اشکالات کارهایش گرفته شود، ولی متأسفانه با تیراژهای وسیع، جزوه‌های از قبل مانده را تکثیر و منتشر کردند و آقای حکیمی به اصلاح بسیاری از آنها نرسید! در حالی که خود دکتر شریعتی پذیرفته بود رفع اشکال شود، کما اینکه نسخه اول و دوم اسلام‌شناسی که در دوره حیات خود ایشان تصحیح شد، زمین تا آسمان



۱۳۵۹. آیت‌الله مهدوی کنی در حال ارائه گزارش در مراسم افتتاحیه اولین دوره مجلس شورای اسلامی

۱۳۵۹. ابوالحسن بنی‌صدر در کنار آیت‌الله مهدوی کنی



یادداشت‌های حاج آقا، این را پیدا نکردیم! به هر حال، این اختلافات اقتصادی وجود داشت تا قضیه چاپ کتاب شهید مطهری در باب اقتصاد پیش آمد. وقتی این اتفاق افتاد و می‌خواستند کتاب را چاپ کنند، حاج آقا نامه‌ای در نقد آن کتاب به امام نوشتند و گفتند: شهید مطهری چهره‌ای است که شما ایشان را تأیید کرده و گفته‌اید هر چه گفته خوب است و لذا این آرا به پای شما نوشته می‌شوند، در حالی که اینها یادداشت‌های شهید مطهری هستند که خودشان هم چاپ نکرده‌اند. من با اینکه بچه بودم شاهد این قضیه بودم. یکی از ویژگی‌های شهید مطهری این بود که یک دقیقه از وقتشان را هم حرام نمی‌کردند. شورای انقلاب که تشکیل می‌شد و می‌خواستند جمع شوند و صحبت کنند، خدمتشان می‌رفتم و پذیرایی می‌کردم. تا افراد جمع شوند، شهید مطهری یک تکه کاغذ کوچک برمی‌داشتند و نکته‌ای را که یادشان می‌آمد روی آن می‌نوشتند و در جیبشان می‌گذاشتند. حتی یادم هست یک بار جلد سیگار را برداشتند و پشت آن مطلبی را یادداشت کردند و در جیبشان گذاشتند. ایشان خیلی وقت‌ها با شما هم که صحبت می‌کردند، در دنیای خودشان بودند و همیشه حالت تفکر داشتند.

در هر حال اینها یادداشت‌هایی بودند که جمع‌آوری کرده و نخواسته بودند به همان شکل چاپ شوند. حاج آقا این را خدمت امام نوشتند. امام پاسخ دادند: شما متن را بخوانید، اگر تأیید کردید، چاپ شود. آقای علی مطهری بعد از اینکه حاج آقا این نامه را به امام نوشتند، شکایت کرده بود که جلوی چاپ کتاب را گرفته‌اند و امام هم به حاج آقا ارجاع داده بودند که اگر ایشان تأیید کردند، چاپ شود. حاج آقا حدود ۲۰ مورد را اشکال گرفته و خدمت امام فرستادند و امام هم فرمودند: این کتاب چاپ نشود. وقتی اعلام شد کتاب چاپ نشود، آقایان به صورت مقاله در روزنامه اطلاعات چاپ کردند. نکته جالب این است که یک روز امام روزنامه اطلاعات را باز می‌کنند و می‌بینند وسط روزنامه که جای چاپ مقاله‌هاست، نیست. امام به آقای کفاش زاده می‌گویند: بروید سر خیابان و یکی دیگر بخرید. می‌آوردند و امام باز می‌بینند صفحات وسط نیست. می‌فرستند تا از چند جا روزنامه را تهیه کنند. معلوم می‌شود لایه روزنامه اطلاعات را برای کل منطقه شمال تهران نگذاشته بودند که به دست امام نرسد! امام وقتی متوجه مسئله شدند،

افکار در اول انقلاب، در گروه‌هایی مثل فرقان و منافقین به شکل بارزی آشکار شد و ادامه آن هم با تیپ‌هایی بود که می‌خواستند نوعی سوسیالیسم را وارد دیدگاه‌های اقتصادی اسلام کنند. حرف اینها هم این بود که هر کسی که پول دارد، حتماً دزد است و حتماً از جایی خورده و برده است! حاج آقا می‌گفتند: بر اساس کدام مبنای اسلامی اجازه داریم بگوییم هر کسی که پول دارد، دزد است، پس باید پولش را بگیریم! بعد می‌گفتند: به آنها می‌گفتم فرض بگیریم اینها خورده و برده‌اند، می‌خواهید اقتصاد مملکت را چگونه اداره کنید؟ اگر همه کارخانه‌ها را گرفتید و به دست یک مشت ناشی سپردید، همه کارخانه‌ها تخته می‌شوند و همین کارگری که دارید سنگش را به سینه می‌زنید، بعد از آن چه کار باید بکند؟ اینها در خیابان‌ها می‌ریزند و یا اعتصاب می‌کنند و کارخانه‌هایی که قبلاً هزاران تولید داشتند، روزی صد دانه تولید هم نمی‌کنند! حاج آقا معتقد بودند این آقایان غیر از اشکال در مبانی، به فکر اداره صحیح کشور هم نیستند.

این یکی از جلوه‌های بروز و ظهور حاج آقا در حوزه مقولات اقتصاد بودی و موضوع جنبه‌های متعددی پیدا کرد و اوج آن نامه‌ای بود که جامعه روحانیت خدمت حضرت امام نوشتند و از ایشان خواستند در خصوص اقدامات دولت در دولتی کردن کارخانه‌ها، وارد عمل شوند. اتفاقاً نامه در سال ۶۳ و زمانی تنظیم شد که حاج آقا سکنه کرده بودند و در بیمارستان بستری بودند. آقای شرعی در آن موقع دبیر جامعه مدرسین و رابط بین جامعه مدرسین و جامعه روحانیت مبارز بودند و متن نهایی ویرایش شده را برای حاج آقا آورده بودند که ایشان نزد امام ببرند. رابط این آقایان و امام هم حاج آقا بودند، چون امام بسیار به نظرات حاج آقا اهتمام داشتند.

امام هم که بسیار ایشان را قبول داشتند و باره ایشان تعبیرات جالبی به کار بردند...

بله، داخل پراتز عرض کنم که آقای رفیق‌دوست در خاطراتش نوشته است: به امام در عراق عرض کردیم دسترسی ما به شما کم است، یک نفر را در تهران معرفی کنید تا دیدگاه‌هایتان را در مسائل فقهی، از ایشان سؤال کنیم و امام فرموده بودند: پیش آقای مهدوی بروید. آقای رفیق‌دوست می‌گفت: ما این یادداشت امام را خدمت حاج آقا دادیم که سند باشد و بدانند به چه دلیل به ایشان مراجعه می‌کنیم. متأسفانه ما هر چه گشتیم در

بعد از ۱۴ اسفند، خود من حرف‌های حاج آقا را که پشت تلفن به بنی‌صدر گفتند، شنیدم. واقعا هیچ کس جرئت نمی‌کرد با بنی‌صدر این جور صحبت کند. حاج آقا بر سرش فریاد زدند که: شما به چه حقی هم قاضی شدی، هم دادستان و هم مجری؟ چه کسی به شما اجازه داد بروی بالای تریبون و دستور دستگیری بدهی؟

به مسئولین اطلاعات عتاب و خطاب می‌کردند که منجر به این شد که به این کار ادامه ندادند.

امام به مدت دو روز، روزنامه اطلاعات را تعطیل کردند. آقای دعایی خاطرات مربوط به این مسئله را گفته است...

بله، این میزان اهتمام امام به نظرات حاج آقا بود، لذا وقتی آقای شرعی نامه را برای حاج آقا آوردند، آن روز ایشان در CCU بودند. حاج آقا نامه را امضا کردند، منتهی نامه ماند تا ایشان از بیمارستان بیرون آمدند و آن را بعدها خدمت امام بردند. حاج آقا در موارد متعددی خدمت امام می‌رسیدند و نکات و نظرات آقایان علما را به امام منتقل می‌کردند. جدی‌ترین مسائل در مورد اقتصاد اتفاق افتادند، منتهی آقایان به تدریج این مسئله را به یک موضوع سیاسی تبدیل و اعلام کردند که اینها طرفدار سرمایه‌دارها هستند. کار به جایی رسید که وقتی امام صحبت از اسلام امریکایی کردند، آنها در بیرون تبلیغ کردند که مصداق بارز اسلام امریکایی مورد نظر امام، حاج آقا و همفکران ایشان هستند! این موج از اختلافات به قدری بالا گرفت که در اولین مرحله، منجر به تعطیلی حزب جمهوری اسلامی شد و این نخستین شکافی بود که بین جناح آقای موسوی و رهبر معظم انقلاب ایجاد شد و کار به جایی رسید که امام دستور انحلال حزب را دادند. شدت این شکاف در دوره دوم ریاست جمهوری آقا بود و ایشان به صراحت اعلام کردند: خدمت امام (رضایع) رفتن و دعا کردم خداوند این عنایت را بکند که تصمیم قاطع و محکمی بگیرم! نفرمودند چه تصمیمی، اما موضوع همین بود که دیگر آقای موسوی را به عنوان نخست



دولت حمایت می‌کردند. همین جا در دانشگاه امام صادق(ع) هم، یک عده طرفدار آقای موسوی بودند و دسته‌ای هم خود را طرفدار حاج آقا می‌دانستند. با این همه، حاج آقا خود را مستقل می‌دانستند و بحث که می‌شد، می‌فرمودند: به خاطر فرمایش امام مبنی بر حمایت از دولت، تضعیف دولت را جایز نمی‌دانم، اما معنایش تأیید عقاید دولت نیست. من برخی از موارد را قبول ندارم، اما اقدام برای تضعیف دولت، آن هم در شرایط جنگ را جایز نمی‌دانم، لذا آنها خیالشان راحت بود که از جانب حاج آقا اعتراضی متوجه آنها نیست. می‌دانستند حاج آقا و امثال ایشان اقدام کننده به این معنا که به میدان بیایند و مسئله ایجاد کنند، نیستند، اما متأسفانه بسیاری از آنها حریم‌ها را نگه نداشتند و توهین‌های متعددی را بر حاج آقا روا داشتند. متأسفانه عده‌ای هم در این فشارها بریدند! یعنی عده‌ای از بریده‌های ما، بر سر درگیری‌ای که در این برهه اتفاق افتاد، اعتقادشان را به مجموعه انقلاب و امام و روحانیت از دست دادند و به این اعتقاد رسیدند که اینها خودشان به جان هم افتاده‌اند! متأسفانه در سال ۸۸ هم، یک بار دیگر این موضوع اتفاق افتاد و اعتبار مجموعه علما و روحانیت در درگیری‌ها و حرف‌های ناصوابی که زده شد، تضعیف شد.

فرازهای دیگر را به علت ضیق وقت حذف می‌کنیم. اوج بازگشت سمبلیک ایشان به حاکمیت، پذیرش ریاست خبرگان بود، آن هم در برهه‌ای فوق‌العاده

داشتند، تأییدیه‌ای هم برای خودشان گرفتند و حتی گفتند: امام برای تشکیلات آنها، بودجه هم داده‌اند! این شکاف صدمه بسیار جدی به انقلاب زد و بعد از قضیه بنی‌صدر، مواجهه دو جریان انقلاب را، کاملاً رسمی و نهادینه کرد. اگر قبلاً احزاب بودند، حالا رهبران اصلی انقلاب، یعنی روحانیون در دو صف مقابل یکدیگر ایستادند. اینها از آن فضا استفاده و طرف مقابل، یعنی جامعه روحانیت را به اسلام امریکایی متهم کردند و بیانات امام را هر چه که بود، خطاب به جامعه روحانیت و جامعه مدرسین تفسیر کردند!

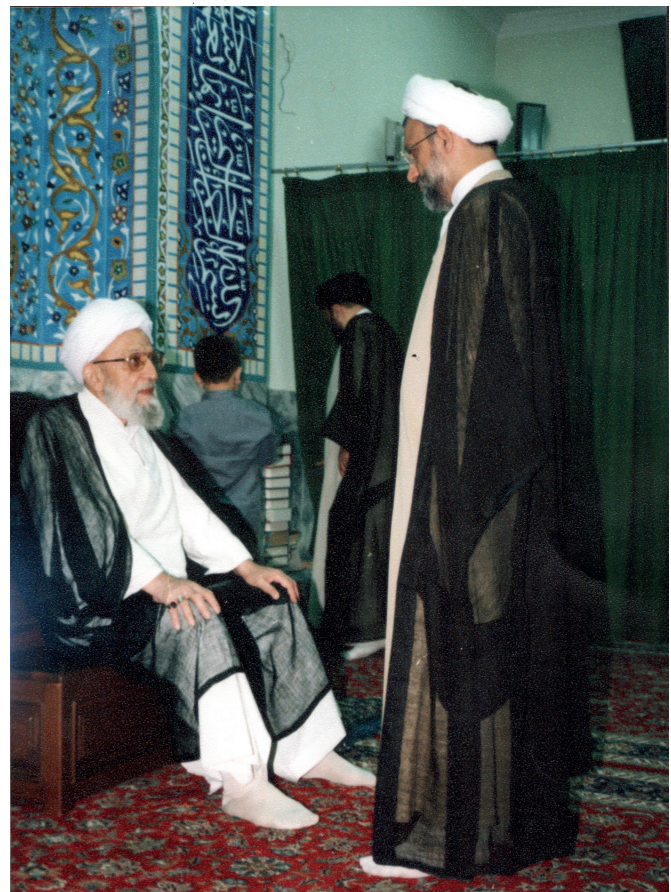
حاج آقا می‌فرمودند: در فاصله دو دور انتخابات مجلس سوم، رتسم خدمت امام و عرض کردم: آقا! بعد از عمری ریش سفید کردن و شاگردی و تأیید شما، آخرش کار به اینجا رسیده است که به ما می‌گویند اسلام امریکایی! امام فرمودند: من چنین نظری نداشتم و جبران می‌کنم! که موضوع خورد به قضایای آقای منتظری و پس از آن کسالت و رحلت امام پیش آمد و این موضوع همچنان یکی از دستاویزهای تبلیغاتی آن نوع نگاه باقی ماند.

اصل دعوا بر سر این بود که حاج آقا به عنوان دبیر جامعه روحانیت و چهره بارز انقلابی، بیان صریحی داشتند و هرگز حرفی را با ایهام نمی‌زدند، در حالی که در آن دوره، خیلی‌های دیگر هم مخالف بودند، اما حرفشان را صریح بیان نمی‌کردند. شاید ملاحظه امام را می‌کردند که داشتند از

وزیر انتخاب نکنند. اینها شبانه نزد امام رفتند که اگر این طور شود، جنگ این طور می‌شود و اوضاع به هم می‌ریزد و صدام تا تهران می‌آید! برای امام هم، هیچ موضوعی مهم‌تر از جنگ نبود و هر کس دیگری هم جای امام بود، مسئله امنیت کشور برایش در درجه اول اهمیت قرار داشت، لذا خطاب به آقا فرمودند: دولت نباید تغییر کند! حقیقتاً یکی از موضوعات بسیار دشوار برای مقام معظم رهبری، همین موضوع بود، چون ایشان بلافاصله پس از ریاست جمهوری در این باره مصاحبه‌ای کرده بودند و همه هم اختلاف را می‌دانستند، اما ناچار شدند دوباره آقای موسوی را به نخست‌وزیری انتخاب کنند!

رهبری گفته بودند: اگر بخواهم صد نفر را برای نخست‌وزیری در نظر بگیرم، آقای موسوی نفر صدم است!

بله، این اتفاق شدت یافت و وقتی موضوع کاملاً ریشه‌دار شد، در جلسات جامعه روحانیت هم این شکاف کاملاً خود را نشان داد و گروهی که همان نگاه ایدئولوژیک را به اسلام داشتند، برداشت‌هایی را که از قدیم در سخنرانی‌هایشان مطرح می‌کردند، باز تکرار کردند که: «إِنَّ رَبَّكَ لَبَلَمَّا ضَالَّ» (۲) خدا در کمین‌گاه است، یعنی باید مبارزه مخفیانه کرد! از این تفاسیر در مساجد می‌کردند و منجر به این شد که شهید مطهری تفسیرهای اینها را تحریم کردند. کار بعضی‌هایشان به جایی رسید که شهید مطهری آنها را تفسیق کردند! ایشان از حرف‌هایی که اینها زده بودند، در مسلمانی‌شان شک کرده بود! این آقایان که بعضاً در جامعه روحانیت هم حضور داشتند، شکاف بزرگی را ایجاد کردند و با نفوذی که در دفتر امام



دکتر سروش با اینکه کراراً در قضایای شورای فرهنگی با حاج آقا در افتاده بود و یکی از مخالفین جدی تشکیل دانشگاه امام صادق(ع) بود، ولی حاج آقا گفتند: دعوتش کنید و همین جا در دانشگاه ما، مدتی هم آمد و درس هم داد!

ایشان اصل ولایت فقیه را با گوشت و پوست خود قبول داشتند و با تمام وجود از آن دفاع می کردند، اما تعبیرهایی از این اصل می کردند که خیلی ها نمی کنند. ایشان نوع دیگری به موضوع نگاه می کردند، منتهی اصلا فرصت بیان نیافتند

نکنند، بلکه باید راهی را در پیش بگیرید که همه به عنوان مدیر مجموعه، شما را قبول داشته باشند. حاج آقا این مهارت را سالها در جامعه روحانیت تجربه کرده بودند و تعامل با سیاسیون و علمایی را که حتی دیدگاههای متفاوتی نسبت به انقلاب داشتند، سالها تمرین و نقش ایجاد کننده تعادل را ایفا کرده بودند، لذا اداره خبرگان برای ایشان سخت نبود.

ایشان سخنانی مخصوص به خود داشتند و از این جنبه هم درخور مطالعه هستند. مانند تفسیر نظارت خبرگان بر رهبری. ایشان گفته بودند: فقیه عادل که جامع شرایط است، خیلی کم پیش می آید خلاف شرعی را انجام بدهد که او را از رهبری ساقط کند. اگر در قانون این نظارت آمده، معنای دیگری دارد و آن هم این است که باید برای حفظ جایگاه رهبری نظارت کنیم. در دوره های قبل خبرگان، اصلا چنین حرفی مطرح نشد...

به دلیل این بود که در بحث های مبنایی، تفاوت های اساسی با دیگران داشتند...

حرف هایی می زدند که مخصوص به خودشان بود...

و هیچ وقت هم فرصت نکردند اینها را بگویند. این حالت از قدیم وجود داشت. شاید بدانید که ایشان در شورای اقتصاد و هیئت دولت و حتی در شورای انقلاب، بحث هایی را مطرح کردند که در سال های اخیر منجر به اصلاح اصل ۴۴ قانون اساسی شد، اما آن روزها کسی از حاج آقا حمایت نکرد! در بحث اسلامی سازی دانشگاهها، حاج آقا در سال های ۵۹ و ۶۰ در شورای ستاد انقلاب فرهنگی آن موقع و مراکز دیگر، صحبت هایی کرده بودند که خیلی از دوستان حمایتشان نکردند و ایشان تنها ماندند. دیگران در سال های بعد متوجه قضایا شدند. علاوه بر این، باید عرض کنم که ایشان خیلی وقت ها حرف هایشان را نزدند. یک مقداری را در دانشگاه گفتند، ولی هنوز درست منعکس نشده اند. خیلی از بحث های حاج آقا مبنایی هستند. ایشان اصل ولایت فقیه را با گوشت و پوست خود قبول داشتند و با تمام وجود از آن دفاع می کردند، اما تعبیرهایی از این اصل می کردند که خیلی ها نمی کنند. ایشان نوع دیگری به موضوع نگاه می کردند، منتهی اصلا فرصت بیان نیافتند، والا ایشان از بیان عقایدشان ترسی نداشتند. بسیاری از این مسائل مثل همین دیدگاهی بود که در مجلس خبرگان در دفاع از ولایت بیان کردند که بیان دست بالایی بود، اما فرصت تشریح حرف نبود و کسی هم به آن معنا تریبونی را در اختیار حاج آقا قرار نمی داد و یا اساسا تریبونی که مناسب گفتن آن مطالب باشد،

جدی ایشان بودند و تا این اواخر هم کارهای ایشان را قبول نداشتند و حتی در جلساتی هم که ایشان مدیریت آن را به عهده داشتند، هیچ وقت شرکت نمی کردند، اما به هیچ وجه اجازه نمی دادند کسی اسائه ادبی به ایشان بکند. حاج آقا برای مجمع تشخیص مصلحت حکم داشتند، ولی فقط یک بار در جلسه اول یا دوم رفتند و دیگر هیچ وقت نرفتند! می فرمودند: آقایان هستند و لذا دلیلی برای شرکت و ایجاد تنش نمی بینم! حاج آقا نه در شورای مجمع تشخیص و نه در شورای انقلاب فرهنگی شرکت نمی کردند. حضرت آقا بارها فرموده بودند: آیا این حکم را تمدید کنم؟ و حاج آقا پاسخ داده بودند: فرد دیگری را بفرستید، چون من به این جلسات نمی روم!

در مورد ریاست مجلس خبرگان هم، حاج آقا واقعا معتقد بودند که این یک غنیمت نیست، بلکه ادای تکلیف است. کما اینکه اصل ورود حاج آقا به خبرگان بر اساس تکلیف بود، چون آقایان گفتند: با از دنیا رفتن چند شخصیت بزرگ مثل آیت الله مشکینی، وضع مجلس خبرگان به گونه ای است که اگر خدای ناکرده حادثه ای اتفاق بیفتد، رأی این جمع برای اینکه یک نفر دیگر را تعیین کنند، از طرف مردم و مراجع وزن و حجیت لازم را ندارد و اگر کسی مثل شما بیاید و تأیید کند، همه حجت دارند و مراجع هم شما را می پذیرند. حاج آقا می گفتند: من هرگز خودم را به رأی دیگران نگذاشته بودم، اما اینجا چون احساس کردم تکلیف شرعی است به میدان آمدم. ریاستشان هم به همین دلیل بود.

تفاوت ریاست دوره ایشان با دوره قبلی چه بود؟ دست کم در آنجا که دیگر بر اساس عقیده خودشان عمل می کردند؟

نه این طور نبود. در مجلس خبرگان، کسانی که با فضای آخوندی آشنا هستند، می دانند کلاً اداره محافل اینچنینی بسیار دشوار است و شما مجبورید در عین حال که چیزی را که قبول ندارید، به گونه ای هم رفتار کنید که افراد به خاطر تفاوت دیدگاه، جمع را ترک

دشوار. از حاشیه و متن این رویداد که هنوز هم برای عده ای مجهول است بفرمایید؟

بخشی از حرف ها اگر مصلحت بود که زده شوند، خود ایشان می گفتند. اگر نگفته اند لابد مصلحتی در آن دیده اند. هنوز هم از این حادثه فاصله نگرفته ایم که بتوانیم همان طور که راحت در باره مسائل دهه ۶۰ صحبت می کنیم، حرف بزنیم، لذا از من نخواهید مطلب را باز کنم، چون اگر مصلحت بود خود حاج آقا می فرمودند.

اما در خصوص بیان حاج آقا که فرمودند آقای هاشمی این مسئولیت را به بنده تفویض کردند، مطلب این است که پس از رفت و آمدهای بسیار و گفتگوها، بالاخره آقای هاشمی در انتهای مسیر اقدام به ثبت نام نکردند، اما قبل از آن تصمیم داشتند این کار را بکنند و موضوع را سبک سنگین می کردند. حاج آقا این اواخر وقتی بحث می شد می فرمودند: بین نیت و شخصیت آدم، با رفتار و اعمالش فاصله قایل شوید! چون آدم های خوبی هستند که در زندگی کارهای خوبی هم کرده اند، اما بالاخره در زندگی انسان، ممکن است چند نقطه سیاه هم پیدا شود. همه شخصیت یک فرد را، به خاطر چند اشتباه نباید لکه دار کرد. نکته دوم این است که ما نمی توانیم نیت آدمها را بخوانیم! وقتی سابقه کسی حاکی از آن است که فداکاری هایی داشته، زحماتی کشیده، خدماتی کرده و از خودگذشتگی هایی داشته، نمی توانیم به این سادگی ها نیت او را زیر سؤال ببریم. ممکن است کارش را نپسندیم و با او مقابله هم بکنیم، ولی اینکه نیت خوانی و شخصیتش را لکه دار کنیم، صحیح نیست.

حاج آقا همیشه می فرمودند: در مورد آقای هاشمی این اطمینان را دارم که ایشان از روی احساس تکلیف و وظیفه اقداماتی را انجام می دهد. حاج آقا در عین حال می گفتند: به کارهای ایشان اصلا اعتقاد ندارم... و به واقع هم، بسیاری از رفتارهای آقای هاشمی، حتی از قبل از دوره ریاست جمهوری نقد داشتند و در دوره ریاست جمهوری ایشان هم، از منتقدین



۱۳۶۰. آیت الله مهدوی کنی در جمع اعضای کابینه شهید محمدعلی رجایی



بحث سیاسی، عضو یک تشکیلات باشید، بحث زن و بچه‌تان که نیست، بحث سیاست مملکت است! مگر به عنوان یک عضو، موضع جامعه روحانیت را انتخاب نکرده‌اید؟ اگر می‌خواهید نظر دیگری را اعلام کنید، بگوئید عضو جامعه روحانیت نیستم و یا اگر قبول کردید که باشید، نظر جامعه روحانیت را اعلام کنید. آقایان در بسیاری از اوقات رعایت نمی‌کردند، ولی خود حاج آقا مقید بودند که رعایت کنند.

گاهی اوقات مثل انتخابات اخیر ریاست جمهوری، اعضای جامعه به نظر واحدی نرسیدند، لذا آن وقت حاج آقا نظر شخصی خودشان را اعلام کردند. حاج آقا گفتند: منتظر هستیم بینم از آن سه نفر، دو نفرشان طبق قولی که داده بودند، کنار می‌روند یا نه؟

آقای حداد که کنار رفت...

آن اواخر این کار را کرد. حاج آقا حدود ده روز، یک هفته قبل از انتخابات گفتند که: آقایان بآهنگ! برای ایشان قطعی بود که با این وضعی که آنها رفتار می‌کنند، اگر کنار نروند کار تمام است و تا لحظه آخر هم به هر سه نفرشان نامه نوشتند و گفتند: می‌بینم که این مجموعه شکست خواهد خورد! حاج آقا بسیار مقید به تصمیمات جمعی بودند و همین باعث می‌شد در بسیاری از اوقات حرف‌هایشان را نزنند. بیشتر خود را در جایگاه ایجاد تعادل می‌دیدند و تلاش می‌کردند شرایطی را فراهم کنند که به مصلحت نظام باشد.

آدمی که در شرایط ایجاد تعادل قرار می‌گیرد، نمی‌تواند حرف‌هایش را صریح بزند، چون اگر حرف خودش را بزند، دیگر نمی‌تواند نقش متعادل کننده را ایفا کند، بنابراین حاج آقا بسیاری از حرف‌هایشان را نمی‌زدند. خیلی‌ها نمی‌دانند موضع اصلی حاج آقا در بسیاری از موضوعات چیز دیگری بوده است، چون هرگز آنها را ابراز نکردند و مبانی خود را توضیح ندادند. مسئله نظام و انقلاب، برای حاج آقا در

اما بنی‌صدر را هم نمی‌پسندیدند، ولی جامعه روحانیت به رأی حاج آقا عمل نکرد. در قضیه اعلام کاندیداتوری آقای ناطق در دوم خرداد، حاج آقا البته طرفدار بودند، اما ملاحظاتی در قضیه داشتند و باز بخش‌هایی از ملاحظات حاج آقا پذیرفته نشد.

در قضیه انتخابات ۸۸ حاج آقا باز هم ملاحظاتی داشتند که متأسفانه در نظر گرفته نشدند. در انتخابات اخیر هم همین طور. در قضیه انتخابات مجلس هم، کرارا این اتفاق تکرار شد. در بسیاری از انتخابات‌ها کسی را که حاج آقا انتخاب کرده بودند، مورد قبول واقع و یا ملاحظات ایشان در خصوص اعمال آن نظر، پذیرفته نمی‌شد! اما با همه این حرف‌ها، حاج آقا وقتی از جلسات بیرون می‌آمدند، از رأی جمع دفاع می‌کردند. دلیلشان هم این بود که من نباید نظر شخصی خود را اعلام کنم. همیشه به آقایان جامعه روحانیت اعتراض می‌کردند که: شما به عنوان یک عضو حق ندارید بگوئید که: نظر من به عنوان یک عضو جامعه این است! شما قبول کرده‌اید که در یک

وجود نداشت.

ظاهراً خودشان هم چندان مایل نبودند که بگویند و فقط اگر فرصت مناسبی پیش می‌آمد می‌گفتند. اینطور نیست؟

بله و این ویژگی ذاتی حاج آقا بود و البته موقعیت هم فراهم نشد. به عبارت دیگر بخش عمده‌ای از اندیشه‌های حاج آقا، فرصت عرضه پیدا نکرد. حاج آقا یک مقدار در اوایل انقلاب و اندکی هم در این اواخر و به شکل محدود و در سطوح خاصی، مجال عرضه پیدا کردند. در جامعه روحانیت هم همیشه سعی حاج آقا ایجاد توازن بود، نه اعلام نظر شخصی، لذا برخی از آقایان جامعه روحانیت الان که جمع می‌شوند، گریه می‌کنند و می‌گویند: داریم فکر می‌کنیم که ایشان از تک تک ما نظر می‌خواستند و سعی می‌کردند حرف‌های ما را جمع‌بندی کنند. یکی از آنها می‌گفت: خود من در پایان بعضی از جلسات می‌رفتم و می‌گفتم: حاج آقا ببخشید! اما جسارت کردیم، اصلاً خودمان را در این موقعیت نمی‌دیدیم، شما هستیید که به ما رو داده‌اید و داریم حرف می‌زنیم! شما رأی‌گیری کردید و حرفتان رأی نیابرد! جالب اینجاست که بسیاری از حرف‌های حاج آقا رأی نمی‌آوردند. مثلاً در قضیه بنی‌صدر حاج آقا رأی ندادند و جامعه روحانیت به او رأی داد.

ولی به اسم ایشان هم تمام شد! تا الان هم برخی این موضوع را تکرار می‌کنند...

در حالی که حاج آقا به بنی‌صدر رأی ن داده بودند. خود ما تبلیغ آقای حبیبی را می‌کردیم. با اینکه حاج آقا با حزب جمهوری اسلامی همراه نبودند،

بخش عمده‌ای از اندیشه‌های حاج آقا، فرصت عرضه پیدا نکرد. حاج آقا یک مقدار در اوایل انقلاب و اندکی هم در این اواخر و به شکل محدود و مجال خاصی، عرضه پیدا کردند.



۱۳۸۵. یکی از جلسات جامعه روحانیت مبارز تهران به ریاست آیت‌الله مهدوی کنی

درصد رسیده بود! این حادثه باعث شد ظرفیت قلب حاج آقا به زیر پانزده درصد برسد! وقتی حاج آقا در حالت کما بودند و پرونده پزشکی ایشان توسط آقایان پزشکان بازخوانی می شد، خیلی ها تعجب می کردند که حاج آقا با این قلب، در طی این سالها چگونه راه می رفته اند؟ خروجی قلب برای راه رفتن هم کافی نبود، ولی حاج آقا با این قلب کار هم می کردند!

در هر صورت دکتر دو سه روز حاج آقا را در تحت نظر نگه داشت و به ایشان گفت: شما نباید فعالیت کنید، چون قلب دیگر ظرفیت لازم را ندارد، ولی حاج آقا دو باره از فردای آن روز، به دفترشان در دانشگاه آمدند و بسیاری از حساب و کتاب های ایشان را در همان روزهای آخر در دفترهایشان نوشتند. حدود دو هفته آخر، زمان های طولانی را در دفتر بودند و کارهایشان را دقیقاً نوشته اند که موجود است. کارهای باقیمانده را ارجاع داده بودند. اظهارات ایشان در روزهای آخر را، از کسانی که به ملاقات ایشان می رفتند، شنیده ام که کاملاً نشان می دهد ایشان خود را آماده کرده بودند. روز آخر خدمتشان رفتیم و گفتم: «حاج آقا! فکر می کنم برای شما خوب نیست به مرقده امام تشریف ببرید.» فرمودند: «خیر، حالم بد نیست، برویم.»

شما همراهشان بودید؟

بله، ظاهر حاج آقا خیلی بدتر از قبل نبود. آنجا هم که نشسته بودند کمی فشارشان پایین بود، ولی سر وقت قرصشان را دادیم و خوردند. موقع برگشتن هم، حاج آقا تا خانه شوخی می کردند و می خندیدیم و مشکل خاصی ندیدیم. بعد هم برای نماز و ناهار تشریف بردند و من از خدمتشان مرخص شدم. شاید به فاصله پنج یا ده دقیقه بعد از ناهار دچار عارضه قلبی می شوند.

اقدامات حاج آقا در ماه های آخر نشان می دهد ایشان به تدریج برای رفتن، آمادگی کسب کرده بودند. نمونه اش بعضی از کارهایی است که ایشان مدت ها بود انجام نمی دادند، از جمله، یکی از موارد مهم این بود که به ایشان می گفتیم فکری برای هیئت امنای دانشگاه بکنید، چون آقا به ایشان سپرده بودند اصلاحیه هیئت امنا را بنویسید و

حاج آقا چون از ابتدا مسیر مشخصی را انتخاب کرده بودند، در قبال بسیاری از افراد و گروه ها موضع داشتند و خیلی ها را قبول نداشتند، پای حرف ها و سخنرانی ها ایشان نمی نشستند، ولی هرگز حاضر نبودند توهین به افراد را تحمل کنند

بود یا...؟

بله، در آنجا حاج آقا مقداری عصبانی می شوند و می گویند: «آقا! ادب را رعایت کن، چرا توهین می کنی؟ اگر حرف مستدل داری بزن و من هم جوابت را می دهم!» بچه هایی که همراه حاج آقا بودند، می گفتند: در آن زاویه نفس خود ما کم گرفت و طبیعی بود حاج آقا هم در اثر این گفتگوی طولانی و فشار جمعیت و عصبانیتی که پیدا کردند، حالشان بد شود. خود حاج آقا می گفتند: آخر صحبتیم با آن جوان، یکمرتبه احساس کردم قلبم ریخت و خیس عرق شدم! آن روز حاج آقا سخنرانی هم کرده بودند و نماز جمعه هم رفته بودند و صحبت های طولانی با این جوان ها، حساسی ایشان را خسته کرده بود. در آن روز، من همراهشان نبودم. فردا که خدمتشان رفتیم، فرمودند: خیلی احساس ضعف می کنم و دیگر پایم پیش نمی رود! آن روز به دانشگاه نرفتند و در خانه ماندند. فردای آن روز من گفتم: بهتر است برویم دکتر که ایشان فرمودند: وقت گرفته ام. رفتیم دکتر و نوار قلب گرفتند و او و باقی معاینات انجام شدند. معلوم شد ظرفیت خروجی قلب حاج آقا خیلی پایین آمده و بخش های دیگری از قلب هم از کار افتاده است.

در واقع تقریباً و مجدداً سکنه کرده بودند...

بعد از سکنه لبنان، ظرفیت قلب حاج آقا از نزدیک به ۳۰ درصد تجاوز نمی کرد و در سال های اخیر به زیر ۲۰

اولویت بود و بر آن اساس رفتار می کردند. روزها و ماه های آخر حیات ایشان چگونه گذشت؟ مخصوصاً آن روز آخر؟

حاج آقا همیشه می فرمودند که: ان شاء الله تا ۱۲۰ سال در خدمتتان هستیم! با بعضی از آقایان شوخی می کردند و می فرمودند: نماز همه تان را خودم می خوانم! فکر حاج آقا هم همین بود و می فرمودند: از خدا خواسته ام به من فرصت بده تا کار بیشتری بکنم. واقعیت هم این است که حاج آقا در این سن و سال و با آن جسم بیمار، حقیقتاً خیلی کار می کردند. الان که بخش هایی از کارهای حاج آقا به من محول شده است، متوجه هستم که ایشان چقدر کار می کردند. تازه من کار سیاسی نمی کنم که آن بارهای سنگین سیاسی را هم به دوش بکشم. کارهایی که گاهی اوقات به اندازه یک جمله است، اما همان یک جمله، یک ماه انسان را پیر می کند! یادم هست ایشان در انتخابات، فشار روحی فوق العاده زیادی را تحمل کردند. همان یک جمله کافی بود که انسان را پیر کند و حاج آقا این ظرفیت را داشتند و با همین وضعیت و همه فشارها کارهایشان را هم انجام می دادند و روزانه بالای هشت ساعت کار می کردند، می خواندند و می نوشتند.

بسیار هم با نشاط و با روحیه بالا؟

بله، این ویژگی حاج آقا بود، اما تقریباً از دو سال قبل، به تدریج شروع کردند به وصیت کردن! بسیاری از این وصایا، پدر بین صحبت ها و توصیه های ایشان بود. در چند ماه آخر، حاج آقا می فرمودند: دیگر باید تشریف را برد! خدا رحمت کند آیت الله سرخه ای پدر بزرگ ما را. هر وقت با ایشان صحبت می کردیم، می گفتند: تشریف ها را باید برد! حاج آقا هم می گفتند: به قول آیت الله سرخه ای، دیگر باید تشریف ها را برد! حدود یکی دو ماه قبل از فوت هم، در دانشگاه صحبت کردند و گفتند: ۱۲۰ سال و این حرف ها شوخی است و باید کم کم جمع کنیم و برویم! احساس می شد حاج آقا دارند خودشان را آماده می کنند. انسان کاملاً این را احساس می کرد.

حاج آقا تقریباً دو سه هفته قبل از فوت، در سالگرد مرحوم آیت الله مشکینی به قم تشریف بردند. اتفاقاً در آن ایام سالگرد رحلت آیت الله بهجت هم بود. حاج آقا فرمودند: دو جا را نمی کشم بروم! برای آیت الله بهجت آقایان دیگر هستند، ولی آیت الله مشکینی هم رئیس خبرگان بوده اند، هم من شاگرد ایشان بوده ام و لذا آن مجلس را می روم. حاج آقا به آن مجلس تشریف بردند و بعد هم به زیارت حرم رفتند. در حرم، عده ای دور حاج آقا جمع شدند. حاج آقا معمولاً با یکی از بچه ها می رفتند و محافظ و همراه نداشتند. ایشان اجازه نمی دادند کسی اطرافشان را بگیرد و مردم را هل بدهد. حرم هم که رفته بودند، یکی از بچه ها ماشین را دم در نگه داشته بود و یکی هم همراه حاج آقا رفت و صندلی کوچک و کیف حاج آقا دستش بود، چون حاج آقا زود خسته می شدند. ظاهراً جمعی دور حاج آقا حلقه می زدند و گفتگو و صحبت پیش می آمد. بعد حاج آقا به مسجد بالاسر می روند که برای علما فاتحه بخوانند و در زاویه آنجا، عده ای از طلبه ها دور ایشان جمع می شوند و سئوالاتی را می پرسند. صحبت حاج آقا با این جمع، بالای نیم ساعت طول می کشد. یکی از جوان ها در میان آن جمع شروع به توهین به برخی از مسئولین می کند و به اسم نقد، هر چه از دهانش در می آید، به آنها می گوید! حاج آقا کمی عصبانی می شوند و می گویند: «جوان! ملاحظه کن!»

از چه موضعی این حرف ها را می زد؟ حزب اللهی تند



۱۳۹۲. آیت الله مهدوی کنی در حاشیه جلسه هیئت رئیسه مجلس خبرگان رهبری



موافق نبودند، برای عیادت به بیمارستان می‌آمدند. شنیدیم که اعضای نهضت آزادی هم آمدند. خود شما هم در آغاز این گفت و شنود، اشاره ای داشتید؟

بله، نهضت آزادی‌ها هم آمدند. گروه‌های دیگر اعم از چپ، راست، غیر انقلابیون و افراد متعددی می‌آمدند. حتی خیلی‌هایشان می‌گفتند: ما به دیدگاه سیاسی حاج آقا کاری نداریم، برای خود ایشان احترام قایلیم! حجم ملاقات‌ها فوق‌العاده بود. نکته جالب برای همه ما این بود که همگی تغییر را در خودمان حس کردیم. حتی تا جوانان ما، یک نوع پوست‌اندازی را احساس کردند. همه هم همراهی می‌کردند. حاج آقا هیچ ساعتی تنها نبودند و حداقل یک نفر پیش ایشان بود. همین همراهی‌ها خیلی اثر گذاشت. هر چه هم می‌گذشت چهره ایشان نورانی‌تر و بازتر می‌شد. صورت یک آدم خواب را داشتند، نه چهره یک بیمار...

همین طور است. پرستارها هم این را ابراز می‌کردند... هیچ وقت هوشیاری ایشان به سطح لازم نرسید؟ چون اخبار ضد و نقیض زیاد بود.

خیر، گاهی اوقات حرف‌هایی زده می‌شود. برخی بر اساس خواب‌هایی هستند که افراد دیده‌اند. البته نمی‌شود خواب را حجت دانست. یکی از بزرگان می‌گفت: هر وقت برای رهبر معظم انقلاب پیغامی داشتم به واسطه فردی و از طریق آقای مهدوی به ایشان می‌رساندم. حالا آن آقای که واسطه من و آقای مهدوی بود از دنیا رفته است. این قضیه را آقای روحانی و آقای نهاوندیان از قول آن آقا نقل می‌کردند که: این بار هم در خواب به آن آقا گفتم: سر قضیه مذاکرات، مطلب را به آقای مهدوی برساند که ایشان هم به آقا بگویند! آن آقا گفت: شما که می‌دانی ما از دنیا رفته‌ایم. گفتم: پس می‌روم و مستقیماً به خود آقای مهدوی می‌گویم. آن آقا گفت: آقای مهدوی که پیش ماست. قضیه مربوط به شبی است که حاج آقا حالشان بد شد و ایشان را به بیمارستان بردیم. پرستاری که آنجا کار می‌کرد، در روز احیا که حاج آقا را ماساژ داده بود، می‌گفت: همان شب حاج آقا را خواب دیدم، گفتم: من رفته بودم، شما دو باره به زور مرا برگردانید. این نوع مطالب بیش و کم بیان می‌شد.

چیزی که مشخص هست، این است که از همان ابتدا،

چهارم او را به بخش منتقل کردند. بیش از ۴۰ سال هم نداشت. صبح اول وقت فردایی که او را به بخش منتقل کردند، خانمشان با هراس آمد و گفت شوهرم صبح زود از خواب پرید و گفت حاج آقا را خواب دیدم که به من گفتند: «جوان! بلند شو برو!» پرسیدم: «چطور؟» گفتند: «تو شفایت را گرفتی و حالت خوب شده است! بلند شو برو!» گفتم: «حاج آقا! شما که این چیزها را بلد هستید، چرا یک فکری به حال خودتان نمی‌کنید؟» ایشان جواب دادند: «مشیت الهی تعلق گرفته است که فعلاً همین جا بخواهیم.» ایشان تپنی نبود که از این نوع اصطلاحات استفاده کند و معلوم بود دارد عین واقع را نقل می‌کند.

شبی به این نکات متعدد بودند و بسیاری از کسانی که آنجا بودند و ما آنها را نمی‌شناختیم، برایمان نقل می‌کردند. آدم‌هایی بودند که بعد هم رفتند و دیگر معلوم نیست همدیگر را ببینیم و دلیلی برای مجیز‌گویی نداشتند. حتی مسیحی‌هایی بودند که آنجا آمدند و دعا خواندند. می‌گفتند: ما به حاج آقا علاقه داریم و به دعا و توسل معتقدیم. از همه اقشار و گروه‌ها و حتی کسانی که با عقاید حاج آقا هم

حاج آقا پشت گوش می‌انداختند و هر بار هم که به ایشان می‌گفتم، می‌فرمودند: حالا باشد، ببینم! اما حدود فروردین امسال، فرمودند: می‌خواهم بروم و با آقا صحبت کنم و مجدداً برای این تغییرات از ایشان اجازه بگیرم. ایشان آن بار اعمال ولایت کردند. این دفعه هم باید بروم و اجازه بگیرم و بخواهم که اساسنامه را تغییر بدهند.

حاج آقا رفتند و با آقا صحبت کردند و موقعی که برگشتند، با سرعت تغییرات مختصری در اساسنامه دادند. متن قبلاً چندین بار اصلاح شده بود. یک روز هم آوردند و به من فرمودند: امضا کن! دیدم حاج آقا دارند پیگیری می‌کنند، یعنی اساسنامه را دستشان گرفته‌اند و دارند یکی یکی امضا می‌گیرند، در حالی که قبلاً این عجله را در ایشان ندیده بودم. بعد فرمودند: به سرعت اساسنامه را ثبت کنید. نمونه‌های دیگری هم هست که به نظر می‌رسد ایشان در شرایطی بودند که برای رفتن آماده می‌شدند.

در دوران بستری بودن ایشان، چه واکنش‌هایی برایتان جالب بود؟ آن روزها بر شما چگونه گذشت؟

وضعیت این بزرگان در حیات و مماتشان، متضمن نکته ای است که گفتم: «کار پاکان را قیاس از خود مگیر». نکته‌ای که برای ما بسیار جالب بود و در رشد و ارتقای همه اطرافیان حاج آقا خیلی اثر گذاشت، این بود که ممات ایشان هم به اندازه حیاتشان، مؤثر و درس بود. در واقع ایشان در آن دوره هم، پالایشی را انجام دادند. بسیاری از آقایانی که در طی چهار ماه و نیم از حاج آقا پرستاری کردند و عده زیادی را هم شامل می‌شدند، واقعاً لطف داشتند. بسیاری از آنها، حاج آقا را در دوران به هوش بودن ندیده بودند، اما بسیار تحت تأثیر حاج آقا قرار گرفته بودند و نوعی دلبستگی بین آنها و حاج آقا ایجاد شده بود، به طوری که روزی که حاج آقا از دنیا رفتند، اینها زار می‌زدند! در حالی که اصلاً در عمرشان هم ایشان را ندیده بودند و تیپ خیلی‌هایشان نمی‌خورد که در این وادی‌ها باشند، اما خیلی جالب بود که بسیاری از آنها تحت تأثیر حضور حاج آقا قرار گرفته بودند. خیلی از آنها حتی می‌آمدند و آنجا می‌نشستند و قرآن می‌خواندند.

حاج آقا در بیمارستان بهمن که بودند، در تخت کنارشان، یک افسر نیروی انتظامی را آوردند که دچار عارضه قلبی بود و او را عمل کردند. دو سه روز همان جا بود و روز



همه می دانند که حاج آقا از خیلی‌ها، خیلی چیزها می دانستند، اما هیچ وقت بیان نکردند. علتش هم این بود که می گفتند: نامردی است! اگر با او اختلاف سلیقه و عقیده دارم، دلیل ندارد رازش را برملا کنم!

مختلف سیاسی، در طول این سال‌ها نشان می دهد. الان آن نقش وجود ندارد، بلذامی بینم بعضی از حرف‌هایی که در طول این سال‌ها به زبان نیامده بود، توسط برخی از افراد بیان می شوند و لذا شاید بخشی از کارهایی را که احساس می کردند عملی نمی شود، عملی کنند.

البته هر کسی در زمانه خودش عمل می کند. طبیعی است فضا در دوره جدید با فضا در دوره‌ای که حاج آقا بودند، متفاوت است. فقدان حاج آقا بسیاری از معادلات را عوض کرده است، پس رفتارها هم باید متفاوت شوند و لذا نمی توان توقع داشت آن اتفاقات عیناً رخ بدهند، اما توصیه‌ام این است که قبل از هر گونه تغییر جدی در جهت گیری‌ها، واقعاً باید به عواقب تغییرات فکر کرد. به نظر نباید در این قضیه تعجیل کرد که حالا فردی که نمی گذاشت برخی از اقدامات را بکنیم دیگر نیست، پس بیائیم و آن کارها را انجام بدهیم. واقعیت این است که باید بخش‌هایی را به پای تیزی، بلند نظری و تجربیات گذشته حاج آقا گذاشت، لذا مطمئناً شاهد تغییراتی در آرایش سیاسی خواهیم بود و بخشی از امور تجربه نشده در انتخابات‌های گذشته در انتخابات جدید، تجربه خواهند شد. باید بر اساس شرایط جدید باید منتظر اقدام و برداشت متفاوتی از جریان اصولگرایی باشیم.

به نظر شما این موضوع نگران کننده است یا یک فرصت است؟

هر دو سوی قضیه مطرح است. هر تغییری ضرورتاً نگران کننده نیست. ای بسا اگر شرایط فراهم می شد، حاج آقا خودشان هم برخی از امور را تغییر می دادند، ولی اقتضائات و ملاحظاتی مد نظر ایشان بود که چه بسا بعد از رفتن ایشان وجود ندارند. هر تغییری ضرورتاً مخالف نظر خود ایشان هم نیست و شاید خودشان آن تغییرات را ایجاد می کردند، اما به هر حال توصیه‌ام به دوستان این است که برای ایجاد تغییر خیلی عجله نکنند، بلکه در مورد علل آن فکر کنند و اینکه چرا برخی از تصمیمات گرفته نشده و یا چرا فکرهایی سال‌هاست باقی مانده‌اند. اگر به علل آن پی بردند و متوجه شدند که می شود به گونه دیگری عمل کرد، اقدام کنند، ولی به صرف ایجاد یک تحول و تغییر و نبود مانع نباید دست به اقدام زد.

مجدداً بسیار متشکر از فرصت مستوفایی که در اختیار نشریه شاهد یاران قرار دادید. ان شاء الله موفق باشید. ■

پی نوشت‌ها:

- (۱) قرآن کریم، سوره مائده، آیه ۸
- (۲) قرآن کریم، سوره فجر، آیه ۱۴
- (۳) فرمایش امیرالمؤمنین (ع)

موافق نبودند و برای انجام روش‌های دیگر، ایشان را جابه‌جا کردیم که مؤثر هم واقع نشد.

خلاء وجود آیت الله مهدوی کنی را، در شرایط کنونی انقلاب، تا چه حد مؤثر می دانید؟ هم انتخابات خبرگان و هم انتخابات مجلس در پیش است و در نبود ایشان، یک سری نگرانی‌هایی هم ایجاد شده، چون موجب شده زمینه برای عرض اندام عده دیگری که امتحان خوبی نداده‌اند، باز شود. کسی هم که جایگاه و وزن ایشان را ندارد تا بتواند افراد را دور هم جمع کند. چقدر فقدان ایشان را مؤثر می دانید؟ تا چه حد امید دارید و چقدر نگران هستید؟

در شرایط و اقتضائات فعلی، قضاوت کمی دشوار است، چون معادلات سیاسی خیلی پیچیده هستند و نمی شود قضاوت قطعی کرد، منتهی مسلماً نبود حاج آقا، رسیدن به وحدت یا اتفاق نظر را در بین اصولگرایان بسیار دشوار می کند. زمانی که خود ایشان با نشاط و جدیت زیاد برای ایجاد وفاق تلاش کردند، چندان توفیقی به دست نیامد. در شرایط فعلی تغییر اساسی چندانی نمی بینم که موجب وحدت و وفاق قطعی شود. ان شاء الله که عنایت خداوند شامل حال همه ما هست. امیدوارم مثل خانواده‌ای که پدر را از دست می دهد، احساس مسئولیت اعضای خانواده بالا برود، یعنی فکر کنند حالا که پدرشان نیست، باید خودشان دست بر سر زانو بگذارند و بایستند و دیگر کسی نیست که اگر اتفاقی افتاد، همه به او پناه ببرند. ان شاء الله سایه مقام معظم رهبری مستدام باشد، منتهی ایشان طبعاً در انتها ایستاده‌اند تا اصل نظام را نجات بدهند و راهمایی و هدایت کنند، اما در شرایطی که لازم است بررسی شود که چه چیزی به بهبود وضعیت و ایجاد تعادل کمک می کند و به راه‌های بهتری برای حل مشکلات کشور می انجامد، طبعاً مستقیم در این نوع امور وارد نمی شوند.

حداقل قضیه این بود که تذکرات حاج آقا برای عده‌ای تشویق و برای عده دیگری بازدارنده بود. الان که این تذکرات وجود ندارند، امیدوارم این احساس مسئولیت در بین دوستانشان شکل بگیرد و سعی در ایجاد وفاق کنند، مسئولانه‌تر حرف بزنند و به مسائل از همه ابعاد نگاه کنند. این واقعیتی است که: «إِذَا مَاتَ الْعَالَمُ تَلَمَّ فِي الْإِسْلَامِ تَلْمَهُ لَا يَسْدَأُ شَيْءٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (۳) کسی مثل حاج آقا، همواره در مسئولیت‌های نظام حضور داشتند، اما نه حضور شخصی. بسیاری از افراد نیازمند تأیید یا حداقل خنثی سازی حاج آقا بودند، بدین معنا که ایشان را در موقعیتی قرار ندهند که با آنان مخالفت کنند و همین امر نقش حاج آقا را در صحنه‌های

موضوع عدم بازگشت ایشان تقریباً قطعی شده بود، چون زمان نرسیدن اکسیژن به مغز طولانی شده بود و تقریباً همه ما این اطمینان را داشتیم که حیات ایشان برگشت ناپذیر است! خود من در هفت هشت کمیسیون پزشکی با حضور وزیر بهداشت و پزشکانی که از خارج آمدند، از جمله پروفیسور سمیعی و اگر اشتباه نکنم دکتر کاویانی، شرکت کردم و همه می گفتند: نهایتاً یک جور حیات نباتی خواهند داشت و به بازگشت ایشان دل نبندید! می گفتیم: ما وظیفه‌مان را انجام می دهیم.

تغییر تیم پزشکی فضای معالجه تأثیری در وضعیت ایشان هم داشت؟

چون فضای بیمارستان بهمین، یک فضای عمومی بود، متأسفانه عفونت ایجاد می شد. بار آخر عفونت ایجاد شده خیلی به ایشان صدمه زد که بخشی از آن مربوط به فضای عمومی بیمارستان بود. هر چند ایشان در بهترین نقطه بیمارستان قرار داشتند، اما متأسفانه سیستم‌های ما، کلاً از لحاظ عفونت بسیار مستعدند و اصل عفونت هم از راه لوله‌های اکسیژن می آید و فقط مربوط به محیط اطراف نیست. هر قدر هم استریل کنید، متأسفانه آن لوله‌ها منشاء عفونت هستند. عفونت‌های بیمارستانی هم غیر قابل درمان‌اند، به خصوص فردی که در چنین شرایطی قرار دارد، لذا ایست قلبی آخر حاج آقا ناشی از شدت عفونت بود و هر قدر هم آنتی بیوتیک دادند، نتوانستند بخشی از عفونت را مهار کنند. انتقال ایشان از بیمارستان بهمین به این دلیل بود که شاید بشود یک مقدار محیط را استریل تر و یک سری روش‌های درمانی دیگر را هم امتحان کرد، چون آقایان با بخشی از روش‌های درمانی اعمال شده



موفقیت کمیته‌ها مرهون مدیریت او بود

«جستارهایی در پیشینه علمی و عملی آیت الله مهدوی کنی» در گفت و شنود با
آیت الله سید رضی شیرازی



زمینه‌ها و حاشیه‌های این انتصاب چه خاطراتی دارید؟
واقعیت این است که آیت الله مهدوی کنی بدون اطلاع بنده برایم حکم زدند و بعد هم با این استدلال که تصدی این کار وظیفه شرعی است و آقایان علما باید در این صحنه حاضر باشند و این کمیته‌ها را مدیریت کنند، راضی شدیم که این کار را انجام بدهیم. به نظرم دستاورد کمیته‌ها در آن دوره بسیار حساس ارزشمند بود. کمیته‌های هر محل زیر نظر عالم و امام جماعت همان محل فعالیت می‌کردند و همین نظارت یک عالم بر آنها-

به اتفاق ایشان در درس اشارات مرحوم آیت الله میرزا ابوالحسن شعرانی شرکت می‌کردیم. در سال‌های بعد هم ایشان امام جماعت مسجد جلیلی شد. بنده هم به مسجد شفا رفتیم و طبیعتاً به عنوان دو تاز ائمه جماعات تهران با هم ارتباط صمیمی داشتیم

ایشان خواستیم برای ما خارج اصول درس بدهند. ایشان گفتند: من بیشتر مایلم فقه درس بدهم، اما به شما قول می‌دهم مباحث کلان اصولی را در ضمن فقه مطرح کنم، لذا ایشان تدریس خارج عروه و ثقی را برای ما شروع کردند و در عین حال درس را می‌نوشتند که نتیجه‌اش دوره «مصباح الهدی فی شرح العروه الوثقی» شد که با همت آقای آملی نوشته شد و الان در دسترس اهل تحقیق هست. با آقای انواری هم تا پایان عمر ایشان بسیار صمیمی و از نزدیک‌ترین دوستانشان بودیم.

نفر بعدی مرحوم آیت الله مهدوی کنی بود که شاید از دو نفر قبلی دیرتر با هم آشنا شدیم، ولی این دوستی تا پایان استمرار داشت. خاطرم هست به اتفاق ایشان در درس اشارات مرحوم آیت الله میرزا ابوالحسن شعرانی شرکت می‌کردیم و فکر می‌کنم پس از درس، با هم مباحثه هم می‌کردیم. در سال‌های بعد هم ایشان امام جماعت مسجد جلیلی شد. بنده هم به مسجد شفا رفتیم و طبیعتاً به عنوان دو تاز ائمه جماعات تهران با هم ارتباط صمیمی و نشست‌ها و همکاری‌هایی داشتیم.

چه شد پس از پیروزی انقلاب ایشان شما را به ریاست کمیته منطقه ۳ در تهران منصوب کرد؟ از



درآمد

عالم جلیل و پسر آوازه، حضرت آیت الله سید رضی شیرازی، از شخصیت‌های علمی و روحانی طراز اول تهران و نوادگان مجدد بزرگ، آیت الله العظمی میرزا حسن شیرازی است. ایشان از روزهای آغازین حضور در تهران، با آیت الله مهدوی کنی انس و الفتی در خور یافت که این رابطه حسنه، تا پایان حیات آن بزرگ تداوم یافت. ایشان در گفت و شنود حاضر، پاره‌ای از خاطرات خود را از این ارتباط دیرین بیان داشته‌اند.

جنابعالی از چه مقطعی با مرحوم آیت الله مهدوی کنی آشنا شدید و چه خصوصیتی را در ایشان بارز دیدید؟

بسم الله الرحمن الرحيم. مقدمتاً باید اشاره کنم که بنده در دو جا تحصیل کرده‌ام. یکی در تهران و دیگری در نجف. البته دوره تحصیل در نجف طولانی‌تر بود، با این حال در مقطع حضور در نجف، تابستان‌ها به تهران می‌آمدم و در حدود ۲۸، ۲۹ سالگی هم کلاً به تهران مهاجرت کردم. دوستانی که در سفرهای دوران تحصیل از نجف به تهران یا در دوره اقامت در تهران با آنها آشنا شدم، چند نفر بودند. یکی برادر عزیزمان مرحوم آیت الله مطهری بود که در سال‌های اولیه دهه ۳۰ ایشان هم تازه از قم به تهران مهاجرت کرده بودند. من هم به تهران برگشته بودم و هر دو در مدرسه مروی حجره داشتیم. روابطمان بسیار صمیمی بود و در جاهای دیگر هم نقل کرده‌ام که چون در وقف‌نامه مدرسه مروی آمده بود که طلابی که در این مدرسه درس می‌خوانند، باید تا سه ساعت بعد از غروب آفتاب همچنان مشغول تحصیل و مطالعه در مدرسه باشند تا شهریه‌شان حلال باشد، به همین دلیل هر دو در مدرسه مروی می‌ماندیم. حجره ایشان چند حجره با حجره من فاصله داشت. بعد با هم بیرون می‌آمدم و تا خیابان سیروس قدم می‌زدیم. ایشان به منزلشان می‌رفتند و من هم به منزلمان می‌رفتم. در سال‌های بعد هم همکاری‌هایی مثل تدریس در دانشگاه و مدرسه مروی و جلسات و گعده‌های علمی داشتیم.

یکی دیگر از دوستان، مرحوم آیت الله شیخ محی‌الدین انواری بود. بنده در دوران جوانی عمده درس‌هایی که در تهران خوانده بودم، به همراه ایشان بود، از جمله در درس خارج فقه مرحوم آیت الله حاج شیخ محمدتقی آملی با هم شرکت کردیم و می‌شود گفت هر دوی ما مؤسس آن درس بودیم. ما به آقای آملی مراجعه کردیم و از



بخش زیادی از موفقیت کمیته‌ها، مرهون مدیریت آیت‌الله مهدوی کنی بود، چون ایشان با حساسیت و دقت خاصی که در زمینه مقولات شرعی و انقلابی داشت، کار را پیگیری می‌کردند

شدمی دانید چرا دارند این حرف را می‌زنند؟ می‌خواهند بگویند روحانیت برای مردم هیچ کاری نکرد، بلکه سوار بر موج بود، در واقع کار اصلی را دیگران انجام داده‌اند، اما به نام آنها تمام شده است! مثل مشروطه و تنباکو و سایر قضایا... دیدم ایشان از صمیم قلب از حرفی که به این شکل علیه روحانیت زده شده، ناراحت است و این هم از مصادیق دقت و دید بسیار ارزشمند ایشان بود، چون می‌دانست اگر این انقلاب از روحانیت که حاملان و مروجان اصیل اسلام هستند، دور شود، نه دیگر اسلامی خواهد بود و نه حتی ملی و اگر کار به دست روشنفکرها بیفتد، هم صبغه دینی انقلاب را از بین می‌برند و هم صبغه ملی آن را.

همین حالا هم باید به این نکته توجه داشت. گاهی بعضی از رفتارها، تصمیم‌ها، حرف‌ها و تبلیغات که به وجهه روحانیت و جامعه لطمه می‌زند، موجب ضرر عمده‌ای به انقلاب و نظام می‌شود. به نظر من یکی از جنبه‌های قابل تقدیر در منش آقای مهدوی کنی، همین توجه به حفظ شأن روحانیت بود. البته ما مدعی نیستیم که هر کسی که در این لباس هست، لزوماً آدم خوبی است و در این سبک آدم خطاکار پیدا نمی‌شود، اما می‌بینید دشمن با خطاکارها مشکل ندارد، بلکه این طبیعت را می‌خواهد از بین ببرد. به قول مرحوم امام اینها با بدعای روحانیت مشکل ندارند، با خوب‌هایشان مشکل دارند. به همین دلیل است به نظر من، همه باید روی این جنبه حساسیت داشته باشند. ■

بله، ایشان به ما لطف داشت. حدوداً ده سال پیش به منزل ما تشریف آوردند و خواستند در دانشگاه امام صادق(ع) فلسفه تدریس کنم. من هم چون معمولاً در منزل درس می‌دهم و برای تدریس به جایی نمی‌روم به شوخی به ایشان گفتم: از دانشگاه فیلسوف در نمی‌آید! اینها درس‌های ملایی هستند و با ترم‌بندی و مشروط و مردود شدن جور در نمی‌آیند، درس‌های ملایی را معمولاً باید در حوزه علمیه خواند و عملاً هم توفیق پیدا نکردیم به آنجا برویم، اما کارشان در راهاندازی دانشگاه امام صادق(ع) و برنامه‌ریزی برای آن به نظر من تجربه بارزشی بود. به هر حال اولین تلاش برای تلفیق سیستم تدریس دانشگاهی با معارف دینی و شیوه‌های متداول در حوزه بود. اینکه این کار چقدر نتیجه داد، چون از نزدیک ارتباط ندارم، نمی‌توانم اظهار نظر کنم، ولی به هر حال معمولاً قدم اولی که در هر کاری برداشته می‌شود، قلمرو و محدوده آن کار را مشخص می‌کند و زمینه‌ای برای تجربیات بعدی می‌شود. از این نظر کار ایشان بارزش است.

به نظر شما مهم‌ترین ویژگی‌های فکری و عملی مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی چه بودند؟

آقای مهدوی فضایل زیادی داشت و بسیار به ایشان علاقمند بودم، ایشان را جزو چهره‌های بارزش روحانیت در عصر حاضر می‌شناختم. چیزی که در رفتار و منش ایشان بسیار ظهور و بروز داشت، احترامی بود که نسبت به شأن و جایگاه روحانیت می‌گذاشتند. معمولاً ایشان سعی می‌کردند در منازعات و حرف و حدیث‌ها و جزر و مدهای سیاسی و اجتماعی، جایگاه روحانیت محفوظ بماند و این نکته بسیار مهمی بود. این مسئله در فکر مرحوم امام خمینی هم بود. من بعد از ترور یک سفر استعلاجی به خارج از کشور داشتم و مدتی آنجا بودم. وقتی برگشتم با چند نفر از علمای تهران که الان همه از دنیا رفته‌اند، خدمت امام رفتیم. آقای خمینی سر صحبت را باز کردند و گفتند: فلان مجله را که مربوط به یکی از این گروه‌های ملی‌گراست دیده‌اید؟ عرض کردم: خیر. ایشان فرمودند: در آنجا نوشته است در قضیه تنباکو، کار اصلی را دیگران کردند اما به نام میرزا تمام

که معمولاً هم از مجتهدین و چهره‌های ذیصلاح بودند- موجب می‌شد کارشان از سلامت بالایی برخوردار شود. عامل دیگر این بود که اعضای کمیته‌ها محلی بودند و شرایط را خیلی خوب می‌شناختند و همین احاطه بر شرایط محل موجب شده بود بتوانند نسبت به نهادهایی که بعدها به وجود آمدند و معمولاً برای انجام وظایفشان در مناطق دیگری منتقل می‌شدند- که شاید نسبت به محل شناخت درخوری هم نداشتند- بسیار بهتر عمل کنند. مثلاً مسجد محل ما، یعنی مقر کمیته، ۳ یکی از مهم‌ترین مناطق و کمیته‌ها بود، چون اینجا محل اعیان و اشراف بود و حتی عده‌ای از بهایی‌ها هم در اینجا سکونت داشتند. این کمیته در تأمین امنیت منطقه یوسف‌آباد و خیابان ولی عصر خیلی نقش داشت و حتی در حفظ جنبه اخلاقی مردم این منطقه هم که نوعاً از طبقه خاصی بودند، خیلی مؤثر بود.

عامل دیگری که موجب شده بود کمیته‌ها کارشان را با سلامت انجام بدهند، دور بودنشان از شوائب مادی بود. معمولاً اعضای کمیته با خلوص و انگیزه پاک و بدون چشمداشت مالی فعالیت می‌کردند. آنها معمولاً محلی برای اعاشه خود داشتند و به همین دلیل فقط برای رضای خدا این کار را انجام می‌دادند. به هر حال تا زمانی که کمیته‌ها امنیت شهرها را به عهده داشتند، وضعیت کشور مخصوصاً در دوره اول انقلاب بسیار خوب بود و آن دوره به خوبی پشت سر گذاشته شد. به هر حال بخش زیادی از موفقیت کمیته‌ها هم مرهون مدیریت آیت‌الله مهدوی کنی بود، چون ایشان با حساسیت و دقت خاصی که در زمینه مقولات شرعی و انقلابی داشت، کار را پیگیری می‌کردند و قطعاً در این کار سهم قابل توجهی هم دارند.

در یکی از مصاحبه‌هایتان فرموده بودید جامعه روحانیت به امر حضرت امام، نام شما را در لیست مجلس خبرگان گذاشت و همین موجب ترور شما شد. داستان از چه قرار بود؟

در این باره اعضای جامعه روحانیت و آیت‌الله مهدوی کنی بدون اطلاع من این کار را انجام دادند. ظاهراً آقایان برای مشورت با مرحوم امام در مورد کاندیداهای مجلس خبرگان به قم رفته بودند و امام بر اساس شناختی که از قدیم از من داشتند، توصیه کرده بودند فلانی را هم در لیست بگذارید. لیست اعلام شد و ما دیدیم اسممان در فهرست خبرگان است. وقتی از آقای مهدوی پرسیدم داستان از چه قرار است، گفتند امام به ما چنین دستوری داده بودند و روی این اصل نیازی به اجازه از شما نبود، به همین دلیل اسم شما را هم گذاشتیم. فرقان هم بر حسب آنچه که در اعترافاتشان گفته بودند، به همین دلیل ما را ترور کردند. البته ریاست کمیته منطقه ۳ هم در این قضیه مؤثر بود، اما به هر حال اعضای این گروه به قدری عجول بودند که صبر نکردند ببینند اصلاً ما کاندیداتوری را می‌پذیریم یا نه؟ رأی می‌آوریم یا نه؟ به خبرگان می‌رویم یا نه؟ و قبل از اینکه انتخابات خبرگان برگزار شود ما را ترور کردند.

در سال‌های بعد از این دوره، آیت‌الله مهدوی کنی با تشکیل دانشگاه امام صادق(ع) بیشتر به فعالیت‌های فرهنگی روی آوردند. آیا از شما هم دعوت به همکاری کردند یا خیر؟

عالم مضال، آیت الله حاج شیخ محی الدین حائری شیرازی، از یاران صمیمی و قدیمی مرحوم آیت الله مهدوی کنی به شمار می رود. وی از دوران تحصیل و مبارزه تا پایان حیات آن فقید سعید، با او همدل همفکر بود و در این دوره طولانی، خاطراتی فراوان دارد. آنچه که پیش روی دارید، گفت و شنود ما با آیت الله حائری درباره آن دوست دیرین است.

درآمد



«آیت الله مهدوی کنی در قامت یک دوست» در گفت و شنود با آیت الله محی الدین حائری شیرازی

الگوی او در زندگی حاج ملاعلی کنی بود



حاج ملاعلی کنی روحیه ریاست، دخالت و تصرف در امور را داشت و همان طور که اشاره کردید، مرحوم آیت الله مهدوی کنی تقریباً چنین حالتی را در پایتخت پیدا کرده بود و تقریباً در میان روحانیت تهران و حتی در نگاه کلان تر و با اندکی تسامح در میان روحانیون سراسر کشور هم یک حالت آقای، پیشکسوتی و ریاست داشت.

اشاره کردید به پیشکسوتی و ریاست آیت الله مهدوی کنی بر روحانیت تهران و پیشرو بودن ایشان در بسیاری از امور سیاسی. در این مورد به مصداقی هم می توانید اشاره بفرمایید که احیاناً از آن خاطره های داشته باشید.

البته ادوار زندگی ایشان باید در جای خودش و به ترتیب تاریخی بررسی شود، ولی در زندگی ایشان دوره ای را سراغ دارم که به اعتقادم برای شناخت جایگاه و ارزش ایشان نزد امام و جامعه کافی و بسیار مهم است. در سال های ۵۹ و ۶۰ بین حزب جمهوری اسلامی و بنی صدر اختلاف شدیدی افتاده بود و هیچ کدام همدیگر را تحمل نمی کردند! برای رفع این اختلاف، یک هیئت سه نفره تشکیل شد. آیت الله یزدی به نمایندگی از مجلس در این هیئت حضور داشت. البته ایشان عملاً نماینده حزب جمهوری اسلامی و جناح مخالف بنی صدر بود، چون اکثریت مجلس هم، عملاً از همین طیف تشکیل

انتخاب ایشان از سوی امام در هیات حل اختلاف بین بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی، نشان می داد آقای مهدوی مافوق حزب و حتی مافوق رئیس جمهور بود که در آن زمان، به عنوان یکی از دو طرف دعوا قرار گرفته بود

شبی به او پیدا کرده بود. نهایتاً هم وصیت کرد در کنار او دفن شود. بنابراین شناخت مرحوم حاج ملاعلی کنی، می تواند در اینجا برای ما مفید باشد. ایشان در زمان ناصرالدین شاه روحانی اول پایتخت بود. واقعیت این است که شاه از ایشان خیلی حساب می برد. علتش هم این بود که ایشان در چند مورد، از جمله قرارداد روبرتز با جدیت با این قرارداد مقابله کرده و جلوی آن را گرفته بود. بعضی از قدیمی های تهران در دوران طلبگی، برای ما نقل می کردند: در دوره ناصرالدین شاه می خواستند خیابانی بکشند. خیابان در مسیر خودش به یک مسجد برخورد کرده بود و قاعدتاً باید مسجد را خراب می کردند. مرحوم حاج ملاعلی کنی نامه ای به ناصرالدین شاه نوشت و مسئله را فقط با این آیه مبارکه قرآن به او متذکر شد که: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ» (۱) این نامه به محض اینکه به دست ناصرالدین شاه رسید، مسیر خیابان را عوض کرد و منظور حاج ملاعلی کنی را دریافت! مرحوم حاج ملاعلی کنی بسیار مورد احترام و علاقه مراجع زمان خود بود. در تاریخ نوشته اند: دختر ناصرالدین شاه به نجف و منزل شیخ انصاری رفته و خواسته بود ایشان را زیارت کند. دیده بود کف خانه حصیر است و چراغ محقری دارد! در مجموع از زندگی طلبگی هم ساده تر بود. دختر ناصرالدین شاه گفته بود: اگر اسلام این است، پس حاج ملاعلی کنی در تهران چه می گوید که خانه ای اشرافی دارد؟ شیخ انصاری بلافاصله گفته بود که: غیبت عالم کردی و گناه بزرگی مرتکب شدی، نمی خواهم در گناه تو شریک باشم! برو بیرون. دختر ناصرالدین شاه وقتی این حرف را از شیخ شنید گریه و استغفار کرد و گفت: حرفم را پس گرفتم! شیخ وقتی این داستان را دید، به او جواب داد: حاج ملاعلی با پدر تو حشر و نشر دارد و باید زندگی اش این طور باشد، اما من سر و کارم با طلبه هاست، طلبه هایی که از همین حالا باید ساده زندگی کردن را یاد بگیرند.

منظور این است که شیخ انصاری و حاج ملاعلی کنی حفظ الغیب همدیگر را می کردند. نتیجتاً اینکه مرحوم

اولین پرسش ما از حضرتعالی، سؤال از چند و چون آشنایی شما با مرحوم آیت الله مهدوی کنی است. از چه طریق با ایشان آشنا شدید و چه خصال و ویژگی هایی را در ایشان شاخص و برجسته دیدید؟
اعوذ بالله السميع العليم. بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين. من با اهالی کن، از گذشته های دور و به طرق مختلف آشنایی داشتم. بنده پدرم را در چهارده سالگی از دست دادم و برادر بزرگم، دوستانی از کن داشت که با ما رفت و آمد داشتند. خاطریم هست از طریق این دوستان در آن دوره جزوهای به دستم رسید در حالات مرحوم آیت الله العظمی آقای حاج ملاعلی کنی. این جزوه را که خواندم، بسیار مجذوب حالات آن بزرگوار شدم و از جمله شعری را که در آن جزوه بود هنوز بعد از ده ها سال حفظ هستم. شعر این بود: «قریه کن برای ما وطن است / آب و خاکش ز شرح و وصف غنی است بهترین میوه ز بار و برش / حاج ملاعلی فقیه کنی است». علاوه بر این شوهر خواهرم در کن خانه ای داشت و با روحیات کنی ها مأنوس بود و طبعاً به علایق و رسوم دینی مردم این منطقه علاقه داشت. مضافاً بر اینها، ما در دوران تحصیل دوستی داشتیم به نام آقای حاج شیخ محمدرضا کنی که هم مباحثه آقای مطهری بود و در درس امام هم شرکت می کرد. دوست دیگری داشتیم به نام آقا رضا قدوسی کنی که دوست عرفانی ما بود. از این جهت کن برای ما منطقه شناخته شده ای بود.

به شخصیت مرحوم آیت الله العظمی حاج ملاعلی کنی اشاره کردید. با عنایت به ارادت مرحوم آیت الله مهدوی کنی به ایشان، بفرمایید بعدها طی مطالعات و تحقیقات خودتان، از ایشان چه شناختی پیدا کردید و آن بزرگوار در زمانه خودش چه جایگاه و شخصیتی داشت؟

بله، احساس می کنم مرحوم آیت الله مهدوی کنی، مرحوم حاج ملاعلی کنی را الگوی زندگی خود قرار داده بود و از جنبه های مختلف هم مثل او رفتار می کرد و شخصیتی

آقای هاشمی وقت شام نیامدند، ولی من و آقای موسوی اردبیلی و آقای مهندس بازرگان و رفقای بنی صدر بودیم. بنی صدر از نیامدن آقایان ناراحت شد و گله داشت که چرا دعوت او را به شام نپذیرفته‌اند؟ مهندس بازرگان حرف جالبی به او زد و گفت: «آقای بنی صدر! این آخوندها ممکن است که ظاهراً با هم اختلاف داشته و چند دسته باشند، اما زمانی که لازم باشد و صلاح بدانند همه یکی می‌شوند و تو را از میان برمی‌دارند!»

آقای مهدوی می‌گفت: این خاطره از یک جنبه نشان‌دهنده وحدت علما و روحانیون بود و این باید حفظ شود. خود من این طرز فکر را در ایشان خیلی می‌پسندیدم، لذا وقتی ایشان به شیراز تشریف می‌آوردند، من از همه علما و ائمه جمعه و روحانیون دعوت می‌کردم که بیایند و از آقای مهدوی خط و از شیوه ایشان درس بگیرند. چون شخصیت محبوبی هم بود، مؤثر واقع می‌شد.

همان‌طور که اشاره فرمودید آیت‌الله مهدوی کنی در سال‌های آغازین انقلاب و همچنین در چند سال پایانی حیات خودشان از سر تکلیف و اضطرار به پذیرش بعضی از سمت‌ها رضایت دادند. به نظر شما مبنای ایشان در پذیرش این پست‌ها چه بود، با توجه به اینکه شأن ایشان فراتر از برخی از این مناصب بود؟ ایشان هر کاری را برای اسلام و ادای تکلیف قبول می‌کرد و هیچ شائبه ریاست‌طلبی در ایشان نبود. یک وقتی با هم صحبت می‌کردیم، ایشان از سر شکسته نفسی می‌فرمود: دیگر تبدیل به یک موجود بیخود شده‌ام! به ایشان گفتم: الان به مقام بالایی رسیده‌اید، چون معلوم می‌شود دیگر «خود»ی در شما نیست! مقام بیخودی، یک مقام والای عرفانی است. ایشان که متوجه منظوم شد، گفت: «نخیر، منظوم این نبود، واقعاً دیگر کاری از ما بر نمی‌آید!» که البته این‌طور نبود و در همان دوره هم، بسیاری از کارها با اشاره، مشورت و اراده ایشان پیش می‌رفت.

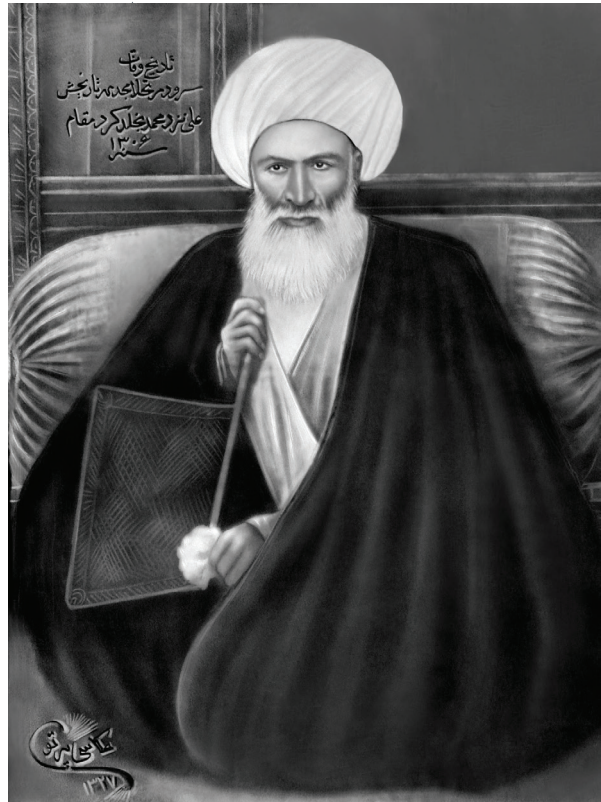
ایشان نمونه یک انسان بی‌هوی بود. در هر جا و هر قضیه‌ای که آقای مهدوی در آن دخالت داشت، نمونه استقامت فکری، اخلاص و بصیرت را می‌دیدیم. اولین کاری که ایشان در آستانه انقلاب قبول کرد، ریاست کمیته‌ها بود. نه ایشان سابقه کار امنیتی و انتظامی داشت



به صراحت گفت: روحانی باید جوشکن باشد، کسی که به دنبال جو می‌رود فایده ندارد! من آن زمان امام جمعه شیراز بودم و دستور دادم این عبارت را با خط درشت بنویسند و در دفتر امام جمعه نصب کنند! واقعاً هم ایشان وقتی چیزی را می‌دید که خارج از شأن اسلامی و طلبگی است، در تذکر دادن آن هیچ خوفی به خود راه نمی‌داد، حتی اگر فضای جامعه هم علیه ایشان تحریک می‌شد. دیدید در آستانه دوم خرداد، ایشان اولین کسی بود که گفت من دارم بوی لیبرالیسم می‌شنوم! صدای پای لیبرالیسم می‌آید. دیدید یک عده در آن دوره در نشریات و هفته‌نامه‌هایشان چه حملاتی به ایشان کردند. بعد از آن هم ایشان در مواردی هشدارهایی دادند که متأسفانه بعضاً مورد توجه واقع نشد و عین پیش‌بینی‌هایی که ایشان کرده بود اتفاق افتاد! ایشان معتقد بودند روحانیت باید شأن خود را حفظ کند. دعوای علنی در جامعه به صلاح روحانیت نیست و این موجب می‌شود اعتبار این قشر در چشم مردم پایین بیاید یا از آن کاسته شود. راه حفظ وحدت بین روحانیت هم، این است که اعتدال را رعایت کنند، به هم حمله‌های سخت نکنند، موضع‌گیری‌های تند و افراطی نداشته باشند. انتقاد اشکالی ندارد، اما اینکه در جامعه به هم حملات تند کنند، موجب می‌شود احترامشان از بین برود. اعتدال آقای مهدوی اعتدال پایدار بود. در حد شعار و حره انتخاباتی و امثال اینها نبود. به معنای واقعی کلمه، حد وسط و اعتدال را نگه می‌داشت. از اول که آمد همین بود و تا آخر هم همین ماند، بدون اعوجاج، کندروی و تندروی. معتقد بود روحانیت همان‌طور که در ابتدای انقلاب وحدت داشتند و توانستند اعتماد مردم را جلب کنند، باید به آن وضع ادامه بدهند.

ایشان در سفری که به شیراز آمد خاطره‌ای را برایم نقل کرد که نشان‌دهنده موقع‌شناسی و وحدت روحانیت در اول انقلاب بود. ایشان می‌گفت: آقای بنی صدر در دوران ریاست جمهوری و در دوره‌ای که با رهبران حزب جمهوری اسلامی اختلاف پیدا کرده بود، یک شب از من، آقای موسوی اردبیلی، آقای بهشتی، آقای خامنه‌ای و آقای هاشمی در منزلش وعده شام گرفت. از آن طرف هم، آقای مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و یکی دو نفر از دوستانش هم بودند. ظاهراً آقای بهشتی، آقای خامنه‌ای و

وقتی چیزی را می‌دید که خارج از شأن اسلامی و انقلابی است، در تذکر دادن آن هیچ خوفی به خود راه نمی‌داد، حتی اگر فضای جامعه هم علیه ایشان تحریک می‌شد. دیدید در آستانه دوم خرداد، ایشان اولین کسی بود که گفت: من دارم بوی لیبرالیسم می‌شنوم!

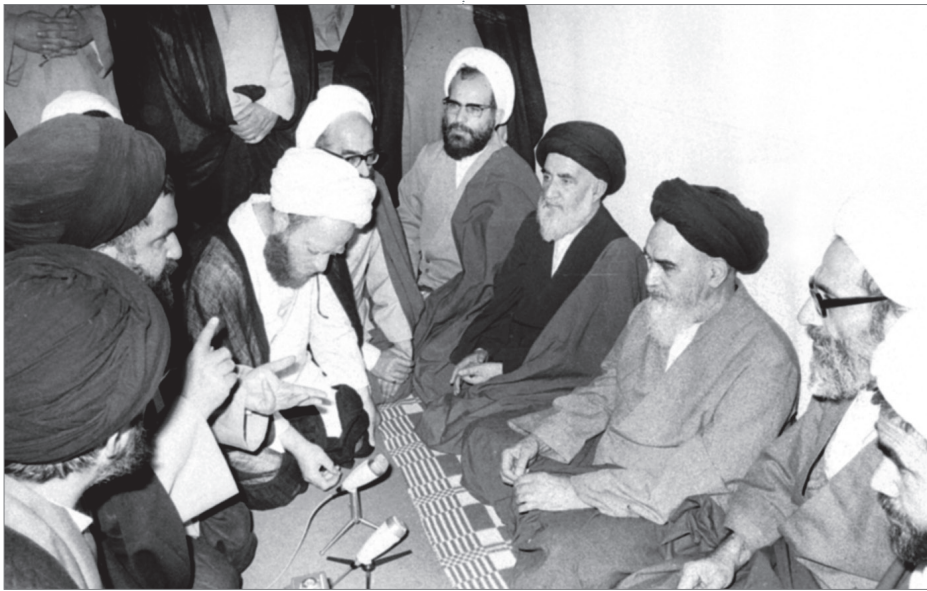


شده بود. نماینده بنی صدر، مرحوم آقای اشراقی داماد امام بود. بنی صدر برای اینکه خود را به امام منتسب کند چند بار سعی کرد در انتخاب‌های اطرافیان امام را منصوب کند، از جمله یک بار هم مرحوم حاج سید احمد آقا را به عنوان نخست‌وزیر معرفی کرد که البته امام مخالفت کردند. امام در این جمع نماینده‌ای را تعیین فرمودند و او مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی بود. در واقع ایشان هم به اعتبار نمایندگی امام هم به اعتبار اینکه جزو هیچ کدام از طرفین دعوا نبود، حکم بین دو شخصیت به حساب می‌آمد و این تفوق و جایگاه ایشان را به عنوان کسی که عملاً حرف آخر را در آن هیئت می‌زد نشان می‌دهد.

این انتخاب امام نشان می‌داد آقای مهدوی مافوق حزب و حتی مافوق رئیس‌جمهور بود که در آن زمان به عنوان یکی از دو طرف دعوا قرار گرفته بود. موقعیت ایشان از همین جا مشخص می‌شود. به نظر من یکی از ممتازترین نقش‌هایی که آقای مهدوی با رعایت بی‌طرفی و انصاف در آن دوره ایفا کرد، همین منصب بود.

به جایگاه ایشان در میان روحانیت، مخصوصاً در دوران بعد از انقلاب اشاره کردید. ایشان نیاز اصلی و اولیه روحانیت را در چه می‌دیدند و چه راهی را برای تحقق شرایط مطلوب و درست برای روحانیت، به خصوص بعد از انقلاب پیشنهاد می‌کردند؟

خاطرم هست در دوره‌ای مرحوم آقای بروجردی می‌خواستند تعدادی از طلبه‌ها را برای آشنا شدن با علوم و زبان‌های زنده دنیا انتخاب کنند تا در آینده بتوانند مبلغین خوبی شوند. خاطرم هست در آن دوره مرحوم آقای مهدوی کنی و آقای امامی کاشانی هم‌مباحثه بودند و با هم صمیمیت زیادی داشتند. اینها از جمله کسانی بودند که برای این امر انتخاب شدند و این تبریز آقای مهدوی را از همان دوران طلبگی می‌رساند، اما واقعیت این است که ایشان معتقد بود و حتی در سفری به شیراز،



اقسام گرایش‌های فکری را در خود هضم و تقریباً در همه تعلقی نسبت به این دانشگاه و نسبت به خودش ایجاد کند.

ایشان هم‌زمان از طرف امام و بعد از رحلت مرحوم آیت‌الله امیرزا باقر آشتیانی، تولیت مدرسه مروی تهران را هم داشتند. دو بار هم از من دعوت کرد که کلاس اخلاق مدرسه مروی و همچنین در مواردی دانشگاه امام صادق (ع) را به عهده بگیرم. من هم مشکلی نداشتم، چون آقای مهدوی اساساً کسی بود که می‌شد با او کار کرد و هر وقت ایشان می‌خواستند، در خدمتشان بودم. به هر حال ایشان با همکاری چهره‌هایی مثل جناب آقای علم‌الهدی که در حال حاضر امام جمعه مشهد هستند و دیگران، توانست مرکزی را که تلفیقی از علوم روز و معارف اسلامی در آن وجود دارد، ایجاد کند و این الگویی است برای کسانی که شاید بخواهند در آینده شبیه چنین مراکزی را ایجاد کنند و یا حتی برای خود دولت، که از این تجربه بسیار مهم و گرانسنگ استفاده کند.

جناب‌عالی از جنبه عاطفی و شخصی هم با ایشان رابطه بسیار نزدیکی داشتید. از دوستی و صمیمیت خودتان با ایشان چه خاطراتی دارید؟

واقعیت این است که ما بسیار به هم نزدیک و صمیمی بودیم. خدا رحمت کند همسر بنده را، که به خانم ایشان بسیار علاقه داشت. البته هر دو به هم علاقه‌مند بودند و هر وقت به شیراز می‌آمدند، برای ما خاطره خوبی بود. هم برای شخص من و هم برای طلاب و ائمه جمعه و جماعات شیراز که از فرمایش‌های ایشان بهره‌مند می‌شدند. آدمی بود بسیار متواضع و صمیمی و هر کسی که ایشان را می‌دید، اگر بدون ذهنیت و صرفاً با فطرت طبیعی انسانی با ایشان مواجه می‌شد، جذب ایشان می‌شد و به همین دلیل بود که یکی از معدود روحانیونی بود که در زمان ما در جذب جوان‌ها، هم در حوزه علمیه مروی و هم در دانشگاه امام صادق (ع) موفق بود. تشییع باشکوهی هم که در دانشگاه تهران و همچنین در شهری و حرم حضرت عبدالعظیم، شاهد بر این معناست. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. ■

پی‌نوشت:

(۱) سوره فیل، آیه ۱

به آن اضافه شود. آقای مهدوی هم بنا را بر قبول نکردن گذاشته بود، اما نهایتاً در مقابل اصرار زیاد تسلیم شدند و نمایندگی خبرگان را پذیرفتند، اما در عین حال تأکید داشتند رئیس مجلس خبرگان نشوند. تا زمانی هم که به دلیل شرایط بعد از سال ۸۸، ایشان تصمیم نگرفتند رئیس مجلس خبرگان شوند، کسی نبود که بتواند با آقای هاشمی رقابت کند! آقای هاشمی هم وقتی دید آقای مهدوی کاندید است، به خودی خود کنار کشید و آقای مهدوی بلامنازع، رئیس مجلس خبرگان شد. در مقام ریاست مجلس خبرگان هم بسیار مدبرانه عمل کرد. شرایط آن دوران هم بسیار ملتهب بود و بخشی از این التهاب هم توسط بعضی از نمایندگان مجلس خبرگان، به مجلس منتقل می‌شد. آقای مهدوی سعی می‌کرد کمترین تنش ایجاد شود. همه حرف خودشان را بزنند، احترام همه هم حفظ شود و نتیجه هم به‌طور طبیعی، هر آنچه که هست حاصل شود. عملکرد ایشان در یک منصب اجرایی یعنی ریاست مجلس خبرگان پس از سال‌ها که سمت اجرایی را نپذیرفته بودند، بسیار خوب بود.

همان‌طور که اشاره کردید پس از پیروزی انقلاب ایشان دوران بسیار طولانی را به تعلیم و تربیت جوانان اختصاص دادند و در واقع نیروها و کادرهای مورد نیاز نظام در آینده را از طریق تأسیس و توسعه دانشگاه امام صادق (ع) پیگیری کردند. ویژگی این دوره از زندگی ایشان چیست و ثمره و رهاورد آن را چگونه می‌بینید؟

دانشگاه امام صادق (ع) قبل از اینکه به این اسم نامیده شود، قرار بود دانشگاه مدیریت شود. پلی هم که آنجاست پل مدیریت نام دارد، چون در جنب دانشگاه مدیریت ساخته شده است. منتهی ایشان نام آن دانشگاه را، امام صادق (ع) گذاشت و معتقد بود باید معارف امام صادق (ع) همپای آخرین دستاوردهای علوم انسانی روز، به دانشجویان آموزش داده شود که اینها علاوه بر اینکه وجهه دینی و پایبندی‌های دینی‌شان بسیار بالاست، نسبت به علوم و فنون علمی و نظری روز هم احاطه داشته و در واقع ذوجنبتین باشند.

بنده عرض می‌کنم در واقع روحیه ایشان بود که کار این دانشگاه را به اینجا رساند که رجال برجسته‌ای را تحویل نظام و جامعه داد. تدبیر ایشان بود که توانست انواع و

و نه شأن ایشان به عنوان یک عالم محترم که همه برای ایشان جایگاه والایی را قایل بودند، این بود که رئیس کمیته شوند. اما هنگامی که مرحوم آقای مطهری و پس از آن، امام ابن مسئله را از ایشان خواستند، قبول کرد. در زمانی که کمیته‌ها ایجاد شدند، دو نهاد دیگر هم بودند که نقش انتظامی و امنیتی داشتند. یکی ژاندارمری بود و دیگری شهرستانی که البته هیچ کدام انقلابی نبودند. این کمیته‌ها بودند که وضعیت از هم گسیخته شهرها را سر و سامان دادند. بعدها این سه نهاد ادغام و تبدیل به نیروی انتظامی شدند. کمیته‌ها واقعاً در آن دوره بسیار مفید و مؤثر واقع شدند و خدمات شایانی کردند. کسانی که در کمیته‌ها خدمت می‌کردند در یک نگاه کلی، آدم‌های مخلصی بودند و بسیاری از آنها شهید و خیلی‌ها هم بعدها عضو سپاه شدند. الگوی بچه‌های کمیته، آقای مهدوی بود و به همین دلیل هم سلامت اعتقادی، مالی و رفتاری بر کمیته‌ها حاکم بود. نه شائبه مالی بود و نه پولی در آن تقسیم می‌شد. همه برای رضای خدا کار می‌کردند. در دوره‌ای که کمیته‌ها فعالیت می‌کردند، یکی از امن‌ترین دوره‌ها بود. خیلی هم نسبت به کمیته‌ها اعتماد وجود داشت. مثلاً در شیراز رئیس کمیته‌ها، آیت‌الله العظمی حاج شیخ بهاء‌الدین محلاتی بود که از مراجع تقلید به شمار می‌رفت. در شأن و جایگاه آقای مهدوی همین بس که کسی مثل آقای محلاتی که مرجع تقلید بود و از نظر سنی پدر ایشان به حساب می‌آمد، رئیس کمیته شیراز شده بود! واقعاً این کار در دوره خودش کار بزرگی بود. بعد از آن ایشان وزارت کشور را به عهده گرفتند. دوره مسئولیت ایشان، دوره تقابل‌ها و تنش‌ها در کشور بود و منافقین کم‌کم داشتند به فاز مسلحانه می‌رفتند. همه به خاطر دارید که ایشان به نماز جمعه آمد و با تواضع گفت: رفقا! من محمدرضا مهدوی هستم، نه محمدرضا پهلوی! من همان رفیق و زندانی سابق شما و همان پیشنمازی هستم که می‌آمدید و در مورد مسائل فکری از او سؤال می‌پرسیدید، من دارم با شما صحبت می‌کنم، نمی‌خواهیم خونریزی شود، به دامن ملت برگردید... تا جایی هم که می‌توانست رأفت به خرج می‌داد. اساساً بسیار آدم رؤف و متواضعی بود.

بعد از آن تاریخ تا این اواخر که قصه ریاست مجلس خبرگان پیش آمد، هیچ مسئولیت اجرایی نگرفت و اولویت را به کار فرهنگی و تربیتی داد که در جای خودش باید بدان اشاره کرد. بعد از رحلت مرحوم آیت‌الله مشکینی خیلی‌ها به این نتیجه رسیده بودند که مجلس خبرگان وزنه مهمی را از دست داده است. وقتی آقای مشکینی، هم به عنوان رئیس مجلس خبرگان و هم به عنوان یکی از نمایندگان آن، از مجلس خبرگان کم می‌شود، باید کسی با همان جایگاه و وزانت اجتماعی

اعتدال آقای مهدوی اعتدال پایدار بود. در حد شعار و حربه انتخاباتی و امثال اینها نبود. به معنای واقعی کلمه، حد وسط و اعتدال را نگه می‌داشت. از اول که آمد همین بود و تا آخر هم همین ماند، بدون اعوجاج، کندروی و تندروی

در انجام وظیفه، منتظر تأیید و تکذیب کسی نمی ماند

«سیری در منش اخلاقی- سیاسی آیت الله مهدوی کنی» در گفت و شنود با آیت الله سید احمد علم الهدی



بنده قبل از پاسخ به پرسش شما، به نکته ای اشاره کنم. من در دوران مبارزات، همواره به دنبال این بودم که به فردی تکیه کنم. در آن دوران منبر می رفتیم و منبر ما عوارض داشت. مردم با حرف های ما تحریک می شدند و تظاهرات می کردند و گاهی دست به تخریب می زدند و حتی بانک ها را آتش می زدند! مقید بودم در تمام برنامه هایم، به شخصیتی تکیه کنم که برایم از نظر اخلاص و تکلیف شرعی آرامش بخش باشد. در آن دوره، ملجاء من آیت الله خزعلی بودند که مجتهد و اهل مبارزه

اردیبهشت ۵۹، مرحوم آیت الله عمید زنجانی که رئیس کمیته منطقه ده تهران بود، خدمت آقای مهدوی کنی رفت و از این سمت استعفا داد و بنده را به عنوان مسئول کمیته منطقه ده معرفی کرد. آقای مهدوی کنی فرمودند: برای مسئولیت کمیته منطقه ده، کمی جوان هستم! چون آن موقع بیش از ۳۴، ۳۵ سال نداشتم. در آن دوره رؤسای کمیته های تهران، عمدتاً از علمای مسن و سابقه دار بودند و من در میان آنها از همه جوان تر بودم. نهایتاً آقای مهدوی کنی بنده را قبول کردند، ولی آقای باقری کنی قبول نکردند! آقای مهدوی کنی حکم دادند، ولی ایشان حکم را نگه داشتند! با این همه، تقریباً از آنجا کار ما در کمیته منطقه ده شروع شد و این سرآغاز همکاری تنگاتنگ ما با آیت الله مهدوی کنی بود.

از نظر جنابعالی که مدتی مدید و در مناصب مختلف با ایشان کار کردید، ویژگی های بارز شخصیتی ایشان کدامند؟ چه ابعادی را در بینش و منش سیاسی و اخلاقی ایشان از همه بارزتر دیدید؟



درآمد

فقید سعید، مرحوم حضرت آیت الله حاج شیخ محمدرضا مهدوی کنی (قده)، یکی از استوانه های انقلاب و ملجاء نیروهای وفادار بدان در روزهای خطیر بود و بی شک، جای خالی او به زودی و سادگی پر نخواهد شد. در باز شناخت مکانات علمی و سیاسی آن عالم مجاهد، با آیت الله سید احمد علم الهدی امام جمعه محترم مشهد مقدس و از باران و حواریون آن بزرگ به گفت و گو نشسته ایم که نتیجه آن در پی می آید.

با تشکر از جنابعالی که در این روزهای پر مشغله به ما وقت دادید و پذیرای این گفت و شنود شدید، در آغاز بفرمائید از چه مقطعی و چگونه با مرحوم آیت الله مهدوی کنی (قده) آشنا شدید؟ بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین. اولین بار در سال ۵۴ در یک مجلس افطاری ایشان را زیارت کردم. در آن زمان ما در مشهد طلبه بودیم و در مناسبت های خاص مذهبی، به تهران می آمدیم و در محله دروس منبر می رفتیم. در آنجا فردی بود به نام آقای طلائی که در مسجد جلیلی، مرید آیت الله مهدوی کنی بود و او بر حسب ارتباطی که با ما داشت، از فضائل و خصوصیات آقای مهدوی کنی زیاد برایمان نقل می کرد و از این طریق و دورا دور، با روحیات آن بزرگوار آشنا شدیم. اما ابتدای ماجرای که نهایتاً به آشنایی با ایشان انجامید، در سال ۵۸ و در دانشگاه پلیس تهران بود. در آن دوره، منافقین در آنجا نفوذ و دانشگاه را تا اندازه ای تصرف کرده بودند. «گنجهای» در آنجا درس می داد...

جلال گنجهای منافقین؟

بله، مسئول آموزش آنجا هم، یکی از منافقین بود و خلاصه جلال گنجهای برخی از بچه های آن دانشگاه را جذب کرده بود. در آن دوره آیت الله مهدوی کنی در وزارت کشور بودند و برای بازدید به دانشگاه پلیس آمدند. این اولین جلسه ای بود که خدمت ایشان رسیدیم، ایشان امر فرمودند: شما قرص و محکم در اینجا بایستید، به خاطر این که جلوی نفوذ آنها گرفته شود!...

آن دوره در کمیته بودید؟

خیر، آن موقع، هنوز در کمیته نبودم. به هر حال ایشان در آن بازدید، به رئیس دانشگاه هم توصیه کردند ایشان باید اینجا باشد و درس بدهد. رئیس دانشگاه هم، سرهنگ شهرداری و از نظامیان زمان شاه بود، با این همه تأکید آقای مهدوی کنی باعث شد آنها نتوانند زیر پای ما را خالی کنند. ما هم در آنجا کارمان را ادامه دادیم و نهایتاً جلال گنجهای را از آنجا بیرون کردیم. این در سال ۵۸ بود. در



می‌گفتند: این صحیح نیست که من بیایم و بگویم مردم مرا انتخاب کنید! چون کار من، بر اساس تکلیف شرعی است و هیچ تکلیف شرعی به من حکم نمی‌کند که خودم را مورد ارزیابی دیگران قرار دهم!

نپذیرفتم و در همان زمان هم ایشان و هم مرحوم آقای فاکر - که در آن موقع نماینده امام در سپاه بودند - اصرار می‌کردند بنده مسئولیت بسیج را به عهده بگیرم، چون در آن دوره تاحدی، جبهه‌ها راکد شده و ایشان معتقد بودند اگر بنده بسیج را دست بگیرم می‌توانم در آن شور و تحرکی به راه بیندازم و شرایط از رکود در بیاید. به رغم اینکه جنگ در اولویت بود، ولی در عین حال به خاطر همکاری و وابستگی به آقای مهدوی کنی و آقای باقری کنی ترجیح دادم همکاری با ایشان را ادامه بدهم.

که منجر شد به تأسیس دانشگاه امام صادق (ع)؟ بله، دانشگاه امام صادق (ع) را راه‌اندازی کردیم و کار را به تربیتی که می‌دانید، ادامه دادیم. شما از فرازهای گوناگون زندگی ایشان، خاطراتی شنیدنی دارید که مجال اندک یک گفت و شنود، اجازه ذکر آنها را نمی‌دهد. ما در این مقام، تنها درباره یک مورد از آنها پرسشی را مطرح میکنیم. یکی از فرازهای مهم زندگی سیاسی ایشان در سالیان آخر حیات، پذیرش ریاست مجلس خبرگان بود. از حاشیه و متن این واقعه و از روش ایشان در اداره مجلس خبرگان بفرمایید؟

قبلا به این نکته اشاره کنم که آیت‌الله مهدوی کنی از ابتدا نمی‌خواستند به عرصه انتخابات مجلس خبرگان بیایند و در دور اول در خبرگان شرکت

کردم.

واما خصوصیات بر جسته ایشان؟

چیزی که قبل از هر چیز دیگری، در آیت‌الله مهدوی کنی برایم جالب بود، تقوا و احتیاط شدید ایشان بود که در اوج مبارزه و انقلابی‌گری، در مسائل شرعی، تقوای دقیقی داشت و به هیچ وجه هیجان‌های انقلابی نمی‌توانست کوچک‌ترین خدشه و رسوایی در تقوای ایشان ایجاد کند. این برایم بسیار جالب بود. همه انقلابی، مبارز و رزمنده بودند، اما آن خصلتی که مرا جذب آقای مهدوی کنی کرد، تقوای ایشان بود. موقعی که آقای مهدوی کنی کمیته را تحویل دادند، آقای ناطق نوری وزیر کشور بود و اصرار کرد بنده رئیس کمیته مرکز شوم، چون به نظرشان رسیده بود بهتر می‌توانم کمیته‌ها را اداره کنم، ولی بنده نهایتا

بودند و ما در کل جریان فعالیت‌هایمان، به ایشان وابسته بودیم. وابستگی به ایشان در مورد انجام تکالیف برای بنده آرامش می‌آورد. خاطر هست در سال ۵۷، در یک سحر ماه رمضان، یکی از علمای تهران به من تلفن زد و گفت: «منبرهایی که شما می‌روی، فعل حرام محض است!». پرسیدم: «چرا؟» جواب داد: «آقایی پیش من آمد و گفت ما از پای منبر فلانی بلند شدیم و رفتیم دو تا بانک را آتش زدیم و تا سحر، جوری تحریک شده بودم که می‌خواستم هر آدمی از وابستگان دستگاه را که جلوی دستم می‌آید بکشم! و سحر به خود آمدم و از خود پرسیدم: آیا کارهایم شرعی هست یا نیست؟!... حالا خواستم به شما بگویم که دست کم، معلوم نیست این تحریکات مشروع باشد!» به هر حال در آن مقطع، برای این که اطمینان خاطر داشته باشیم، در مبارزات، وابسته به آیت‌الله خزعلی بودیم که هم فقیه بودند، هم رزمنده و هم بسیار مخلص. پس از پیروزی انقلاب، ایشان چندان در متن مسائل اجرایی نظام نبودند و در شورای نگهبان به کار مشغول شدند، در حالی که ما می‌خواستیم در بخش‌های عمدتا اجرایی نظام، به وظیفه انقلابی خود عمل کنیم. طبیعتا باز باید به کسی وابسته می‌شدم که از نظر فقاقت، دیانت و تقوا، بتواند برایم مرجعیت داشته باشد و من برای این منظور آیت‌الله مهدوی کنی را انتخاب کردم. قبلا خصوصیات را از ایشان شنیده بودم و بعد هم تقوای دقیق ایشان را در کار دیده بودم و مشاهده میکردم که در اداره کمیته‌ها و بعضی از ازمشاغل دیگر، بسیار دقیق و با احتیاط عمل می‌کنند. علاوه بر این، در کنار ایشان اخوی بزرگوارشان آیت‌الله باقری کنی بودند که مردی فقیه، زاهد و در تقوا، دقیق‌تر و با احتیاط‌تر بودند و طبیعی بود این دو نفر از نظر جهات شرعی و تضمین اخلاص خودم در فعالیت‌های انقلابی، ملجاء و مرجع بودند، لذا بنده به این دو نفر ارادت داشتم و برحسب ارادتم به ایشان وابستگی پیدا



به خاطر وزن بالای فقهی و سیاسی آیت‌الله مهدوی کنی، تمام نمایندگان خبرگان، به ایشان معتقد بودند. حتی ایشان نسبت به بعضی از نمایندگان، جنبه استادی داشتند که باعث می‌شد مدیریت ایشان تقریباً از موضع بزرگ‌تری پذیرفته شود

همین باعث شد فضای اجلاس‌ها آرام شود. قبلاً در فضای اجلاس، قدری منازعه و تنش بود. ایشان طوری این مجلس را مدیریت می‌کرد که همه راضی بودند و بسیاری از افرادی که قبلاً سخنرانی پیش از دستور می‌کردند، اصلاً دیگر نیامدند تا برای سخنرانی ثبت نام کنند! دلیلش هم این بود که فضای اجلاس آرام شد...

به خاطر اعتماد به ایشان؟

بله، به خاطر وزنی که ایشان داشت و ملاحظه‌ای که نسبت به همه نمایندگان می‌کرد. ایشان همیشه سعی می‌کرد جمعیت افراد و نظرها را کاملاً لحاظ کند. در فاصله بین اجلاس‌ها، رؤسای کمیسیون‌ها با هیئت رئیسه جلسه داشتند. ایشان همیشه پنج نفر را، از خود نمایندگان، به عنوان ناظر انتخاب می‌کرد. این نظار را هم، در هر دوره تغییر می‌داد. اینطور نبود که پنج نفر را انتخاب کند و همواره آنها بیایند و شرکت کنند...

افرادی متفاوت با قبلی‌ها؟...

بله، بعضی وقت‌ها هم اگر کسی از نزدیکان ایشان برای حضور در آن هیئت انتخاب می‌شد، برای

همه از جمله ولی خبرگان است و خبرگان مولی علیه ولی فقیه هستند. مولی علیه که ناظر بر اعمال ولی نمی‌شود. به عنوان مثال، نمی‌شود به یک بچه صغیر گفت تو بر اعمال کسی که بر تو ولایت دارد نظارت کن! تمام خبرگان ولو مجتهد و فقیه هم که باشند، اما مولی علیه ولی امر هستند. مولی علیه که نمی‌تواند بر ولی نظارت کند. معنای نظارت، حفظ ولایت است، به این معنا که تا زمانی که شرایط در ولی فقیه ادامه دارد، ولایت او هم محفوظ است. آنها مراقب هستند که نکند شرایط در او سقوط کند و ولایت لطمه ببیند. لذا نظارت به معنای صیانت از ولایت فقیه است، نه صیانت از ولی فقیه که حالا که ولایت در یک فرد مصداق پیدا کرده، اقامه حکم کرده است، چون حکم او قائم به شرایط است، خبرگان نظارت کنند که شرایط و ولایت لطمه نخورد، نه این که بر اعمال ولی نظارت کند. شیوه ایشان در اداره مجلس خبرگان، با روسای پیشین چه تفاوت‌هایی داشت؟

اولاً: به خاطر وزن بالای فقهی و سیاسی آیت‌الله مهدوی کنی، تمام نمایندگان خبرگان، به ایشان معتقد بودند. حتی ایشان نسبت به بعضی از نمایندگان، جنبه استادی داشتند که باعث می‌شد مدیریت ایشان تقریباً از موضع بزرگ‌تری پذیرفته شود.

ثانیاً: طبعاً در خبرگان افراد نظریات مختلفی داشتند و بینش‌های آنها متفاوت بود. همه آنها فقیه بودند و نهایتاً می‌بایست همه بینش‌ها دست کم در مسائل کلان، بایکدیگر جمع می‌شد. ایشان تقریباً همه بینش‌ها را با هم جمع کرده بود. از آنجا که همه به ایشان معتقد بودند، دیگر وضعیت زمان قبل پیش نیامد که ۳۰ نفر یک بیانیه بدهند و ۵۰ نفر بیانیه دیگری! این قضایا دیگر اتفاق نیفتاد و

نکردند...

و همین طور سایر ادوار تا این دوره آخر؟

بله، منطق ایشان همیشه این بود که: من خود را در معرض جرح و تعدیل مردم قرار نمی‌دهم که یکی بگوید: خوب است و دیگری بگوید: بد است!

چرا؟

اعتقادشان بود و می‌گفتند: این صحیح نیست که من بیایم و بگویم مردم مرا انتخاب کنید! چون کارمن، بر اساس تکلیف شرعی است و هیچ تکلیف شرعی به من حکم نمی‌کند که خودم را مورد ارزیابی دیگران قرار دهم! لذا با این که دو سه بار آقایان به ما پیشنهاد دادند که برای مجلس خبرگان کاندید شویم، نشدیم!... این داستان گذشت تا اینکه آیت‌الله مشکینی که به رحمت خدا رفتند، تمام علما و فضلاء حوزه‌های قم و تهران، به آیت‌الله مهدوی کنی گفتند: با فقدان آیت‌الله مشکینی خلاء فقهی در جایگاه ایشان، در خبرگان به وجود آمده است و این جای خالی را، فقط شما می‌توانید پر کنید. به هر حال آن قدر با ایشان صحبت و اصرار کردند تا بالاخره برای نمایندگی در خبرگان، کاندید شدند. در آغاز نمایندگی، هرچه به ایشان گفتند: کاندید ریاست بشوید، زیر بار نرفتند، منتهی در این مقطع...

بعد از انتخابات ۶۸۸...؟

بله، آقایان علما گفتند: اگر شخصی به وزن فقهی و سیاسی شما رئیس مجلس خبرگان باشد، در کمک به رهبری و مساعادت با ولایت، بسیار مؤثر خواهد بود. خاطر هم هست ایشان در حالی پذیرفتند که مریض بودند و درد کمر شدید داشتند و اصلاً قدرت حرکت نداشتند. در روز انتخاب به ریاست، ایشان را با زحمت و با ویلچر به اجلاس خبرگان آوردند و کاندید شدند و به عنوان تکلیف، این سمت پذیرفتند.

شیوه ایشان در اداره مجلس خبرگان با رؤسای قبلی چه تفاوت‌هایی داشت؟ چون ایشان در این مقام، تفاسیر جدیدی هم کردند و گفتند نظارت بر رهبری...

به معنای صیانت از رهبری است...

و به این معنا نیست که من مثلاً به رهبری بگویم اشتباه کردید! به من چه ربطی دارد که از فقیه ولی امر بپرسم که چرا این‌طور فتوا دادید؟ ایشان هم یک مجتهد است و اعضای خبرگان هم مجتهد هستند، دلیل ندارد که یک عده به صرف اجتهاد خودشان، به رهبری ایراد بگیرند، نظارت بر رهبری یعنی حفظ جایگاه رهبری. این حرف ایشان موضوع نظارت بر رهبری را به سمت دیگری برد، چون قبلی‌ها همگی می‌گفتند: ما بر رهبری نظارت می‌کنیم که معصیت یا خلاف شرع بین نکنند، ایشان می‌گفتند: احتمال این که یک مجتهد خلاف شرع بین کند، خیلی کم است. منظور از نظارت این است که نمایندگان قبل از هر چیز، مراقب این جایگاه ولایت باشند. این تفسیر ایشان از حق نظارت خبرگان به رهبری، چه پیام‌هایی داشت؟

اصلاً کلمه نظارت به مفهومی که قبلاً گفته میشد - آشکارا نادرست بود، چون ولی امر، ولی



۱۳۹۱. از راست: علی انصاریان، آیت‌الله مهدوی کنی، آیت‌الله سید احمد علم‌الهدی و حجت‌الاسلام سید محمدحسن ابوترابی فرد



طبیعتاً باید در میان افراد بگردند و به کسی که شرایط در او جامع‌تر است، مراجعه کنند. پس در اینجا مردم برای اسقاط تکلیف شرعی خودشان -که امام زمان(عج) فرموده‌اند: «فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاهِ أَحَادِيثِنَا»- باید یک مجتهد جامع‌الشرایط برای اقامه حکم پیدا و با او بیعت کنند. بنابراین اگر مردم فرضاً برای نمایندگی در خبرگان به سراغ بنده آمدند و خواستند به بنده وکالت بدهند، طبیعتاً باید کسی را پیدا کنند که از نظر شرعی حجت داشته باشند و از آنها اسقاط تکلیف شود. از این جهت است که عرض میکنم مجلس خبرگان با مجلس شورای اسلامی فرق می‌کند. در اینجا مسئله اسقاط تکلیف شرعی مطرح است و باید کسی را انتخاب کنند که حجتی در درگاه خدا داشته باشند.

تاکنون که اعضای خبرگان هم از نظر مردم و هم ان شا... از نظر شرعی، افرادی مرضی رضای حق بوده‌اند و تدین، تقوا و عدالتشان برای مردم در درگاه خدا، حجت بوده است. با این کیفیت، در چنین جمعی، کسی هم که رئیس خبرگان می‌شود، باید در تمام این خصوصیات یک سر و گردن بالاتر از بقیه باشد. چون در نظام روحانیت شرایط به گونه‌ای است که حرف آخر را، برتری‌های ذاتی افراد و امتیازات دینی آنها می‌زند و چنین فردی بالا می‌آید. در خبرگان هم همین‌طور است. ضمن این‌که رئیس، غیر از اداره خبرگان، کار دیگر و در نظام مسئولیت خاصی ندارد، کما این‌که الان هم، اکثر نمایندگان در نظام مسئولیت دیگری ندارند. یک بار مقام معظم رهبری فرمودند: تمام کار خبرگان برحسب تجربه، برای یک لحظه است و آن هم این‌که اگر برای رهبری مشکلی پیش بیاید، خبرگان باید سرنوشت نظام را، با انتخاب خودشان رقم بزنند. کل کار خبرگان برای آن لحظه است، والا بقیه‌اش، بحث‌های جنبی خبرگان است و مرتبط با مسئولیت اصلی خبرگان نیست. ■

صرف باشد، نامشروع است. «إِن الْحُكْمُ لِلَّهِ». در پنج جای قرآن می‌گوید حاکمیت مخصوص خداست. اتصال حاکمیت به خدا از طریق ولایت است. ولایت علی‌الاطلاق، ولایت معصوم(ع) است و وجود مقدس امام زمان(عج) حاکم علی‌الاطلاق هستند، منتهی امام زمان(عج) مثل رئیس‌جمهور یا نخست‌وزیری که یک معاونت ارتباطات مردمی درست می‌کند و همه باید به او مراجعه کنند، است. وجود اقدس امام زمان(عج) به خاطر رسالت جهانی‌ای که دارند، یک معاونت ارتباطات مردمی به نام «مجتهد جامع‌الشرایط» درست کرده‌اند که مردم در همه امور، باید به او مراجعه کنند. یکی از مواردی مردم که باید به او مراجعه کنند، در موضوع اقامه حکم و مدیریت جامعه‌شان است.



این‌که سوء تفاهمی پیش نیاید، معمولاً او را کنار می‌گذاشت و کس دیگری را انتخاب می‌کرد. به هر حال، با مراقبت‌هایی که ایشان می‌کرد، طبیعتاً مجلس خبرگان آرامی را چه در حوزه کمیسیون‌ها و چه در حوزه اجلاس‌ها مدیریت می‌کرد. همانگونه که اشاره کردید، مرحوم آیت الله مهدوی شیوه خاصی در اداره مجلس خبرگان داشتند که با کمترین هزینه، بیشترین همگرایی حاصل می‌شد. به نظر شما این شیوه مستحسن، تا چه حد در ادامه کار این مجلس، لحاظ خواهد شد؟

وضع مجلس خبرگان با مجلس شورای اسلامی و شورای شهر متفاوت است، دست کم تا به حال این‌طور بوده است، مگر این‌که بخواهند یک سری عملیات روانی در جامعه انجام بدهند یا بخواهند با انجام بعضی از حرکت‌های تبلیغی یا جنگ روانی، خود را بر افکار عمومی تحمیل کنند، ولی از اول، رأی به خبرگان غیر از رأی به نمایندگان مجلس بود. رأی به خبرگان برای اسقاط یک تکلیف شرعی بود. طبیعی است کسی که بخواهد اسقاط تکلیف شرعی را بکند، سعی می‌کند سوژه‌ای را که برای اسقاط تکلیف شرعی خود انتخاب می‌کند سوژه‌ای باشد که در درگاه خدا حجت داشته باشد. مردم وقتی می‌خواهند دو رکعت نماز پشت سر یک پیشنهاد بخواهند، می‌روند می‌گردند پیشنهادی را پیدا کنند که در عدالت او جای هیچ شبهه‌ای نباشد. یا فرض کنید می‌خواهند وجوهات شرعیه شان را به دست مرجعشان یا کسی بدهند که از طرف مرجع آنها مجاز است، آنقدر تفحص میکنند تا یقین کنند در مصرف مرضی رضای امام زمان(عج) صرف می‌شود. مسئله انتخاب خبرگان هم همین‌طور است و مردم در آن تکلیف شرعی دارند. نظامی به نام دین تشکیل شده است، مشروعیت نظام به وجود ولایت است، چون ما هر نظامی جز نظام حاکمیت الله را نامشروع می‌دانیم، ولو دموکراسی

■ آیت‌الله سید احمد علم‌الهدی در مراسم تشییع آیت‌الله مهدوی کنی در دانشگاه تهران

در اظهار آنچه که حق می‌دانست کوتاهی نمی‌کرد

«بازخوانی فرازهایی از حیات سیاسی و اجتماعی آیت الله مهدوی کنی» در گفت و شنود با دکتر غلامعلی حداد عادل



به شمار می‌رفتند و در آن مقطع، تقریباً با تمام جریانات مبارز هم مرتبط بودند. یک جنبه دیگر شخصیت آقای مهدوی این است که با دو قشر دانشگاهی و بازاری، ارتباطات خوبی داشتند. بعد دانشگاهی ایشان، تأسیس دانشگاه امام صادق است و این که حدود ۳۰ سال سجاده خود را بر در این دانشگاه پهن کرده‌بودند و در بعد بازاری، ایشان از قبل از انقلاب با متدینین بازار ارتباط داشتند. در واقع یک حلقه وصل بین این دو قشر بود که هر دو به شخصیت ایشان احترام می‌گذاشتند.

جنبه دیگر، شجاعت و صراحت ایشان است. ایشان در اظهار آن چیزی که حق می‌دانست کوتاهی نمی‌کرد و یکی از نشانه‌های شجاعت ایشان این است که بعضی وقت‌ها حرف‌هایی زده‌اند که در واقع شناکردن بر خلاف جریان آب بوده‌است. مثلاً وقتی دور، دور دفتر تحکیم وحدت بود و هیچ‌کس نمی‌توانست به این دفتر بگوید که بالای چشم‌تان ابرو است، ایشان در رفتار آنها، نکاتی انحرافی را پیدا می‌کردند و به آن اشاره می‌فرمودند. از دیگر خصوصیات آیت الله مهدوی کنی اطاعت و ارادت نسبت به حضرت امام است. ایشان خودش را یک سرباز در خدمت امام می‌دانست و در اوایل انقلاب هم، مسئولیت خطیری را بر عهده گرفت که همان ریاست کمیته‌ها بود. کمیته‌های انقلاب اسلامی که اکنون اسمش به تاریخ سپرده شده، در اوایل انقلاب همه‌ی مملکت را اداره می‌کرد، چون هنوز مسئولیتی برای تأمین امنیت تعیین نشده بود و مملکت آشفتگی بود. نیروهای جوانی که در خیابان تظاهرات می‌کردند به کمیته‌ها می‌آمدند و خدمت می‌کردند و در واقع اولین مجموعه‌ای که به نوعی اداره فعالیت‌های نظام تازه تأسیس را بر عهده داشت، این کمیته‌ها بودند و مسئولیت آن را هم آیت الله مهدوی کنی بر عهده داشتند. آن هم در زمانی که بودجه‌ای برای تأمین امنیت، به شکل امروزی آن وجود نداشت. گذشته از این، گاه افراط و تفریط‌هایی هم در کار این نهاد دیده می‌شد که ایشان در مجموع، با اراده انقلابی خود، به خوبی از

ایشان یک فقیه و عالم درجه اول بودند. شاید اطلاع داشته باشید که در وقف‌نامه مدرسه مروی آمده‌است که: تولیت این مدرسه باید با اعلم علمای تهران باشد. در زمان مرحوم امام، بعد از فوت مرحوم آیت الله میرزا باقر آشتیانی که تولیت مدرسه را بر عهده داشتند، تشخیص امام این بود که در بین علمای تهران، ایشان واجد این شرط است و این کم مسئله ای نیست. خاطر هم هست که یک در مقطعی، آقای دکتر سید محمود کاشانی که در دانشگاه شهید بهشتی مدرس حقوق بودند، می‌گفتند که علوم فقهی و اصولی و به طور مشخص بخشی از کتاب کفایه الاصول را نزد آیت الله مهدوی کنی خوانده‌اند.

نکته دیگر در شخصیت آقای مهدوی، بعد اخلاقی است. ایشان با حفظ جنبه فقه‌پسندی و ذهن نقادی که داشتند، در حکم یک مربی اخلاق بودند. استاد اخلاق ایشان هم بر حسب آنچه خودشان می‌فرمودند، مرحوم حاج شیخ علی اکبر برهان بودند. ایشان در مراسمی که در مسجد لرزاده در بزرگداشت آقای برهان برپا شده بود، به تفصیل از دوره نوجوانی و طلبگی خود نزد ایشان یاد کردند. این جنبه اخلاقی، وجه مهمی است.

بعد دیگر شخصیت ایشان، بعد مبارزاتی است. ایشان از سال‌های قبل از انقلاب به عنوان یک روحانی مبارز شناخته شده‌بودند که همیشه باید سراغ ایشان را از زندان می‌گرفتیم. چون معمولاً بعد از آزادی، دوباره دستگیر می‌شدند. به واقع ایشان از ارکان مبارزات انقلابی در تهران



درآمد

دکتر غلامعلی حداد عادل از جمله چهره‌هایی است که در ادوار گوناگون تاریخ انقلاب با آیت الله مهدوی کنی تعاملات متنوعی داشته و از این دوره‌ها گفتنی‌هایی فراوان دارد. از جمله عرصه‌های این همکاری، مشارکت در اداره دانشگاه امام صادق (ع) است که در گفت و شنودی که پیش روی دارید، به تفصیل بدان اشارت رفته است. به علاوه منش فردی و سیاسی آیت الله از جمله دیگر فرازهای این مصاحبه پر نکته است.

با تشکر از جناب عالی به لحاظ شرکت در این گفت و شنود، مناسب است که سخن را با یک پرسش کلی آغاز کنیم و آن نیز اینکه در طول مدت آشنایی با آیت الله مهدوی کنی، ایشان را چه شخصیتی یافتید؟

بسم الله الرحمن الرحیم. آیت الله مهدوی کنی جامعیتی دارد که در دیگران کم‌تر یافت می‌شود. یک بعد از شخصیت ایشان، بعد علمی و فقه‌پسندی است و همه قبول دارند که

یک جنبه از شخصیت آیت الله مهدوی این است که با دو قشر دانشگاهی و بازاری، ارتباطات خوبی داشتند. بعد دانشگاهی ایشان، تأسیس دانشگاه امام صادق (ع) است و این که حدود ۳۰ سال سجاده خود را بر در این دانشگاه پهن کرده‌بودند و در بعد بازاری، ایشان از قبل از انقلاب با متدینین بازار ارتباط داشتند



آورده‌اید! این چنین شد که ما وارد مجلس شدیم و تنها نماینده جامعه روحانیت در مجلس بودیم!

ایشان در مورد آن دوره از مجلس چه نظری داشتند؟ نظرشان درباره کارکرد برخی نمایندگان در آن مقطع چه بود؟ در این باره چه خاطراتی دارید؟

یکی از خصوصیات آیت‌الله مهدوی کنی این بود که در عین قاطعیت و انقلابی بودن، دافعه‌شان زیاد نبود و با مخالفان خودشان هم، حداقل امکان ارتباط داشتند. حتی مخالفان هم احترام ایشان را لازم می‌دانستند و نیز باور داشتند که ایشان از روی اصول عمل می‌کنند. مثلاً ایشان از همان اول انقلاب، نوع نگاه‌شان با مهندس بازرگان و همچنین بعدها با دوم خردادی‌ها متفاوت بود و با جریان چپ هم، مرزهای روشن و دقیقی داشتند. ولی در عین حال هیچ‌وقت، نه آیت‌الله مهدوی به آنها توهین می‌کرد و نه این‌گونه بود که آن‌ها احترام ایشان را نگه ندارند.

نقش آیت‌الله مهدوی کنی، بیش‌تر در مجلس هشتم و نهم برجسته بود و اگر من بخواهم اکتفا بکنم به خاطرات خودم در عرصه سیاست، باید به نقش ایشان بر انتخابات مجلس نهم متمرکز شوم که ایشان به خواهش ما و احساس تکلیف که جامعه روحانیت مبارز باید در عرصه انتخابات فعال باشد، وارد میدان شدند و برای تشکیل جبهه متحد اصول‌گرایان، محور شدند. اعتقاد آقای مهدوی کنی که صراحتاً به ما فرمودند این بود که: روحانیت نباید خود را از عرصه‌ی عمل انقلاب کنار بکشد. ایشان بر حضور و وجود روحانیون در متن مسئولیت‌ها تأکید شدید داشتند، نه این‌که همه مسئولیت‌ها را باید گرفت و به روحانیون داد، ولی ایشان نگران این بودند که نکند انقلاب یکسره

دانشگاه امام صادق (ع) را می‌دانستم و از ایشان خواستم که استخاره بگیرند! ایشان بعد از دو روز تماس گرفتند و گفتند که: استخاره سوره مریم آمده و خوب است! بعد از آن، من ۱۰ سال در این سمت در دانشگاه بودم و با ایشان و آقایان باقری کنی و علم‌الهدی و دوستان دیگر ارتباط داشتیم. در آن سال‌ها طبعاً من خدمت ایشان می‌رسیدم و طبعاً گزارش مجلس را هم به ایشان می‌دادم و اگر نکته‌ای هم بود، ایشان به من می‌گفتند.

چه شد که در انتخابات مجلس ششم، اسم شما در لیست جامعه روحانیت قرار گرفت؟ ظاهراً در این باره نیز آیت‌الله مهدوی کنی با مشورت دوستانشان تصمیم گرفته بودند؟

بله، در انتخابات مجلس ششم، آیت‌الله مهدوی کنی چند بار گفتند که: ما می‌خواهیم اسم تو را در فهرست تهران قرار دهیم! بنده علاقه‌ای نداشتم که به مجلس بیایم و علی‌رغم علاقه‌ای که به ایشان داشتم، دوست نداشتم این را بپذیرم. تا این‌که در روزهای آخر، بعد از مراجعات متعدد، نشستم و محاسبه کردم و دیدم که من این وظیفه را دارم و باید کاندید شوم. به همین خاطر مدارکم را بردم و ثبت‌نام کردم و بعد به آقای تقوی گفتم که من ثبت‌نام کردم. ایشان هم خیلی خوشحال شدند و به من گفتند: که در رای‌گیری جامعه روحانیت، شما بالاترین رای را

پس این مسئولیت برآمدند. نکته دیگر این‌که ایشان در نیمه راه امام تا رهبری متوقف نشد. آقای مهدوی با همان دل پاک و صفای باطنی که داشت، همان علاقه‌ای را به مقام معظم رهبری ابراز می‌کرد که قبلاً به امام ابراز کرده بود. برای ایشان ولایت فقیه، یک اصل بود و با این‌که سنشان از رهبری بیشتر بود، اما رفتارشان را با ایشان تنظیم کرده بودند. آخرین میدانی که آیت‌الله مهدوی در آن قدم گذاشت، ریاست مجلس خبرگان بود. پس از جریان فتنه ۸۸، ایشان احساس خطر کرد و تکلیف دانست که لازم است به رای و تمایل دلسوزان نظام در باب ریاست ایشان بر مجلس خبرگان، پاسخ مثبت بدهد. ایشان هیچ‌وقت دنبال پست و مقام نبودند. این، کار سنگینی بود و ایشان بسیار حکیمانه، به گونه‌ای این جایجایی را مدیریت کردند که تنش ایجاد نشود، چون در آن دوره، خیلی‌ها به دنبال آن بودند که جنجال کنند.

این‌ها و خیلی اوصاف دیگر، چهره آیت‌الله مهدوی کنی را، در انقلاب اسلامی به گونه‌ای برجسته و درخشان نمایان می‌کند، به گونه‌ای که در تاریخ انقلاب فراموش نخواهد شد. امام هم به درستی تشخیص داده بودند که ایشان مردی است توانا برای انواع کارها؛ از نخست‌وزیری گرفته تا رئیس کمیته و متولی دانشگاه و متولی یک حوزه علمیه در شهر تهران.

جناب‌عالی در دوره ای، در اداره دانشگاه امام صادق با آیت‌الله مهدوی همکاری داشتید. لطفاً در باره شیوه مدیریتی و نگاهی که در گزینش اساتید و دانشجویان داشتند، قدری صحبت بفرمائید؟

بله، من در مقطعی در دانشگاه امام صادق (ع) مسئولیت داشتم و یکی از جنبه‌های آشنایی من با آیت‌الله مهدوی کنی، همکاری ۱۰ ساله با ایشان در این دانشگاه است. تعدادی از دانشجویان رشته تبلیغ که کارشناسی ارشد خود را به پایان رسانده بودند، پیشنهاد دادند که رشته‌ای جدید به نام «فرهنگ و ارتباطات و معارف اسلامی» در دانشگاه ایجاد شود که در واقع پیوندی بین فرهنگ و معارف ایجاد شود. متعاقب این پیشنهاد، جلسه‌ای تشکیل شد و در این جلسه، ایشان به من گفتند که می‌خواهند مرکزی را ایجاد کنند برای این رشته و مسئولیت آن را به من بدهند. من اصلاً قصد نداشتم که کار اجرایی بگیرم، چون تازه بعد از ۱۳ سال که در آموزش و پرورش بودم، توانسته بودم از کار مدیریتی خودم را کم بکنم و به کارهای دانشگاهی و علمی ام برسم. ولی خوب نیت آقای مهدوی و جایگاه



بعضی وقت‌ها حرف‌هایی زده‌اند که در واقع شناکردن پرخلاف جریان آب بوده‌است. مثلاً وقتی دور، دور دفتر تحکیم وحدت بود و هیچ‌کس نمی‌توانست به این دفتر بگوید که بالای چشم‌متان ابرو است، ایشان در رفتار آنها، نکاتی انحرافی را پیدا می‌کردند و به آن اشاره می‌فرمودند



رجوی، در دوران مبارزه من بیشتر افرادی کشیدم یا شما؟ گفت: شما. گفتیم: من بیشتر شکنجه شدم یا شما بیشتر شکنجه شدید؟ گفت شما... اینها را به ایشان یادآوری کردم و گفتم: پس این بازی‌ها چیست که در حق نظام و انقلاب در می‌آوری؟... گفتن چنین عباراتی برای آقای مهدوی کئی سخت بود، چون ایشان عادت نداشت بگوید من کاری کردم، مثل خود امام و آقا که هیچ وقت چیزی نمی‌گویند. این اولین بار بود که ایشان در مورد خودشان چنین می‌گفتند. آقای مهدوی کئی این جور بود و دستش از لحاظ مبارزاتی پر بود که کسی نمی‌توانست به ایشان بگوید: شما هنگام مبارزه کجا بودید؟ با همین سرمایه هم ایشان به وظیفه خودشان در انقلاب عمل می‌کردند. اشاره کردید به همکاری خود با آیت الله مهدوی در اداره دانشگاه امام صادق (ع). شما نقش ایشان را در تربیت نسلی نو و تازه نفس از نخبه گان متدین برای خدمت به نظام اسلامی را تاچه حد موثر ارزیابی می‌کنید؟

ایشان همه عشقشان تربیت جوانان و نیروهای انقلاب بود. ایشان با تأسیس دانشگاه امام صادق (ع)، کار بی‌بدیلی کرده است و آرزوی این بود که میوه‌های این دانشگاه به درد انقلاب بخورد که همین‌طور هم بود. ایشان گاهی از برخی تندروری‌ها گله داشت. در عین اینکه حکم پدری داشت، اما برخی افراط‌کاری‌ها را هم تذکر می‌داد، اما در عین حال دانشگاه را اداره می‌کرد و نمی‌گذاشت این تندروری‌ها به دانشگاه لطمه بزنند.

ایشان خط قرمز انقلاب بود و البته در سال‌های آغازین تأسیس دانشگاه، برای انتخاب استاد، دستشان چندان باز نبود و اضطراراً ممکن بود در آن سال‌ها افرادی که چندان سلیقه آنها را هم نمی‌پسندند هم، به دانشگاه آمده باشند، اما بعداً که دست ما باز شد و نیروهای بیشتری تربیت شدند که در داخل و خارج درس خوانده بودند، در واقع این مشکلات هم حل شد، ولی در عین حال ایشان این‌گونه نبود که تنگ‌نظر باشند و میدان خدمت را در انقلاب و در دانشگاه، محدود به یک قشر نمی‌دانستند و تلاش می‌کردند با حفظ اصول، قشرهای مختلف با هم کار کنند و این را هم در دانشگاه امام صادق (ع) دیدیم و هم در جاهای دیگر. خداوند بر درجانشان بیفزاید. ■

آیت الله طالقانی و آیت الله ربانی شیرازی بود و کاملاً این مراحل را طی کرده و ملی‌گراها را دیده بود و چنین شخصیتی، این‌گونه نیست که ندانند فتنه ۸۸ چیست؟ ایشان با وجود کسالتی که داشتند و همه می‌دانستند نباید بار سنگین مسئولیت به دوششان قرار بگیرد در سن نزدیک به ۸۰ سالگی، احساس کرد انتظار انقلاب، نظام و کشور این است که بیاید و کاندیدای ریاست خبرگان شود و این نشان از درستی دید، آگاهی، اخلاص، ایمان و شجاعت ایشان است.

البته این احساس مسئولیت، در همه ادوار تاریخ انقلاب در ایشان مشاهده می‌شد. خاطرم هست ما در سال‌های نخست انقلاب، یک سری جلسات هفتگی داشتیم که اعضای آیت الله مهدوی کئی، آقای موسوی اردکانی، بنده و یکی دو نفر دیگر از دوستان بود. در آن دوره منافقین هم خیلی شلوغ می‌کردند، ولی هنوز مشی مسلحانه در پیش نگرفته بودند که فسراری و تحت تعقیب عمومی باشند. یک روز آقای مهدوی کئی آمدند و گفتند: امروز مسعود رجوی پیش من آمده بود. به او گفتم: آقای



در دست کسالتی بیفتد که ارتباطی با اصول دینی ندارند. البته ایشان تلاش زیادی هم داشتند که جامعه مدرسین حوزه علمیه قم را هم در کنار خودشان داشته باشند و نهایتاً هم آیت الله یزدی با پیشی که داشتند، در کنار آیت الله مهدوی قرار گرفتند. هدف آقای مهدوی در آن برهه، ایجاد وحدت و اتحاد در بین تمامی طیف اصول‌گرایان بود که متأسفانه برخی نپذیرفتند و نیامدند! بنده هم از ابتدا تا آخر در شور و با مردم و موضع‌گیری‌های خود را داشتم ولی آقای مهدوی، در جزئیات دخالت نمی‌کردند. ایشان بعد از انتخابات مجلس نهم، خیلی رنجیده‌خاطر شدند چرا که آن‌طور که دلشان می‌خواست، این وحدت محقق نشد و انتظار ایشان بیش از این‌ها بود.

ایشان در انتخابات ریاست جمهوری دهم، چه نقشی داشتند؟ با توجه به آنکه به آشکاری انتخابات مجلس، به صحنه نیامدند؟

در انتخابات ریاست جمهوری هم، ایشان این انتخابات را مهم می‌دانستند، اما بیشتر از اینکه ایشان از ما بخواهند که کاری بکنیم، این ما بودیم که از ایشان راهنمایی می‌خواستیم و به ایشان مراجعه می‌کردیم. یعنی همیشه فکر می‌کردیم که ایشان برای اصول‌گرایان مرجع هستند. زیرا رهبر معظم انقلاب در انتخابات، از نظر تعیین مصداق، دخالت نمی‌کردند و کسی که ما بتوانیم به ایشان مراجعه کنیم باقی نمی‌ماند جز آقای مهدوی کئی. ما ۵ جلسه با ایشان دیدار و بحث‌هایی در این رابطه داشتیم. شاید روزی اسناد این گفت و گوها منتشر شود تا نقطه نظرات ایشان در این دوره از تاریخ انقلاب آشکار شوند.

به نقش ایشان در مهار فتنه ۸۸ و ریاست بر مجلس خبرگان اشاره کردید. فعالیت ایشان در آن دوره چقدر موثر و تعیین کننده بود؟ در این دوره چه خط مشی‌ای را در پیش گرفتند و نهایتاً به چه نتایجی منتهی شد؟

آیت الله مهدوی کئی اهل شعار نبود، ولی اهل شعور بود و به خوبی خطر را در ماجرای فتنه ۸۸ تشخیص داد. ایشان به تعبیری، فردی کهنه‌کار در عرصه سیاست بود و از زمان آیت الله کاشانی، دکتر مصدق و بعد حضرت امام تجربه داشت. از سال ۴۱ در کنار امام بود، در زندان با مجاهدین خلق، کمونیست‌ها و مارکسیست‌ها دست و پنجه نرم کرده و در دوران زندان در کنار چهره‌هایی چون



حاج حسین مهدیان، از مبارزان نام آشنای انقلاب اسلامی و از یاران دیرین شخصیت‌هایی چون آیت الله مهدوی کنی، آیت الله مطهری، آیت الله بهشتی و دیگر نامداران عرصه نهضت اسلامی است. او از وقایع قبل و بعد از پیروزی انقلاب، خاطراتی ارزشمند در سینه دارد که امید می‌بریم به تدوین و انتشار آن توفیق یابد.

مهدیان در گفت‌وگو پیش روی، پاره‌ای از خاطرات خویش از مرحوم آیت الله مهدوی کنی را بیان داشته است.

جناب‌عالی از چه مقطعی و چگونه با مرحوم آیت الله مهدوی کنی آشنا شدید و چه شد که روابط شما به این حد از صمیمیت و نزدیکی رسید که همگی در جریان آن قرار دارند؟

بسم الله الرحمن الرحیم. بنده در دوران جوانی، به‌رغم اینکه با بسیاری از علما و چهره‌های شاخص دینی و سیاسی ارتباط داشتم، اما دو چهره بیش از دیگران مرا جذب کردند. یکی مرحوم آقای فلسفی بود که با ایشان نسبت فامیلی هم داشتیم. داخل پراکنده باید عرض کنم متأسفانه جایگاه و شأن آقای فلسفی به‌درستی برای عموم مردم، به‌ویژه جوانانی که منابر ایشان، دانش و بینش عمیق ایشان را از نزدیک درک نکرده‌اند، هنوز روشن نشده است. ایشان مقام معنوی بالایی هم داشت که در این زمینه داستان‌های زیادی وجود دارد که مناسب می‌دانم به یکی از آنها اشاره کنم. آیت الله سید احمد علم‌الهدی - که الان امام جمعه مشهد مقدس هستند - برایم نقل می‌کردند که چندی پس از رحلت مرحوم پدرم، آیت الله حاج سید علی علم‌الهدی که از علمای شاخص و پرآوازه مشهد بود، ایشان را خواب دیدم. در خواب از ایشان سؤال کردم شما هنوز به زیارت پیامبر اکرم (ص) موفق شده اید یا نه؟ ایشان پاسخ دادند: هنوز خیر، اما به من وعده داده‌اند وقتی آقای فلسفی بیایند، پیامبر اکرم (ص) به دیدن ایشان خواهند رفت و در آن زمان شما هم می‌توانید ایشان را زیارت کنید! من به خاطر اینکه این داستان در تاریخ بماند، از ایشان خواستم این خاطره را مکتوب کنند و به من بدهند که در جایی منتشر کنیم که این کار راهم کردند. آقای فلسفی چنین جایگاهی داشت

که متأسفانه به درستی هم شناخته نشد.

چهره دومی که خیلی ما را جذب کردند، مرحوم آیت الله مهدوی کنی بودند. در آن دوره ایشان در مسجد جلیلی نماز می‌خواندند و در بسیاری از موارد، ما در نمازهای جماعت ایشان و مخصوصاً در برخی از محافل و مجالس ایشان در شب‌های احیا، شرکت می‌کردیم. در مجالس احیای ایشان چهره‌های شاخصی از مبارزین شرکت می‌کردند و در واقع یکی از محل‌های تجمع شخصیت‌های مبارز در آن دوره بود. مثلاً مرحوم آیت الله طالقانی و دیگران هم به‌رغم اینکه خودشان مساجد آباد و پررونقی داشتند، در مجالس مسجد جلیلی شرکت می‌کردند. در پایان یکی از همین جلسات احیا، ایشان را دستگیر و ابتدا به بوکان تبعید کردند و بعد هم به موازات پرونده جدیدی که در اثر اعتراضات وحید افراخته برای بسیاری از علما، از جمله ایشان باز شد، مجدداً به زندان اوین منتقل شدند که تا مدت‌ها هم در آنجا بودند.

جناب‌عالی به شهادت اسناد و خاطرات با چهره‌هایی مانند شهید آیت الله مطهری و شهید آیت الله بهشتی هم ارتباط صمیمی و نزدیکی داشتند. چه شد در میان علمایی که با آنها صمیمی بودید، با آقای مهدوی کنی انس و الفت متفاوتی پیدا کردید و بیشتر هم با ایشان محشور بودید؟ البته آن بزرگواران هم به ما لطف داشتند، اما در آقای مهدوی کنی خصیصه‌ای وجود داشت که نه تنها من، بلکه بسیاری از افراد به ایشان نزدیک‌تر می‌شدند و آن، عاطفه و محبت سرشار و در عین حال تواضع بسیار زیاد ایشان بود. از وقتی که با ایشان آشنا شدم، جذب همین عواطف و الطاف ایشان شدم. خانواده ایشان هم خانواده بسیار بزرگوار و هستند. اخوی بزرگشان آیت الله باقری کنی هم که از ایشان بزرگ‌تر و از علما هستند، ادب، وارستگی و زهد عجیبی در رفتارشان مشاهده می‌شود. خاطرهم هست قبل از انقلاب، این بزرگوار برای اینکه از وجوهات شرعیه استفاده نکنند، کارهای حسابداری یک تاجر برنج را در خیابان پامنار انجام می‌دادند! این درجه احتیاط آقای باقری کنی را نشان می‌دهد. پس از پیروزی انقلاب هم ایشان در تمام جایگاه‌هایی که در کنار برادر بزرگوارشان حضور داشتند و کمک کار مرحوم آیت الله مهدوی کنی بودند، بدون اجازه ایشان، کوچک‌ترین اقدامی نمی‌کردند. ایشان سال‌هاست عضو مجلس خبرگان هستند، اما کوچک‌ترین نام و اظهار وجودی که شائبه خودنمایی داشته باشد، در وجود ایشان نیست. ایشان هم از نظر اخلاقی واقعاً شخصیت بارز و ارزشمندی هستند.

در دوران مبارزات متهمی به پیروزی انقلاب، در چه عرصه‌هایی با آیت الله مهدوی کنی همکاری می‌کردید

و چه خاطراتی از آن دوران دارید؟

در دوره‌ای که در بوکان تبعید بودند و همین‌طور در دوره‌ای که در زندان بودند، امکان ارتباط بسیار کم بود. در بوکان یکی دو نفر از رفقای مسجد جلیلی به دیدن ایشان می‌رفتند و از ایشان احوالی می‌گرفتند و به بقیه خبر می‌دادند. در زندان اوین هم ملاقات برای غیر از افراد خانواده ممنوع بود و سختگیری می‌کردند تا اطلاعاتی رد و بدل و پیغامی به بیرون منتقل نشود. بنابراین ما در آن دوره سعادت دیدار ایشان را نداشتیم، اما وقتی آزاد شدند و شورای انقلاب تشکیل شد، در جلساتی که به نوعی برای خط‌دهی در باره مبارزات تشکیل می‌شد، ایشان را زیارت می‌کردیم. بسیاری از این جلسات که توجیهی و برای آماده کردن افکار مختلف جامعه برای انقلاب بود، در منزل ما برگزار می‌شدند. خاطرهم هست یک روز شهید بهشتی به من زنگ زدند و گفتند: شما به کریم آقا بگویید رأس ساعت چهار بعد از ظهر، به منزل شما بیایند! منظور

در آغاز تشکیل دانشگاه امام صادق (ع)، هیئت امنایی برای آنجا تشکیل شد که اکثر آنها از وابستگان آقای منتظری بودند و حتی یک بار در رأی‌گیری‌هایشان، آقای مهدوی کنی را از ریاست آنجا برداشتند! امثال ما هم که به نوعی در تأسیس این نهاد، تمهید و تدارک آن سهیم بودیم، از رفتار این عده ناراضی بودیم

ایشان آقای دکتر سنجابی رهبر جبهه ملی بود که قرار بود در دولت موقت، وزارت خارجه را به عهده بگیرند. سر ساعت جلسه تشکیل شد و آقای بهشتی گفتگوهای لازم را با ایشان کردند و چون عادت داشتند مذاکرات مکتوب باشد، از من کاغذی خواستند که صورتجلسه‌ای را بنویسند و هر دو امضا کنند. من کاغذی را به ایشان دادم و خاطرهم هست که گفتند: این کاغذ کوچک است و کاغذ بزرگ‌تری را به من بدهید! ایشان در آن مفاد مذاکرات را نوشتند و از آقای سنجابی هم امضا گرفتند. البته آقای سنجابی مدت کوتاهی وزیر بود و نتوانست ادامه بدهد و استعفا داد. یکی دیگر از جلسات مهمی که در منزل ما برگزار شد،

«ناگفته‌ها و خاطره‌هایی از سیره فرهنگی و سیاسی آیت الله مهدوی کنی»
در گفت‌وگو با حسین مهدیان

بسیاری از کسالت‌های ایشان معلول شکنجه‌های زندان بود





هم در این باره صحبت بفرمایید.

ایشان در طول سه دهه اخیر، شاید چند بار تا نزدیکی مرگ پیش رفت، اما به شکل معجزه‌وار به زندگی برگشت! فرصت‌هایشان همیشه همراهشان بود. حتی در روز آخر که در مراسم سالگرد ارتحال امام شرکت کرده بودند، شاهد بودم در وسط مراسم قرص‌هایشان را به ایشان می‌دادند. هر چند بسیاری معتقدند اگر ایشان در آن روز در آن مراسم شرکت نمی‌کرد، شاید این اتفاق برایشان نمی‌افتاد. به هر حال ایشان در طول این سال‌ها با بیماری قلبی دست و پنجه نرم می‌کردند که بخشی از آن معلول شکنجه‌های فوق‌العاده طاقت‌فرسا و دلخراشی بود که در کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک به ایشان داده شده بود. برای مدتی دکتر قلب ایشان، آقای دکتر ملکی بودند که در چند مورد وقتی ایشان در اثر ناراحتی قلبی به ایشان مراجعه کرده بود، دکتر ملکی گفته بودند: اگر امروز نمی‌آمدید و ویزیت نمی‌شدید، شاید کارتان تمام بود! و همین حالت معجزه داشت که در لحظه متوجه شده و خود را به پزشک رسانده بودند، و گرنه کار تمام شده بود.

در جلسات هم، گاهی اوقات بی‌حالی برایشان عارض می‌شد! به هر حال با همه این کسالت‌ها، سختی‌ها و ضعف‌ها سعی می‌کردند وظیفه خود را انجام بدهند و این احساس وظیفه ایشان در آن وضعیت دشوار برایم بسیار جالب بود.

دیدار آخر شما با ایشان کی اتفاق افتاد و چه خاطره‌ای از آن دیدار دارید؟

در روز عید سعید مبعث با عده‌ای از کارگزاران و مسئولین نظام خدمت رهبری رسیده بودیم. بعد از اینکه ایشان سخنرانی کردند و به حیاط بیت رفتیم، با آقای مهدوی روی یکی از نیمکت‌ها نشستیم و ایشان خیلی پدرانه، با محبت و به شکل غیرمنتظره و کم‌نظیری از بنده تققد کردند. حدود یکی دو ماه قبل از آن در مشهد برایم عارضه‌ای پیش آمد و پایم شکست. دو ماه هم در گچ بود. ایشان وقتی مرا دید با محبت زیادی از وضعیت جسمی‌ام سؤال کرد و اینکه: بهتر است به دکتر جدیدی سر بزنی و معالجات را پی بگیری. در همین حین هم سخنرانی مقام معظم رهبری تمام شد و به حیاط تشریف آوردند و روی نیمکت در کنار ما نشستند. تققد و لطف زیادی که آقای مهدوی کنی در دیدار آخر با من داشتند، برایم اندکی غیر عادی می‌نمود و بعدها فهمیدم به ایشان الهام شده بود که این آخرین دیدار ماست! رحمت الله علیه، رحمه واسعه. ■

حواشی آنها هم مطلع هستید. لطفاً بفرمایید ایشان در چند سال پایان عمر، چگونه و چرا به ریاست مجلس خبرگان رضایت دادند و حال آنکه معمولاً برای پذیرش چنین مسئولیت‌هایی متقاعد نمی‌شدند؟

بعد از شرایط سال ۸۸ بسیاری از اعضای مجلس خبرگان از رئیس وقت آن مجلس انتقاد داشتند و این انتقادات را هم در حضور خود ایشان و هم در نطق‌های پیش از دستور، بیان می‌کردند. طبعاً با توجه به شرایطی که برای ریاست وقت مجلس پیش آمده بود، اداره مجلس برای ایشان کار سختی شده بود، چون اکثر نمایندگان نسبت به ایشان نگاه انتقادی داشتند. طبعاً همه نگاه‌ها به شخصیت بارز آن مجلس یعنی آیت‌الله مهدوی کنی برگشت و همه سعی کردند ایشان را متقاعد کنند ریاست خبرگان را بپذیرند. این مسئله با مقام معظم رهبری هم مطرح شد و ایشان فرمودند: البته این تصمیم به عهده خبرگان هست که رئیس را انتخاب کنند، اما من مخالفتی ندارم، منتهی به گونه‌ای رفتار کنید که آقای هاشمی لطمه روحی و شخصیتی نخورد! رفتار اخلاقی آیت‌الله خامنه‌ای در آن شرایط برای ما فوق‌العاده عبرت‌آموز بود.

به هر حال مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی در شرایطی ریاست مجلس خبرگان را پذیرفتند که واقعاً چند بیماری همزمان داشتند و مخصوصاً دیسک کمر بسیار ایشان را اذیت می‌کرد، منتهی برای حفظ مصالح نظام و انقلاب در انتخابات ریاست مجلس خبرگان شرکت کردند و رأی بالایی هم آوردند و در همان نطقی که آن روز ایراد فرمودند، واقعاً بزرگواری و اخلاق‌مداری درخشانی را از خود نشان دادند.

با توجه به ارتباط طولانی شما با ایشان معمولاً در جریان وضعیت جسمانی ایشان هم قرار داشتید. کمی

در حدود ۳۳ سال، همکاری نزدیک داشتیم. هر دوشنبه جلسات هیئت‌امنا بود و من دبیر جلسه بودم. گاهی در آغاز جلسات چند آیه قرآن هم می‌خواندم و ایشان با لطف و محبتی که داشتند، همان آیاتی را که بنده برای تیمن و تبرک و آغاز جلسه خوانده بودم، معنی و تفسیر می‌کردند. دوره بسیار شیرین و خاطره‌انگیزی بود. با توجه به اینکه شما چه در اداره دانشگاه امام صادق (ع) و چه در سایر عرصه‌ها با ایشان همکاری صمیمانه‌ای داشتید، قطعاً از برخی از تصمیم‌های تاریخی ایشان و

جلسه با مدیران مسئول مطبوعات بود. مطبوعات در اعتراض به سانسور، حدود ۶۱ روز اعتصاب کردند. یک شب که قرار بود این اعتصاب پایان بگیرد، مدیران مسئول آنها به منزل ما دعوت شدند که با رهبران روحانی انقلاب دیداری داشته باشند. در آن جلسه آیت‌الله مهدوی کنی، آیت‌الله مطهری، آیت‌الله بهشتی و مرحوم آقای فلسفی حضور داشتند و هر کدام به فراهور، نظرات خودشان را به سردبیران جراید اعلام کردند. در آخر آقای بهشتی با قدرت جمع‌بندی و مدیریتی‌شان، مجلس را در دست گرفت و شاید کسی که توانست در آن جلسه به بهترین نحو، مطالب را به سردبیران منتقل و مجلس را ختم کند، ایشان بود. خاطرم هست بعد از اتمام جلسه به شهید مطهری گفتم: حالا که قرار است مطبوعات کار خودشان را شروع کنند، بهتر است با پیام حضرت امام باشد. ایشان با آقای فردوسی‌پور در پاریس تماس گرفت و امام فردا صبح پیامی را از طریق تلفن به ایران فرستادند و من کلمه به کلمه یادداشت کردم و در اختیار مطبوعات گذاشتم که تیرهمه روزنامه‌ها شد.

بخش زیادی از همکاری و ارتباط جنابعالی با مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی در طول این سال‌ها، به مشارکت شما در تأسیس و تداوم فعالیت‌های دانشگاه امام صادق (ع) برمی‌گردد. از پیشینه این دانشگاه و نقش آیت‌الله مهدوی کنی در باروری و به ثمر رساندن این مرکز علمی بفرمایید؟

تأسیس دانشگاه و تدارک زمین آن داستان مفصلی دارد که معمولاً هم گفته شده است. در آغاز هیئت‌امنایی برای آنجا تشکیل شد که اکثر آنها از وابستگان آقای منتظری بودند و از نظر روش، سبک زندگی و سیاست‌گذاری با آقای مهدوی کنی هماهنگ نبودند. حتی یک بار در رأی‌گیری‌هایشان، آقای مهدوی کنی را از ریاست آنجا برداشتند! امثال ما هم که به نوعی در تأسیس این نهاد، تمهید و تدارک آن سهم بودیم، از رفتار این عده ناراضی بودیم تا اینکه آقای منتظری از قائم مقامی عزل شد و چند ماه بعد هم امام رحلت کردند و آیت‌الله خامنه‌ای رهبر شدند. بعد از رهبری ایشان با حکمی که به آیت‌الله مهدوی کنی دادند، عملاً اداره آن دانشگاه را به ایشان سپردند و از آن جماعت رفع ید شد. به نظر من دانشگاه امام صادق (ع) از لحاظ دستاورد، یکی از موفق‌ترین تجربیات آموزشی نظام در طول این ۳۵ سال، برای تربیت مدیران آینده است. خود آقای مهدوی هم مکرراً می‌فرمودند: امید من، این جوان‌ها هستند و قبلاً که صحبت از تأسیس و اداره این دانشگاه بود، پیش‌بینی نمی‌کردم این مرکز تا این حد در زمینه تربیت نیروهای انسانی توفیق داشته باشد. خوشبختانه فارغ‌التحصیلان این دانشگاه به هر جایی که رفتند و مسئولیتی را به عهده گرفتند، خوش درخشیدند.

به هر حال در جریان تأسیس و اداره دانشگاه امام صادق (ع) تا مقطع رحلت ایشان، در حدود ۳۳ سال، همکاری نزدیک داشتیم. هر دوشنبه جلسات هیئت‌مدیره بود و من چون دبیر جلسه بودم، صورت جلسات را هم می‌نوشتیم. گاهی در آغاز جلسات چند آیه قرآن هم می‌خواندم و ایشان با لطف و محبتی که داشتند، همان آیاتی را که بنده برای تیمن و تبرک و آغاز جلسه خوانده بودم، معنی و تفسیر می‌کردند. دوره بسیار شیرین و خاطره‌انگیزی بود.

با توجه به اینکه شما چه در اداره دانشگاه امام صادق (ع) و چه در سایر عرصه‌ها با ایشان همکاری صمیمانه‌ای داشتید، قطعاً از برخی از تصمیم‌های تاریخی ایشان و



«آیت الله مهدوی کنی در عرصه سیاست و اخلاق» در گفت و شنود با آیت الله سیدهادی خسروشاهی

داوری ها تاریخی او، مبتنی بر اخلاق و انصاف بود

است، قرار بگیرم. اشاره کردید به تهجد و تعبد آیت الله مهدوی کنی، ایشان را از این جنبه در چه مرحله دیدید؟ از این خصلت ایشان، چه خاطراتی دارید؟

طلاب متعهد در مدرسه حجتیه کم نبودند و چون برای آماده شدن و وضو گرفتن اوقات ویژه و محدودی مطرح بود و اقامه نماز شب هم اغلب در همان مسجد حجتیه برگزار می شد، لذا نوعاً افراد متعهد در مسیر و یا در گوشه ای از مسجد همدیگر را می دیدند. آیت الله مهدوی کنی علاوه

در مجلس درس اصول امام خمینی که عصرها در مسجد سلماسی - کوچه آقازاده - برگزار می شد، آیت الله مهدوی کنی هم جزو تلامیذ ثابت بود. گاهی هم حقیر در کنار ایشان قرار می گرفتم، چون در مجالس درسی حوزه میز، صندلی، سن و مقام مطرح نبود و هر کسی به محل درس که می رسید، هر کجا که خالی بود می نشست

ایشان و بقیه مخادیم را زیارت می کردم که البته نوعاً عبوری و گذرا بود..

بعدها که مرحوم علامه سید محمدحسین طباطبایی برای برگزاری جلسه تفسیر قرآن مجید به مسجد مدرسه می آمدند، ایشان هم حضور می یافت. البته جلسه تفسیر قرآن به مثابه یک درس تازگی داشت، چون تا آن زمان تفسیر قرآن به عنوان یک واحد درسی در حوزه رسمیت نداشت و علامه طباطبایی با ترک درس فقه و اصول به آن پرداخت و می فرمود جای تفسیر در درس حوزه خالی است و برای تدریس فقه و اصول اساتیدی به اندازه کافی وجود دارد و قرآن است که مهجور شده است.

پس از آن، در مجلس درس اصول امام خمینی که عصرها در مسجد سلماسی - کوچه آقازاده - برگزار می شد و آیت الله مهدوی کنی هم جزو تلامیذ ثابت بود. گاهی هم حقیر در کنار ایشان قرار می گرفتم، چون در مجالس درسی حوزه میز، صندلی، سن و مقام مطرح نبود و هر کسی به محل درس که می رسید، هر کجا که خالی بود می نشست. به هر حال این توفیقی بود که گهگاهی نصیب بنده می شد که در کنار اساتیدی که موقعیت آنها اکنون بر همگان روشن شده



درآمد

محقق فرزانه، حضرت آیت الله استاد سید هادی خسروشاهی، در سالیان آغازین دهه ۳۰ تبریز را به قصد قم ترک نمود و در همان ماههای آغازین مهاجرت، با مرحوم آیت الله مهدوی کنی آشنا شد. حاصل این آشنایی نکات و خاطراتی است که شمه ای از آن، در گفت و شنود پیش روی آمده است. باسپاس از جناب استاد که بار دیگر شاهد یاران را مورد لطف خویش قرار دادند.

ضمن تشکر از شرکت جنابعالی در این گفت و شنود، مناسب است که در آغاز مصاحبه، نخست از آشنایی تان با آیت الله مهدوی کنی بگوئید؟ چگونه و در کجا با ایشان آشنا شدید؟

بسم الله الرحمن الرحیم. بنده در سال ۱۳۳۲ از تبریز به قم آمدم. چند ماهی در مدرسه فیضیه بودم و بعد به مدرسه حجتیه رفتم. حجره های مدرسه حجتیه دو نفره یا سه نفره بود. بنده حجره دو نفره را انتخاب کردم و با طلبه ای نجیب و شریف به نام آقا میرزا محمد محقق مرندی هم حجره شدم. مدرسه حجتیه دارای ده دوازده بلوک بود و در هر بلوکی جمعا حدود ۴۰ حجره ساخته شده است. بلوک ها از دو طبقه تشکیل می شد و حجره ها روبروی هم قرار داشتند. در آن زمان حدود ۳۰۰ نفر در این مدرسه ساکن بودند و زندگی میکردند با امکانات واقعاً محدود و غیر کافی حتی آب شرب سالم، برای این افراد. بعضی از طلاب ساکن در مدرسه در آن زمان عبارت بودند از حضرات آقایان: شیخ محمد رضا مهدوی کنی، شیخ محمد باقری (اخوی ایشان)، شیخ عزیز الله خوشوقت، سید علی خامنه ای، سید محمد خامنه ای (اخوی ایشان)، شیخ علی اکبر هاشمی رفسنجانی، شیخ محمد جواد باهنر، جوادی آملی، شیخ علی طهرانی، امامی کاشانی، غلامحسین ابراهیمی دینانی و... حجره آیت الله مهدوی کنی درست در قسمت فوقانی حجره ما قرار داشت و در اوقات سحر، بیداری ایشان برای تهجد با باز و بسته شدن درب حجره کاملاً در طبقه پایین احساس می شد و این خود توفیقی بود که ما هم زودتر بیدار شویم. بنده در همان مدرسه و در همان سال - شاید ۱۳۳۴ - با ایشان آشنا شدم و هر روز در نماز جماعت ظهر و مغرب در مسجد مدرسه حجتیه که توسط مرحوم آیت الله سید کاظم شریعتمداری اقامه می شد،

■ آیت‌الله حاج شیخ محمد باقری کنی در کنار برادرش آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی



آیت‌الله مهدوی کنی با چند نفر دیگر از فضلا مانند شهید شیخ فضل‌الله محلاتی علاوه بر طلاب جوان مانند بنده و آقای حاجتی کرمانی و آقای قربانی و... «سمپات» فداییان اسلام به شمار می‌رفتند و علاقمندی این آقایان به فعالیت و شرکت در اجتماعات بیشتر بود

محمدرضا مهدوی کنی

س - اظهارات خودتان را چگونه گواهی می‌نمایید؟
ج - اظهارات خود را به امضا گواهی می‌کنم.
محمدرضا مهدوی کنی(۱)

جنابعالی پس از انقلاب از ایشان نپرسیدید که چرا ذکری از شما به عمل آمده است که به تعبیر ایشان «تلفنی موضوع اعلامیه را به ایشان اطلاع داده‌اید»؟

چرا، اتفاقاً این نکته را در دیداری پس از اطلاع از آن بازجویی سؤال کردم. با لبخند همیشگی گفتند: من در آن بازجویی تحت فشار بودم که نویسنده اعلامیه و محل چاپ و توزیع کننده را معرفی کنم و بگویم چه کسی آنها را نوشته و در کجا چاپ شده و چگونه به مسجد جلیلی آورده شده که در آنجا پخش شده است. لذا من به‌طور کلی گفتم: آقای خسروشاهی تلفنی موضوع را به من اطلاع داد و از آوردن آنها به مسجد توسط جنابعالی ذکری به میان نیامد، به اضافه اینکه به هنگام ذکر نام، متوجه بودم که اگر نام کوچک طرف را هم بپرسند یک اسم مستعار و جعلی بگویم، چون فامیل خسروشاهی کلی بود ولی الحمدلله موضوع به خیر گذشت و پرسشی در این زمینه به عمل نیامد.

مسئله جنابعالی دیدارهای مکرری با آیت‌الله

در مورد بازجویی ساواک از ایشان راجع به نشر و توزیع اعلامیه‌ای که برای دفاع از امام خمینی و بر ضد رژیم بعث و ایران و از قم منتشر شده بود، ایشان به‌طور زیرکانه‌ای از پاسخ‌های تلفیقی و اشاره‌ای استفاده کرده‌اند تا شخص خاصی را در امر نوشتن، چاپ و توزیع اعلامیه‌ها معرفی نکنند. دقت در متن آن بخش از بازجویی که به نام حقیر هم اشاره شده، در چگونگی پاسخ‌های ایشان روشن‌تر است:

س - با احراز هویت شما آقای محمدرضا مهدوی کنی فرزند اسدالله لطفاً ضمن تعیین متن اعلامیه روز ۵/۷/۵۷ و معرفی تهیه‌کننده و محل چاپ و انتشار آن اقدامات فردی و مشترک خودتان را در این زمینه مرقوم نمایند؟

ج - من مضمون اعلامیه را اجمالاً می‌دانم که در مورد ابراز انزجار از عمل حکومت عراق نسبت به آیت‌الله‌العظمی خمینی و دعوت به تعطیل بازار بوده است در مورد تهیه و چاپ و انتشار آن هیچ‌گونه اطلاعی ندارم. محمدرضا مهدوی کنی س - هدف از اعلام تعطیل و دعوت مردم به اعتصاب چه بوده است؟

ج - هدف از اعلام تعطیل همانطور که عرض کردم و در متن اعلامیه موجود است ابراز انزجار از عمل حکومت عراق بود. محمدرضا مهدوی کنی س - لازم است تعیین فرمایید چگونه از تهیه و چاپ و توزیع اعلامیه مورد بحث مطلع شدید و چه اقدامات و مذاکراتی نموده‌اید؟

ج - معمولاً در این‌گونه اعلامیه‌ها طریق اطلاع تلفن است و آن‌طور که به یاد دارم ظاهراً آقای خسروشاهی به من تلفن زدند و من هیچ‌گونه دخالتی در تهیه و توزیع و چاپ آن نداشتم.
س - لطفاً روز اطلاع از چگونگی اعلامیه را مشخص و دیگر افرادی که در این زمینه اقداماتی نموده‌اند معرفی کنید.

ج - کاملاً یادم نیست ولی آنچه که به یاد دارم سه روز قبل از صدور آن بوده است و همان‌طور که عرض کردم من در جهات دیگر اطلاعاتی ندارم.

بر تهجد و شرکت مداوم در نماز جماعت ظهر و مغرب، در مراسم دعای کمیل و دعای سمات هم که توسط بنده، آیت‌الله سید محسن خرازی، آیت‌الله رضا استادی و حجت‌الاسلام و المسلمین ناطق نوری در مدرسه برگزار می‌شد، حضور می‌یافت و در گوشه‌ای همراه دیگر طلاب به آن مشغول می‌شد. البته اشتغالات طلاب، شرایط مدرسه، تفاوت‌های سنی، محلی و منطقه‌ای عملاً مانع از رفت و آمدها و دید و بازدیدها بود، ولی در همان جلسات درس و بحث و حضور در مراسم دعا و یا اعیاد مذهبی که توسط طلاب در مسجد و یا کتابخانه مدرسه برگزار می‌شد، حضور آقایان برای انس معتم بود و آشنایی‌ها منجر به دوستی می‌شد، اگر چه گاهی با ده سال یا بیشتر اختلاف سن همراه بود. البته بعد از چند سال ایشان به تهران منتقل شدند و به‌طور طبیعی - قبل از آغاز نهضت ضد دیکتاتوری در قم - توفیق دیدار سلب شده بود، ولی با آغاز نهضت و در همکاری حوزه با روحانیت تهران در امر مبارزه، روابط مبارزاتی عامل تجدید دیدارها می‌شد و گاهی که بنده حامل اعلامیه‌های قم برای تهران بودم، در مسجد جلیلی خدمت ایشان می‌رسیدم.

آیا آیت‌الله مهدوی کنی در دوران طلبگی و سکونت در قم، فعالیت سیاسی نیز داشتند؟ گرایشات سیاسی ایشان در آن دوره چگونه بود؟ در آن دوران یعنی در اوج فعالیت فداییان اسلام قبل از سال ۳۲، اغلب طلاب جوان و روشن‌بین، هوادار آیت‌الله کاشانی و فداییان اسلام محسوب می‌شدند. در آن برهه، آیت‌الله مهدوی کنی با چند نفر دیگر از فضلا مانند شهید شیخ فضل‌الله محلاتی علاوه بر طلاب جوان مانند بنده و آقای حاجتی کرمانی و آقای قربانی و... «سمپات» فداییان اسلام به شمار می‌رفتند و چون آیت‌الله کاشانی هم رهبری معنوی نهضت ملی شدن صنعت نفت را به عهده داشتند، علاقمندی این آقایان به فعالیت و شرکت در اجتماعات بیشتر بود، ولی پس از خانه‌نشینی شدن آیت‌الله کاشانی توسط دوستان ملی‌گرا! و سرکوب نهضت توسط کودتاچیان و اعدام رهبری فداییان اسلام توسط رژیم شاه و تا آغاز نهضت امام خمینی فعالیت سیاسی مشهودی در قم وجود نداشت... و با آغاز نهضت، آیت‌الله مهدوی هم وارد صحنه شدند و تا آخر هم به نهضت و انقلاب وفادار ماندند.

در بازجویی‌های ساواک از آیت‌الله مهدوی یک جا هم نام جنابعالی ذکر شده است که گویا مسئول رساندن اعلامیه‌ها و یا پیام‌ها به ایشان در مسجد جلیلی بودید. از ایفای این نقش، چه خاطراتی دارید؟

البته در این زمینه بنده تنها نبودم، بلکه به‌طور عملی مسئولیت‌ها متفاوت و تقسیم شده بود. یعنی همیشه من پیام‌رسان و یا عامل تحویل اعلامیه‌ها به مسجد جلیلی و یا ایشان نبودم، بلکه رفقای دیگری هم بودند که به این مسئولیت‌ها می‌پرداختند و برای اینکه از طرف ساواک یک فرد واحد شناسایی نشود، این امر به عهده افراد مختلفی گذاشته می‌شد.



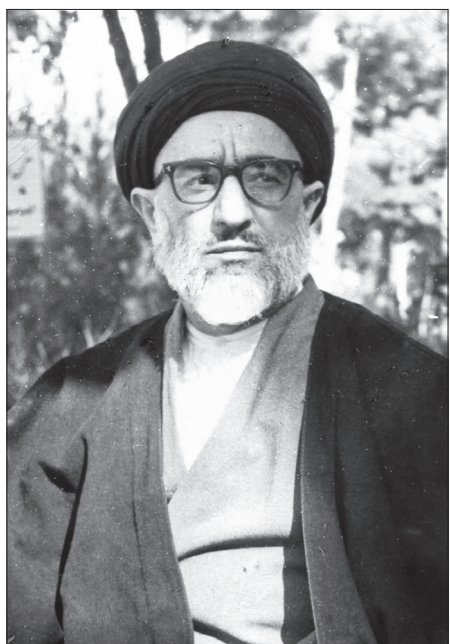
طالقانی، نظر ایشان در باره آیت‌الله طالقانی و نهضت آزادی اولیه چه بود؟

آیت‌الله مهدوی کنی یک فرد منصف و به تمام معنی متشرع بود. او حقایق را فدای سیاست نمی‌کرد، بلکه سیاست را وسیله‌ای برای تثبیت حق می‌دانست. آیت‌الله مهدوی کنی در مورد آیت‌الله طالقانی بر این باور بودند که ایشان یک روحانی نواندیش سیاسی و به مفهوم صحیح انقلابی بود و به همین دلیل در فعالیت‌های سیاسی همیشه حضور داشت و همواره در فکر جذب افراد، گروه‌ها و سازمان‌ها بود و با پدیده شوم «دفاعه»! میانه خوبی نداشت و روی همین اصل چه در دورانی که در زندان بودند و چه پس از آزادی همواره می‌کوشیدند عناصر جوان سازمان‌ها و گروه‌ها را به سوی حق و درستی دعوت و جذب کنند. به همین دلیل حتی با سازمان مجاهدین در اوایل انقلاب هم علی‌رغم زاویه‌ای که سازمان در برابر انقلاب دچار آن شده بود، مدارا می‌کرد تا بلکه بتواند آنها را از سقوط در منجلاب اپوزیسیون ضد نظام جلوگیری کند. آیت‌الله طالقانی این روش را در سال ۱۳۴۰ در مسئله شرکت در تأسیس سازمان نهضت آزادی هم در پیش گرفتند و خواستند جوانان سردرگم مشتاق مبارزه با استبداد و استعمار را به جای گرایش به جناح‌های گوناگون چپ، به سوی اسلام انقلابی دعوت کنند و موفق هم بودند. در واقع آیت‌الله طالقانی به عنوان یک روحانی سیاسی فقط در تأسیس نهضت آزادی شرکت و دخالت نکرد، بلکه او به عنوان پدر معنوی حرکت جدید وارد میدان شد تا از هر گونه انحراف و کج‌سلیقگی دوستان جلوگیری کند و موفق هم بود.

از دیدگاه آیت‌الله مهدوی کنی، آیت‌الله طالقانی با شناخت دو فرهنگ حاکم بر دانشگاه و حوزه‌های علمیه، وجه مشترکی را یافته بود که می‌خواست توسط آن این دو نهاد تأثیرگذار را در راستای اهداف اصیل حرکت اسلامی هماهنگ

یک بار هم تعدادی از کتاب‌های خود را برای اهدا به ایشان به منزلشان برده بودم. مجلسی بود که عده‌ای هم حضور داشتند. به نظرم مجلس روضه بود. پس از پایان و موقع رفتن آنها را اهدا کردم و گفتم: «یحمل اسفارا!» ایشان گفتند: «جناب‌عالی که از قدیم چنین بودید!..» بعضی از حضار خندیدند و ایشان فرمود البته شوخی کردم. ایشان از قدیم و از مدرسه حجتیه که طلبه نوجوانی بودند، «حامل علم» بودند و شاهد بودم که با شور و شوق و جدیت به دنبال بحث و مطالعه و کتاب بودند و همیشه هم علاوه بر کتب درسی کتاب‌های جدید هم زیر بغل ایشان بود و این نشان می‌داد از همان وقت به دنبال مطالب جدیدی هستند.

با توجه به آشنایی و ارتباط مستقیم جناب‌عالی با آیت‌الله مهدوی کنی و دوستان و یاران آیت‌الله



۱۳۴۴. آیت‌الله سید محمود طالقانی در زندان شماره ۴ قصر

مهدوی کنی داشته‌اید. خاطره خاصی از این ملاقات‌ها ندارید؟

خاطرات بسیاری هست که نقل همه آنها در یک گفتگوی کوتاه مقدور نیست.. یکی دو خاطره را که خالی از طنز و مزاح هم نیست و الان در ذهنم خطور کرد نقل می‌کنم.

یک بار موضوعی را که از نظر من مهم بود که به سمع آیت‌الله خامنه‌ای برسد، با ایشان مطرح کردم که یادآور شونید. در پاسخ من با لبخند همیشگی گفتند: «اتفاقاً این مطلب را چندی پیش من به ایشان یادآور شدم، ولی لایگوشون (گوش نمی‌دهند)». گفتم: «آیا مجاز هستم همین تعبیر ملیح را در دیداری به خود آقا بگویم؟» گفتند: «مانعی ندارد.» و در دیداری عین داستان و جمله آیت‌الله مهدوی کنی را به آقا نقل کردم و ایشان هم لبخندی زدند و گفتند: «لایگوشون به معنی این است که به اصطلاح اصلاً گوششان بدهکار نیست و حرف آدم را نمی‌شنوند، بلکه مرادشان این بوده که ترتیب اثر نمی‌دهند و این البته درست است، چون در مواردی ما نظرات مختلف دوستان را می‌شنویم و یعنی یگوشون. ولی با توجه به تعدد نظرات و پیشنهادهای نظریه مفید و اصلی را انتخاب و به آن عمل می‌کنیم» که باز من در دیدار دیگری با آیت‌الله مهدوی کنی پاسخ آقا را به ایشان نقل کردم.

یک بار هم در منزل مرحوم آیت‌الله محی‌الدین انواری که مجلس روضه‌ای بود و من هم رفته بودم، آیت‌الله مهدوی کنی تشریف آوردند و در کنار بنده نشستند.. موقعی که حلوا و خرما آوردند، ایشان نخوردند! به شوخی گفتم: حاج آقا! در مدرسه حجتیه می‌گفتند المؤمنون حلویون! جناب‌عالی امتناع کردید؟ البته این پس از انجام عمل قلب ایشان بود. آیت‌الله مهدوی کنی گفتند: بلی درست است ولی به شرط آنکه «لا یضرون»! باشد و دکترها پس از عمل به من گفته‌اند شیرینجات برای شما مضر است، بنابراین این عمل «مندوب» برایم غیر مسموح است! بعد افزودند: البته ما در مدرسه حجتیه مقید بودیم تا حد مقدور مستحبات را هم انجام دهیم، ولی شرایط جسمانی اکنون طوری شده است که اگر بتوانیم واجبات را ادا کنیم، باید خدا را شاکر باشیم که هنوز توان آن را داریم و جناب‌عالی هم ان‌شاءالله به سن و سال ما که برسید، به این مطلب واقف خواهید بود که البته الان بر آن کاملاً واقف شده‌ام!..

آیت‌الله مهدوی کنی در مورد آیت‌الله طالقانی بر این باور بودند که: ایشان یک روحانی نواندیش سیاسی و به مفهوم صحیح انقلابی بود و به همین دلیل در فعالیت‌های سیاسی همیشه حضور داشت و همواره در فکر جذب افراد، گروه‌ها و سازمان‌ها بود

آیت‌الله مهدوی کنی یک فرد منصف و به تمام معنی متشرع بود. او حقایق را فدای سیاست نمی‌کرد، بلکه سیاست را وسیله‌ای برای تثبیت حق می‌دانست

و متحد سازد. آیت‌الله مهدوی کنی در مصاحبه با ماهنامه «شاهدیاران» یادنامه آیت‌الله طالقانی، به صراحت می‌گوید: اغلب ما در روحانیت مبارز شناخت دقیق و عینی با اندیشه‌ها و افکار نواندیشان دینی دانشگاهیان روشنفکر نداشتیم. برخلاف آیت‌الله طالقانی که به‌طور ریشه‌ای در این زمینه شناخت لازم داشت و برای رفع کلی این مشکل و عدم شناخت‌ها باید طرح جدیدی می‌داشتیم و آن ارتباط مستقیم با دانشگاه‌ها و یا حتی تأسیس دانشگاهی مستقل بود که کارساز باشد: «... اینکه ما دانشگاه امام صادق را تأسیس کردیم، یکی از دلایل عمده‌اش همین بود که می‌دیدیم در شورای انقلاب که همه مسلمان بودیم، همه هم بحث از انقلاب، اسلام و احکام اسلام می‌کنیم، در مقام نظری و همچنین اجرایی بر سر دوراهی قرار می‌گرفتیم. علتش این بود که حرف همدیگر را نمی‌فهمیدیم. ما طلبه بودیم و در حوزه درس خوانده بودیم و اصطلاحات خاصی داشتیم، آنها در دانشگاه یا اروپا تحصیل کرده بودند

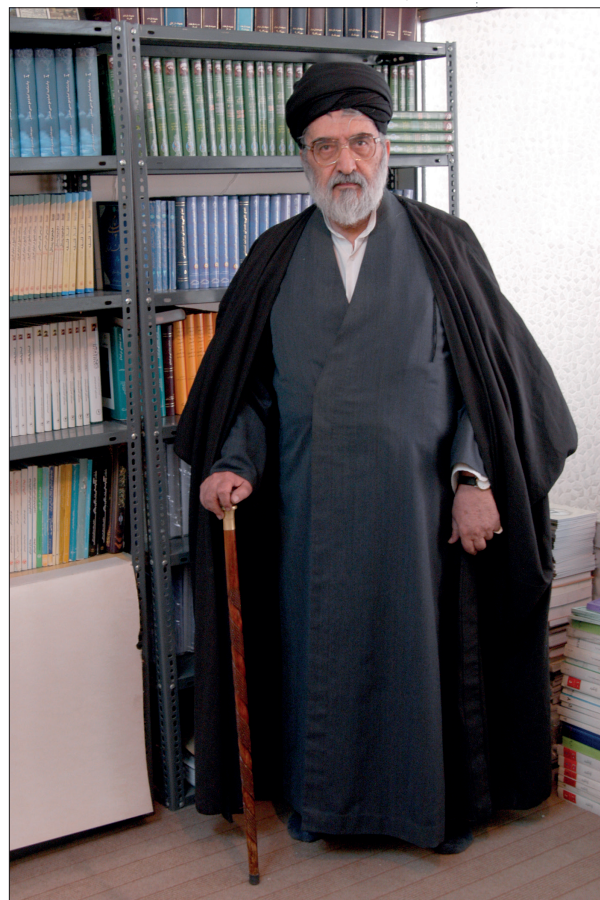
و قهراً در فهم حرف‌های همدیگر مشکلاتی داشتیم و این حلقه‌های مفقوده را باید یک کسی می‌آمد، پیدا و پیوندها را برقرار می‌کرد. اگر آقا بودند شاید این وضع پیش نمی‌آمد. همین حالا هم می‌گوییم دوستان نهضتی کسانی بودند که اهل عبادت و خمس بودند. بعضی‌ها تا یکی دو سال قبل از فوت امام وجوهاتشان را می‌آوردند و به من می‌دادند که به امام بدهم. آدم‌های متدین و مقید به خمس و این حرف‌ها بودند، نه اینکه فقط اسما مسلمان باشند. می‌دانم با آنچه که گفتم حق مطلب ادا نشد، ولی متأسفانه بعضی از مطالب از یادم رفته است. به هر حال امیدواریم خداوند منزل مجاهدین راه خدا را به ایشان عنایت فرماید...» این خلاصه‌ای از نکات خاص مربوط به مسائل روز و آیت‌الله طالقانی و دوستان نهضت بود که آیت‌الله مهدوی کنی آن را در مصاحبه‌ای بیان کرده‌اند...

در باره مسائل جاری کشور، در دیدارهای خود چیزی بیان نمی‌کردند؟ در این باره از ایشان چه خاطره‌ای دارید؟
در آن برهه، البته بنده بیشتر در مأموریت خارج از کشور بودم و

مانند سابق طبعاً نمی‌توانستم خدمت ایشان برسم، ولی در سفری که از «واتیکان» به تهران آمده بودم به دیدار ایشان در محل جامعه «روحانیت مبارز» رفتم و یک ساعتی به ارائه گزارش از عملکرد سفارت و چگونگی روابط ما با واتیکان و پاپ و رهبران کلیسا پرداختم و ایشان ضمن تقدیر و تشکر گفتند که: ما از مدرسه حجتیه به جنابعالی ارادت داشتیم و الان هم همچنان ارادت ادامه دارد. امیدوارم همیشه موفق باشید.

در این دیدار مطلب خاصی مطرح نکردند؟

در آن روز قیافه ایشان را که همیشه خندان و بشاش بود، گرفته و متأثر دیدم. پرسیدم ان‌شاءالله کسالتی نباشد؟ گفتند: کاش کسالت فیزیکی بود! قبل از اینکه خدمت شما بیایم، گزارشی را در باره تغییر وضع روحانیون تهران می‌خواندم که سخت متأثر و متالم شدم. در این گزارش به‌طور مشروح نقل شده است که پس از پیروزی انقلاب بعضی از آقایان علما و روحانیون و ائمه مساجد شهر یا خانه خود را «نوسازی» کرده و بر طبقات آن افزوده‌اند و یا خانه خود را عوض کرده و منزل بزرگ‌تری را گرفته‌اند و عده‌ای هم که اصولاً محل کار و مسجدشان در جنوب تهران یا مرکز شهر است، به قسمت شمال تهران منتقل شده‌اند!... این نوع عملکرد از دید مردم پنهان نیست و به‌طور طبیعی آثار منفی در دید آنها خواهد داشت. نمی‌گویم یک روحانی همیشه در یک منزل کوچک و یا در یک دخمه زندگی کند، ولی ملاحظه شرایط کشور، جنگ، شهادت جوانان و وضع اقتصادی مردم یک ضرورت حیاتی است و امثال ما باید



قبل از دیگران به این نکات توجه کنیم...
جنابعالی در دانشگاه امام صادق (ع) حضور علمی و تدریس نداشتید؟

به علت عدم حضور در ایران، توفیق تدریس و حضور علمی در دانشگاه امام صادق (ع) نصیب بنده نشد، ولی به نظرم دو بار برای حضور در جلسه دفاع از رساله یکی از دانشجویان آن دانشگاه که حقیر استاد راهنمای او بودم، در سالن کوچک اجتماع آن دانشگاه حضور یافتم که همراه با سخنرانی کوتاهی در باره حرکت‌های اسلامی معاصر بود... در واقع همکاری علمی و عملی نداشتیم و پس از مراجعت هم به علت مرور زمان و کهنوت سن این توفیق نصیبم نشد و البته چندین ترم در دانشکده حقوق دانشگاه تهران درس داشتم که آن هم استمرار نیافت.

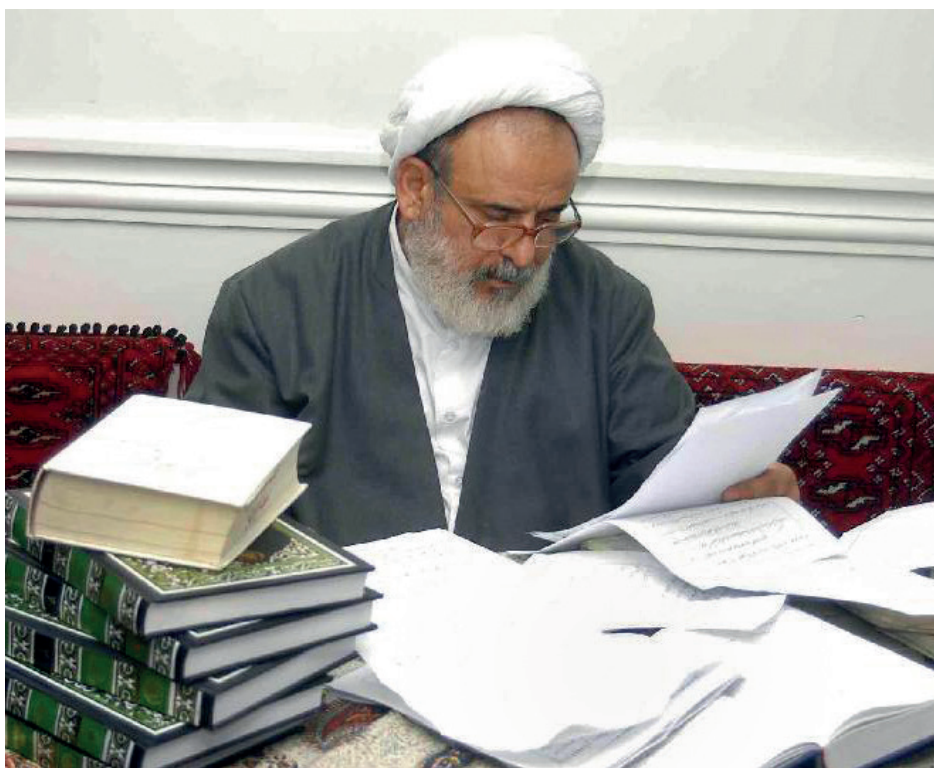
آخرین دیدار شما با ایشان کی بود؟

آخرین دیدار در مجلس بزرگداشت مرحوم آیت‌الله شیخ علی مشکینی در حوزه علمیه قم بود که ایشان ریاست آن اجلاس را به عهده داشتند و پس از سخنرانی ایشان و رونمایی از مجموعه آثار آیت‌الله مشکینی که به همت مؤسسه دارالحدیث و نظارت حجت‌الاسلام و المسلمین جناب محمدمهدی مهریزی چاپ شده بود، دوستان و اساتید دیگری هم سخنرانی کردند و در پایان جلسه که بنده عازم رفتن بودم به اتاقی هدایت شدم که محفلی از علما شرکت‌کننده بود، از جمله حضرات آقایان: محمدی گلپایگانی، رضا استادی، محمد ری شهری، قاضی عسگر، ستوده، مهدوی کنی و دیگران که گرمابخش مجلس ایشان بودند و صحبت از سن حضار به عمل آمد که ایشان سن خود را گفتند و اضافه کردند که ابوی ما در حدود ۱۰۰ سالگی مرحوم شد و ما هنوز ده پانزده سالی با آن فاصله داریم!

سپس ایشان از وضع کتابخانه ما در قم سؤال کردند که گفتم الحمدلله مشغولیم، ولی چون دوستان و اعظام همکاری عملی نداشته‌اند، هنوز مشکلاتی داریم و از جمله عدم اهدای آثار چاپی و تألیفی خودشان و یا کتاب‌هایی که مؤسسه وابسته به آنها چاپ و منتشر کرده‌اند. در همان مجلس ایشان با اعلام اینکه نوعاً با دادن کتاب مجانی موافق نیستیم، چون کسی که کتاب را رایگان به دست آورد، دیگر به مطالعه آن همت نمی‌گمارد، اما کتابخانه شما چون عمومی است، یک مجموعه کامل از کتب منتشر شده توسط دانشکده امام صادق (ع) به کتابخانه شما اهدا شده است. البته با همت والای حجت‌الاسلام و المسلمین جناب آقای میرلوحی این امر عملی شده و مجموعه انتشارات دانشگاه امام صادق (ع) کتابخانه عمومی ما را زینت‌بخش کرده است و امیدواریم که به همت مسئولان محترم آن دانشگاه، این تعاون و تبادل فرهنگی همچنان ادامه یابد. ■

پی‌نوشت:

(۱) یاران امام به روایت اسناد ساواک، ج ۸۳، ص ۲۲۴



«جلوه‌هایی از منش علمی و عملی آیت‌الله مهدوی کنی» در گفت‌وگو با
حجت‌الاسلام والمسلمین حسین انصاریان

امام آینده آقای مهدوی را تایید کرد

بندگان مخلص خداست. هم طلبه‌هایی که ایشان تربیت کردند عالمان و طلبه‌های مفیدی بودند و هم غیر طلبه‌ها و مسجد ایشان مجمع متدینین واقعی تهران بود. آقای مهدوی کنی در اینجا درس می‌خوانند و از اخلاقیات مرحوم آقای برهان برهان بهره‌مند می‌شوند. آقای مهدوی کنی در کنار آقای برهان، تقریباً شخصیت اسلامی ریشه‌داری را شکل می‌دهند و عایق‌بندی می‌کنند که خطرها نتواند به او زخم بزند. بعد به قم مشرف می‌شوند. زمانی که ایشان به قم می‌روند عالم نفس‌دار کم نیست. مرحوم آیت‌الله خوانساری که دعای باران و نماز باران خواندند و باران آمد، مرحوم آیت‌الله حجت شخصیت برجسته علمی و امام حسینی بودند، مرحوم آیت‌الله صدر پدر امام موسی صدر و از همه اینها در علم و

به لحاظ علمی و اخلاقی در چه مکتبی تربیت یافت؟ اساتید ایشان چه شخصیت‌هایی بودند و تا چه حد در نضج‌گیری شخصیت ایشان تأثیر داشتند؟

در ایام طلبگی ایشان، من پنج شش ساله و یا اول دبستان بودم. در محله خراسان عالم صاحب نفس با کرامتی به نام مرحوم حاج شیخ علی‌اکبر برهان بود که واقعا لقب «حجت‌الله» و «آیت‌الله» برانده ایشان بود. آیت‌الله مهدوی کنی با ایشان برخورد می‌کند، یا یکی از افرادی که به آقای برهان برمی‌خورد، مرحوم آیت‌الله حاج‌آقا مجتهدی تهرانی بود که این حوزه با عظمت را داشت و چقدر طلبه مفید تربیت کرد. عالمان دیگری را هم دیدم که اینها نفس‌خورده حاج آقا برهان بودند.

فکر می‌کنم آقای مهدوی کنی که آن پدر و مادر را داشت، تقوا، خدا ترسی و ایمانش را حاج شیخ علی‌اکبر برهان بارورتر، کامل‌تر و جامع‌تر کرد. حاج آقای برهان یکی از شرایط پذیرش طلبه‌اش این بود که نباید نماز شبش ترک شود. البته اهل اجبار نبود، ولی کانون علم، عشق و مهربانی و به‌گونه‌ای بود که شرایطی را که به یک طلبه پیشنهاد می‌داد، آن طلبه به راحتی قبول می‌کرد، زیرا می‌دید ایشان خودش یکی از

ایشان برای خدمت به مردم و دین صلاح نمی‌بینند در قم بمانند و می‌گویند: اگر در قم باشیم باید درس بخوانیم و درس بدهیم و کارم آنقدر شعاع پیدانمی‌کند، نمی‌توانم دینداری را به مردم انتقال بدهیم. لذا به تهران می‌آیند



درآمد

راوی خاطره‌ها و تحلیل‌هایی که در پی می‌آید، علاوه بر آنکه در زمره واعظان نام‌آشنا و محبوب دیار ماست، از دوستان دیرین و مبارز حضرت آیت‌الله مهدوی کنی نیز هست. حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسین انصاریان، گذشته از نسبت سببی با آن بزرگوار، در زمره یکی از اصحاب جلسه‌ای است که برخی از عالمان و واعظان تهران برای هماهنگی در امر مبارزه تشکیل می‌دادند و آیت‌الله مهدوی یکی از ارکان و اعضای موثر آن بود. در بازگویی منش رئیس فقید مجلس خبرگان با استاد انصاریان گفت‌وگو و شنودی کوتاه صورت گرفته است که حاصل آن پیش روی شماست.

در آغاز این گفت‌وگو، لطفا مقداری در باره پیشینه دینی منطقه کن و عالمان شاخص نام‌آور آن توضیح بفرمائید. این منطقه از نظر علایق دینی مردمانش چه وضعیتی دارد؟

بسم الله الرحمن الرحیم. منطقه کن از زمان‌های گذشته جزو مناطق متدین و عالم‌پرور بوده است. یکی از علت‌های ظهور شخصیت‌های علمی از کن، پدر و مادری ایشان بود که واقعا مادران پاکدامن، عفیف، اهل ایمان و اهل یقینی بودند و پدرانشان هم در تأمین مال حلال تلاش می‌کردند که دسترنج خودشان باشد. دامن چنین مادرانی و آغوش چنین پدرانی و چنین منطقه متدین و لقمه‌های حلالی، اقتضا می‌کرد علمایی حتی در حد مرجعیت اعلای شیعه از کن بروز کنند. متنها چون معروف‌ترینشان عالم بزرگ، شجاع و دین‌شناس در زمان قاجار، آیت‌الله‌العظمی حاج ملا علی کنی خیلی جلوه کرد، جا برای شهرت دیگران نماند. زمانی که در قم طلبه بودم با چهره‌های عالمی برخورد داشتم که اصالتا اهل کن و عالمان بسیار متدین، باتقوا، نفس‌دار و اثرگذاری بودند. خود من هم بیش از ده سال در ایام محرم و صفر در آنجا منبر می‌رفتم و چون در زمان جوانی به آنجا می‌رفتم با چهره‌های قدیمی آشنا بودم. حتی بدنه عظیمی از مردم کن با عبا، پالتو و محاسن بودند و چهره‌های ملکوتی داشتند و اهل خدا بودند. پدر و مادرانی هم از همان گروه همان طایفه و همان جمعیت فرزندان را تحویل دادند که یکی از آنها مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمدرضا مهدوی کنی است. از دیدگاه جنابعالی مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی

۱۳۶۰. آیت‌الله مهدوی کنی به اتفاق اعضای کابینه‌اش در دیدار با امام خمینی در جماران



و تهدید می‌کردند. آقای مهدوی تا وقتی که زندان نرفته بودند، هم در خانه جلسه می‌گرفتند، هم کارگردانی می‌کردند و هم از طریق مسجد جلیلی نمی‌گذاشتند در آن منطقه شعله انقلاب خاموش شود. بعد از انقلاب ایشان رئیس کمیته شدند و خدمتشان همکاری می‌کردم. از جریان ازدواج برادرشان با فرزند آیت‌الله مهدوی کنی چه خاطره‌ای دارید؟ چه جنبه‌هایی از این ماجرا برای شما مهم و جالب بودند؟

برادرم از دختر ایشان خواستگاری کرد. در ملاقاتی که آقای مهدوی کنی با من کردند از من پرسیدند: «به برادرشان اعتماد دارید؟» پاسخ دادم: «بله». سؤال کردند: «چیزی دارند؟» جواب دادم: «خیر، شما نخست‌وزیر مملکت هستید. حاضرید به یک جوان بی پول و خانه دختر بدهید؟» گفتند: «چون شما متدین بودن او را تأیید می‌کنید، بله. من نخست‌وزیر دخترم را به کسی می‌دهم که فعلاً درآمدی ندارد». در آن زمان اخوی ما معلم مدارس اسلامی بود و آقای مهدوی کنی خیلی راحت حاضر شدند اخوی ما با دختر ایشان ازدواج کند و این درس بزرگی بود.

چه چیز باعث می‌شود شخصی مثل حضرت امام در باره ایشان بفرمایند من به ایشان ارادت دارم و خواهم داشت؟

اینکه امام هم در وصف ایشان گفته است: «من به ایشان ارادت داشتم، دارم و خواهم داشت» و به نوعی آینده ایشان را تأیید کرده‌اند به خاطر آشنایی با ایشان از قم است. به دلیل خصوصیتی که گفته شد و تربیت در دامن چنان پدر و مادری و تربیت توسط مرحوم برهان است. ایشان لب خطر ماند و ماندگار شد. خودش را در همه شرایط در حالت ایمانی نگه داشت. این باعث شد امام بگویند ارادت هم خواهند داشت، چون حس می‌کردند ایشان کسی نیستند که در کوران حوادث چپ کنند. خدایش در اعلیٰ علین جای دهد. ان شاء الله تعالی ■

اینکه حضرت امام در وصف ایشان گفته است: «من به ایشان ارادت داشتم، دارم و خواهم داشت» و به نوعی آینده ایشان را تأیید کرده‌اند به خاطر آشنایی با ایشان از قم است...

معنویت بالاتر مرحوم آیت‌الله بروجردی. آیت‌الله مهدوی کنی این چهره‌ها را می‌بینند و با استفاده از علم، اخلاق، عرفان و دینداری‌شان همین طور به کمالاتشان می‌افزایند.

نقش آیت‌الله مهدوی کنی در مبارزات انقلاب را تا چه میزان موثر ارزیابی می‌کنید و احیاناً از فعالیت‌های مبارزاتی ایشان چه خاطراتی دارید؟

ایشان برای خدمت به مردم و دین صلاح نمی‌بینند در قم بمانند و می‌گویند: اگر در قم باشم باید درس بخوانم و درس بدهم و کارم آن قدر شعاع پیدا نمی‌کند، نمی‌توانم دینداری را به مردم انتقال بدهم. لذا به تهران می‌آیند. مسجد جلیلی در شروع نهضت امام خمینی یکی از کانون‌های اصلی انقلاب می‌شود، اما نه با مردم مسجد بلکه با محوریت خود ایشان. امام تبعید و یاران امام دچار مشکلاتی می‌شوند که خود امام هم گرفتار آن بودند، زندان، تبعید، شکنجه و منبر نرفتن. آقای مهدوی کنی هم که در صف اول این کار بود، از این عوارض در امان نماند. سال ۵۰ فشارها و زندان‌ها خیلی کشنده نبود، اما بعد از آن با کارهایی که شاه کرد و تاج‌گذاری و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، امام ساکت نشست و اعلامیه می‌داد و آیت‌الله مهدوی کنی و دوستان بنا گذاشتند با آنهایی که در آن زمان از بردن نام امام ابایی نداشتند، تشکیلات منظمی را سر پا کنند. آنها شروع به شناسایی کردند و رویهم رفته در تهران آن زمان، کسانی که اهل مبارزه بودند و



حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ حسین انصاریان در مراسم تشییع آیت‌الله مهدوی در دانشگاه تهران



سخنان ایشان به هنگام پذیرش ریاست خبرگان، ارادت ما را بیشتر کرد

«آیت‌الله مهدوی کنی و آموزش سیاست اخلاقی» در گفت و شنود با آیت‌الله شیخ علی اصغر معصومی شاهرودی



درآمد

عالم جلیل و مجاهد، حضرت آیت‌الله شیخ علی اصغر معصومی شاهرودی، از دانش‌آموختگان حوزه مبارکه نجف اشرف و تلامذه فاضل حضرات آیات عظام سید محمود شاهرودی و سید ابوالقاسم خویی است. ایشان پس از بازگشت به ایران در آغاز دهه ۴۰ به جرگه مبارزان داخلی پیوست و چندین بار زندان و تبعید رژیم شاه را تحمل کرد. پس از پیروزی انقلاب نیز به حکم حضرت امام خمینی و رهبر معظم انقلاب، سال‌ها امامت جمعه شهرستان تربت حیدریه را برعهده داشت و منشأ خدمات بسیار بود. آیت‌الله معصومی در گفت و شنود پیش روی، ضمن بزرگداشت یاد و خاطره دوست دیرین خود حضرت آیت‌الله مهدوی کنی، از شرایط حال آینده مجلس خبرگان رهبری سخن گفته است که می‌تواند روشنگر و آگاهی بخش باشد. امید آنکه مقبول افتد.

با تشکر از جناب‌عالی به خاطر شرکت در این گفت و شنود، لطفاً در آغاز سخن از پیشینه ارتباطات و خاطراتان با مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی بفرمایید.

بسم‌الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین. عالم بزرگوار، مرحوم حضرت آیت‌الله آقای شیخ محمدرضا مهدوی کنی «اعلی الله مقامه الشریف» از متولدین منطقه کن از قراء و قصبات اطراف تهران هستند. این منطقه بسیار متدین‌نشین و دارای مساجد، حسینیه‌ها و مراسم مذهبی باشکوهی است. خودم در سفرهایی به کن، شاهد بعضی از این مجالس بودم. علمای محترم و با نفوذی را به جامعه تشیع تحویل داده که یکی از شاخص‌ترین و معروف‌ترین آنها، مرحوم آیت‌الله العظمی آقای

حاج ملا علی کنی «رضوان الله تعالی علیه» است. این بزرگوار از شخصیت‌های رده اول روحانی تهران در دوره سلطنت ناصرالدین شاه بود و مبارزات ایشان با قراردادهای استعماری امثال رویترز و چهره‌هایی چون میرزا حسین خان سپهسالار، از مسائل نمایان تاریخ معاصر است. نفوذ این بزرگوار به حدی بود که وقتی ناصرالدین شاه از سفر فرنگ برگشت، با اطلاع و استحضاری که از معاملات و توافقات استعماری که شاه در فرنگ انجام داده بود داشت، دیگر او را به خانه خود راه نداد! ریشه برخی از عداوت‌های تاریخ‌نگاران نسبت به ایشان به مبارزات ضد استعماری آن بزرگوار برمی‌گردد. این نکات در کتاب‌های تاریخی درج شده‌اند و از مجال گفت و گوی ما خارج هستند.

اما در مورد شخص مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی، بنده تقریباً با ایشان هم‌سن و سال بودم. وقتی در حوالی ۲۱ سالگی به تهران رفت و آمد می‌کردم، نزد بسیاری از چهره‌های بزرگ علمی تهران از جمله مرحوم آیت‌الله حاج میرزا عبدالله چهلستونی و مرحوم آیت‌الله آشتیانی و دیگران تحصیل می‌کردم و از همان دوره، این بزرگوار را به جدیت در تحصیل، حسن سلوک و تقوا و مراقبت‌های اخلاقی می‌شناختم تا اینکه به نجف رفتم و سال‌ها بعد که به ایران برگشتم، در جریان مبارزات منتهی به انقلاب با ایشان بیشتر آشنا شدم و طبعاً علاقه زیادی هم به ایشان پیدا کردم. مرکز فعالیت‌های ایشان مسجد جلیلی تهران بود، اما در عین حال، با چهره‌های انقلابی شهرستان‌ها هم روابط حسنه‌ای داشت و از همان زمان نزد بسیاری از علمای شهرستان‌ها، وجهه خاصی پیدا کرد که البته این وجهه در سال‌های بعد، موجب فواید و برکات فراوانی شد که در جای خود به آنها اشاره خواهم کرد.

بعد از پیروزی انقلاب ایشان با حکم امام مسئول کمیته‌های انقلاب اسلامی سراسر کشور شدند. البته آن طور که از خودشان شنیدم در آغاز مایل نبودند بپذیرند، ولی چون مرحوم شهید آیت‌الله مطهری «رضوان الله علیه» نگران بودند که فرد

دیگری که صالح نبود، این حکم را بگیرد، از ایشان خواست این مسئولیت را بپذیرند و نهایتاً ایشان با اصرار شهید مطهری و حکم حضرت امام این مسئولیت خطیر را پذیرفتند. من هم بعد از انقلاب مأمور تأسیس کمیته‌های انقلاب اسلامی در گرگان و زرنند کرمان شدم و به همین دلیل با ایشان ارتباط و جلساتی در تهران داشتیم و طبعاً ارادت بیشتری پیدا کردیم.

اینجا به عنوان جمله معترضه عرض کنم که در آن دوره، کمیته‌ها خدمات بزرگی به انقلاب کردند و اساساً کارشان هم با صحت و سلامت بالایی انجام می‌شد، چون زیر نظر مجتهدین و علمای بزرگ مناطق بود. به هر حال در آن دوره، این خدمت بزرگ، زیر نظر حضرت آیت‌الله مهدوی کنی انجام می‌شد که از حسنات و برکات این بزرگوار برای انقلاب به شمار می‌رود. به هر حال این دوره گذشت تا اینکه پس از مدتی، من با حکم حضرت امام به عنوان امام جمعه شهرستان تربت حیدریه منصوب شدم. در آنجا

مرکز فعالیت‌های ایشان مسجد جلیلی تهران بود، اما در عین حال، با چهره‌های انقلابی شهرستان‌ها هم روابط حسنه‌ای داشت و از همان زمان نزد بسیاری از علمای شهرستان‌ها، وجهه خاصی پیدا کرد که البته این وجهه در سال‌های بعد، موجب فواید و برکات فراوانی شد

۱۳۹۰. آیت‌الله معصومی در کنار آیت‌الله مهدوی کنی در یکی از سخنرانی‌های رهبر معظم انقلاب در آغاز سال جدید در حرم رضوی (ع)



شرایط ریاست ایشان بر مجلس خبرگان، کاملاً به شکل طبیعی فراهم شد. ایشان وجاهت بالایی نزد علمای شهرستان‌ها و طبیعتاً علمای مجلس خبرگان داشتند و تقریباً همه با هر گرایشی ایشان را قبول داشتند و به ایشان احترام می‌گذاشتند

اقدامات عمرانی زیادی را انجام دادیم، از جمله مسجد جامع تربت، مسجد مناسی نبود و با حکم و اجازه حضرت امام، آنجا را تخریب کردم و مسجد و مصلاهی بزرگی با پنج شبستان ساختم که الان مورد استفاده مردم است. دانشگاه‌ها و مدارس زیادی را ساختم که بیان جزئیات آنها تفصیل زیادی دارد.

در آن دوره حضرت آیت‌الله مهدوی کنی، بر اساس سابقه ارادتی که نسبت به ایشان داشتم، به همراه مرحوم آیت‌الله شیخ محی‌الدین انواری و مرحوم آیت‌الله سیدحسن طاهری خرم‌آبادی (اعلی‌الله مقامهم اجمعین)، به تربت حیدریه تشریف آوردند و بر من وارد شدند و یک هفته افتخار پذیرایی از ایشان را داشتم. ایشان در این مدت از کارهایی که انجام شده بود، بازدید فرمودند و تشویق کردند. به نظر شما نقش مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی در تداوم انقلاب اسلامی آن هم در دوران سخت، خطیر و تعیین‌کننده آن تا چه میزان مؤثر و مغتنم بود؟

قاعدتاً شأن و جایگاه علمی و روحانی ایشان مانع از آن بود که مسئولیت اجرایی را بپذیرند، اما در مواردی که احساس می‌کرد انقلاب و نظام نیاز به کمک دارد، جایگاه والای خود را فراموش می‌کرد و تن به این کارها می‌داد. شأن ایشان بالاتر از این بود که رئیس کمیته یا وزیر کشور شوند. ایشان در بین علمای تهران از جامعیت

بسیاری از عرصه‌ها هستند. ایشان به هیچ وجه بنا نداشت وارد سمت‌های رسمی شود تا اینکه بعد از فتنه ۸۸، این ضرورت احساس شد که حضور ایشان در مقام ریاست مجلس خبرگان بسیاری از مشکلات و موانعی را که ممکن است برخی بر سر راه نظام پدید بیاورند، رفع خواهد کرد.

اتفاقاً سؤال بعدی ما هم در این باره بود. از دیدگاه جنابعالی به‌رغم بنای اولیه ایشان بر عدم پذیرش مشاغل رسمی در نظام، چرا در چند سال آخر عمر ریاست مجلس خبرگان را بپذیرفتند؟

کسانی که با خلیفات ایشان آشنایی و فی‌الجمله حشر و نشری با آن بزرگوار داشتند، می‌دانند که فوق‌العاده سخت قبول می‌کردند مسئولیتی را در نظام بپذیرند. ایشان بعد از دهه اول انقلاب بنا داشتند صرفاً در کارهای علمی و تربیتی مخصص شوند. منتهی در این دوره به تناسب شرایط و اصرارهای زیادی که به ایشان می‌شد، در انتخابات میان‌دوره‌ای وارد مجلس خبرگان شدند که هم در این زمینه و هم در پذیرش ریاست مجلس خبرگان، مطلقاً بنای بر نفی و عدم قبول داشتند، منتهی بعد از سال ۸۸ شرایط به‌گونه‌ای شد که نیاز بود شخصیتی انتخاب شود که اولاً وزنه سیاسی و انقلابی سنگینی داشته باشد و ثانیاً از جنبه علمی و فقهی مورد قبول همه باشد و در رأس مجلس خبرگان قرار بگیرد. شرایط ریاست ایشان بر مجلس خبرگان، کاملاً به شکل طبیعی فراهم شد.

ایشان وجاهت بالایی نزد علمای شهرستان‌ها و طبیعتاً علمای مجلس خبرگان داشتند و تقریباً همه با هر گرایشی ایشان را قبول داشتند و به ایشان احترام می‌گذاشتند. شرایط سیاسی جامعه هم می‌طلبید که شخصیت متفاوتی در قامت و شأن ایشان پذیرای این سمت شود. جمع بین این دو عامل سبب شد افراد بتوانند با اصرار زیاد ایشان را به پذیرش ریاست خبرگان مجاب کنند. جلوه زیبایی از شخصیت اخلاقی ایشان در سخنانی بود که بعد از انتخاب شدن به ریاست

خاصی برخوردار بود و تقریباً به عنوان نفر اول شناخته می‌شد و مهم این است که حضرت امام هم بر این امر صحنه می‌گذاشت.

در وقفنامه مدرسه مروی آمده است باید عالم اول تهران متولی آنجا باشد. پس از درگذشت مرحوم آیت‌الله امیرزبا باقر آشتیانی، حضرت امام، آیت‌الله مهدوی کنی را به عنوان تولیت مدرسه مروی معرفی کردند. این انتصاب نشان‌دهنده نگاه امام به ایشان است که ایشان را به عنوان روحانی اول تهران می‌شناختند. به هر حال پس از اینکه نظام از گردنه خطیر حوادث دهه اول انقلاب گذشت، این بزرگوار به این نتیجه رسید که جمهوری اسلامی به کادرسازی و تربیت چهره‌های مؤمن نیاز مبرم دارد و لذا بخش عمده خود را صرف اداره مدرسه مروی و تأسیس و اداره بسیار سخت و در عین حال بسیار درخشان دانشگاه امام صادق (ع) و نیروهای زیادی را تربیت کرد که بسیاری از آنان در حال حاضر گره‌گشای نظام در



آیت‌الله معصومی به اتفاق آیت‌الله واعظ طبسی در کنار آیت‌الله مهدوی کنی در یکی از جلسات مجلس خبرگان رهبری



مجلس خبرگان بیان فرمودند. آگاهان می‌دانستند نه تفویضی در کار بود و نه واگذاری این سمت، اما ایشان به احترام، چنین نکاتی را فرمودند که ارادت ما را به این بزرگوار خیلی بیشتر کرد. با عنایت به اینکه در تمامی جلسات خبرگان حضور فعالی داشته‌اید و دارید، شیوه ایشان را در اداره مجلس خبرگان رهبری چگونه ارزیابی می‌کنید؟

نفس و جبهه و احترام والا و بالای ایشان در مجلس خبرگان، به خودی خود سبب می‌شد تنش‌ها یا اختلاف نظرهایی که ممکن بود در دوران فتنه به وجود بیاید، به‌طور طبیعی ایجاد نشوند، چون انصاف‌مداری و نگاه احترام‌آمیز ایشان نسبت به همه افراد و جریان‌ها در مجلس خبرگان باعث می‌شد وفاق ایجاد شود. روش ایشان هم روش اقناعی بود و افراد احساس نمی‌کردند هیچ نوع جبهه‌بندی و غرضی در شیوه اداره ایشان در مجلس خبرگان وجود دارد و تصمیماتی که می‌گرفتند و رویکردهایی که اتخاذ می‌کردند، خود به خود مورد قبول همه واقع می‌شد. به نظر من رمز موفقیت ایشان در اداره مجلس خبرگان، جایگاه شخصیتی و وجهه‌ای بود که نزد اعضا و همه به‌طور طبیعی ایشان را قبول داشتند.

البته این حالت اختصاص به اعضای خبرگان نداشت و در سطح جامعه هم وجهه بسیار مثبت و احترام زیادی داشتند. مباحث اخلاقی که ایشان هر از چندگاهی، به‌ویژه در ماه مبارک رمضان در رسانه ملی بیان می‌فرمودند یا سخنرانی‌های دینی و اخلاقی ایشان در محافل مختلف، از جمله دانشگاه امام صادق «ع»، کنگره‌ها و جاهای دیگر، عموم مردم را به ایشان فوق‌العاده علاقمند کرده بود.

تشیع کم‌نظیری که در تهران از ایشان به عمل آمد و حضور گسترده جوانان در آن نشان می‌داد عموم مردم و نه تنها اعضای مجلس خبرگان، نسبت به ایشان چنین نگاه و گرایشی داشتند. موج گسترده احساساتی را که در هنگام اقامه

جلوه زیبایی از شخصیت اخلاقی ایشان در سخنانی بود که بعد از انتخاب شدن به ریاست مجلس خبرگان بیان فرمودند. آگاهان میدانستند نه تفویضی در کار بود و نه واگذاری این سمت! اما ایشان به احترام، چنین نکاتی را فرمودند

نماز مقام معظم رهبری بر پیکر مطهر ایشان شاهد بودیم و گریه بی‌ریا و خالصانه اکثر مردم و مخصوصاً جوان‌ها نشان می‌داد که ایشان، یکی از کم‌نظیرترین معلمان اخلاق در تهران و مورد توجه همه بودند.

همان‌گونه که اشاره فرمودید، وقایع سال ۸۸ با تدابیر رهبر معظم انقلاب و نیز مواضع حکیمانه نخبگانی چون آیت‌الله مهدوی کنی مدیریت شد. علائم همچنان نشان می‌دهد که دشمنان خارجی و برخی عوامل داخلی آنها در ایران، کاملاً مایوس نشده‌اند و به برخی از مقاطع حساس همچون برخی انتخابات پیش روی امید دارند. جنابعالی چه توصیه‌ای دارید؟

تا چهره‌هایی چون رهبر معظم انقلاب و مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی در این کشور حضور دارند و در صحنه هستند، آنها هیچ کاری از پیش نخواهند برد.

البته ما باز هم امیدواریم اینها از وقایع سال ۸۸ درس گرفته باشند و بدانند با زبان باج‌خواهی و تهدید نمی‌توانند با نظام صحبت کنند. نه خودشان قدرت ادامه این جریان را دارند و نه اربابانی که به طمع به نتیجه رسیدن کار اینها، آن طرف مرز نشسته‌اند تا آخر از اینها حمایت خواهند کرد. اربابان آنها آن قدر عقل دارند که تا زمانی از اینها حمایت کنند که نتیجه‌ای برایشان داشته باشد و وقتی می‌بینند نتیجه‌ای ندارد، قطعاً کنار می‌کشند و این بیچاره‌ها را تنها می‌گذارند، کما اینکه الان هم آنها را تنها گذاشته‌اند.

تاریخ نشان داده است آنها در آخر کار با همه عوامل

خود، این‌طور معامله خواهند کرد. به هر حال همه می‌دانند این نظام محصول خلوص شهدایی است که هر مانع و رادعی را از برابر مسیر آن کنار خواهند زد. این نظام محصول زحمات و خون امثال چمران، صیاد شیرازی، شوشتری و شهرداری‌هاست و خلوص اینها مانع از انحراف و ضربه به نظام خواهد شد.

آیا در انتخابات آینده خبرگان کاندیدا خواهید شد؟

اگر به خودم باشد، نه! می‌دانید از دوره اول مجلس خبرگان رهبری نماینده خراسان بودم و در هر دوره‌ای هم، خودم برای کاندیداتوری پیشگام نشدم و افرادی از مردم، نخبگان و علما چنین چیزی را از من خواستند. اگر در این دوره کسانی به صحنه بیایند که خیلی بهتر از من باشند که بحمدالله کم هم نیستند، خدا را شکر می‌کنم و با کمال میل، جای خودم را به ایشان می‌دهم! جایگاه مجلس خبرگان و هیچ سمت دیگری، ارث پدری بنده و دیگران نیست. اگر کسانی باشند که بهتر از ما کار کنند، چه بهتر و ما خدا را هم شکر می‌کنیم و به کارهای علمی و دانشگاهی خودمان می‌رسیم، ولی اگر ببینیم که عده‌ای قصد نفاق و فتنه‌گری دارند، طبعاً برای حمایت و صیانت از نظام و انقلاب و رهبری تا آخرین ساعت عمر در صحنه خواهیم بود.

همواره از خدا خواسته‌ام در هر سمت و شغلی اگر کسی بهتر از من هست، او را جلو بیندازد و به صحنه بیاورد. در این مورد هم همین کار را خواهم کرد. ■



مناصب امنیتی را تجربه کرده‌اند و طبعاً تجارب و اطلاعات نسبتاً خوبی در این زمینه وجود دارد، ولی در آن مقطع این کار واقعا دشوار بود، مخصوصاً اینکه شرایط از هر دوره‌ای حادث‌تر بود و ایشان در مقام ریاست کمیته‌ها، وارث نوعی از هم گسیختگی در دوران پس از انقلاب بود. ایشان این کار را با تقوا و پیگیری و صرف وقت بسیار زیادی انجام می‌داد. کسانی که آن روزها ایشان را در عرصه‌های مختلف می‌دیدند، مشاهده می‌کردند ایشان چقدر برای کمیته‌ها وقت می‌گذارند و چقدر علما و شخصیت‌های بزرگ را به همکاری و نظارت و ریاست بر کمیته‌ها ترغیب کردند، کاری که فقط از شخص ایشان برمی‌آمد و کمتر از کسان دیگر.

این بیانگر اخلاص ایشان بود. یا بعدها ایشان وزیر کشور کابینه شهید رجایی شدند. وزارت کشور هم تناسبی با شأن علمی و روحانی ایشان نداشت، چون اگر به شخصیت‌شناسی آقای مهدوی دقت کنیم، ایشان بیش از هر چیز به شأن روحانی خود اهمیت می‌داد و بالذات وظیفه یک روحانی را، ارشاد مردم و کار فرهنگی و دینی می‌دانست و اینکه حالا یک نفر با این داب، بیاید و تصدی وزارت کشور را به عهده بگیرد و استاندار تعیین کند و امثال اینها، این کار برای ایشان کوچک بود، اما ایشان این مهم را پذیرفت و این نبود الا به خاطر اخلاصشان.

در همین اواخر جلسه‌ای را خدمت مقام معظم رهبری بودیم، آیت‌الله مهدوی کنی فرمود: ما سرباز رهبری هستیم! همه می‌دانیم فاصله سنی ایشان با رهبری قابل توجه بود. در همان جلسه رهبری فرمودند: ما در دوره‌ای تحت ریاست آقای مهدوی بودیم! منظورشان عضویت در جامعه روحانیت مبارز بود که رئیس آن آیت‌الله مهدوی کنی بود

می‌ربودند و به داخل عراق می‌بردند. اینها مقدمه شروع جنگ عراق علیه ایران بود که به این اشکال بروز پیدا می‌کرد. به هر حال در آن دوره آیت‌الله مهدوی کنی، هم عضو شورای انقلاب بودند و هم وزیر کشور و طبعاً مسائل مربوط به نامنی، به نوعی به ایشان هم مربوط می‌شد. خاطرم هست در همان روزها، عده‌ای از خانواده‌های کسانی که گروگان گرفته شده و به عراق ربوده شده بودند، به تهران آمده و در وزارت کشور خدمت ایشان رسیده و شکایت شرایط نامنم غرب کشور و گروگان‌گیری‌ها را به ایشان کرده بودند. ایشان در پاسخ فرموده بودند: که ما در مرکز نمی‌توانیم کاری انجام بدهیم و اگر بتوانیم همین التهابات مرکز و شهرهای بزرگ را کنترل کنیم، واقعا کار بزرگی انجام داده‌ایم! شما برای رسیدگی به کارتان باید در همان جا، به آقای نمازی مراجعه کنید و از ایشان کمک بخواهید. به هر حال این نوع ارتباطات همچنان ادامه داشتند تا اینکه از این سمت استعفا دادم و برای ادامه تحصیل به قم برگشتم. بعد از مدتی باز دوستان به دنبال ما آمدند و این بار گفتند: بنده نمایندگی حضرت امام در سپاه منطقه ۲ کشور را پذیریم و باز به دلیل مسئولیت ایشان در وزارت کشور، در دوره ریاست جمهوری شهید رجایی و نخست‌وزیری شهید باهنر با ایشان ارتباط داشتیم.

به هر حال به تناسب مناصبی که قبول می‌کردیم، هم ارتباط کاری وجود داشت و هم ارتباط فکری و فرهنگی، چون ایشان دوره زیادی از عمر خود را پس از انقلاب صرف کارهای فرهنگی در دانشگاه امام صادق (ع) کردند.

در طول این مدت آشنایی با آیت‌الله مهدوی کنی چه ویژگی‌هایی را در ایشان برجسته دیدید؟ از میان خصال این بزرگوار، کدام یک بیشتر به چشم شما آمد و چرا؟ باید عرض کنم اولین خصوصیت ایشان اخلاص بود. از برخوردهایی که از ایشان سراغ داشتیم، این مسئله کاملاً معلوم بود. ایشان در شرایطی ریاست کمیته‌ها را قبول کرد که اولاً: هیچ سابقه نداشت که یک مجتهد و شخص معنون و ممتاز علمی و روحانی، در ریاست یک نهاد امنیتی قرار بگیرد. الان این کار آسان‌تر شده است، چون در طول ۳۵ سال بسیاری از روحانیون و علما چنین مناصبی را و حتی



درآمد

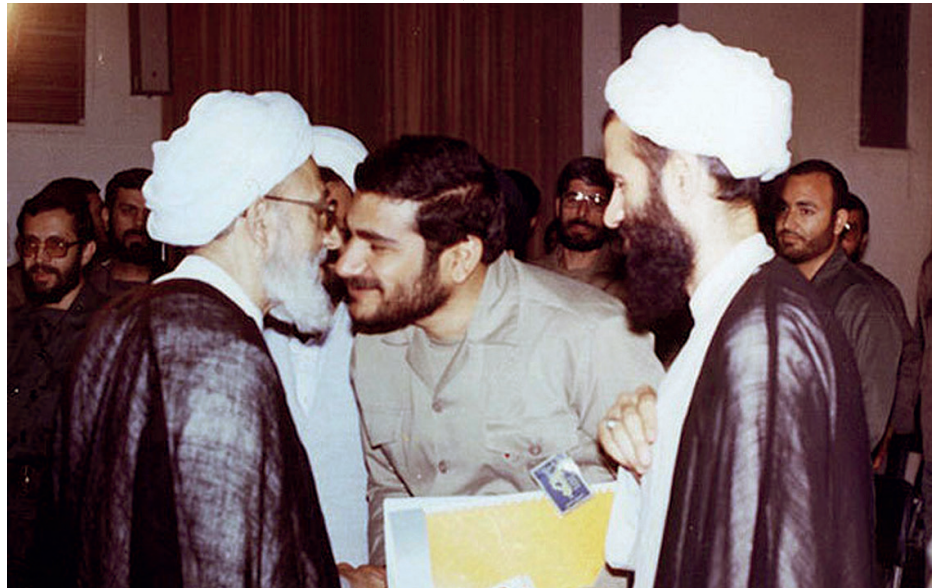
عالم مجاهد، حضرت آیت‌الله حاج شیخ عبدالنبی نمازی، نماینده کنونی ولی فقیه و امام جمعه کاشان و از چهره‌هایی است که در ادوار گوناگون حیات نظام اسلامی، با مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی در تعامل بوده است. ایشان در گفت‌وگو پیش روی زمین‌ها و پیامدهای تصمیم آیت‌الله مهدوی کنی برای تصدی ریاست مجلس خبرگان را به تحلیل نشسته است. امید آنکه مقبول افتد.

حضرت تعالی از چه مقطعی با مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی آشنا شدید و ارتباط شما با ایشان، چگونه توسعه یافت؟
بسم الله الرحمن الرحيم. لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم. بنده با نام و شهرت ایشان در دوران مبارزات آشنا بودم و به‌رغم اینکه در قم به سر می‌بردم، اطلاع داشتم که ایشان در تهران مسجد جلیلی فعالیت‌های مبارزاتی با ارزش و گسترده‌ای دارند و به خاطرش چندین بار هم زندان‌های سختی را تجربه کردند، منتهی اولین باری که ایشان را از نزدیک زیارت کردم، یکی دو روز بعد از ورود حضرت امام به تهران بود. ما قبل از ورود امام، از قم به تهران آمدیم تا در مراسم استقبال شرکت کنیم. استقبال انجام شد و امام به بهشت‌زها رفتند و بعد از ایراد نطق به ترتیبی که همه اطلاع دارند به تهران برگشتند و بعد از چند ساعت به مدرسه علوی تشریف بردند. یکی دو شب بعد، آقایان علمای تهران همگی در سالن آمفی تئاتر مدرسه علوی برای زیارت امام جمع شدند. همین‌طور که آقایان یک به یک داخل سالن تشریف می‌آوردند، یکی از دوستان به من گفت: آیت‌الله مهدوی کنی هم آمدند! و من برای اولین بار، ایشان را زیارت کردم. وقتی انقلاب پیروز شد و مسئولیت‌های انقلاب بین مسئولین آن روز تقسیم شد، بنده را به عنوان حاکم شرع در غرب کشور، یعنی شهرهایی مثل کرمانشاه و سرپل ذهاب و قصر شیرین انتخاب کردند. آن منطقه در آن دوره شرایط خاصی داشت و اساساً ناامنی گسترده‌ای در غرب کشور حکمفرما بود. گروگانگیری‌های زیادی انجام می‌شد و بعضاً افراد را

«آیت‌الله مهدوی کنی در مجلس خبرگان رهبری» در گفت‌وگو و شنود با آیت‌الله عبدالنبی نمازی

می‌گفت: من
سرباز رهبری
هستم





یکی از نظریاتی که ایشان بعد از ریاست مجلس خبرگان بیان فرمودند، این است که شأن نظارتی مجلس را، به جای اینکه بیشتر بر نظارت بر عملکرد شخص رهبری متمرکز کنند، بر حفاظت از جایگاه و مکانت ولایت فقیه در جامعه متمرکز کردند و به آن سمت بردند.

ویژگی دوم ایشان این بود که بسیار انسان متواضعی بود و هر کسی که با ایشان برخورد می کرد، چه از علمای بزرگ یا اساتید ایشان بود، چه همدمورها و چه کسانی که در عداد شاگردان ایشان محسوب می شدند و حتی افراد نوجوان در برخورد با ایشان، جذب می شدند. به خاطر اینکه احساس می کرد مخاطب از موضع برتری طلبی و تفاخر با او صحبت نمی کند. از روحانیونی بود که بیشترین جذب را در میان جوانان داشت که بخش زیادی از این اقبال به تواضع ایشان برمی گشت. البته تقوا و آثار آن هم، می تواند به طور طبیعی افراد را جذب کند، ولی نقش تواضع و احترام به دیگران، در جذب مردم بسیار مؤثر است و یک روحانی واقعا باید از چنین ویژگی ای برخوردار باشد. نکته جالبتر و مهم تر جنبه ولایتی بودن ایشان بود. همه می دانیم مناصبی که ایشان در اول انقلاب پذیرفت و به احسن وجه هم از عهده برآمد، عمدتاً به خاطر ارادتی بود که به امام داشت. این ارادت از سالها قبل در ساحت استاد و شاگردی شکل گرفته بود و ایشان به رغم استقلال فکر و حتی دیدگاه های متفاوتی که داشت، تا به آخر ارادت خود را به امام حفظ کرد. واقعا به ایشان علاقمند بود و حتی در یکی از سخنرانی هایش فرموده بود: دوست دارم علاوه بر تمام عقاید حقّه و محبت پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع)، با محبت امام خمینی از دنیا بروم. این سخن بسیار جالب است.

این ویژگی ایشان را، پس از رحلت امام و در دوره زعامت رهبر معظم انقلاب، چگونه ارزیابی می کنید؟ ایشان بعد از رحلت حضرت امام بدون کم و کاست همان

ایشان از همان روزی که برای ریاست خبرگان انتخاب شدند، با ویلچر به مجلس آورده می شدند. اگر فیلم آن روز را هم ببینید، هنگامی که در جایگاه ریاست مجلس قرار گرفتند و نکاتی را به عنوان موعظه و علل پذیرش این سمت بیان فرمودند، واقعا به سختی صحبت می کردند و نفس نفس می زدند! اما با درایت و دقتی که داشتند، سعی کردند این انتقال خیلی آرام صورت بگیرد. بعد از پذیرش این سمت هم، رفتار ایشان با افراد و جریانات گوناگون در مجلس، به شکلی بود که همه می دیدند حق شان محترم شمرده می شود. سعی می کردند جمع را به سمت وفاق سوق بدهند و نظرات و دلها را به هم نزدیک کنند و همه را در خدمت نظام و رفع کدورتها و ایجاد وحدت قرار بدهند. به نظر من این کار ایشان در آن برهه، بسیار عالمانه و دقیق انجام شد و در نوع خودش خدمت بزرگی به انقلاب بود.

آیت‌الله مهدوی کنی شخصیت نظر به پرداز و اندیشمندی بودند. یکی از نظریاتی که ایشان بعد از ریاست مجلس خبرگان بیان فرمودند، این است که شأن نظارتی مجلس را، به جای اینکه بیشتر بر نظارت بر عملکرد شخص رهبری متمرکز کنند، بر حفاظت از جایگاه و مکانت ولایت فقیه در جامعه متمرکز کردند و به آن سمت بردند. این تفسیر در مجلس خبرگان و بیرون از آن چقدر بازتاب داشت؟

به نظر من این تفسیر به رغم اینکه برای اولین بار و به شکل جدیدی ابراز می شد، حرف درستی بود. مسلماً نمایندگان مجلس خبرگان نظرات می کنند که یک وقت از رهبری سلب عدالت نشود و رفتار او به گونه ای باشد که همچنان عدالت را محفوظ نگه دارد. سخن ایشان این بود که خیلی کم پیش می آید که یک فقیه عادل جامع الشرایط، به عمد خطایی کند که از او سلب عدالت شود. شأن نظارتی که در قانون اساسی برای مجلس خبرگان نسبت به رهبری آمده، در واقع حفاظت از جایگاه ولایت فقیه در جامعه است. فقهای مجلس خبرگان فقط در صدد عیب جویی از رهبری نیستند، بلکه سعی شان این است که اساساً از این جایگاه حفاظت کنند. اگر اصل این جایگاه زیر سؤال برود، دیگر چیزی از آن باقی نمی ماند که کسی بخواهد به فرع آن توجه کند، که مثلاً مصداقش که رهبری باشد، اشتباهی کرده یا نکرده باشد. به نظر من تفسیر ایشان امر غریبی نبود، بلکه بسیار متین و متقن بود. ما اول باید اصل را حفظ و در مقابل همه ها از آن حفاظت کنیم تا نوبت به مراتب بعدی نظارت برسد. نظر ایشان همان طور که اشاره کردید این بود که نظارت مجلس خبرگان بر رهبری، استحفاظی است، یعنی باید این جایگاه را حفظ کرد که اساساً حرف درستی است. به هر حال طرح این مسئله از برکات حضور ایشان بود و من شاهد بودم که وقتی این انتخابات صورت گرفت، بسیاری از نیروهای وفادار به نظرم و حزب الهی ها خوشحال شدند و می آمدند از ما تشکر می کردند و منتظر چنین اتفاقی بودند. این اتفاق یک بار در هنگام انتخاب آیت‌الله مهدوی کنی به ریاست خبرگان افتاد و یک بار هم بعد از آن و اخیراً در جریان انتخاب آیت‌الله یزدی. با این انتخاب نوعی آرامش و اطمینان خاطر در نیروهای وفادار به انقلاب پیش آمد و باید به خاطرش خدا را شکر کنیم و آن را تجربه ای برای ادامه درستی و صحیح راه مجلس خبرگان در آینده قرار بدهیم ان شاء الله. و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته. ■

ارادت را نسبت به مقام معظم رهبری ابراز کرد و در موارد متعدد و مقاطع دشوار هم، عملاً در این مسیر به میدان آمد. خاطرم هست در همین اواخر جلسه ای را خدمت مقام معظم رهبری بودیم، آیت‌الله مهدوی کنی فرمود: ما سرباز رهبری هستیم. همه می دانیم فاصله سنی ایشان با رهبری قابل توجه بود. ایشان حدود یک دهه از مقام معظم رهبری بزرگ تر بودند. در همان جلسه رهبری فرمودند: ما در دوره ای تحت ریاست آقای مهدوی بودیم! منظورشان عضویت در جامعه روحانیت مبارز بود که رئیس آن آیت‌الله مهدوی کنی بود.

از منظر جناب عالی، چه شد که ایشان پس از سپری شدن سالیان اولیه تاسیس نظام، از مناصب رسمی فاصله گرفتند و پس از سالها، دوباره بدان بازگشتند؟

همانطور که عرض کردم، وقتی انقلاب پیروز و جمهوری اسلامی تشکیل شد، ایشان مناصب بسیار سخت و حتی امنیتی را پذیرفت. اما بعد از اینکه احساس کرد نظام تثبیت شده است و نیازی به حضور پررنگ ایشان نیست، به کار فرهنگی و کادرسازی فرهنگی برای نظام روی آورد که نتایج بسیار بار ارزش و مبارکی داشت. دانشگاه امام صادق (ع) آینه تلاشها و مجاهدات فرهنگی و علمی آیت‌الله مهدوی کنی است.

بعد از فتنه ۸۸ ایشان وقتی شرایط پر التهاب جامعه را دید و احساس کرد بخشی از این التهاب ممکن است از راه ریاست مجلس خبرگان از بین برود و به آرامش مبدل شود، احساس تکلیف کرد که به میدان بیاید. البته بسیاری از بزرگان انقلاب چه در خود مجلس خبرگان و چه در خارج از آن، این را از ایشان خواستند، یعنی ترکیبی بود از احساس وظیفه شخصی و درخواست های اکید و گسترده ای که بعضی از نمایندگان خبرگان از ایشان می کردند، چون شرایط آن روز جامعه، عده ای را در درون خود مجلس خبرگان هم نگران کرده بود. با این همه وقتی ایشان تصمیم گرفتند این منصب را بپذیرند، با دقت و سیاستی که به خرج دادند، این انتقال به آرام ترین شکل انجام شد، مخصوصاً بیاناتی که در روز قبول این سمت در مجلس خبرگان فرمودند، مسئله را به گونه ای طرح کردند که کمترین التهابی پیش نیاید، احترام افراد حفظ شود و این نقل و انتقال به شکل آرام صورت بگیرد. این در حالی بود که حال ایشان برای پذیرش چنین سمتی مساعد نبود.

حق استادی را رعایت می‌کنند یا چیزهایی از ایشان دیده‌اند که ما خبر نداریم، والا به یکباره سکوت کردن و تمام قامت ایستادن و تا وقتی که ایشان نشستند، ایستادن، امر بسیار مهمی است! به هر حال توجه و ارادت رهبری به ایشان هم، علاقه ما را زیاده‌تر کرد. یکی از فصول مهم زندگی مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی، پذیرش ریاست مجلس خبرگان در شرایطی خطرناک بود. کاری هم بود که فقط از ایشان برمی‌آمد و اگر فرد دیگری بود، معلوم نبود که موفق شود. از جلسه انتخاب ایشان به این سمت وحاشیه و متن آن، چه خاطره‌ای دارید؟

اگر اشتباه نکنم، ایشان در آن روزها در بیمارستان بود و ایشان را از آنجا به اجلاس مجلس خبرگان آوردند. مسئله کناره‌گیری آقای هاشمی رفسنجانی که مطرح شد، خودایشان گفتند که: از روز اول نمی‌خواستم کاندیدا شوم و از همان موقع می‌گفتم اگر آقای مهدوی بیایند، من نیستم و کناره‌گیری می‌کنم! شاهد من هم آقای امامی کاشانی است... آقای امامی کاشانی هم پشت تریبون آمد و شهادت داد که بله، آقای هاشمی رفسنجانی به من گفت: اگر آقای مهدوی کنی ریاست مجلس را قبول کنند، کاندیدا نمی‌شوم! از آقای مهدوی سؤال شد: آیا ریاست را

مرد بزرگی بود. هم فقیه، هم اخلاقی و هم خوش سابقه در انقلاب بود و از هر سمت و شغلی که در مورد انقلاب پیش می‌آمد، ابا و امتناع نداشت. بنده در مراسم ترحیم ایشان در اهواز، به منبر رفتم و ۲۰ مورد از حسن‌های ایشان را بر شمردم

در دوره ای، به علما نامه‌هایی می‌نوشت و از آنها استفتا می‌کرد، از جمله استفتائاتی از آیت‌الله مهدوی کنی کرده بود. ایشان در نوبت اول، به سوالات ایشان جواب داده بود. در مورد دوم هم پاسخ داده و هم به او عتاب کرده بودند که: چرا از من سؤال می‌کنی؟ چرا نمی‌روی از مرجع تقید خودت بپرسی؟ چه کار به من داری؟... ایشان جواب دادند، چون وظیفه شرعی جواب دادن است. اگر ما بودیم این کار را نمی‌کردیم که به طرف بتوییم و بگوییم: برو از مرجع تقلیدت بپرس! تازه خوششان هم می‌آمد از ما پرسیده‌اند و توجیه شرعی می‌کردیم که وظیفه‌مان است جواب بدهیم، ولی ایشان این کار را نمی‌کردند! ایشان چنین حالاتی داشت که انسان می‌توانست بر اساس آنها، بقیه معیارهای اخلاقی اش را نیز به دست بیاورد. در تهران با این تقوا و تدین زندگی کردن، کار ساده‌ای نیست. اگر در قم بود، می‌گفتیم: تقریباً همه مثل خودش هستند، اما در تهران با آن وسعت و گستردگی، کار سختی است. اعتقادی که حضرت امام و حضرت آقا به ایشان داشتند، به همین حالات و ملکات اخلاقی ایشان باز می‌گشت. من دو مورد از تکریم مقام معظم رهبری در باره ایشان را دیدم. هر دو مورد هم در جلسات دیدار آقا با اعضای خبرگان بود. یک جلسه را هنوز آقا صحبت‌هایشان را شروع نکرده بودند، اما در یک جلسه اوایل صحبت بود که ایشان وارد شدند. آقا بلندگو را برگرداندند و ایستادند! آن قدر سر پا ایستادند تا آقای مهدوی کنی را آوردند، نشاندهند و بعد آقا نشستند. این کاری بود که ما برای احدی از آقا ندیده بودیم. مورد اول هم مربوط به دوره ای بود که هنوز ایشان رئیس مجلس خبرگان شده بودند. به یکی از دوستان گفتم: یا آقا در جوانی پیش آقای مهدوی درسی یا مقدماتی را خوانده‌اند و



درآمد

عالم مجاهد حضرت آیت‌الله حاج سید علی شفیعی، از شخصیت‌های پرآوازه استان خوزستان و از نمایندگان این استان در مجلس خبرگان رهبری به شمار می‌رود. ایشان در گفت‌و شنودی که پیش روی دارید، به تحلیل زمینه‌ها و پیامدهای انتخاب آیت‌الله مهدوی کنی به ریاست مجلس خبرگان پرداخته‌اند.

بی تردید پذیرش ریاست مجلس خبرگان از سوی مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی، از نقاط عطف زندگی ایشان و حتی از فصول شاخص تاریخ انقلاب به شمار می‌رود. از این روی و برای بازخوانی این فصل مهم، خدمت شما رسیدیم. اما قبل از آن مناسب است بفرمائید که مبدأ آشنایی شما با ایشان از کجا و چه مقطعی بود و شخصیت ایشان را چگونه دیدید و شناختید؟

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين (ع). من در آغاز، آشنایی زیادی با ایشان نداشتم، چون فاصله مکانی مازید بود. آشنایی من با ایشان، از پیروزی انقلاب به این سواست. ولی از همان زمان که با ایشان آشنا شدم و در خدمتشان بودیم، انصافاً انسان متواضعی بود. منمیت روحانیت و ادعایی نداشت، درحالی که فضل علمی و سوابق مبارزاتی باارزشی داشت. یکی دو موردش را خدمتتان عرض می‌کنم. بنده چندسال قبل، تعدادی از تألیفات خود را خدمت ایشان فرستاده بودم. ایشان اعلام وصول و امضا کرده بود «برادر شما، محمدرضا مهدوی»...

عمدتاً همین‌طور امضا می‌کردند...

بله، این درحالی بود که بنده از نظر سنی، فرزند ایشان محسوب می‌شدم! اینکه بنویسد برادر شما، نهایت تواضع ذاتی ایشان را نشان می‌دهد. مورد دیگر این بود که در اهواز، جوانی داریم - البته حالا دیگر از دوره جوانی گذشته است - که

«آیت‌الله مهدوی کنی در مجلس خبرگان رهبری» در گفت‌و شنودی با آیت‌الله سیدعلی شفیعی

حضورش
در هر عرصه‌ای
اطمینان بخش بود





مطلب را فرمودند. یک بار هم پس از اینکه دیدند آن تذکر قبلی تاثیر نداشت، در جلسه مجلس گفتند. من بعداً در فکر رفتم که یادداشتی برای آقای مهدوی بنویسم که بالاخره باید قبول کرد که برخی افراد، مسئولیت‌هایی را پذیرفته اند و کارهای زیاد است و نمی‌تواند بنشیند، این یک مقدار را شما باید تحمل کنید و شأن شما نیست با مسائل جزئی درگیر شوید. با یک نفر مشورت کردم و ایشان به شوخی گفت: این کار را نکن، اینها خودشان هوای همدیگر را دارند و می‌دانند چه جور از ایز پس هم بریابند! روحانیون خودشان بلدند. تو ورود نکن. (باخنده)

جنابعالی در حاشیه جلسات، با ایشان صحبتی می‌داشتید؟

کم پیش می‌آمد، چون بعضی از اوقات ایشان قبل از پایان جلسه، به دلیل کسالت و یا اتکاء به آئین نامه، بلند می‌شدند و تشریف می‌بردند. با این همه در چند مورد گفت و گوهایی پیش می‌آمد. آقایان هیئت رئیسه، اتافی داشتند و در فواصل جلسات می‌رفتند و در آن اتاق استراحت می‌کردند. من هم عادت ندارم در اینگونه اوقات، خودم را تحمیل کنم. فقط یک بار برای کاری نزد ایشان رفتم. ایشان اصرار کردند: بنشین، دیدم ممکن است هیئت رئیسه حرف‌هایی با خودشان داشته باشند و وصحیح نیست بمانم. ضمن اینکه حال ایشان هم خیلی مساعد نبود. با سختی می‌آمد و حتی در ماشین کپسول اکسیژن داشت.

من حیث المجموع، مرد بزرگی بود. هم فقیه، هم اخلاقی و هم خوش سابقه در انقلاب بود و از هر سمت و شغلی که در مورد انقلاب پیش می‌آمد، ابا و امتناع نداشت. بنده در مراسم ترحیم ایشان در اهواز، به منبر رفتم و ۲۰ مورد از حسن‌های ایشان را برشمردم. از اول انقلاب ریاست کمیته، وزارت کشور و هر کاری را که می‌دانست می‌تواند انجام بدهد دریغ نمی‌کرد. شخصیتی بود که حضورش در بسیاری از عرصه‌ها، می‌توانست برای خواص و نیز توده مردم، اطمینان بخش باشد و آرامش به ار مغان بیاورد. خدایش رحمت کند. ■

مفصل خود را، قبل از دستور بیان می‌کردند. سخنرانی رئیس مجلس خبرگان، عمدتاً و علی القاعده باید در محدوده مجلس خبرگان و ولایت فقیه باشد، ولی ایشان یک مقدار فراتر می‌رفتند و به عمده مسائل روز می‌پرداختند. خاطرهم هست یک بار هم به کاندیداهای انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۲ گفتند: اگر خیلی شلوغ کنید، من هم می‌آیم! طنز بسیار لطیفی داشتند. در چند مورد هم، ایشان در یکی دو جلسه، از برخی اعضا که مسئولیتی داشتند و زود مجلس را ترک می‌کردند، انتقاد کردند. ایشان خطاب به این افراد گفتند: چرا این افراد، وسط جلسه بلند شدند و رفتند و چرا اجازه نگرفتند؟

این انتقادات در چه جلساتی مطرح شدند؟ جلسه خود خبرگان یا جلسات جنبی؟

بار اول در ضیافت شام رئیس مجلس خبرگان، این

از اول انقلاب ریاست کمیته، وزارت کشور و هر کاری را که می‌دانست می‌تواند انجام بدهد دریغ نمی‌کرد. شخصیتی بود که حضورش در بسیاری از عرصه‌ها، می‌توانست برای خواص و نیز توده مردم، اطمینان بخش باشد و آرامش به ار مغان بیاورد

قبول می‌کنید؟ ایشان گفتند: بله. پیدا بود که قبلاً با ایشان صحبت شده بود. البته این در حالی بود که قبلاً - این را از قول یکی از اعضای خبرگان نقل می‌کنم - به ایشان گفته بودند: بیاید عضویت مجلس خبرگان را قبول کنید و ایشان فرموده بودند: اگر عضویت را بپذیرم، فردا می‌آید بگویند بیا ریاست را بپذیر!.. به هر حال مادر آنجا، خدا را خیلی شکر کردیم که هم رئیس مجلس خبرگان عوض و هم این کار بسیار آبرومندانه انجام شد و آدمی با جایگاه و شأن آقای مهدوی کنی در این جایگاه قرار گرفت.

همانطور که اشاره شد، آیت‌الله مهدوی در شرایطی خطیر ریاست مجلس خبرگان را پذیرفتند. شیوه ایشان در مدیریت این مجلس، با دوره قبلی چه تفاوت‌هایی داشت؟ ایشان به چه ترتیب مجلس را اداره می‌کردند؟

ریاست قبلی خبرگان، در ریز مسائل وارد می‌شد و کنترلر ویژه‌ای بود، ولی آقای مهدوی به آن شکل رفتار نمی‌کرد. قانون مجلس خبرگان می‌گوید: وقتی رسمیت جلسه اعلام شد، رئیس مجلس خبرگان باید صحبت کند! آقای مهدوی صحبت‌های خود را می‌کردند و بعد جلسه وارد دستور می‌شد. اداره مجلس را بیشتر منشی‌های مجلس، یعنی آقایان دری و خاتمی انجام می‌دهند، لذا خود آقای مهدوی نیاز نبود زیاد صحبت و دخالت کنند. ایشان سخنان



است با این خصوصیات و سعی کن مراعاتش را بکنی و با او در نیفتی، چون اگر قرار باشد او بلند شود و اعتراض کند، کل جماعت لر پشت سر او بلند خواهند شد و کارت سخت می‌شود! شاه روی همین اصل تا وقتی آیت‌الله بروجردی زنده بود، با ایشان ممانعت می‌کرد.

به هر حال، علاوه بر این مرحوم برهان به لحاظ گرایش‌های مبارزاتی، یکی از کسانی بود که تعزیه حضرت سیدالشهدا(ع) را لازم می‌دانست و به تبع ایشان آقای مهدوی هم از تعزیه خیلی خوشش می‌آمد. آقای برهان می‌گفت: ما باید به‌طور عملی حرکت‌های ظالم را نشان بدهیم و تعزیه یکی از ابزار تداعی‌کننده تاریخ، مخصوصاً تاریخ عاشورا است. خیلی‌ها با شبیه‌خوانی مخالف بودند و هنوز هم هستند، اما این استاد و شاگرد موافق بودند و حتی تشویق هم می‌کردند.

به هر حال فکر می‌کنم گرایش‌های سیاسی آقای مهدوی از همان دوران و تحت تأثیر مرحوم برهان شکل گرفت و تا آخر عمر هم به شکل بارزی ادامه داشت.

از جنبه علمی و احاطه به معارف اسلامی، مرحوم

در مسجد لرزاده، با آیت‌الله مهدوی کنی آشنا شدم. ایشان در آنجا حجره داشت و خیلی هم مقدس بود. مثلاً خاطر هست در گرفتن وضو و اطمینان از اینکه ارکان این واجب را به‌جا آورده است، خیلی دقت و احتیاط می‌کرد. از طرف دیگر از همان زمان هم، سیاسی و مبارز بود

آیت‌الله مهدوی کنی را در چه سطحی دیدید؟ چون ظاهراً در دوره‌ای در درس‌های ایشان شرکت می‌کردید؟

بله، از همان زمان که با مرحوم نواب صفوی به مسجد لرزاده می‌رفتم، مشخص بود ایشان طلبه‌ای است که به‌رغم جنبه تقدس و علاقه به مبارزه، خیلی خوب درس می‌خواند. این را از ایشان می‌دانستم تا اینکه در سال ۱۳۴۴ بعد از تحمل هشت سال زندان در تهران و برازجان، آزاد شدم. در این دوره

«نظری بر پیشینه مبارزاتی آیت‌الله مهدوی کنی» در گفت‌وگو با محمد مهدی عبدخدایی

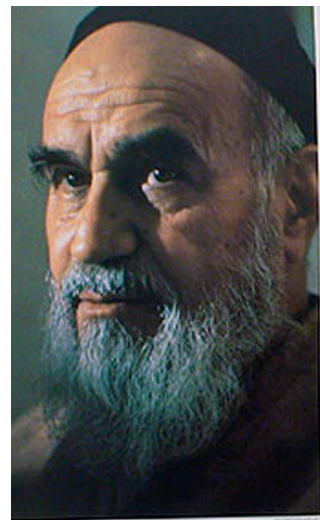
از دوران حضور در مسجد لرزاده مبارز بود

سیاسی و مبارز بود. به مرحوم نواب صفوی هم خیلی علاقه داشت.

خاطر هست در سال ۱۳۴۴ که از زندان آزاد شدم و برایتان نقل خواهم کرد که به چه ترتیب دو باره با ایشان مرتبط شدم، در سخنرانی‌های مسجد جلیلی با وجود فضای اختناق و محدودیت‌هایی که بود، بارها بالای منبر از شهید نواب صفوی اسم می‌برد و از او تجلیل می‌کرد و این برای ما در آن سال‌های سخت، دلگرمی ایجاد می‌کرد.

ایشان این گرایش مبارزاتی را از چه کسی گرفته بود؟ به عبارت دیگر، ایشان تحت تأثیر چه عواملی، گرایش‌ها و علائق سیاسی و مبارزاتی پیدا کرده بود؟

من فکر می‌کنم این گرایش را، از آقای برهان گرفته بود. به خاطر اینکه حق این روحانی مبارز ادا شود، لازم می‌دانم چند کلمه در باره آقای برهان صحبت کنم. در محدوده خیابان خراسان و مسجد لرزاده، دو امام جماعت عالم و مبارز حضور داشتند. یکی مرحوم آیت‌الله آشیخ جوادانصاری فومنی بود که مکرر در مکرر دستگیر می‌شد و به سیاسی بودن معروف بود. یکی هم مرحوم آشیخ علی اکبر برهان بود. این دو نفر، فضای دینی آن منطقه و خیابان‌های اطراف را، تحت پوشش خودشان داشتند و بسیار هم در آن منطقه مؤثر بودند. حتی معروف بود در زمانی که شاه تظاهر به ارتباط و علاقه به آیت‌الله بروجردی می‌کرد و سعی داشت به نوعی با ایشان تعامل مثبت داشته باشد، مرحوم برهان متأثر از این قضیه، مردم را به تقلید از آیت‌الله حجت دعوت کرده و گفته بود: شاه و حکومت حق دخالت در مسائل دینی، مخصوصاً مسئله‌ای مثل تقلید را ندارند! البته در اینجا داخل پرتز عرض کنم که شاه، در مورد ممانعت با آیت‌الله بروجردی به توصیه پدرش عمل کرده بود. معروف بود رضاخان به محمدرضا وصیت کرده بود در بروجرد عالمی



درآمد

محمد مهدی عبدخدایی، از معدود یاران بازمانده شهید سید مجتبی نواب صفوی است. سابقه ارتباط او با آیت‌الله مهدوی کنی، بس دیرین است و به دوران تحصیل ایشان در مسجد لرزاده تهران باز می‌گردد. عبدخدایی در گفت‌وگوش که پیش روی دارید، شمه‌ای از خاطرات خویش از آیت‌الله مهدوی را باز گفته است.

جناب‌عالی از چه مقطعی و چگونه با مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی آشنا شدید و این آشنایی چه سیری را طی کرد؟

بسم الله الرحمن الرحيم. تا جایی که به خاطر دارم، در سال ۱۳۳۴ ایشان طلبه مدرسه مرحوم برهان در مسجد لرزاده بود. مرحوم آقای آشیخ علی اکبر برهان از دوستان شهید نواب صفوی بود و به او بسیار علاقه داشت. گاهی ایشان به منزل نواب در دولاب می‌آمد و گاهی هم مرحوم نواب در حالی که بنده همراهی‌اش می‌کردم، به مسجد لرزاده می‌رفت. در همین رفت و آمدها به مسجد لرزاده، با آیت‌الله مهدوی کنی آشنا شدم. ایشان در آنجا حجره داشت و خیلی هم مقدس بود. مثلاً خاطر هست در گرفتن وضو و اطمینان از اینکه ارکان این واجب را به‌جا آورده است، خیلی دقت و احتیاط می‌کرد. روح قدس و تقوا از همان دوره نوجوانی در ایشان مشاهده می‌شد. از طرف دیگر از همان زمان هم،



این محبت تا آخر عمر ایشان هم ادامه داشت.

یادم هست به خاطر همین سابقه، یک بار که در جمعی داشتم خاطراتی را از ایشان و دوره مبارزات مرحوم نواب صفوی نقل می‌کردم، آقای مهدوی به شوخی گفت: آقایان توجه دارند که این عبدخدایی، دو سال از خدا کوچک‌تر است! این در حالی بود که بنده چند سال هم از ایشان کوچک‌تر بودم، منتهی چون زود به عرصه سیاسی آمده بودم، خیلی از مسائل یادم هست.

جنابعالی از مبارزات ایشان در آن دوره چه خاطراتی دارید؟ از سوی دیگر فضای مسجد جلیلی را در آن مقطع چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مسجد آقای مهدوی از جمله مساجدی است که در آن انتقاد از حکومت یک امر رسمی و تقریباً آزاد به شمار می‌رفت. ائمه جماعات آن زمان، به خاطر فضای اختناقی که وجود داشت و نیز به خاطر روحیه محافظه‌کاری ای که پیدا کرده بودند، چندان اجازه انتقاد نمی‌دادند. امام

جماعت مسجد جلیلی، خودش در رأس مبارزین و منتقدین حکومت بود. چند مسجد این حالت را داشتند. مسجد هدایت مرحوم آیت‌الله طالقانی، مسجد قیامی مرحوم آقای مفتاح، مسجد الجواد که مدتی مرحوم آقای مطهری در آن نماز می‌خواند، اینطور بودند. یا در مشهد مسجد کرامت آیت‌الله خامنه‌ای اینگونه بود. مشخص بود اینها مساجد سیاسی هستند. در آن دوره، نمونه‌های این مساجد خیلی معدود بود.

خاطرم هست در سال ۱۳۵۴ که ایشان را دستگیر کردند و تا پیروزی انقلاب هم در زندان بود، پدر همسر مرحوم نواب صفوی یعنی مرحوم نواب احتشام رضوی، مقداری پول با یک حلب روغن داد که ببرم و به خانواده ایشان بدهم و به این ترتیب از ایشان خبر هم بگیرم که رفتم و این کار را انجام دادم.

آقای مهدوی علاوه بر جنبه‌های تقدس، تقوا و مبارزه آدم بسیار عاطفی ای بود، مخصوصاً نسبت به خانواده‌اش چنین حالتی داشت. خاطرم هست رنگ‌کاری بود که منزل ما را رنگ می‌زد و قبل از آن، منزل آقای مهدوی را نقاشی کرده بود. او وقتی به خانه ما آمد، نردبامش را در منزل آقای مهدوی جا گذاشته بود و رفتم و نردبام را آوردم. ایشان برایم نقل می‌کرد: آقای مهدوی بسیار علاقمند است هر چه را که خانواده‌اش می‌گویند، انجام بدهد و رضایت خانواده‌اش را به دست بیاورد. این را در دوره‌ای که در آنجا کار می‌کرد، متوجه شده بود. آقای مهدوی فوق‌العاده عاطفی و سریع‌التأثر بود و همین هم موجب می‌شد مردم به ایشان جذب شوند.

بعد از پیروزی انقلاب ارتباطتان با مرحوم آیت‌الله

مسجد آقای مهدوی از جمله مساجدی است که در آن انتقاد از حکومت یک امر رسمی و تقریباً آزاد به شمار می‌رفت. ائمه جماعات آن زمان، به خاطر فضای اختناقی که وجود داشت، چندان اجازه انتقاد نمی‌دادند. امام جماعت مسجد جلیلی، خودش در رأس مبارزین و منتقدین حکومت بود

فعالیت آشکار مبارزاتی، یعنی همکاری با هیچ گروه مبارزاتی نداشتم و فقط در جلسات دینی، مذهبی و سیاسی ای که در تهران تشکیل می‌شدند شرکت می‌کردم.

آقای مهدوی در آن زمان، در شب‌های شنبه در مسجد جلیلی، جلسه نقد مارکسیسم داشت و مطالب را هم به شکل درس بیان می‌کرد. مشخص بود در این باره مطالعاتی دارد. مثلاً معلوم بود کاپیتان مارکس و آثار انگلس را خوانده است. روزنامه‌ای به نام «اومانیت» بود که در پاریس منتشر می‌شد و متعلق به ارگان حزب کمونیست شوروی بود. مطالب این روزنامه در ایران هم ترجمه و منتشر می‌شد و آنها را هم می‌خواند. در آن جلسه ایشان سعی می‌کرد مبانی چپ را نقد کند. حدود ۲۵ نفر هم در آن جلسه شرکت می‌کردند، از جمله دکتر تواناییان‌فرده، برادران رضایی که بعدها عضو سازمان مجاهدین شدند، مهندس گل‌افشانی، آقای دیانت و چند نفر دیگر. من مستشکل آن جلسه بودم. علتش هم این بود که در زندان هم مارکسیسم را مطالعه کرده بودم و هم با چپ‌ها زیاد حشر و نشر داشتم و لذا با ایدئولوژی چپ آشنایی خوبی داشتم. ایشان بعد از دو سه جلسه یکمرتبه متوجه شد من همان عبدخدایی هستم که با نواب صفوی به مسجد لرزاده می‌آمدم، لذا خیلی به من محبت می‌کرد و



مهدوی کنی چگونه تداوم یافت؟

ایشان وقتی وزیر کشور شد، یک بار خودش به من زنگ زد و گفت: بیا و استانداری گیلان شو! در آن روزها آقای انصاری شهید شده بود و ایشان پیشنهاد کرد به جای او به گیلان بروم. گفتم: ببینید آقا! من کار اجرایی نکرده‌ام و بلد هم نیستم بکنم. ایشان گفت: مگر من کرده بودم؟ انجام می‌دهی و یاد می‌گیری! گفتم: آقا! شما مسئولیت‌پذیر هستید، من مثل شما مسئولیت‌پذیر نیستم! البته این مسئله موجب شد ایشان بعدها چند بار از ما گله کرد که

چرا حرف علما را گوش نکردی؟

یک بار هم ایشان در حضور خود من، به مسئولین مدرسه مروی توصیه کرد برایم درس بگذارند و برای طلبه‌ها، تاریخ معاصر ایران را تدریس کنم. خاطرم هست یک دوره این کار را انجام دادم و برای طلبه‌های مدرسه مروی درس گذاشتم. البته در دوره بعد به دلایلی درس ندادم، در حالی که آقای مهدوی دو بار تأکید کرد به فلانی کلاس بدهید. تحلیلی که از رفتار ایشان بعد از انقلاب دارم این است که ایشان به‌رغم اینکه قبل از انقلاب بسیار مجاهد، پیشرو و فوق‌العاده پویا بود، بعد از انقلاب مقداری ساکت شد! می‌دانم به خیلی چیزها معتقد بود، اما نمی‌گفت! شاید هم مصالح را در نظر می‌گرفت.

به هر حال شخصیت انقلابی و متدینی بود و نظام جمهوری اسلامی را، نوعی حاصل عمر خودش می‌دانست. به همین دلیل تضعیف نظام را جایز نمی‌دانست و لهذا از گفتن بعضی از حرف‌های خودش، به خاطر مصالح نظام چشم‌پوشی می‌کرد، اما وقتی در مجامع صحبت می‌کرد کاملاً مشخص بود فکر، ایده و اجتهاد خودش را دارد که در بسیاری از موارد بر مشهورات زمان هم منطبق نیست. ■

در زندان نماد مقاومت بود

«جستارهایی در حیات فرهنگی و مبارزاتی آیت الله مهدوی کنی»
در گفت و شنود با دکتر اسدالله بادامچیان



که در کتاب‌های درسی می‌نویسند و می‌گویند سیاست علم قدرت است. آیت الله مهدوی در سیاست، بر مبنای وظیفه و تکلیف الهی عمل می‌کرد. اینکه یک مجتهد عظیم الشان و یک فقیه جامع الشرایط با این موقعیت عظیم بتواند در میدان سیاست اسوه و الگو باشد، نکته قابل توجهی است که نیاز است از ابعاد مختلف بدان توجه شود.

بخش مهمی از حیات سیاسی آیت الله مهدوی، به مبارزات ایشان پس از آغاز نهضت امام خمینی و زندان و تبعیدهای وی باز می‌گردد. با توجه به اینکه با ایشان مدتی در زندان به سر برده‌اید، چه خاطراتی از این موضوع دارید؟

به حق باید گفت که ایشان اسطوره مقاومت است و آن‌چنان در برابر شکنجه‌های رژیم مقاومت می‌کرد که شکنجه‌گران را به ستوه آورده بود! معمولاً روحانیتی در

انواع فریب‌ها و کلک‌هاست و بسیار عرصه سختی است، ولی او انصافاً «مخالفاً لهواه» بود و نه تنها «مخالفاً لهواه» بلکه تبدیل‌کننده هوای نفسانی به هوای عرفانی بود و آب و هوای آن دیار را داشت.

همچنین «مطیع لامر مولا» بود. به واقع، آقای مهدوی کنی یکی از کسانی است که در اطاعت از مولایش چه خدای متعال، چه پیامبر اسلام، چه امیر مومنان، چه امام زمان و چه نائب امام زمان، بی‌بدیل هستند. او همانند آقای عسگری اولادی جزو کسانی است که تسلیم خالص ولایت بود؛ چه در زمان آیت الله بروجردی، چه در زمان امام (ره) و چه در زمان مقام معظم رهبری و این را از روی عقل، علم، فهم، درک و شعور بالا یافته بود و ولایت را عمیقاً فهمید.

برحسی اسناد و شواهد، ایشان از دوران طلبه گی به سیاست و مجاهدت در این عرصه اهتمام داشته و فعالیت‌های مبارزاتی داشته‌اند. از دیدگاه شما، مختصات سیاست ورزی ایشان چیست؟

ایشان در کنار اینکه مقید به مباحث اخلاقی بود و انسان‌های اخلاقی را هم پرورش می‌داد، در سیاست هم، به سیاست حقه و سیاست الهی معتقد بود. مبنای ایشان این بود که اسلام از سیاست، تعریف ویژه‌ای دارد و ائمه را «ساسة العباد» می‌داند. این رویکرد، برخلاف منش افرادی بود که در سیاست به دنبال منافع مادی هستند. تیمسار پاکروان به امام گفته بود: «سیاست یعنی پدرسوختگی! این را به ما واگذارید». بعدها امام هم تأکید کردند که سیاست، علم اداره جامعه در سیر الی الله و صراط مستقیم الهی، برای سعادت انسان‌هاست. این تعریف، غیر از آن تعریفی است



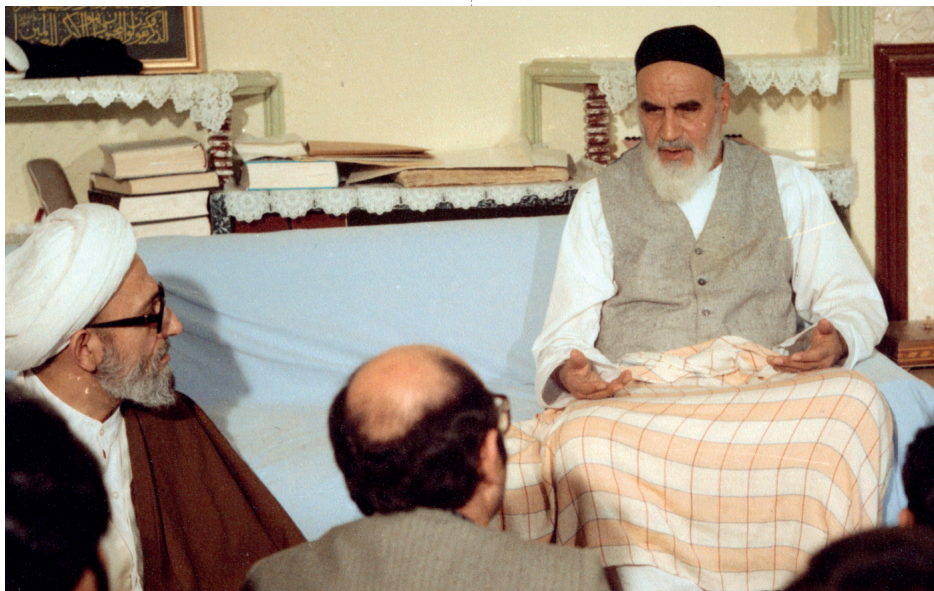
درآمد

راوی خاطرات و تحلیل‌های پیش روی، از جمله چهره‌هایی است که با مرحوم آیت الله مهدوی کنی از دوران آغازین مبارزه انس داشته و در در برخی ادوار او را همراهی کرده است. دکتر اسدالله بادامچیان در حاشیه این گفت و شنود تأکید داشت که آنچه بیان می‌کند، قطعاً نمیتواند ترسیم‌گر منش فرهنگی و سیاسی آن بزرگ باشد و بررسی دقیق این مسئله، مجال بس وسیع‌تر می‌طلبد.

جناب عالی از چه تاریخی با مرحوم آیت الله مهدوی کنی آشنا شدید؟ در نظر نخست، چه ویژگی‌هایی در شخصیت ایشان جالب توجه بود؟

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین. مرحوم حضرت آیت الله مهدوی کنی (رضوان الله تعالی علیه)، انصافاً روحانی کم‌نظیر و یا حتی بی‌نظیر بودند. از سال ۱۳۴۱ یعنی ۵۲ سال در خدمت ایشان بودم و خدا را شاهد می‌گیرم که در این مدت، هیچ‌گاه برای خودشان، منافعیان و مقام و عنوان، کلام و یا اقدامی نداشته‌اند. در همه لحظاتی که کنار ایشان بودم، بدون هیچ اغراقی تمام چیزی که برای ایشان مطرح بود خدا بود و اخلاص و خدمت به بندگان و مسائلی که به فرهنگ اسلام و فرهنگ تشیع و عاشورا کمک بکند. هیچ‌وقت شب‌هایی را که ایشان احیاء می‌گرفتیم و این بزرگوار دعا می‌خواند، از یاد ما نمی‌رود. خدا صدای زیبایی به ایشان عنایت کرده بود، ولی بیش از آن صدا - چون خوش صدا زیاد بود - اخلاص و عرفان ایشان بود که توجه را جلب می‌کرد. در مجموع باید گفت که ایشان مصداق حدیث امام صادق (ع) بود که فرمودند: «فاما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً على هواه، مطيعاً لامر مولا، فللعوام اين يقلدوه».

ایشان یک فقیه به تمام معنا بود و مسائل اسلام را عمیقاً می‌دانست. جامع الشرایط بود و همراه با این فقاقت، بسیار تیزبین، هوشمند و آینده‌نگر بود. آینده‌را به خوبی می‌فهمید و ترسیم سیاست آینده‌اش بسیار مدبرانه بود. او واقعاً «صائناً لنفسه» بود و بسیار تمرین کرده بود. تربیت‌کننده ایشان، آیت الله برهان در مسجد لرزاده بود که محله لرزاده‌ها و خراسان را در زمان طاغوت احیا کرد و آن‌چنان به تدین و تقوا واداشت که محله خراسان و لرزاده، مشهور به محله متدینین و مذهبیون بود. پدر همسر ایشان مرحوم آیت الله سرخه‌ای - که در مسجد امامزاده یحیی نماز می‌خواند - هم یک فرد متدین، خلدوم، عالم و در خدمت دین خدا و بندگان خدا بود. محبوبیت ویژه‌ای هم داشت و تا زمانی که ایشان در مسجد، اقامه نماز جماعت و اقامه مراسم می‌کرد، مسجد آن محله در سطح بالایی بود. در کنار «صائناً لنفسه»، او «حافظاً لدينه» بود. دین‌نگهدار بود. نقش او در انقلاب اسلامی و در نظام جمهوری اسلامی نقش بسیار بزرگ و بلندی بود. در مورد مسئله «مخالفاً لهواه»، واقعاً اینگونه بود. هوا و هوس بر او حکم‌فرمایی نداشت، بلکه هوس او هم هوس ربانی شده بود. خیلی زحمت می‌خواهد که انسان به اینجا برسد، آن هم در میدان سیاست که میدان



اسلام امریکایی را به ایشان می‌زند! ایشان در عرصه تعامل اجتماعی و جلب اعتماد و محبت مردم نیز، شخصیتی موفق بودند. چه شد که در این عرصه نیز، توفیقات شاخصی به دست آوردند؟

ایشان یک فرد کاملاً اجتماعی و مردمی بود. مردم نسبت به او احساس غریبگی نمی‌کردند و با او احساس یگانگی داشتند. او یک روحانی مردمی بود و با مردم می‌جوشید. مردم با وجود احترام و عظمتی که برای ایشان قایل بودند، بین خودشان و ایشان فاصله‌ای نمی‌دیدند. در دانشگاه امام صادق (ع) هم، ایشان رئیس دانشگاه بود، اما کسی ایشان را رئیس دانشگاه نمی‌دید و دانشجویان با ایشان صحبت می‌کردند، گرم می‌گرفتند و رفت و آمد داشتند و البته این بخشی از زندگی آیت‌الله مهدوی در دوران پیری و کسالت است. ایشان در جوانی بسیار آمیخته‌تر با مردم رفتار می‌کردند.

وجه شاخصی از شخصیت ایشان، جنبه نظریه پردازی و اندیشه ورزی است. کاملاً مشخص بود که ایشان از خود دارای مینا و اجتهاداتی اختصاصی هستند. این جنبه از شخصیت ایشان را چگونه تحلیل می‌کنید؟

بله. ایشان یک فکر روشن‌اندیشانه داشتند، البته نه روشنفکری غرب‌مآبانه. ایشان روشن‌اندیشی ویژه‌ای داشتند و اسیر تفکرات و توهّمات گذشته و محدود در سلیقه‌های خاص هر زمان نبودند. وقتی ما در مجتمع صادقیه، از حدود سال ۴۷ شروع به برنامه‌ریزی در باره برنامه‌های نمایشی کردیم، بعضی از متدینینی که فکر می‌کردند اینها با مبانی اسلام تضاد دارد، به مخالفت جدی پرداختند، از جمله بزرگانی که از ما حمایت کردند آیت‌الله مهدوی بودند. یادم هست در اولین نمایشی که به نام «حقیقت» می‌خواستیم اجرا کنیم، می‌دانستیم بازتاب‌های متفاوتی خواهد داشت، لذا یک تابلو نوشتیم: تحت نظارت آیت‌الله مهدوی کنی، آیت‌الله امامی کاشانی و حجت الاسلام علی گلزاری غفوری! تا اعتماد مردم مذهبی جلب شود. همه مراجع آیت‌الله مهدوی کنی، آیت‌الله امامی کاشانی را قبول داشتند و آقای گلزاری غفوری نیز مورد تایید دار و دسته روشنفکرها بود. ما کارمان را زیر نظر این سه فرد انجام دادیم.

شبهه آیت‌الله مهدوی در اداره مسجد جلیلی را چگونه می‌بینید؟ منش ایشان در این باره، چه تفاوت‌های با

بهشتی، شهید مطهری، شهید محلاتی، شهید باهنر، شهید لاجوردی، شهید کجویی، شهید علی درخشان، مرحوم عسگر اولادی، مرحوم ربانی املشی، آیت‌الله مؤمن، آیت‌الله یزدی و مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی. اینکه شما می‌بینید مثلاً در آن زمان استاد استقبال از امام منظم و مرتب، ۶۵ هزار نیرو را بسیج می‌کنند به خاطر این مجموعه است و در اینجا نقش آیت‌الله مهدوی کنی هم‌پای شهید مطهری و شهید بهشتی است. نقش ایشان در بسیج روحانیت و شکل‌گیری روحانیت بسیار مهم بود. همچنین در روزهای سخت کمک‌های ایشان به زندانیان، مسئله پناه دادن به مبارزین و روحانیت، مسئله راه‌پیمایی و همراهی و اداره آن جلسه یکی از کارهای بزرگ آیت‌الله مهدوی کنی است. ایشان در دی ماه ۵۷ جزو شورای انقلاب شدند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی کمیته پاسداران را به عهده گرفتند. در حزب جمهوری اسلامی هم بودند، اما بعد از مقطعی دیگر نیامدند و علتش هم این بود که فرمودند: اگر به حزب بیایم، دیگر نمی‌توانم جامعه روحانیت را اداره کنم و بنابراین دبیر کلی جامعه روحانیت مبارزه را به عهده گرفتند. ایشان در اکثر مسائل انقلاب نقش مؤثر داشته است. آیت‌الله مهدوی کنی از جمله افرادی بود که بنی‌صدر خیلی با او عناد داشت. همچنین بسیاری از این گروه‌های التقاطی و انحرافی وجود داشتند که آیت‌الله مهدوی کنی با ایشان همراهی نمی‌کرد. البته با این افراد مدارا می‌کرد، ولی اینها ذاتاً آیت‌الله مهدوی کنی را به خاطر بینش، شناخت و وسیع و بصیرت بالای ایشان و نیز حرکتشان در خط ولایت و امام، برای خودشان یک مزاحم می‌دانستند! لذا می‌بینید تهمت

ایشان در دی ماه ۵۷ جزو شورای انقلاب شدند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی کمیته پاسداران را به عهده گرفتند. در حزب جمهوری اسلامی هم بودند، اما بعد از مقطعی دیگر نیامدند و علتش هم این بود که فرمودند: اگر به حزب بیایم، دیگر نمی‌توانم جامعه روحانیت را اداره کنم

سطح آقای مهدوی کنی را زیاد شکنجه نمی‌دادند، اما مقاومت عظیم آقای مهدوی کنی و روابط گسترده‌اش با گروه‌ها - که هیچ کدام را لو نداده است - موجب شد ایشان را خیلی شکنجه دادند.

بنده در سال ۵۳، برای بار سوم دستگیر و به کمیته مشترک ضد خرابکاری ششاه - همان موزه عبرت فعلی - منتقل شدم و بعد در سال ۵۴ به قصر رفتم و در سال ۵۵ ما را به عنوان سران مذهبی گروه‌ها به اوین آوردند. آیات و حجج اسلام را به بند یک آورده بودند. وقتی وارد بند یک شدم، دیدم یک روحانی مانند آقای مهدوی کنی نشسته است و به اندازه ۲۰ سال پیرتر - ما یکی دو سال بود که ایشان را ندیده بودیم - و عمامه مشکی هم به سرش بسته و بسیار شبیه ایشان است! در واقع شکنجه آن‌قدر بر چهره ایشان اثر گذاشته بود که چهره‌شان را برای ما دیر آشنا کرده بود. ایشان در زندان هم به لحاظ مقاومت، استواری و صلابت در برابر طاغوتی‌ها، لحظه و ذره‌ای تزلزل نداشتند. در آن سال، انحراف منافقین آشکار شد و بین چریک‌های فداییان خلق و سازمان منافقین درگیری به وجود آمده و در نتیجه اختلافات هم خیلی شدت گرفته بود. قرار شد شب در بند یک اوین بررسی شود که افکار و برنامه منافقین چگونه است. شهید لاجوردی می‌گفت: اینها نفاق دارند و دروغ می‌گویند! محمد محمدی که نماینده شورای سران منافقین در آنجا بود، گفت: این‌گونه نیست. در مجموع قرار شد جلسه‌ای توسط آقایان مهدوی کنی، ربانی شیرازی و انواری با محمد محمدی گذاشته شود و اینها حرف‌های او را بشنوند و حکم بدهند. در چند جلسه دو سه روزه، مباحثی شکل گرفت و نظر آقایان بر این شد که مسلمانان باید از اینها جدا شوند. من، شهید کجویان و آقای طالبیان خدمت آقایان ربانی شیرازی و منتظری رفتم و گفتیم: شما یک متن بنویسید که ما حفظ کنیم و بگوییم. در نتیجه متن را مرحوم ربانی شیرازی نوشت و کاغذی را به دست من دادند. وقتی بحث فتوا شد، منافقین عصبانی شدند و گفتند: آقای منتظری که مرجع نیست؟! وقتی به آقای منتظری گفته شد، گفت: اشکالی ندارد، ما فتوای همه مراجع را می‌گوییم که مسلمان‌ها، باید جدای از مارکسیست‌ها زندگی کنند، زیرا آنها نجس هستند، ولیکن نباید در زندان با هم درگیر شوند که رژیم از آن سوء استفاده کند.

این باعث شد آنها عصبانی شوند و بگویند: این صدای ساواک است که از حلقوم منتظری و طالقانی بیرون می‌آید. موضع‌گیری آنها باعث شد به تدریج، صف متعهدین به امام، فقاهت، اسلام و تقیدات اسلامی از کسانی که این تیبی بودند، جدا شود. منافقین و برخی خیال کردند ما اینها را فقط برای نجس و پاکی مطرح کردیم، نه، ما از احکام اسلام استفاده کردیم و یک حرکت خالص‌سازی را در خط ولایت سامان دادیم که خیلی اثر داشت. نقش آیت‌الله مهدوی کنی در این میان هم نقش مهم و ارزشمندی بود.

پس از آزادی آیت‌الله مهدوی، فعالیت‌های مبارزاتی ایشان چگونه امتداد یافت و چه عمق و وسعتی پیدا کرد؟ در سال ۵۶ که من از زندان بیرون آمدم، شنیدم که حضرت امام بعد از شنیدن گزارش آیت‌الله مطهری از نجف پیامی داده‌اند و فرموده‌اند: به برادران بگویید ریشه شجره خبیثه پهلوی از خاک بیرون است، جمع شوید و همت کنید که آن را برای همیشه از میهن اسلامی خود بیرون بیاورید!... بر این اساس، دوستان دور هم جمع شدیم و جلسه‌ای را تشکیل دادیم که شورای مرکزی اداره‌کننده وقایع سال‌های ۵۶ و ۵۷ بود. این شورا از سه بخش تشکیل شده بود، روحانیت، مدرسین و مؤتلفه. کسانی مثل شهید



✓
خاطره جالبی که ایشان داشتند این است که: وقتی وزیر کشور شده بودند، هر جا که می‌رفتند آقای رجایی حاضر نبودند جلوتر از ایشان حرکت کنند و در آخر مجبور شدند حکم شرعی برایشان ابلاغ کنند که جلوتر از ایشان حرکت کنند!

ایشان حرکت کنند!... به هر حال ایشان هیچ وقت داوطلب پذیرش پستی نبودند و همیشه به وظیفه حضور می‌یافتند. رابطه صمیمی ایشان با امام خمینی نیز، از فصول در خور خوانش در زندگی سیاسی و علمی ایشان است. در باره این موضوع چه خاطراتی دارید و یا چه چیزهایی را شاهد بودید؟

آیت‌الله مهدوی کنی از جمله روحانیونی بودند که امام در موردش فرمودند: ایشان کسی است که ما به ایشان ارادت داشتیم، داریم و خواهیم داشت و آینده‌اش را هم تضمین کردند. وقتی آیت‌الله صافی از شورای نگهبان رفتند، امام فرمودند: پیش آیت‌الله مهدوی کنی بروید و ببینید اگر مایل هستند حکم ایشان را برای شورای نگهبان بدهم. آیت‌الله مهدوی کنی گفتند: به خاطر کثرت مشغله و به لحاظ جسمی نمی‌توانم این مسئولیت را بپذیرم، ولی اگر نظر امام این باشد قبول می‌کنم. آمدم و به امام گفتم و ایشان فرمودند: آیت‌الله مهدوی کنی از کسانی نیست که ما در موردش نظر بدهیم و خودشان شرط هستند و اگر ایشان خودشان قبول نمی‌کنند، به سراغ آیت‌الله یزدی بروید.

این خاطره هم جالب است که فردی در اینجا به امام فرمودند: شما افرادی را که در شورای نگهبان می‌گذارید، همه از یک تیپ هستند، الان که موقعیت پیش آمده است یک نفر را هم از آن تیپ بگذارید! امام ابرو در هم کشیدند و فرمودند: نخیر! شورای نگهبان جای مهمی است و کسانی که آنجا هستند باید کسانی باشند که هیچ طوفانی آنها را نلرزاند!... شاید این بهترین تعبیری باشد که درباره آیت‌الله مهدوی واز سوی امام بیان شده است. آن بزرگوار تا پایان حیات نیز از جمله چهره‌هایی بود که استقامت ورزید و هیچ طوفانی او را نلغزاند. رحمت‌الله علیه رحمه واسعه.

که هر کدام از اینها عالم‌اند و تقلید را بر خودشان حرام می‌دانستند! آیت‌الله مهدوی کنی جامعه روحانیت مبارز را به خوبی اداره می‌کردند و با ایجاد فضای باز که همه بتوانند حرف بزنند، این کار را انجام می‌دادند.

همچنین در مدیریت دانشگاه امام صادق (ع)، هیچ کس سوء استفاده مالی و رانت‌خواری را در آنجا سراغ ندارد. ایشان آنجا را به خوبی اداره کرده است. مدیریت کمیته‌های پاسداران انقلاب اسلامی، تصفیه و تنظیم این نیروها به صورت یک تشکیلات نظامی و انتظامی قوی نیز بحث مهمی است، ولی آقای مهدوی کنی با لیاقت این کار را انجام داد. جالب است که پس از پیروزی انقلاب، دار و دسته برخی گروهک‌هایی که اعضای آن زندانی هم شدند و دار و دسته بنی‌صدر، هر دو تلاش می‌کردند کمیته‌ها را در اختیار بگیرند. آیت‌الله مهدوی کنی به حکم امام، در آغاز جلوی سلطه این گروه‌های قدرت‌طلب و مزدور و ایمن‌گروه‌های التقاطی انحرافی را در کمیته‌های انقلاب اسلامی گرفتند و در طول مسیر اینها را به تدریج صاف و تبدیل به یک کمیته پاسداران انقلابی و ارزشمند کرد و این همان مدیریت قدرتمند بود.

در مسئله وزارت کشور نیز، مدیریت قوی ایشان دیده می‌شود. خاطره جالبی که ایشان داشتند این است که: وقتی وزیر کشور شده بودند، هر جا که می‌رفتند آقای رجایی حاضر نبودند جلوتر از ایشان حرکت کنند و در آخر مجبور شدند حکم شرعی برایشان ابلاغ کنند که جلوتر از



آیت‌الله مهدوی کنی در کنار فقهای دوره اول شورای نگهبان قانون اساسی

دیگر ائمه جماعات داشت؟

مسجد جلیلی که ایشان امامتش را از سال ۴۲ به عهده گرفتند، یک نوع تحول در امامت جماعت مساجد و مراسم مساجد بود و این حکایت از روشن‌اندیشی و آینده‌نگری ایشان می‌کرد. جالب اینکه این مسجد محدود در یک تفکر و اندیشه نبود. عناصری در آنجا دعوت می‌شدند که شاید از نظر فقهی با آیت‌الله مهدوی کنی فاصله داشتند، اما ایشان معتقد بودند این افراد باید بیایند تا قدرت انتخاب آزاد و آگاهانه مردم بالا برود. مثلاً آشوری فردی التقاطی بود. بعد از اینکه متوجه شدم آیت‌الله مهدوی کنی ایشان را برای منبر دعوت کردند، به ایشان گفتم: ایشان چنین آدمی هستند، ایشان گفتند: عیبی ندارد به هر حال اینها صاحب بیان‌اند و تا می‌توانیم باید از اینها مراقبت کنیم، مگر اینکه خودشان از میدان کنار بروند.

در باره اردوهای تفریحی، یکی از مشکلاتمان این بود که عده‌ای تصور می‌کردند خوشی و شاید منحصر به زدن، خواندن، موسیقی‌های مبتذل و لایبالی‌گری‌ها می‌شود. باید این تحول ایجاد می‌شد که در اسلام هم زیباترین خوشی‌ها و قوی‌ترین شادی‌ها با حفظ مشروعیّت و مبانی وجود دارد، طوری که ضمن شادی و زیبایی زندگی رضایت‌بخش و خدواند تبارک و تعالی هم حفظ شود. از جمله کارهایی که در آن سال‌ها با کمک آیت‌الله مهدوی، شهید بهشتی و سایر دوستان انجام شد، تشکیل اردوهای تفریحی رفاه، سبزه و سایر اردوها بود. مرحوم آقای مهدوی کنی هم یکی از حامیان جدی این برنامه‌ها بود که در آن شرکت، تشویق و سخنرانی می‌کردند.

آیت‌الله مهدوی در مجموع، یک عنصر تشکیلاتی و معتقد به کار جمعی به شمار می‌رود. ایشان در این مقام، چگونه و با چه شیوه‌ای به فعالیت می‌پرداختند؟
 از نظر تشکیلاتی، آیت‌الله مهدوی کنی آدم فردگرا و کسی که همه کارها را خودش انجام بدهد، نبود. کاملاً کار منظم و تشکیلاتی می‌کرد. در آغاز از سال ۴۱ که امام نهضت را شروع فرمودند، در جامعه روحانیت مبارز حضور فعال و محوری داشتند و به تدریج هم حالت محوریتشان بیشتر تثبیت شد و بعد هم دبیرکل جامعه روحانیت مبارز شدند. این نکته مهمی است که وقتی ایشان دبیرکل شدند، به گونه‌ای عمل می‌کردند که همه ایشان را قبول داشتند. ایشان نظراتشان را نمی‌گفتند و می‌گفتند: باید نظر جمع را جمع بندی کنم، چون دبیر این تشکل هستم. در دبیری جامعه روحانیت مبارز، همه را جلب کرده بود و همه را به خوبی مدیریت می‌کرد، آن هم جامعه روحانیتی



رویارویی او با باند مهدی هاشمی فراموش ناشدنی است

«آیت الله مهدوی کنی و روزهای پر حادثه انقلاب اسلامی»
در گفت و شنود با مهندس سید رضا میر صادقی



که آلمانی‌ها در زمان رضاشاه درست کرده بودند ادامه تحصیل دادم و مهندس برق شدم. آن روزها هر دانشکده‌ای جداگانه امتحان ورودی می‌گرفت. من در امتحان هشت دانشکده شرکت کردم و در هفت رشته جزو بیست نفر اول قبول شدم. در هنرسرای عالی هم نفر بیستم شدم. قرار بود در رشته نفت در پالایشگاه‌ها کار کنیم. وقتی مدرکم را گرفتم اول رفتم به پالایشگاه، ولی مادرم راضی نبود، برای همین برگشتم به اصفهان و شغل معلمی را انتخاب کردم. شهید بهشتی می‌گفت: «هرجا خواستی کار بکن، اما تدریس را رها نکن.»

آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله ثقة‌الاسلام به این شرط اجازه دریافت حقوق دولت را به من دادند که حقوق فرهنگ را بگیرم، ولی هر روز سر کلاس بیست دقیقه تبلیغ مذهبی بکنم و من این کار را به عنوان وظیفه که آن پول حلال شود انجام می‌دادم. در سال ۱۳۴۰ پس از فوت آیت‌الله العظمی بروجردی، من مقلد حضرت امام خمینی شدم، به همین جهت ما اعلامیه‌های ایشان را مخفیانه چاپ می‌کردیم. یک دستگاه پلی‌کپی از آقای دیانی به قیمت ششصد تومان گرفتیم که پولش

نمی‌شوند، عده‌ای از مراجعین به دکتر اعتراض کردند که چرا رفتی سراغ این؟ نوبت ماست. بعد خانمی در کوچه به مادر من برمی‌خورد و پیشنهادی می‌کند. آن پیشنهاد باعث شد که فردای آن روز چشم‌های من خوب شوند و الان هم در ۸۰ سالگی بدون عینک می‌بینم. این معجزه است. من تا ۱۳ سالگی سواد نداشتم و در این سن مرحوم سید علی آقای یزدی که من شاگرد ایشان در بازار بودم به من گفت شب‌ها برو اکابر. من هم رفتم و در سال ۱۳۲۷ دیپلم و در سال ۱۳۳۶ مدرک مهندسی گرفتم.

خانواده ما سادات و بسیار مذهبی بودند. سر قضیه کشف حجاب و تغییر لباس، پدرم در فرح‌آباد اصفهان زندانی شد. بعد از انقلاب یکی را گرفتند که گفت من از اصفهان دو تا گونی ریش برای رضاشاه فرستادم، ولی یکی را که رفتم ریشش را بتراشم در سلول را که باز کردم، چنان نگاهی به من کرد که ترسیدم و آمدم بیرون. او تنها کسی بود که وقتی آزاد شد ریش داشت و او پدر ما بود. در هر صورت من روزها کار می‌کردم و شب‌ها درس می‌خواندم. بعد آمدم تهران و در هنرسرای عالی

مهندس سید رضا میر محمد صادقی از فعالان انقلاب و از مطلعین حوادث مربوط به کمیته‌های انقلاب اسلامی است. در مورد وقایع پیش از انقلاب و همچنین خاطرات ایشان با مرحوم آیت الله مهدوی کنی (قده)، با وی به گفتگوی بلندنشسته‌ایم که بخشی از آن را پیش روی دارید. امید آنکه مقبول افتد.

به عنوان نخستین پرسش از سابقه مبارزاتی خود از کارخانه عطاءالملک تا تحصیل رشته فنی در دانشگاه، توضیح مختصری بفرمایید؟

بسم الله الرحمن الرحیم. بنده در ۲۹ خرداد ۱۳۱۳ در یک خانواده مذهبی به دنیا آمدم. پدرم مرحوم کمال‌الدین میر محمد صادقی در آن زمان با دولت رضاشاه اختلاف داشت و در زندان بود و ما سه برادر در کارخانه عطاءالملک کارگر بودیم. البته من چون بچه‌تر بودم کارم بیشتر جمع کردن ماسوله‌ها بود یا پیوند زدن به شرطی که کرسی زیر پایم بگذارم تا قدم به ماشین برسد. حقوقم هم ۱۰ ریال در هفته بود.

در سال ۱۳۲۰ به دلیل شرایط جنگ، در سن هفت سالگی کار می‌کردم. متفقین ایران را گرفته بودند و اصفهان به خصوص زیر نظر آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها بود. بر تهران، هم آمریکایی‌ها، هم انگلیسی‌ها و هم روس‌ها تسلط داشتند. نان هم نبود و مشکلات، بسیار فراوان بودند، برای همین خانواده‌ها مجبور بودند بچه هفت ساله‌شان را سر کار بگذارند.

من بعدها در کتاب «درد و درد» نوشتم که در اثر گردن‌درد در هشت سالگی چشم‌هایم کور شدند، اما یک سال بعد، به لطف خدا و امام زمان «عج» و توسلاتی که انجام شدند، موقعی که دکتر آمد چشم‌های مرا در بیاورد و گفتند چشم‌هایم خوب

آیت الله مهدوی کنی، در زمره کسانی بود که شبیه ملایمت را دنبال می‌کرد. من بارها در تهران به مدرسه مروی که ایشان درس می‌داد رفتم. از طرز حرف زدن ایشان و راهنمایی‌هایی که به طلاب می‌کرد معلوم بود که عالمی عادل و پخته و روشنفکر است. با زور گفتن به افراد موافق نبود



اگر آقای مهدوی کنی آن قدر احتیاط میکرد و آسان احکام تند نمی‌داد، به خاطر این بود که یک عالم و فقیه به تمام معنا بود و همه روایات و احادیث را خوانده بود. بسیار انسان ملایمی بود و هر کسی که پیش ایشان می‌آمد، حرف‌هایش را می‌شنید

را آیت‌الله خادمی دادند. البته وقتی ما را گرفتند، من گفتم پولش را خودم دادم که ایشان را نتوانند بگیرند، در حالی که ما حتی پول مرکبش که بیست تا یک تومانی بود نداشتیم بدهیم و آیت‌الله خادمی می‌دادند و ما اعلامیه‌های امام خمینی را چاپ می‌کردیم.

ارتباط شما با آیت‌الله مهدوی کنی از چه زمانی آغاز شد؟ بعدها که مسئولیت کمیته را در اصفهان به عهده گرفتید، طبعاً این ارتباط گسترش پیدا کرد. از آن دوران خاطراتی را نقل کنید؟

این قضیه بر می‌گردد به سال ۱۳۵۶. من با آیت‌الله مهدوی کنی، در خانه شهید آیت‌الله دکتر بهشتی آشنا شدم و ایشان مرا به آیت‌الله مهدوی کنی معرفی کرد. بعد در همان جا شورای انقلاب تشکیل شد. البته در حقیقت، شورای انقلاب نبود، بلکه جلسات یک گروه بود. آقای هاشمی رفسنجانی هم در آن جلسه بود و افراد دیگری که بعداً عضو شورای انقلاب شدند از جمله مرحوم آیت‌الله آقای ربانی شیرازی. ما در اینجا با آیت‌الله مهدوی کنی آشنا شدیم و بعد هم دیدیم که دیدگاه‌های ملایمی دارد، تند نیست و حکم بی‌جهت نمی‌دهد.

عادل به تمام معنا بود. البته ایشان کمیته را در اصفهان تشکیل نداد، بلکه من رفتم و با آیت‌الله خادمی صحبت کردم و اسلحه‌ها را گرفتیم. بعد ایشان گفتند: بهتر است که برای کمیته از آیت‌الله

این چنان سیلی‌ای به من زده که من یک دور، دور خودم گشتم و خوردم زمین، اما بگذار برود. ما که انقلاب نکرده‌ایم که با مردم دعوا کنیم. هر کس با ما بجنگد، البته ما مقابلش می‌ایستیم. حتی مجاهدین خلق هم که بعداً منافق شدند، اول کار چون دعوا نداشتند، خود امام هم آنها را پذیرفتند و شهید بهشتی هم با آنها مذاکره کرد. اما بعد از اینکه گفتند ما مسلحانه می‌ایستیم و سلاح کشیدند و علما و مردم و پاسدارها و متدینین و هرکسی را که ریش داشت در کوی و برزن ترور کردند و هزاران نفر را بیگانه کشتند و شهید کردند، نظام مردم جلوی آنها ایستادند.

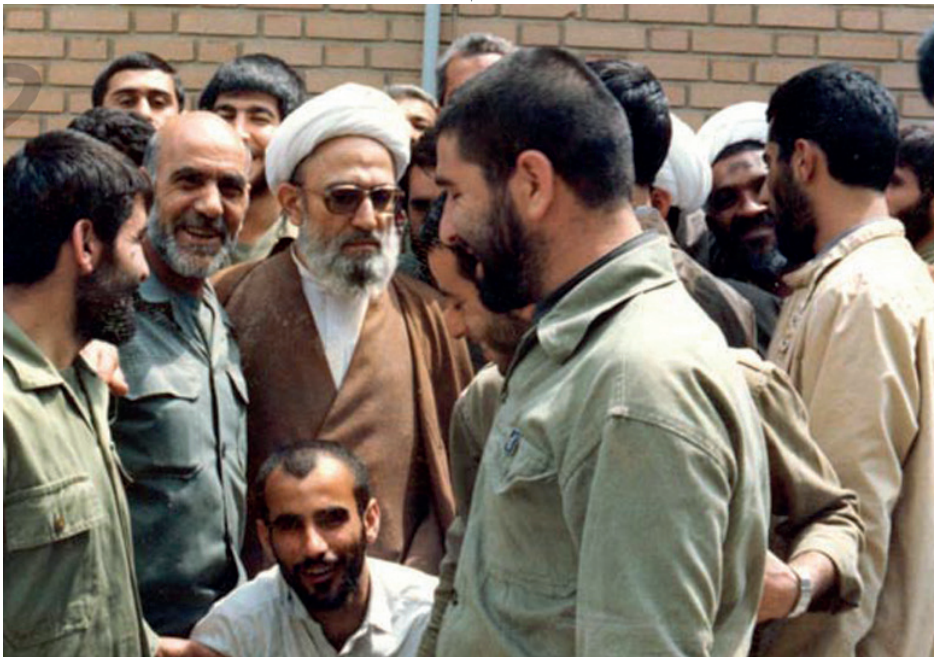
این نوع نگاه و طبعاً در پی آن این سنخ رفتارها را هم در آیت‌الله مهدوی زیاد می‌دیدید. اینطور نیست؟

به نظر من آیت‌الله مهدوی کنی، در زمره کسانی بود که همین شیوه را دنبال می‌کرد. من بارها در تهران به مدرسه مروی که ایشان درس می‌داد رفتم. از طرز حرف‌زدن ایشان و راهنمایی‌هایی که به طلاب می‌کرد معلوم بود که عالمی عادل و پخته و روشنفکر است. با زور گفتن به افراد موافق نبود. در هر حال به این صورت با آقای مهدوی کنی آشنا شدیم و روش ایشان را در پیش گرفتیم؛ منتهی وقتی اوضاع در اینجا بسیار آشفته شد، ایشان آمد که بین اینها صلح ایجاد کند و اینها شروع کردند به اهانت به این مرد محترم! حتی در مسجد سید مانع از سخنرانی ایشان شدند و جلسه به هم زدند! ما باید چه کار می‌کردیم؟ آیا باید متابعت می‌کردیم؟ نه، ما از حق و از آیت‌الله مهدوی کنی دفاع کردیم. آخر هم ثابت شد که حق با کیست؟ بالاخره شورای انقلاب، شهید دکتر باهنر را به اصفهان فرستاد که بین کمیته و دفاع شهری را صلح بدهد. ایشان به خانه آیت‌الله خادمی آمد. آیت

مهدوی کنی حکم بگیریم. این بود که نامه‌ای به ایشان نوشتند و گفتند آقای مهندس سید عباس بحرینیان را به عنوان رئیس کمیته معرفی کنید. من هم همان موقع طبق دستور آقای خادمی قاضی شرع دادگاهی شدم که در همین کمیته تشکیل شد. خوب است که سابقه این کمیته را بروید ببینید و یک نفر را بیاورید که در این دادگاه، محکوم به زندان شده باشد! حتی یک بار چند نفر را گرفتند و آوردند و من گفتم: چرا این آقای را با طناب بسته و آورده‌اید؟ گفتند: ساواکی است. به او گفتم: انقلاب شده و یک حکومتی ظالم رفته و یک حکومت اسلامی مردمی آمده، آیا با این حکومت مخالفی؟ گفت: نه. گفتم: همین را بنویس که من با این حکومت جنگ و دعوی ندارم! برداشت نوشت. گفتم: امضا کن و برو به سلامت! آن کسی که مسئول اتاق و محافظ من بود گفت: آقای مهندس! این شکنجه‌گر ساواک است که فرستادیش برود! گفتم:



۱۳۶۴. آیت‌الله مهدوی کنی به اتفاق شهید آیت‌الله فضل‌الله مصلحی در حال اقامه نماز جماعت در حاشیه بازدید از جبهه‌های جنگ



اصفهان شدند، مردم اتومبیل آنها را تا اول جاده تهران سر دست بردند: یکی در ۱۳۲۴ که «فداکار» رئیس حزب توده بود نماینده اصفهان شد و کارگرهای توده‌ای حزب توده، ماشینی را سر دوش تا دروازه تهران بردند. یکی هم «امید نجف‌آبادی» بود که ماشینی را از خیابان دکتر بهشتی تا اول جاده تهران بردند و نماینده مجلس شد!

بالاخره کار تعقیب قاتلین مهندس بحرینیان، به کجا انجامید؟ تعقیب آنها چه سیری را طی کرد؟
شهید آیت‌الله قدوسی فشار آورد و قاتلین را که هفت نفر بودند گرفتند و به تهران آوردند. اسم آنها با حکم‌هایشان و کارهایی که کردند در کتاب «درد و درد» هست. آنها می‌گفتند: حاکم شرع اصفهان که الان نماینده مجلس شورای اسلامی است، به ما دستور داده است! امید هم که حاکم شرع بود، آمد پیش مرحوم آقای گیلائی و نوشت که: بله من به اینها دستور دادم که اینها را بکشند! از جمله کارهای اینها، این بود که حاج محمد جعفر کازرونی را در کوچه ترور کردند. اینها می‌خواستند مهندس ملک‌پور را که کاری هم نکرده بود، بکشند! بعدها آقای هاشمی رئیس‌جمهور شده و در یکی از کشورهای خارجی ملک‌پور را دیده بود که چه تشکیلاتی درست کرده و شهری ساخته بود. در آنجا ملک‌پور گفته بود که: من اول اینها را در اصفهان ساختم، منتهی شما می‌خواستید مرا بکشید و داداش مرا کشتید! ظاهراً بنده خدا را از زندان که آزاد می‌کنند با برادرش بوده که آنها یک نفر را با موتورسیکلت می‌فرستند که ملک‌پور را بکشد! وقتی می‌آید تیر بزند، اشتباهی برادرش را می‌زند که شکل هم بوده‌اند! یا مثلاً آیت‌الله سید ضیاء‌الدین علامه کسی بود که روایات کافی و وفی را با هم جمع کرده بود و از شاگردان میرزا درس آیت‌الله حکیم و یک آیت‌الله واقعی بود. او را هم چون با این باند تبهکار همراهی نمی‌کرد،

بدهید. گفتیم: ما تحویل دفاع شهری نمی‌دهیم. تحویل شهربانی می‌دهیم. این شد که دکتر باهنر دستور داد و ما هم قاتلین را تحویل شهربانی دادیم، ولی همان شب شنیدیم که آنها را به تلویزیون و رادیو برده‌اند و شب را آنجا بوده‌اند و صبح به دفاع شهری رفتند و کسی هم از آنها بازخواستی نکرد.

به هر حال همان‌هایی که در دفاع شهری بودند، امید نجف‌آبادی معدوم را حاکم شرع و حسینی رامشه‌ای را رییس دادگاه انقلاب اصفهان کردند. امید نجف‌آبادی برای ده‌ها نفر حکم اعدام داد و آنها را کشتند! طرف یک وقتی شهردار اصفهان بود، کاره‌ای نبود که اعدامش کنند. من اعتراض کردم و گفتم: برای چه اعدامش کردید؟ مگر آدم کشته؟ فووش یک تخلفی کرده است. بعد هم حرف‌های پرت و پیلا و خلاف شرع را نوشتند و زدند بالای سر دفتر جهاد شهری.

شما شکایت امید نجف‌آبادی را به آیت‌الله مهدوی هم بردید؟ واکنش ایشان چه بود؟
من به آقای مهدوی کنی و دکتر بهشتی که آن وقت ایشان رئیس دیوانعالی کشور بود، گفتم: آقا! حاکم شرع ما امید نجف‌آبادی بالای سر جهاد سازندگی نوشته: زمین مال کسی است که بیل در دست اوست! از شما آقای مهدوی کنی سئوالی دارم: آیا فاطمه زهرا (س) بیل دستش بود که فدک متعلق به ایشان بود؟ به دکتر بهشتی و آیت‌الله خادمی هم گفتم. آیت‌الله خادمی گفتند که من الان برای امام نامه‌ای می‌نویسم و شما آن را برای امام ببرید. در آن نامه آیت‌الله خادمی نوشتند: «امید نجف‌آبادی کافر است! و نمی‌تواند حاکم شرع اصفهان باشد!» همین باعث شد که امید نجف‌آبادی را از سر کار برداشتن.

از عبرت‌های تاریخ نیم قرن گذشته اصفهان این است که در اصفهان دو نفر هستند که وقتی نماینده

طیف سید مهدوی هاشمی وقتی مرحوم آیت‌الله شمس‌آبادی را کشتند، به ساواک گفتند: شما ما را یک هفته دیگر آزاد کنید و ما خادمی را هم می‌کشیم و بعد ما را اعدام کنید! اینها با علم و فقاقت مخالف بودند

الله طاهری امام جمعه اصفهان را- که آقای شیخ عباسعلی روحانی زیر نظرش بود- هم صدا زدند و قرار شد فردا صبح در دفتر من که در میدان انقلاب بود، جمع شوند و از افرادی که در دفاع شهری و کمیته بودند، سپاه را تشکیل بدهند. قرار بود هر کسی که داوطلب می‌شود بیاید و اسمش را بنویسد، منتها بگوید که می‌خواهد در کمیته خدمت کند یا در دفاع شهری. قرار شد یک نفر از کمیته تهران بیاید. من فکر می‌کردم آقای باقری کنی از طرف آیت‌الله مهدوی کنی می‌آید که البته کس دیگری آمد. من نماینده کمیته اصفهان بودم و مهندس بحرینیان هم رئیس کمیته بود. نماینده‌ای هم از طرف دفاع شهری به اتفاق آقای دیگری آمد. من و بحرینیان از کمیته، یک نفر از سپاه تهران به اسم آقای نیل‌فروشان و یک نفر از کمیته تهران آمدند و جلسه به ریاست شهید باهنر تشکیل شد. قرار شد فردا صبح به دفتر ما بیایند و اسم افراد را بگویند و لیست افراد کل سپاه اصفهان تهیه شود، ولی ما در دفتر نشسته بودیم که دو تا از بچه‌های کمیته آمدند و گفتند: آقای مهندس بحرینیان ترور شده است! صبح که از خانه که بیرون آمده بود، زیر بازارچه درب‌پوش، از روبرو به او تیراندازی می‌کنند! با ماشینی عقب می‌رود و از پشت هم او را به گلوله می‌بندند. دو باره جلو می‌رود و با ماشینی می‌رود توی یک سقاخانه و آنجا کشته می‌شود. شهید باهنر به کمیته آمد و گفت: قاتلین را تحویل



مهدوی هاشمی در دادگاه قتل آیت‌الله سید ابوالحسن شمس‌آبادی

زیرزمین خانهات شراب داری! برایش آوردم. خورد و رختخواب انداختم و خوابید، اما قبل از اینکه بخوابد پاکتی را در آورد و گفت: این را فردا صبح بده به حاج ملا علی کنی! گفتم: حاج ملا علی کنی با تو چه کار دارد؟ گفت: تو کار نداشته باش، این را بده! فردا صبح که در را باز کردم و رفتم برای قآنی ناشتایی ببرم، دیدم مرده است! به هر کسبه‌ای که گفتم قآنی در خانه ما مرده، بیاید جنازه را تشییع و خاک کنید، گفتم: ندانم! برو بندازش توی جاه! ما نمی‌آییم. یادم آمد که او برای حاج ملا علی کنی نامه ای را نوشته. رفتم مدرسه مروی. آقا سر درس بودند. گفتم: آقا! قآنی دیشب در خانه ما مرده. یک نامه هم داده به من که بدهم به شما. گفت: برو بندازش توی یک گوری! من نمی‌آیم. کاری با او ندارم. نامه‌اش را هم باز نکرد. طلاب می‌گویند: حالا ببینید نامه‌اش چیست؟ آقا با اکراه نامه را باز می‌کند و می‌خواند و به طلبه‌ها می‌گوید: بلند شوید برویم. این همان نطفه و همان ژن است که می‌گوید بلند شوید برویم. می‌آید خانه و آن

آیت‌الله مهدوی کنی یکی از مظلومین این انقلاب بود. چون چیزهایی را به ایشان نسبت می‌دادند که به هیچ وجه به ایشان نمی‌چسبید؛ مثل طرفداری از سرمایه داری و فئودالیسم!

شاهزاده قاجار یعنی قآنی را توی حوض خانه غسل می‌دهند و می‌برند دفنش می‌کنند و بر می‌گردند. طلبه‌ها می‌پرسند: آقا! چه نوشته بود که شما یک‌دفعه بلند شدید؟ ایشان گفت: فقط یک سطر شعر نوشته بود شرمند از آنیم که در دار مکافات اندر خور عفو تو نکردیم گناهی واقعا خداوند تبارک و تعالی بخشنده و مهربان است. شما قرآن را ببینید خدا در مورد چه کسانی می‌گوید من از آنها گذشتم و اینها را بخشیدم! یا خود پیغمبر «ص» چه کسانی را بخشیدند! یا در زمان امام حسین «ع» محمد حنفیه آمد خدمت ایشان و یک خرده حرف‌های خوبی هم به برادر بزرگتر خودش نزد. وقتی محمد حنفیه رفت، اطرافیان به امام حسین «ع» گفتند: چرا جوابش را ندادید؟ امام گفتند: جوابش را می‌دهم. بلند شوید برویم. بلند شدند و رفتند خانه محمد حنفیه و در زدند. امام حسین «ع» گفتند: «من آمده‌ام که هر کاری داری برایت انجام بدهم. محمد حنفیه شرمند شد.» آیت‌الله مهدوی کنی از این رفتارهای اثمه «ع» الگو گرفته بود و شناخت خوب و صحیحی از دین داشت و یک عالم حقیقی بود. ■

که چنین صحنه‌ای را دیده‌اند؟ بنابراین شرایط مناسب برای صدور چنین حکمی تقریباً محال و بیشتر برای ایجاد ترس از ارتکاب این عمل است نه اینکه واقعا بروی و راحت حکمرا اجرا کنی! در زمان خود حضرت علی «ع» و پیغمبر «ص» کی این اتفاق افتاد؟

اگر آقای مهدوی کنی آن قدر احتیاط میکرد و آسان چنین احکامی نمی‌داد، به خاطر این بود که یک عالم و فقیه به تمام معنا بود و همه روایات و احادیث را خوانده بود. بسیار انسان ملایمی بود و هر کسی که پیش ایشان می‌آمد، حرف‌هایش را می‌شنید. البته ممکن است در کمیته هم کسانی خطا کرده باشند. من نمی‌گویم همه پسر امام جعفر صادق «ع» بودند، ولی در تصمیم و تصویب‌های آیت‌الله مهدوی کنی از ۵۶ تا حالا هیچ حکم خلافی را ندیده‌ام.

ارتباط شما با آیت‌الله مهدوی کنی پس از کمیته و سال‌های میانی انقلاب و پس از رحلت امام چگونه بود؟ در این دوره بایشان چه ارتباطاتی داشتید؟

وقتی ایشان وزیر کشور شدند من مرتباً می‌رفتم و ایشان را می‌دیدم و مشکلات اصفهان را به ایشان می‌گفتم. گزارش می‌دادم و بحث دقیق می‌کردیم. به هر قیمتی که بود اقدام می‌کرد. آیت‌الله مهدوی کنی یکی از مظلومین این انقلاب بود، چون چیزهایی را به ایشان نسبت می‌دادند که به هیچ وجه به ایشان نمی‌چسبید؛ مثل طرفداری از سرمایه داری و فئودالیسم! بعد از انقلاب برای من و آیت‌الله خادمی هم کتابی درست کردند که: «ساواکی‌های خمینی نما و فئودالیست‌ها را بشناسید!» اینها مرتباً در همان دفاع شهری چاپ و پخش می‌شد.

بعد که آیت‌الله مهدوی کنی دانشگاه امام صادق «ع» را درست کرد، جایی شد که هر کسی هر مشکلی که داشت پیش ایشان میرفت. خود من بیش از ده‌ها بار خدمت ایشان رفتم و مشکلات را گفتم. آیت‌الله مهدوی کنی مرد پاک و صحیح‌العملی بود که هیچ چیزی برای خودش نمی‌خواست و اگر چیزی هم داشت، از ارث پدری بود. مرحوم حاج ملا علی کنی که از بستگان ایشان بود، مرد بسیار فاضل و دانشمندی بود. این قصه را هم در مورد حاج ملا علی کنی بگویم. یکی از شعرایی که شعرهای هجو و بیخود می‌گفت و خیلی هم چاپلوسی می‌کرد، مرحوم قآنی بود. یکی از شاهزاده‌های قاجار می‌گوید که: یک شب که خیلی سرد بود، قآنی در خانه ما رازد و گفت: خیلی سردم است. امشب مرا راه بده. من راهش دادم. بعد گفت: برو یک مقدار برای من شراب بیاور! می‌دانم که در

ترورش کردند! کار خدا بود که در یک کوچه دو متری و از دو متر فاصله، هفت تا تیر زده بودند ولی حتی یک تیر هم به سید ضیاء الدین علامه نخورده بود! من عصر رفتم دیدن ایشان. خانواده‌اش گفتند: توی محراب نشسته است! رفتم و دیدم دارد قرآن می‌خواند. گفتم: آقا! با این اتفاقی که برای شما افتاده چرا اینجا نشسته‌اید؟ بلند شوید بروید. گفت: اگر قرار بود بمیرم، صبح کشته شده بودم. اینها کارهایی بود که اینها کردند و آقای مهدوی کنی سفت و سخت جلوی اینها ایستاد. در کتاب «درد و درد» هست. آورده‌ام که شهید آیت‌الله قدوسی، آیت‌الله مومن، آیت‌الله شرعی و... به آنها گفتند و حتی آیت‌الله قدوسی برای آنها نوشت که این کارها را انجام ندهید و امروز خدمت امام بودم و امام دستور دادند که دست از این کارها بردارید، ولی اینها باز هم نشنیدند.

به عنوان معترضه در میان این گفت و گو، بفرمائید که از دیگر رفتارهای این طیف نسبت به علمای اصفهان، چه خاطراتی دارید؟

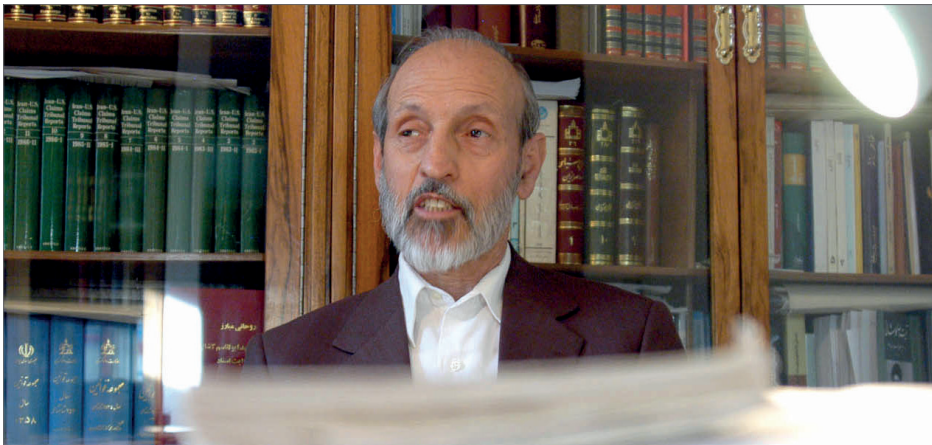
اینها طیف سید مهدی هاشمی بودند. وقتی مرحوم آیت‌الله شمس‌آبادی را کشتند، به ساواک گفتند: شما ما را یک هفته دیگر آزاد کنید و ما خادمی را هم می‌کشیم و بعد ما را اعدام کنید! یعنی اینها با علم و فقهت مخالف بودند. در فقه مشخص است که چه باید کرد. مثلاً در سال ۵۸ آقای هاشمی رفسنجانی به من گفت: بیا استاندار کرمان بشو. گفتم: من نمی‌توانم. گفت چرا؟ گفتم: چون آنجا حاکم شرعی را گذاشته‌اید که چندین زن را سنگسار کرده است! مگر چند تا زن زناکار در آنجا بوده که باید سنگسارش می‌کردند؟ از کجا چهار شاهد عادل پیدا کرده‌اند که شهادت داده‌اند



آیت‌الله مهدوی کنی در حال زیارت مضع آیت‌الله العظمی حاج ملا علی کنی

شجاعانه و منصفانه داوری می کردند

«جلوه هایی از منش علمی و اخلاقی آیت الله مهدوی کنی» در گفت و شنود با دکتر سید محمود کاشانی



نشسته بودند، دستور توقف بحث را دادند و به این گروهی که می خواستند با بحث های دسته جمعی، تعادل را بهم بزنند، اعتراض کردند. ایشان گفتند: که این منصفانه نیست و اگر شما سوالی دارید، یکی یکی بیان کنید و مسائل تکراری را بیان نکنید و تا این جلسه، بالاخره نتیجه ای گرفته شود.

به نظر من قاطعیت ایشان، به این جلسه خاتمه داد و من این خاطره را از جنبه رفتار قاطعانه و شجاعانه ایشان، که بی هیچ ملاحظه ای نظر خودشان را بیان می کردند، همیشه به نیکی یاد می کنم.

دو سه شورای حل اختلاف دیگر هم تشکیل شد که امام ایشان را به عضویت در آن انتخاب کردند، ایشان چه ویژگی داشتند که باعث این انتخاب می شد؟

به هر حال ایشان فردی منصف، بی طرف، و با وجدان کامل بودند که تحت تاثیر عواطف این و آن قرار نمی گرفتند. این نشان دهنده شهامت ایشان بوده است.

شما در دانشگاه امام صادق (ع) هم تدریس داشته اید؟ تاجایی که اطلاع داریم، ایشان به شما نیز پیشنهاد تدریس داده بودند؟

من بعد از این که در سال ۱۳۶۳، از دیوان داوری ایران و آمریکا بازگشتم، دانشگاه امام صادق (ع) تاسیس شده بود و دانشکده حقوق آن هم، در همان سال ۶۳ یا ۶۴ تشکیل شده بود. آیت الله مهدوی از من خواستند که درسی را در این دانشکده بپذیرم و من هم یک درس نسبتاً حساس را برداشتم: «مقدمه علم حقوق».

برداشت ها و تفکر حاکم بر دانشگاه امام صادق (ع)، ریشه فقهی داشت و برای این که دانشجویان با تفکر حقوق امروزی هم آشنا بشوند، یک فرصت مغتنم بود و من هم از این فرصت استفاده کردم و این درس را در آنجا تدریس می کردم. در آن درس، دانشجویان با دیدگاه های جدید حقوقی آشنا می شدند و این برای آن ها قابل توجه بود. در آن دوره ای که من تدریس می کردم، از گروه های مختلف در دانشگاه بودند و همچنین از دانشکده های دیگر هم حضور داشتند. چون در آغاز تاسیس دانشگاه امام صادق (ع)، اساتید کافی برای هیئت علمی این مرکز وجود نداشت، افرادی از دانشگاه های مختلف، که علاقمند به همکاری و از چپ گرایی ها به دور بودند، دعوت آیت الله مهدوی را پذیرفتند و در آنجا جمع شدند. این خود شرایطی را ایجاد کرد که وضعیت علمی این دانشگاه را باورتر کرد و پایه های خوبی را برای آینده بنیاد نهاد. ■

نقش ایشان در حل اختلاف هیئت داوری لاهه و دولت وقت چه بود؟ در دوران فعالیت درباره این موضوع، با ایشان چه ارتباطاتی داشتید؟

بعد از جریان گروگان گیری (۱۳ آبان ۱۳۵۸)، پس از این که گروگان ها آزاد شدند، بیانیه الجزایر صادر شد و دیوان داوری ایران و آمریکانیز، باید تاسیس می شد. در آن زمان، چون ایران درگیر جنگ بود، باید دیوان داوری را در حد خودش تاسیس می کرد و ۳ نفر در این دیوان شرکت می کردند. آقای رجایی به من پیشنهاد دادند که به عنوان داور ارشد ایران در این دیوان حضور پیدا کنم. با وجود امکانات ناچیزی که داشتیم، توانستیم حقوقدانان ایرانی را بسیج کنیم و در لاهه ی هلند، یک دفتر تاسیس شد. دیوان داوری هم به تدریج برپا شد که یک چالش حقوقی بزرگ بین ایران و آمریکا بود و در کنار جنگ تحمیلی، یک نبرد حقوقی هم بین حقوقدانان ایرانی با حقوقدانان آمریکایی در هلند ایجاد شد.

بعد از شهادت مرحوم رجایی، میرحسین موسوی به نخست وزیر رسید و رسید به تصمیم گیری ها نسبت به دیوان داوری، از جمله نقطه نظرات اجرایی، در اختیار دولت و نخست وزیر بود. اگر چه به هر حال سران قوا و رئیس مجلس در این قضایا نقش داشتند، ولی به هر حال یک اختلافاتی بین تیم حقوقدانان ایرانی و دولت به وجود آمده بود. یک سری افراد هم، در این زمینه ها کارشکنی می کردند و به این خاطر ما تصمیم گرفتیم در تهران جلسه ای تشکیل دهیم و علمایی را دعوت کنیم و مشکلاتی را که در دیوان داوری داشتیم، با آن ها مطرح کنیم. این جلسه در سالن نخست وزیر برگزار شد و ریاست جلسه هم برعهده آقای مهدوی کنی بود. عده ای از روحانیون دیگر هم که در شورای نگهبان و در سمت های دیگر بودند در این جلسه حضور داشتند و تا حدی نقش داوری را برعهده گرفتند. من و تنی چند از حقوقدانان لاهه آمدیم و گروهی هم از هواداران دولت در این جلسه شرکت کردند.

در این جلسه چه مطالبی مطرح شد و نهایتاً تصمیم گیری در آن، به چه نقطه ای انجامید؟

چون من رئیس دیوان داوری بودم ابتدا گزارشی از عملکرد ارائه دادم و بعد گفتم: که هر کسی که اعتراضی و یا حرفی دارد، مطرح کند. برخورد این گروه دولتی با من کمی غیرمنصفانه بود و در حقیقت آن ها به صورت دسته جمعی سوال می پرسیدند و من به تنهایی دفاع می کردم! آقای مهدوی که به عنوان رئیس در بالای مجلس



درآمد

دکتر سید محمود کاشانی، فرزند عالم مجاهد آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی، از حقوقدان و تاریخ پژوهان مبرز معاصر است. او بخشی از تحصیلات خویش در علم اصول را نزد آیت الله مهدوی کنی به پایان برده و در دوران پس از انقلاب نیز با ایشان تعاملاتی داشته است. در گفت و شنودی که پیش روی دارید، ششمه ای از خاطرات مربوط به این موضوعات بیان شده اند.

جناب عالی در دوران پیش و پس از انقلاب اسلامی، با آیت الله مهدوی کنی ارتباط و همکاری داشتید. لطفاً در آغاز بفرمائید که از چه دوره ای و چگونه با ایشان آشنا شدید؟

بسم الله الرحمن الرحیم، بخشی از خاطراتی که من از مرحوم آیت الله مهدوی کنی دارم، به رویدادهای قبل از انقلاب و بخش دیگر به رویدادهای پس از انقلاب برمی گردد. پیش از انقلاب، ایشان امام جماعت مسجد جلیلی در خیابان ایرانشهر و به خوش نامی مشهور بود. همچنین وجهه علمی خوبی نیز داشتند.

من دروس فقهی را نزد مرحوم آیت الله غروی کاشانی آموخته بودم و دوره دکتری حقوق را در دانشگاه تهران می گذراندم. به مرحله ای رسیده بودم که باید کتاب «کفایه الاصول» را می خواندم. در دانشگاه حقوق یک فصل از این کتاب را شادروان استاد دکتر محمود شهابی تدریس می کردند و من با این کتاب تا حدودی آشنا بودم، اما در حدود سال های ۴۷ و ۴۸، یکی از دوستان طلبه پیشنهاد دادند که به جلسات درس آیت الله مهدوی کنی برویم. منزل ایشان نزدیک خیابان پل چوبی بود و ایشان قبول کرده بودند که فصل هایی از کتاب «کفایه الاصول» را برای ما تدریس کنند. روش تدریس ایشان چگونه بود؟ تسلط ایشان بر مفاهیم اصولی را چگونه دیدید؟

خوشبختانه ایشان به این کتاب تسلط خوبی داشتند و البته کتاب هم از نظر نگارش، پیچیدگی هایی داشت. زمانی که ما در جلسات ایشان حضور پیدا می کردیم، این گونه نبود که فقط کتاب تدریس شود و بحث یک طرفه باشد. برای من جالب بود که ایشان با سعه صدر، ایرادها و نقدهایی که من بر این کتاب داشتم بررسی می کردند و مورد بحث قرار می دادند و این گونه نبود که جمود داشته باشند. برای شنیدن و بررسی اشکالات، آمادگی خوبی نشان می دادند.

به هر حال، این کتاب از کتاب های مهمی است که در اصول فقه تدریس می شود ولی در محفل درسی ما، زمینه بحث و انتقاد از بخش های مختلف این کتاب فراهم بود و من حدود دو ماه، بخش هایی از این کتاب را نزد ایشان خواندم اما چون درگیر رساله دکتری بودم، دیگر وقت نشد که خواندن بخش های دیگر کتاب را ادامه بدهم. از همین زمان، روابط دوستانه و صمیمی من با ایشان ادامه پیدا کرد تا این که جریان های انقلاب پیش آمد و به مناسبت این که من در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی بودم، از این دریچه هم باز ارتباطاتی با ایشان داشتم.

نشان داد که می‌توان انقلابی بود و افراطی نبود

«آیت‌الله مهدوی کنی در بستر سیاست و فرهنگ» در گفت‌وگو با
حجت‌الاسلام دکتر محسن الویری

آینده‌نگری داشتند که به عنوان یک صفت ممتاز در ایشان قابل مشاهده بود. این ویژگی ایشان در نظر حضرت امام (ره) و بر شهید مطهری پوشیده نبود و بر این اساس این تصمیم گرفته شد.

نکته سوم حضور ایشان در همه مقاطع پیش از پیروزی انقلاب بود که ایشان را به یک نقطه اعتماد و اتکا برای رهبری انقلاب تبدیل کرده است. ایشان از همان آغاز حرکت انقلاب همراه حضرت امام (ره) بودند و از همان آغاز صدمات ناشی از این مبارزه را تحمل کردند. در همه مراحل شکنجه، زندان و تبعید حضور داشتند و بنابراین انقلاب را با تمام وجود لمس کردند، بنابراین می‌توانستند تداوم بخش راه انقلاب در دوره پیروزی هم باشند.

ایشان متأثر از کدام شخصیت‌های برجسته انقلاب بودند و از مشرب فکری و سیاسی چه کسانی وام می‌گرفتند؟

مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی را باید در تراز دیگر شخصیت‌های انقلابی برجسته‌ای چون آیت‌الله بهشتی و آیت‌الله مطهری به حساب آورد و این تعبیر وام‌گرفتن از شخصیت‌های دیگر، در مورد ایشان صدق نمی‌کند. البته ایشان به معنی واقعی کلمه حضرت امام (ره) را فهم کرده و پذیرفته بودند. این که امام چگونه می‌اندیشید، دیدگاهش چیست و بر چه مبنایی این حرکت را درپیش گرفته‌اند. کم نبودند کسانی که داعیه‌دار و دل‌باخته حضرت امام (ره) بودند اما در مقام تبیین راه، سلوک و ترویج اندیشه‌های حضرت امام (ره) درک واقع‌بینانه‌ای از بنیان‌گذار انقلاب نداشتند. ایشان با صلابت و با تمام وجود، امام را در جایگاه حق می‌نشانند و خود را در برابرش خالص می‌دیدند و برابر حضرت امام (ره) چیزی برای خود قائل نبودند. این خلوص، منشاش تقلید کورکورانه نبود، تبعیتی با حفظ خردورزی بود. ایشان چون با خرد راه امام (ره) را انتخاب کرده بودند، خود را روی این اصل وقف حضرت امام (ره) کرده بودند. ایشان از استوانه‌های انقلاب بودند که دست‌های امام بر چنین شانه‌های استواری تکیه می‌زد و با تکیه بر ایشان بود که امام (ره)، این کار عظیم را به فرجام



می‌کنند فعالیت‌هایشان معطوف به نیاز واقعی جامعه باشد. یعنی ببینید کدام کار بر زمین مانده و نیاز جامعه در کجاست و بر این اساس تلاش خود را به حل آن مساله معطوف کنند. حتی در حیطه فعالیت‌های علمی نیز چنین است. به عنوان مثال شخصیتی که در فقه ورود دارد، به‌عنوان مفسر هم شناخته می‌شود، وقتی احساس می‌کند که اکنون جامعه به تفسیر قرآن نیاز دارد، تمام وقت خود را وقف این‌کار می‌کند. این قاعده کلی، در زندگی همه عالمان دینی ما وجود دارد.

در ابتدای پیروزی انقلاب و در شرایط حساسی که لازم بود نظم اجتماعی فراهم شود، در حدی که شنیده‌ایم؛ مرحوم آیت‌الله مطهری به حضرت امام (ره) پیشنهاد آیت‌الله مهدوی کنی را می‌دهند و حکم «ریاست کمیته‌های انقلاب» برای وی صادر می‌شود. آیت‌الله مهدوی کنی براساس نیاز و شرایط جامعه این مسئولیت را می‌پذیرند. مجموعه ویژگی‌های ایشان سبب شد که کاندیدای این پست باشند. با شناختی که از مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی پیدا کردیم، نکته بسیار محوری در شخصیت ایشان «شرع محوری» او است که در شرایط حساس انقلاب مانع تصمیمات اشتباه و خلاف شرع می‌شد.

نکته دوم در شخصیت ایشان که بسیار چشمگیر است و تا آخرین لحظه زندگی با ایشان بود، پرهیز از شتاب‌زدگی در تصمیم‌گیری و پرهیز از هیاهو و فعالیت‌های شعارگونه است. در آشنایی ۳۲ ساله‌ای که با ایشان داشتیم، به هیچ‌وجه اهل تصمیم‌گیری‌های شتاب‌زده و هیجانی نبودند. در اوج هیاهوهای سیاسی و شعارهای اجتماعی، متانت، روشن‌بینی و

درآمد

حجت‌الاسلام دکتر محسن الویری از دانش‌آموختگان دانشگاه امام صادق (ع) و عضو هیات علمی دانشگاه امام باقر (ع) و از بهمن سال ۱۳۶۱ که وارد این دانشگاه شد، توفیق آشنایی با مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی را پیدا کرد. آنچه پیش روی دارید گفت‌وگو با ایشان در باب منش استاد است.

آیت‌الله مهدوی کنی در شرایطی که انقلاب نوپا بود، مسئولیت نهادهای تازه‌تاسیسی چون «کمیته‌های انقلاب» را پذیرفتند. ایشان دارای چه ابعاد فکری و شخصیتی بودند که در آن شرایط بحرانی و مقطع حساس انقلاب، چنین مسئولیت‌های سنگینی به ایشان واگذار شد؟

بسم الله الرحمن الرحيم. برای پاسخ به این پرسش، ابتدا باید به این نکته توجه کرد که براساس آموزه‌های دینی ما، همه عالمان می‌کوشند در جامعه‌ای که زندگی

در آشنایی ۳۲ ساله‌ای که با ایشان داشتیم، به هیچ‌وجه اهل تصمیم‌گیری‌های شتاب‌زده و هیجانی نبودند. در اوج هیاهوهای سیاسی و شعارهای اجتماعی، متانت، روشن‌بینی و آینده‌نگری داشتند که به عنوان یک صفت ممتاز در ایشان قابل مشاهده بود



حساسیتی که این بزرگوار داشتند این بود که روحانیت نباید خود را در قامت یک حزب تنزل دهد. «سرشت عالم دینی فراحزبی و فراچنانحی است» و روحانیت اگر رقیب سیاسی گروه دیگری شود، از وظایف ذاتی خود عدول کرده‌است.

ضرورت تاسیس نهاد دانشگاهی اجتناب‌ناپذیر است. دوم این‌که؛ با پیروزی انقلاب اسلامی خلا نیروی تربیت‌یافته برای اداره نظام حس می‌شد. با رجوع به تاریخ می‌توان فهمید که حوزه‌های علمیه از عینیت جامعه فاصله گرفته بودند و درک و مفاهیم‌ای بسا دانشگاهیان نداشتند و زبان یکدیگر را فهم نمی‌کردند. ایشان معتقد بودند که باید نهاد یا فضای آموزشی جدیدی طراحی شود که در آن طلبه‌ها علاوه بر خواندن یک رشته دانشگاهی، متخصص نیز بشوند. این نهاد جدید در واقع خلاهای ساختار پیشین را پر می‌کرد.

چه تناسبی میان تاسیس دانشگاه امام صادق (ع) و نهادهای مشابه با جمع حوزه و دانشگاه و اندیشه‌ی اسلامی کردن علوم انسانی وجود دارد و آیا می‌توان گفت که ایشان مروج این اندیشه بودند؟ قطعاً همین‌گونه است، حرکتی است در مسیر وحدت حوزه و دانشگاه. اما معمار این اندیشه خود حضرت امام (ره) بودند و این اقدام ترجمان و تداوم اندیشه وحدت بین حوزه و دانشگاه حضرت امام بود. ایشان واژه پیوند را بیش‌تر می‌پسندیدند و اصالت‌های هر یک را متفاوت می‌دانستند. این تجربه با استقامت مثال‌زدنی ایشان به ثمر رسید و این تجربه یک فضای گفتگویی مناسبی را ایجاد کرد و حالا در این فضا می‌شود از اسلامی کردن علوم انسانی سخن گفت. اما این‌که برخی در راستای اسلامی سازی این‌گونه می‌اندیشند که باید همه چیز از دل دین بیرون آید ایشان با نگاه تردید این جنس از آرا و اندیشه می‌نگریستند. ■

نداشته‌باشند، بحث متفاوتی است. این برداشت و نگاه تقلیل‌گرایانه از سخنان ایشان که بگوییم ایشان مخالف تحزب بودند، خلط بحث است و ناصواب. حساسیتی که این بزرگوار داشتند این بود که روحانیت نباید خود را در قامت یک حزب تنزل دهد. «سرشت عالم دینی فراحزبی و فراچنانحی است» و روحانیت اگر رقیب سیاسی گروه دیگری شود، از وظایف ذاتی خود عدول کرده‌است. همکاری نکردن ایشان با حزب جمهوری اسلامی با وجود پیشنهاد و همکاری از سوی سران این حزب صدقی بر این مدعاست.

ایشان بنیانگذار دانشگاه امام صادق (ع) هستند، چه خلایق در نهاد دانشگاهی و فضای آکادمیک کشور حس می‌شد که تاسیس این مرکز دانشگاهی می‌توانست به نوعی پوشش‌دهنده این خلاها باشد؟

این خلا را می‌توان در دو نکته ترسیم کرد: اول این‌که اصولاً پیش از پیروزی انقلاب با برخی از همفکرانش در زندان به این اندیشه رسیده بودند که به‌منظور به‌روزرسانی نظام تربیت عالمان دینی،

رساند. ایشان جز از حضرت امام در مسیر انقلاب از فرد دیگری تبعیت نداشت و از غیر امام (ره) تنها ایده می‌گرفت.

یعنی تأثیرگذاری ایشان در راه اعتلای انقلاب، بیش‌تر ناظر بر جنبه عمل‌گرایانه وی بود تا جنبه‌ی فکری و تئوریک؟

تا پیش از پیروزی انقلاب طبیعتاً این تأثیرگذاری را می‌توان علمی دانست. در آن شرایط، نیاز عاجل این بود که فردی در راه امام نطق کند، سر از زندان درآورد، شکنجه‌ها را تحمل کند و این نوع تحریکات بسیار مهم جلوه می‌کرد. اما مساله این بود که این شخصیت‌های انقلابی، با چه مکانیسم‌ها و سازوکارهایی، اندیشه و روش حضرت امام را به عرصه عمومی می‌بردند و توانستند از آن بهره‌برداری کنند. این کار توسط عالمان میانی صورت می‌گرفت، آنان که تبیین و انتقال آموزه‌های دینی متناسب با فهم مردم را بر دوش دارند. نهادسازی، متناسب با اهداف و نیازهای جامعه‌ای که انقلاب کرده، از جمله خدماتی بود که آیت‌الله مهدوی کنی را نسبت به دیگر انقلابیون برجسته و متفاوت کرده‌بود.

مقام معظم رهبری در تعبیر زیبایی ایشان را دارای «جاذبه به حد کمال و دافعه به حد نیاز» دانستند، این به چه معناست؟

ایشان هیچ‌گاه راه افراط پیش نگرفتند. چگونه می‌شود فردی که به اهداف انقلاب پایبند باشد و در فضای انقلاب رشد کرده‌باشد، انقلابی به معنای واقعی کلمه باشد اما در میدان اندیشه و در رفتار سیاسی خود دچار افراطی‌گری نشود؟ شاید این تعبیر انقلابی پارادوکسیکال به‌نظر برسد اما این را در وجود آیت‌الله مهدوی کنی می‌دیدیم که چگونه می‌توان انقلابی بود و افراطی نبود.

ایشان از جمله افرادی بود که مخالف تشکیلات حزبی یا تاسیس حزب در میان روحانیون بود، آیا می‌توان این‌گونه تعبیر کرد که وی به نوعی مدافع «استقلال نهاد روحانیت» بود؟

ایشان فعالیت حزبی را از اساس نفی نمی‌کردند و این‌گونه نبود که بگویند کشور نیاز به تشکیلات حزبی ندارد. این‌که عالمان دینی حزب تاسیس نکنند و نهاد روحانیت در حد حزب تنزل پیدا نکند، یک مبنا است و این‌که یک کشور نیاز به حزب



حضور خالد مشعل رئیس دفتر سیاسی حماس در دانشگاه امام صادق (ع)

آزادگی و شجاعت ایشان، جذاب می نمود

«آیت الله مهدوی کنی در دوران پیش و پس از انقلاب در آئینه خاطره ها»
در گفت و شنود با سید مهدی طالقانی

مسجد جلیلی بود. البته خودم در آن جلسات همراه آقا نبودم، ولی خود آقای مهدوی برایم نقل کردند که: آقای طالقانی در مسجد هدایت برای دوستان روشنفکرشان که طبیعتاً حاضر نبودند تا نصف شب بیدار بمانند، یک احیای مختصر می گرفتند. احیای مسجد هدایت تقریباً تا ساعت ۱۲، ۱۲/۵ تمام می شد. چند نفر از حضار، از جمله خود آقا و مرحوم مهندس بازرگان که طبیعتاً طالب بهره گیری بیشتری از آن شب بودند، از مسجد هدایت به مسجد جلیلی می رفتند. مردم هم با توجه به شناخت و علاقه ای که به آقا داشتند، دور ایشان جمع می شدند. آقای مهدوی مثل بسیاری از ائمه جماعات، مقید بود در شب های قدر، چند شبانه روز نماز قضا بخواند. آقا به آقای مهدوی با لحنی توأم با شوخی پیغام می داد: که مردم را کشتید! این قدر نمی خواهد نماز قضا بخوانید!.. به هر حال احیای ایشان، شکل سنتی داشت. آقای مهدوی پس از اینکه یکی از آخرین احیاهارابرگزار کرد، در پایان همان جلسه دستگیر شد و به فاصله اندکی از همان ماه رمضان، مرحوم پدرم هم در پرونده مشترکی با آقای مهدوی دستگیر شد. ظاهراً اعترافات وحید افراخته و اینکه چه کسانی از مجاهدین حمایت می کنند موجب شده بود نام ایشان و پدرم و چهره های دیگری، از جمله آقای هاشمی و آقای لاهوتی در کنار هم، در یک پرونده واحد قرار بگیرد. خود ایشان باز برایم نقل می کرد که وقتی مرا به کمیته مشترک بردند، با اینکه چشم هایم بسته بودند، درحالی که افراد را تک تک اسم نویسی می کردند و با پلاک روی سینه از آنها عکس می انداختند، یک نفر از نفر جلویی من پرسید: «اسم؟» و من صدای پرحسب و محکم آقای طالقانی را شنیدم که خود را این گونه معرفی کرد: «من محمود طالقانی هستم!» دوران حضور در کمیته مشترک تمام می شود و همه آقایان را به بند ۴ زندان اوین که بعدها به «بند علما» معروف شده بود، منتقل می کنند. در این بند علمای بسیاری، از جمله مرحوم پدرم، آقای مهدوی، آقای منتظری، آقای هاشمی، آقای لاهوتی و... بودند و در آنجا کلاس هایی برگزار می شد و طبعاً مباحثی از قبیل مباحث تفسیری و مبارزاتی بین آقایان وجود داشته است.

یکی از رخدادهایی که در آن دوره با نام آیت الله طالقانی و آیت الله مهدوی پیوند خورد، صدور فتوا

✓ آیت الله مهدوی چند خصوصیت را به شکل توأمان داشت. بسیار انسان متخلق و مؤدب و در عین حال مأخوذ به حیایی بود، با همه اینها بسیار هم شوخ طبع بود. جمع بین این صفات در آقای مهدوی، میان روحانیونی که با پدرم آشنا بودند، جذابیت خاصی به ایشان داده بود



تازه تأسیس شده و کم کم فعالیت خود را آغاز کرده بود. واقعیت این است که مرحوم پدرم علاقه زیادی به شرکت در محافل مساجد دیگر نداشت، چون معتقد بود بسیاری از اینها به شکل آشکار و نهان، زیر نظر اوقاف هستند و به گونه ای کنترل می شوند. در آن زمان در تهران فقط چند مسجد سیاسی با امام جماعت مبارز وجود داشتند که یکی از آنها، مسجد جلیلی و امام جماعتش مرحوم آیت الله مهدوی کنی بود.

فاصله مسجد جلیلی تا مسجد هدایت خیلی نبود. خاطریم هست به اتفاق آقا و چند نفر دیگر، پیاده از خیابانها و کوچه ها عبور کردیم و به مسجد جلیلی می رفتیم. من برای اولین بار آقای مهدوی را در آنجا دیدم. ایشان از حضور آقا خیلی خوشحال می شد و بسیار هم به ایشان احترام می گذاشت و تواضع می کرد. آقای مهدوی چند خصوصیت را به شکل توأمان داشت. بسیار انسان متخلق و مؤدب و در عین حال مأخوذ به حیایی بود، با همه اینها بسیار هم شوخ طبع بود. جمع بین این صفات در آقای مهدوی، میان روحانیونی که با پدرم آشنا بودند، جذابیت خاصی به ایشان داده بود.

در بهمن ۴۱ مرحوم آقا را دستگیر کردند و زندان ایشان با تمام فراز و نشیب هایش، تا سال ۴۶ طول کشید. پس از آزادی رابطه ایشان با آقای مهدوی ادامه داشت و در جلسات و محافل زیادی یکدیگر را می دیدند، ولی یکی از جالب ترین آنها، حضور مرحوم آقا در مراسم احیای



درآمد

فقید سعید آیت الله مهدوی کنی از دوستان و همرزمان پر سابقه مجاهد بزرگ آیت الله سید محمود طالقانی بود. آن دو مبارز خستگی ناپذیر، سالهای فراوان بایکدیگر دوستی و همگامی داشتند و رنج های مشترکی را متحمل گشتند. در گفت و شنود حاضر جناب سید مهدی طالقانی فرزند آیت الله طالقانی، به بازگویی بخشی از خاطرات خویش از تعاملات آن دو روحانی مبارز پرداخته است. امید آنکه مقبول افتد.

از چه مقطعی با مرحوم آیت الله مهدوی کنی آشنا شدید و چه ویژگی ها و خصوصیتی را در اخلاق و منش ایشان دیدید؟

بسم الله الرحمن الرحیم. تا جایی که خاطریم هست در همان یکی دو سال اول دهه ۴۰، چند بار به اتفاق مرحوم آقا [آیت الله سید محمود طالقانی]، بعد از نماز مغرب و عشا، به مسجد جلیلی رفتیم. مسجد جلیلی در آن زمان،



بر علیه مجاهدین مارکسیست شده است. از حاشیه و متن این رویداد چه خاطراتی دارید؟

بله، یکی از اتفاقاتی که در آن دوره می افتد، این است که آقایان علما در مجموع نسبت به جذب - و در واقع قاپیدن - بچه مسلمانها توسط مارکسیستها عکس العمل نشان می دهند. البته می دانید که پدرم با همه گروهها رفیق بود و با همه آنها دوستانه بحث می کرد و می گفت: باید با محبت اینها را به راه بیاوریم. بنابراین تا وقتی که بحثها حالت تئوریک داشتند، ایشان مشکلی نداشت، ولی به مرور متوجه شد بعضی از اینها از طریق دوست شدن با بچه مسلمانها و احیاناً سوء استفاده از کمپزاعتی علمی آنها، اینها را از اعتقادشان جدا می کنند و به دار و دسته خودشان می برند! این حساسیت به مرور بیشتر شد تا اینکه این آقایان به اتفاق پدرم فتوایی را مبنی بر نجس بودن مجاهدین مارکسیست شده و لزوم احتراز بچه مسلمانها از روابط نزدیک با اینها صادر کردند.

البته بعدها وقتی مرحوم پدر متوجه شد ساواک روی موج این تضاد سوار شده است و دارد بهره گیری می کند، یک مقدار خودش را کنار کشید. این فتوا تاحدی، یک نوع دوقطبی را در زندان ایجاد کرد و به آن دامن زد.

مرحوم پدر به دلیل وضعیت جسمانی نسبتاً بدی که در زندان آخر داشتند، فکر می کردند شاید از این زندان زنده بیرون نروند و نهایتاً هم ایشان را به بهداری زندان بردند و چند ماه آخر زندان را در بهداری زندان به سر بردند، لذا در زندان چند مورد را به عنوان وصیت به آقای مهدوی کنی گفتند و ایشان را به عنوان وصی خودشان تعیین کردند. آن طور که بعدها از خود آقای مهدوی شنیدم، موضوع مربوط به وجوه شرعیه و یا وجوهی بود که مردم برای مبارزه داده بودند و نزد خانواده بود و ایشان تأکید کرده بودند: این مال شخصی نیست و ورثه حق تصرف در آن ندارند که خوشبختانه حیات ایشان تداوم یافت و از زندان آزاد شدند.

فصلی از ارتباط با آیت الله مهدوی کنی مربوط است به دوران تصدی ایشان در مقام ریاست کمیته های انقلاب. از آن دوره و مخصوصاً از گفتگوهایی که در آن مقطع با ایشان داشتید چه خاطراتی دارید؟

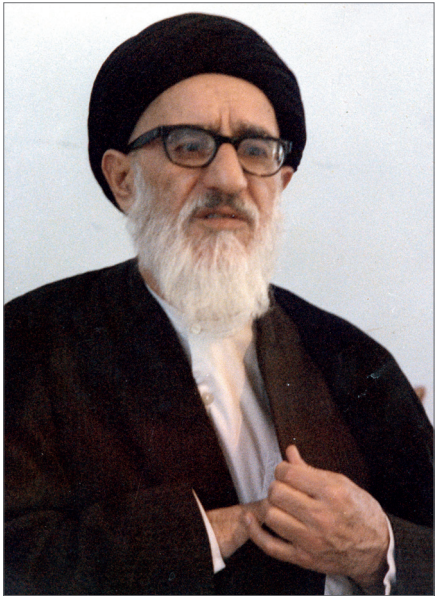
اولاً باید اشاره کنم ما به عنوان دفتر آیت الله طالقانی، مدت هائیش از پیروزی انقلاب و قبل از تأسیس و تشکیل

کارهایی را انجام بدهند! در چنین شرایطی آیت الله مهدوی کنی مسئولیت کمیته را پذیرفتند، البته بخشی از کار را اخوی ایشان جناب آقای باقری کنی انجام می دادند. ایشان مناطقی را برای کمیتهها مشخص کرد، از جمله منطقه یک را به دست مرحوم آقای آشیخ مصطفی ملکی داد. از این کمیتهها به دفتر آیت الله طالقانی شکایاتی می شد و طبیعی هم بود، چون هم تعدادشان زیاد بود، هم کنترل آنها بسیار سخت بود و ما مطمئن بودیم که در ابتدای کار، آیت الله مهدوی به رغم همه تلاشی که می کند، نمی تواند نظارت دقیق و کاملی بر تمام این کمیتهها داشته باشند. گاهی ما برای رسیدگی به برخی از شکایات می رفتیم و پیگیری می کردیم و بعضی از کمیتههایی را که تخلفاتی را انجام می دادند و نسبت به نظام جدید، بدبینی ایجاد می کردند را منحل می کردیم!

آقای ملکی چند مورد از این برخوردها را به آقای مهدوی گزارش داده بود که گروهی تحت عنوان گروه امداد آیت الله طالقانی می آیند و در امور کمیتههای منطقه یک دخالت و بعضاً برخی از آنها را منحل هم می کنند. من در آن دوره، معمولاً همراه با مرحوم پدرم به جلسات شورای انقلاب می رفتم، البته این جلسات در موارد زیادی، در منزلی که خود مرحوم پدر سکونت داشتند، یعنی در منزل آقای چهپور برگزار می شدند. همراه پدر می رفتم، ولی داخل جلسه نمی رفتم. در آخر یکی از جلسات مرحوم آقا مرا صدا زد و گفت: «مهدی! بیا آقای مهدوی از تو شکایت دارد!» رفتم خدمتشان و مرحوم آقا گفت: آقای مهدوی شکایت تو را به من کرده اند و من هم گفتم خودش الان با من است، بیا توضیح بده که داستان از چه قرار بوده! خدمت آقای مهدوی عرض کردم: آقا ما قصد موازی کاری و تداخل در کار شما نداریم و کار ما در واقع نوعی کمک به سالم سازی کمیتهها و در راستای همان هدفی است که شما دنبال می کنید. داستانهایی را هم که پیش آمده بود خدمت ایشان گفتم، از جمله اینکه در مواردی آدمهای ناصالحی در محلات، کارهایی را به اسم کمیته انجام می دادند و بدبینی ایجاد می کردند، وقتی رفتیم آنجا را منحل کنیم، دیدیم مقررشان پر از مواد مخدر و مشروبات الکلی و این موارد است! وقتی اینها را خدمتشان توضیح دادم، گفت: «آسید مهدی! واقعا این طور بوده

کمیتهها، کمیتهای با فعالیت های گسترده را تأسیس کرده بودیم. در جریان انقلاب و قبل از ورود حضرت امام به ایران، منزل ما در پیچ شمیران، یکی از مراکز تصمیم گیری و هدایت انقلاب در ابعاد مختلف اعم از راهپیماییها، اعتصابات، اداره بسیاری از مسائل اقتصادی، بهداشتی و سایر مقولات بود، به همین دلیل اساساً نوعی کار ستادی را شروع کرده بودیم که البته در پوشش امدادسانی بود، اما در واقع کار امنیتی هم انجام می دادیم، مخصوصاً که یک بخش فوق امنیتی هم داشتیم که بعدها به تخلفات کمیتههای دیگر هم رسیدگی می کرد. در آستانه پیروزی انقلاب و چند روز پس از آن، یک نوع هرج و مرج در تأسیس کمیته به وجود آمده بود و فکر می کنم به همین دلیل هم بود که امام سریع آیت الله مهدوی را به ریاست کمیته منصوب کردند. هر نهاد، اداره، بیمارستان، مدرسه و... به فراخور اسلحههایی که به دست آورده، یک کمیته تشکیل داده بود بدون اینکه مشخص شود هویت و صلاحیت این افراد چیست؟ اینها تخلفاتی را هم صورت می دادند. حتی بعضی از ساواکیها با تغییر هویت و اسم، خودشان کمیته تشکیل داده بودند که در فرصت مقتضی





به امور مساجد داشتند. ایشان فرمودند: اطلاعیه می‌دهم و خودم هم شرکت خواهم کرد، می‌گویم در نماز جمعه هم اعلام کنند و شما هم اعلام کنید که مجلسی برای بزرگداشت مرحوم آیت‌الله طالقانی در مسجد هدایت برگزار می‌شود. این اعلام صورت گرفت و خود ایشان هم هر سال، با بزرگواری تشریف می‌آوردند و در کنار درب مسجد می‌نشستند و مجلس باشکوهی برگزار می‌شد. پایه‌ریزی مراسم مسجد هدایت، از آن سال و توسط آیت‌الله مهدوی گذاشته شد. البته در سال‌های اخیر به خاطر کسالتی که داشتند، کمتر تشریف می‌آوردند، ولی ایشان در دورانی که خبری از گرفتن مراسم برای مرحوم پدر نبود، همتی کردند که درخور تقدیر است.

ارزیابی و جمع بندی شما از ویژگی‌های شخصیتی، منش و عملکرد آیت‌الله مهدوی کنی چیست؟

ایشان در بین علما، نخبگان و شخصیت‌های کشوری و زنان و تعادل کم‌نظیری داشتند و در بعضی از شرایط خاص و خطیر، با رفتار خودشان فضای جامعه را آرام می‌کردند و مانع بسیاری از تعدی‌ها می‌شدند. اینکه تعادل جامعه را حفظ می‌کردند، به نظر من خیلی بارزتر بود. در عین حال انسان بسیار شجاعی بودند و حرف‌ها و سخنان مخصوص به خود را داشتند که لزوماً هم بر گفتمان رسمی منطبق نبود، ولی در عین حال شجاعانه آنها را ابراز و بر اساس آن عمل می‌کردند. روحیه جوددگی نداشتند و این‌طور نبود یک موج سیاسی یا فرهنگی ایشان را با خود ببرد. از این جنبه ایشان را بسیار شبیه به پدرم می‌دیدم. مثلاً در باره گرفتن سفارت آمریکا در اول انقلاب، ما از سال‌های قبل نظرانی داشتیم و تصور هم می‌کردیم این نظرات، اولاً: فقط نظر خودمان است و ثانیاً: امکان ابراز آنها وجود ندارد تا اینکه یک وقت دیدم خود ایشان عین آن حرف‌ها را در مصاحبه‌های تلویزیونی بیان کردند. من هم از آزادی ایشان خیلی خوشم آمد و هم از اینکه متوجه شدم ما در این نگاه و نظر، تنها نیستیم. شخصیت ایشان در بین بسیاری از علما و متفکرین جامعه ما، شخصیت ممتازی بود و متأسفانه در شرایط کنونی که به امثال ایشان نیاز بسیار داریم، از دست رفتند. ایشان لطف خاصی هم به من داشتند و در طی این سال‌ها هر جا مرا می‌دیدند با شوخی و محبت ذکر خیری از پدر می‌کردند و اطرافیان هم متوجه این موضوع می‌شدند. ■

و در کنارش فروشگاههایی با امکانات فراوان وجود داشت. طبیعی بود اینها باید حفظ می‌شدند. با مشورتی که در آن زمان با دولت موقت کردیم، معلوم شد اگر کوچک‌ترین تعدی به این اموال بشود، با توجه به اینکه آنها اموال زیادی را از ایران در دست دارند و آزاد نکرده‌اند، با ما چندین برابر حساب خواهند کرد! بنابراین دفتر آیت‌الله طالقانی مصمم شد که از این اموال حفاظت کند. ما با همکاری بچه‌های نیروی هوایی، برای چندین ماه این خانه‌ها را حفظ کردیم و مانع از بین رفتن اموال و اسباب آنها شدیم تا اینکه بعد از چند ماه خدمت پدر رفتیم و گفتم: این مجموعه دارد به اسم شما اداره می‌شود، شما حتی یک بار هم نمی‌خواهید از این منازل و کارهایی که در این مدت برای حفظ اینها انجام داده‌ایم بازدید کنید؟ ایشان موافقت کردند و ظاهراً خودشان به آیت‌الله مهدوی کنی زنگ زده بودند که یک روز بیایند و به اتفاق این منازل را ببینند. شاید هم به خاطر اعتراضی که آقای مهدوی کنی در حاشیه جلسه شورای انقلاب کرده بود، پدر می‌خواستند ایشان بیایند و نتیجه کارهای ما را مشاهده کنند. به هر حال هر دو بزرگوار تشریف آوردند و ما هم منطقه و امکانات و شرایط آن را، به آنها نشان دادیم. در حاشیه این بازدید اتفاق جالبی افتاد. مقداری که از محدوده خیابان گلستان ۵ فراتر می‌رفتیم، به یک سری کانتینر برخوردیم که خانواده‌های گاردی‌ها در آنها زندگی می‌کردند، در حالی که تصور عموم مردم این بود که گاردی‌ها پولدار هستند و پادشاه‌های کلان از رژیم گرفته‌اند، ولی دیدیم این‌طور نیست و بعضی از اینها با عسرت و حتی در کانتینر زندگی می‌کردند! آن هم نه اینکه بعد از انقلاب به این روز افتاده باشند، بلکه از قبل از انقلاب در آنجا زندگی می‌کردند! آقایان وقتی این شرایط را دیدند خیلی متأثر شدند. در آن حول و حوش چند خانه نیمه کاره هم دیدیم. ظاهراً پیمانکاران در آستانه انقلاب دیده بودند که معلوم نیست صاحبان این خانه‌ها در ایران بمانند، خانه‌ها را نیمه کاره رها کرده و رفته بودند! مرحوم پدر گفتند: کاش بودهای تهیه و این خانه‌ها را تکمیل کنیم و خانواده‌های گاردی‌ها از این وضع فلاکت‌بار در بیایند و بروند در این خانه‌ها سکنی پیدا کنند، اگر رؤسای اینها هم کاری کرده باشند، زن و بچه‌های این بدبخت‌ها که گناهی ندارند. این نگاه مرحوم پدر که با تصدیق آقای مهدوی همراه بود، برایم خاطره بسیار شیرینی است.

ظواهر بخشی از ارتباطات شما با مرحوم آیت‌الله مهدوی مربوط است به اهمیاتی که ایشان برای احیای یاد و نام آیت‌الله طالقانی در دهه ۷۰ داشتند و مجالسی که از سوی ایشان در مسجد هدایت برگزار می‌شد. از این فرآیند چه خاطره‌ای دارید؟

ما تا چند سال بعد از فوت پدر که فکر می‌کنم حدوداً یک دهه طول کشید، اقدام خاصی برای بزرگداشت ایشان انجام ندادیم. این هم دلایلی داشت که باید در جای خودش گفته شود. بعضی از مراسم‌ها در برخی مکان‌ها یا منازل، به شکل محدود در سالگردهای ایشان برگزار می‌شد، اما مراسم گسترده و علنی وجود نداشت. یک روز در دانشگاه امام صادق (ع) خدمت ایشان رسیدم، عرض کردم: حق طالقانی بر این انقلاب خیلی زیاد است و شما بیش از همه این را می‌دانید، به نظر شما در این زمینه چه کار کنیم؟ ایشان بلافاصله گفتند: چرا در مسجد خودشان، مسجد هدایت مراسمی را برگزار نمی‌کنید؟ آنجا هم پایگاه مبارزات آقا بود و هم مردم، این مسجد را مرتبط به ایشان می‌دانند... ظاهراً در آن دوره ارتباطی هم با نهاد رسیدگی

پدر در زندان، چند مورد را به عنوان وصیت به آقای مهدوی کنی گفتند و ایشان را به عنوان وصی خودشان تعیین کردند. موضوع مربوط به وجوه شرعی و با وجوهی بود که مردم برای مبارزه داده بودند. ایشان تأکید کرده بودند: این مال شخصی نیست و ورثه حق تصرف در آن را ندارند

است؟» گفت: «بله.» گفت: «بسیار خوب. به آقای ملکی می‌گویم» بعد از آن جریان با توجه به داستان‌هایی که اتفاق افتادند، دیگر اعتراضی از سوی کمیته‌ها و شخص آقای مهدوی ندیدیم.

ظاهراً یک بار مرحوم آیت‌الله طالقانی و مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی از منازل مستشاران امریکایی که در اختیار شما بود، بازدید کردند. داستان این بازدید را برای ما نقل کنید؟

داستان کار ما برای حفاظت از این منازل، از اینجا شروع شد که یک بار، در یکی از سرکشی‌هایی که برای رسیدگی به تخلفات کمیته‌ها در اختیار ما داشتیم، داشتیم برمی‌گشتیم که در خیابان پاسداران، گلستان ۵، به آقای اشیر جعفر شجونی برخوردیم. ایشان تا ما را دید صدایمان زد و گفت: در این دو سه تا کوچه، خانه‌هایی از درباری‌ها و صاحب منصبان و امرای ارتش هست، یک عده از دخترها و پسرهای چپی، چندتا اسلحه دست گرفته و این خانه‌ها را تسخیر کرده‌اند و به شکل خودمختار در آنجا هر کاری دلشان می‌خواهد می‌کنند و من هم که رفتم و به آنها اعتراض کردم، مرا رد کردند! ما در آن دوره، عده‌ای نیرو از نیروی هوایی گرفته بودیم که انصافاً خیلی به دفتر ما خدمت کردند. رفتیم و اینها را که مسلح هم بودند آوردیم و این بچه‌ها را از خانه‌ها بیرون کردیم. خانه‌هایی بسیار مجلل و بزرگ، با اسباب و وسایل گران‌قیمت بودند. همه را صورتجلسه و خانه‌ها را پلمپ کردیم. بعد گشتی در اطراف زدیم و به مجموعه‌ای بزرگتر از خانه‌های دیگر برخوردیم که معلوم شد مربوط به مستشاران امریکایی بود





آنچه از نظر می‌گذرانید، برخی نخبگان دینی و سیاسی کشور دیدگاه‌های خود را در باب پیشینه علمی و سیاسی مبارزاتی آن مجاهد صادق آشنا، آیت‌الله مهدوی کنی مطرح ساخته‌اند. امید آنکه مقبول افتد.

درآمد



مقالاتی از نخبگان دینی و سیاسی کشور در باب
منزلت علمی و عملی آیت‌الله مهدوی کنی

انقلابی صریح ...



مسلمان انقلابی و نه انقلابی مسلمان!

در تبیین جنبه‌هایی از شخصیت استاد بزرگوارم آیت‌الله محمد رضا مهدوی کنی (قده)
حجت الاسلام والمسلمین سید مصطفی میرلوحی

اشرافی نماینده بنی‌صدر و آیت‌الله یزدی نماینده جناح خط امام بودند. امام هم مرحوم آیت‌الله مهدوی را به نمایندگی از خود مأمور کردند که به تحولات سیاسیون مطرح وقت رسیدگی شود تا معلوم گردد که آیا این طرف مقصر است یا طرف دیگر؟ این نشانه‌ها حاکی از آنند که ایشان مقبول همه جناح‌ها و سلیقه‌ها بودند و به دلیل برخورداری از ویژگی انصاف، نکات مثبت مخالفین خود را - که گاهی چندان هم نجیب نبودند - می‌پذیرفتند و به ضعف‌های خود اقرار و همواره عادلانه قضاوت می‌کردند.

امین امام و امت

حضرت آیت‌الله مهدوی کنی واقعا امین امام و امت بودند. ایشان موقعیت و محبوبیت خود را نزد حضرت امام، از حدود شصت و چند سال پیش و از هنگام شاگردی ایشان حفظ کردند و تا آخرین روزهای عمر ذره‌ای از ارادت ایشان به حضرت امام کاسته نشد. این بزرگوار حتی در چند سال آخر عمر هم که به دلیل شدت یافتن بیماری نیاز به استراحت و سفر داشتند، برنامه‌های خود را با مراسم سالروز ارتحال امام خمینی تنظیم می‌کردند و هرگز پیش نیامد که ایشان در ایام سالگرد رحلت امام که خیلی‌ها به مسافرت می‌رفتند، به مسافرت رفته باشند و حتی اگر حالشان هم مساعد نبود، با اکسیژن و کپسول و قرص و دارو هم که شده، خود را به حرم امام می‌رساندند تا محبت و ارادتشان را به امام، در حیات و ممات آن بزرگوار اثبات کنند. همواره می‌فرمودند: دوست و دشمن باید ببینند که ما شاگردان امام و پیشگامان انقلاب، حول محور امام و با هم هستیم، این گرمی و

پربار ایشان است. پس از انقلاب نیز، این بزرگوار در هر سنگری که لازم بود، آماده خدمت بودند و تمامی این دوران همراه بوده است با این خصوصیت اعتدال و آتزان که باید در فرصتی مستوفی به تبیین آن پرداخت. برخی از افرادی که سعی می‌کنند معتدل باشند، از نظام و انقلاب هزینه می‌کنند! آیا این شیوه درستی است یا باید از حقوق شخصی گذشت کرد؟ این مسئله در جای خودش درخور بحث و بررسی است.

دفع حداقلی و جذب حداکثری

این بزرگوار با تواضع فراوان و با شرح صدر و آغوش گشاده، همواره تلاش می‌کردند همه مؤمنین و طرفداران امام و نظام را دور هم جمع کنند. تعبیر مقام معظم رهبری که فرمودند «دفع حداقلی و جذب حداکثری»، واقعا در تمام زندگی این بزرگوار تجلی داشت. از خاطر نبرده‌ایم که در شهریور ۶۰، کشور بحران‌های عظیمی را از سر گذراند. به قول نویسنده‌ای، در قرن گذشته در ماه شهریور در کشور ما، دو بحران برجسته‌تر از دیگر حوادث بودند. یکی شهریور سال ۱۳۲۰ بود که نیروهای انگلیسی و روسی و... کشور را اشغال کردند و دیگری شهریور ۱۳۶۰ که روزانه بیش از ۵۰ ترور توسط گروهک‌های تروریست انجام می‌شد! از جمله ترور رئیس قوه قضاییه، رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و جمع کثیری از بزرگان انقلاب که در فاصله کوتاهی با انفجارهای بی‌رحمانه به شهادت رسیدند. حضرت آیت‌الله مهدوی کنی با حضور در سنگر نخست‌وزیری و درحالی که عملاً کفیل ریاست‌جمهوری بودند - چون هنوز انتخابات برگزار نشده بود - سکان این کشتی طوفان‌زده را در دست گرفتند.

انصاف مثال زدنی

انصاف ایشان در تمامی برهه‌های زندگی، مشهود بود. در فتنه بنی‌صدر باز تنها شخصیت وزین، معتدل و وجه‌الطرفینی که حتی مخالفین هم نتوانستند به انصاف، عدالت، صداقت و قضاوت عادلانه ایشان شک و شبهه‌ای را وارد کنند، حضرت آیت‌الله مهدوی کنی بودند. به همین جهت یکی از ده‌ها مسئولیتی که امام به ایشان دادند، مسئله نمایندگی ایشان در هیئت سه‌نفره‌ای بود که در آن مرحوم آیت‌الله



درآمد

در باره استاد بزرگوار، عالم ربانی، فقیه صمدانی و مجاهد پارسا حضرت آیت‌الله مهدوی کنی (قدس الله نفسه الزکیه) سخن گفتن بس مشکل می‌نماید؛ آن هم برای شاگردانی که چند دهه در محضر علم و فضیلت و اخلاق این مرد الهی تلمذ کرده‌اند؛ اما از استاد حقی است به گردن شاگرد، که باید آنچه را که از او آموخته است و نیز برداشت خود از سیره عملی و جمعی و فردی او را، برای نسل بعد بیان کند، چه اینکه به‌زودی در دانشگاه امام صادق «ع» نسل‌هایی حضور خواهند داشت که ایشان را ندیده و از محضر ایشان استفاده نکرده‌اند.

در این مجال اندک، به صورت خلاصه و فشرده، به نکاتی چند اشاره می‌کنم و امیدوارم به‌زودی فرصتی دست دهد و این نکات مجمل و مبهم را با ذکر مصادیقی در سیره آن بزرگوار، به تفصیل بیان کنم.

اعتدال و وزن وزین شخصیت آیت‌الله مهدوی کنی

خصیصه‌ای که در طول سی و شش سال پس از پیروزی انقلاب و نیز قبل از آن، در دوران مبارزه و طلبگی، درباره حضرت آیت‌الله مهدوی کنی، از بزرگان شنیده و یا در رفتار خود ایشان دیده ایم، اعتدال و وزن وزین آن بزرگوار است. کسی از جوانی و نوجوانی تا آخرین لحظات زندگی، از ایشان حرکتی که حاکی از شتاب‌زدگی بوده باشد، ندیده است. این نکته در فراز و فرود یک عمر هشتاد ساله بسیار مهم است. ایشان در حالی که سیزده سال بیشتر نداشتند، طلبه‌گی را از مدرسه لرزاده آغاز و در آنجا نزد مرحوم برهان تحصیل می‌کردند. سپس سال‌هایی طولانی و تا سال ۱۳۴۰، در قم بودند و پس از آن سنگر مسجد جلیلی را برگزیدند. تاسیس مجامعی مانند «صادقیه» و دیگر برنامه‌های فرهنگی و مبارزاتی از قبیل منبر و محراب و زندان‌ها، تبعیدها، شکنجه‌ها و زحمات زیادی که تا پیروزی انقلاب متحمل شدند، بخش کوچکی از زندگی

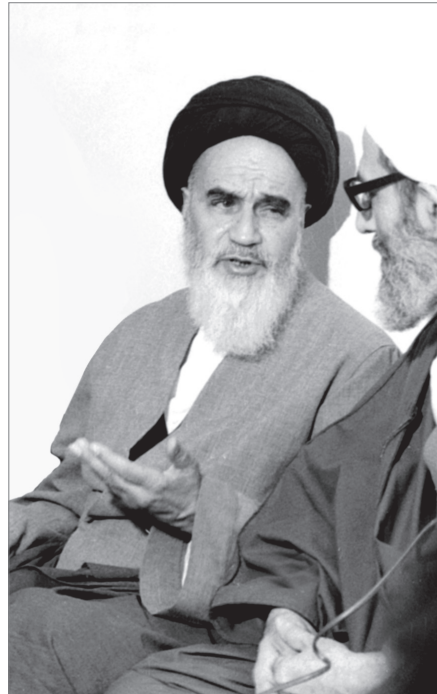
حضرت امام از قدیم به ایشان علاقه داشتند از برخی پیشگامان مبارزه شنیده‌ام وقتی در دوران دشوار انقلاب آنان نیاز به دیدگاه امام در مسایل فقهی داشتند و به ایشان دسترسی نداشتند امام فرموده بودند به آقای مهدوی کنی در تهران مراجعه کنید

دور هم بودنمان، باعث خوشحالی دوستان ما در سراسر جهان و تقویت بیشتر امید مؤمنین و مبارزین و باعث ناامیدی دشمنان می‌شود، چون می‌بینند به‌رغم سلیقه‌های مختلف، همه روی امام حساسیت داریم و با گذشت سی و چند سال از رحلت ایشان، هنوز داغداریم!

حضرت امام خمینی هم از قدیم به ایشان علاقه داشتند. از برخی از پیشگامان مبارزه شنیده‌ایم که وقتی در دوران دشوار انقلاب، آنان نیاز به دیدگاه‌های امام در مسائل فقهی داشتند و به ایشان دسترسی نداشتند، امام فرموده بودند: به آقای مهدوی کنی در تهران مراجعه کنید. امام چنین اعتمادی به آیت‌الله مهدوی کنی داشتند. در اینجا بد نیست خاطره آخرین دیدار ایشان با حضرت امام را نقل می‌کنم. بعد از آن دیدار، آیت‌الله مهدوی سه روز به اصفهان تشریف آوردند و در منزل ما میهمان بودند و خود من جریان آن دیدار را از زبان ایشان شنیدم. ایشان چند مطلب را فرمودند، از جمله اینکه: برای ریاست یکی از سازمان‌های مهم کشور، یکی از بزرگان پیشنهاد شده بود و قرار بود امام حکم نمایندگی خود را به ایشان بدهند. آیت‌الله مهدوی کنی فرمودند: من تقاضا کردم که امام در کنار این مسئولیت و حکم نمایندگی خود، اجازه مصرف وجوهات را هم به ایشان بدهند، چون آن سازمان به شدت مشکل مالی داشت. امام فرمودند: به این دلیل که شما می‌گویید من این کار را می‌کنم، ولی مصرف وجوهات با نظر شما باشد!...خاطرم هست که در چند مورد، در فرآیند راه‌اندازی دانشگاه امام صادق(ع) مشکلات مالی پیش آمد و مبالغ سنگینی بدهی ایجاد شد. دانشگاه در ۳۰ سال پیش، مبلغ ۸۰ میلیون تومان مقروض شده بود! آیت‌الله مهدوی کنی نامه‌ای به امام نوشتند که ایشان اجازه بدهند که این ۸۰ میلیون تومان از وجوهات برداشت شود. من از خودشان شنیدم که امام فرموده‌اند: شما خود را محدود می‌کنید، والا من اجازه داده‌ام که شما وجوهات را در هر جایی که صلاح بدانید، مصرف کنید!

امام به فقاقت، عدالت، تقوا، خداترسی و تدبیر ایشان اعتماد کامل داشتند. کمتر پیش می‌آید که مراجع برای صرف وجوهات، به کسی اجازه مطلق بدهند، مخصوصاً حضرت امام که در این مورد فوق‌العاده احتیاط می‌کردند، اما درجه اعتماد ایشان به مرحوم مهدوی در حدی بود که به ایشان اجازه کامل دادند. شبیه به همین اجازه را هم، مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی به ایشان داده بودند. همه مراجع قم و نجف، به ایشان چنین نظر و تجلیل و تعظیم و تکریمی داشتند و دارند.

علاوه بر این، حضرت امام، کرارا در حوادث و رویدادها، خصوصاً در بحران‌های قبل و بعد انقلاب، احکام فراوانی به ایشان دادند که در جای خود باید به تفصیل به آنها پردازیم.



حضرت آیت‌الله مهدوی کنی واقعا امین امام و امت بودند. ایشان موقعیت و محبوبیت خود را نزد حضرت امام، از حدود شصت و چند سال پیش و از هنگام شاگردی ایشان حفظ کرد. این بزرگوار حتی در چند سال آخر عمر هم که به دلیل شدت یافتن بیماری نیاز به استراحت و سفر داشتند، برنامه‌های خود را با مراسم سالروز ارتحال امام خمینی تنظیم می‌کردند

اعتماد مردمی

بدنه مومن و انقلابی جامعه نیز، به مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی اعتماد و اطمینان فراوانی داشتند. در ایام کسالت و بستری بودن ایشان، عشق بی‌شائبه و بی‌ریای خود را نسبت به آن بزرگوار نشان دادند. در تشییع و نماز ایشان، همه طبقات و اصناف، اعم از علما، ائمه جماعات، و عاظم، دانشجویان و بدنه جامعه از زن و مرد، با شور و صفا و اشک و ناله شرکت کردند. در مجالسی که خود من در شهرستان‌ها شرکت کردم، با اینکه چند هفته از رحلت ایشان می‌گذشت، مردم با صفا و وفای خاصی شرکت می‌کردند. گاهی که سر مزار ایشان می‌روم مشاهده می‌کنم مؤمنینی که برای زیارت حضرت عبدالعظیم(ع) می‌آیند، با عنایت خاصی برای ایشان فاتحه می‌خوانند، گوئی پدر و تکیه‌گاه خود را از دست داده‌اند! ایشان واقعا امین امام و مردم بودند.

اخلاق مداری

این استاد بزرگوار اخلاق، مظهر احتیاط، زهد و تقوا و ورع بودند. خود من که شبانه‌روز و در همه کارها در خدمت ایشان بودم، این دقت‌ها و زهد را مشاهده می‌کردم که بس جالب توجه بود، ولی در مقام عمل برای انسان مشکل می‌نمود، چه اینکه به خاطر شدت دقت و احتیاط، کار کردن با ایشان بسیار دشوار بود، با این حال انسان با عشق کار می‌کرد و مطمئن بود که ذخیره قیامت اوست. ممکن است عده ای، برخی از این احتیاط‌ها را نپسندند، ولی به هر حال واقعیت وجودی مردان خدا این گونه است. به عنوان نمونه، ایشان به جمله‌ای را که می‌خواستند بنویسند یا بگویند، خیلی دقت می‌کردند. کتاب اخلاق عملی ایشان که بیش از بیست بار تجدید چاپ شده است، درس‌هایی بودند که ایشان از سال ۶۱ در سخنرانی‌ها و محاضرات هفتگی می‌فرمودند. این مطالب پیاده و ویرایش و شش بار توسط ایشان بازنویسی و اصلاح شد! آن بزرگوار سخت‌گیری عجیب و احتیاط فراوانی، در گفتن و نوشتن و تایید کردن و... داشتند که از جهاتی خیلی خوب است و از جهاتی هم به دوستان و اطرافیان ثقیل می‌آید. برخی از افراد هر طور مطلبی را خیلی راحت می‌نویسند و می‌گویند، اما ایشان برای نوشتن و گفتن یک مطلب و یا تایید و رد صلاحیت یک فرد، خیلی دقت می‌کردند. این موارد در شخصیت افراد، نکات مهم و برجسته‌ای هستند. می‌بینیم برخی از افراد کثیرالتألیف هستند و مثلا صد جلد یا دویست جلد کتاب دارند، ولی ایشان با این همه تلاش علمی فراوان، تنها ده پانزده جلد آثار چاپ شده و یا آماده چاپ داشتند. علتش احتیاط و دقت فراوان ایشان بود و از این جهت به استاد شان مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی شبیه بودند که بعد از ۸۰ سال، حتی اجازه چاپ یک کتاب از خودشان را هم صادر نکردند. درس‌ها و تقریرات ایشان را طلبه‌ها نوشته بودند، ولی این نوع دقت‌ها و احتیاط‌ها که در جای خود قابل بررسی است، مانع شد که خودشان کتابی را چاپ کنند.

اصالت سستی در کنار به روز بودن

چه بسا برخی از نکاتی را که من می‌گویم تداخل و هم‌افزایی داشته باشند، ولی چون مهم هستند باید بگویم. نکته دیگر اینکه آیت‌الله مهدوی کنی عالمی سستی، بومی و خودمانی بودند. برخی روحانیون نوگرایی مفرط دارند و چندان به برخی از التزاماتی که یک طلبه باید به‌طور اصیل و ریشه‌دار به آنها پایبند باشد، مقید نیستند؛ ولی ایشان کأنه در سنگر آیت‌الله بروجردی و شیخ انصاری بودند و در سخن گفتن و رفتار و حرف‌زدن، سابقه هزار ساله تشیع را محفوظ می‌داشتند. طوری هم صحبت نمی‌کردند که گویا فقط من هستم که حرفی برای گفتن دارم! و یا طوری حرف نمی‌زدند

احیا می‌کردیم، خواستم سریع به حجره بروم و فقیه چراغ را پایین بکشم. آقای برهان مثل برق بالای سرم آمد که: آقا رضا کجا؟ شرمند شدم و گفتم: زود برمی‌گردم!

عدم واگذاری امور دینی به دولت

ایشان همواره روی این نکته تاکید داشتند و خودشان هم ملتزم به آن بودند که نباید مسائل سستی دینی را، به دولت واگذار کرد. مسئولین اوقاف و شهرداری و ارشاد و دستگاه‌های فرهنگی، کرارا خدمت ایشان می‌آمدند و ایشان هر بار با صراحت مخالفت خود را نسبت به واگذاری اداره مساجد و حوزه‌ها و... به دولت اعلام می‌کردند. با اینکه خودشان یک روحانی انقلابی و از مؤسسين انقلاب و نظام و از پیشگامان مبارزه و در انقلاب جزو شاگردان اولیه امام و حلقه اولیه شورای انقلاب بودند، ولی می‌فرمودند: روحانیت و جریان فقاقت و مساجد شیعه، هیچ گاه در اختیار دولت‌ها نبوده‌اند و نباید باشند. این انقلاب مولود مسجد است و نباید امثال شهرداری‌ها و دولت‌ها، آنها را در اختیار بگیرند. مساجد باید در اختیار روحانیت باشند. وظیفه دولت و نظام اسلامی و اوقاف و شهرداری این است که از مساجد و حوزه‌ها حمایت کنند و کمک‌هایی برای مصارف مسجد بدهند، ولی اینکه اختیار اداره امور مسجد به دست آنها بیفتد، جایز نیست. مسئول مسجد، امام جماعت مسجد است و همه دستگاه‌ها و مراکز دینی و فرهنگی‌ای که کمک می‌کنند، باید زیر نظر او کار کنند. این مسئله آنها را دارای یک امتیاز بزرگ فرهنگی می‌کند. اصلاً همیشه فرق شیعه و سنی همین بوده است... گاه می‌فرمودند: الان در مصر حکم بزرگ‌ترین مفتی اعظم اهل سنت را حسنی مبارک ملعون امضا کرده است و شیخ مشایخ الازهر، منصوب اوست! در کشورهای دیگر مانند ترکیه هم این گونه است و رئیس



برخی موقعیتی همین که پیدا می‌کنند، سریع پوست می‌اندازند و یادشان می‌رود که بیست یا چهل سال پیش خاستگاهشان کجا بوده است. ایشان همیشه خاستگاه خود را فیضیه، درس آیت الله بروجردی و حضرت امام و علامه طباطبایی و... می‌دانستند و هیچ‌گاه استاد ۷۰ سال پیش خود، مرحوم برهان را فراموش نمی‌کردند و می‌فرمودند که: ایشان با نزاهت و پاکی و تقدس و طهارت‌شان، بیش‌ترین تأثیر را در تربیت ایشان داشته‌اند. هفتاد سال گذشته بود، ولی ایشان همواره می‌گفتند که: من شاگرد مرحوم برهان هستم! ایشان این خاطره را چندین بار در سر درس‌های خصوصی و عمومی فرمودند که: یک بار یادم افتاد که در حجره دم‌پختک گذاشته و یادم رفته بود زیر آن را کم کنم که نسوزد و در تاریکی که عزاداری و

آیت‌الله مهدوی کنی عالمی سنتی ، بومی و خودمانی بودند. برخی روحانیون نوگرایی مفرط دارند و چندان به برخی از التزاماتی که یک طلبه باید به‌طور اصیل و ریشه‌دار به آنها پایبند باشد، مقید نیستند؛ ولی ایشان گانه در سنگر آیت‌الله بروجردی و شیخ انصاری بودند و در سخن گفتن و رفتار و حرف زدن، سابقه هزار ساله تشیع را محفوظ می‌داشتند

که موجب وهن روحانیت و تشیع شود. ایشان یک عالم روشنفکر و به روز بودند و از آخرین مطالب و اطلاعات جهان و مقالات علمی خبر داشتند. خود ایشان یا ما، سایت‌های خبری و... را رصد می‌کردیم و ایشان روزی چند نوبت در جریان حوادث کشور و جهان اسلام قرار می‌گرفتند، ولی عالمی ربّانی بودند که هیچ‌گاه جایگاه رفیع و وزین خود را فراموش نکردند. در زندان‌ها و شکنجه‌ها و بعد از پیروزی انقلاب، در نخست‌وزیری و عضویت در شورای انقلاب و وزارت و هر سمت و جایگاهی راکه قبول کردند، خود را یک روحانی و سرباز امام زمان «ع» و نوکر سیدالشهدا «ع» می‌دانستند. حتی در اوج قدرت و در پست نخست‌وزیری، احیای شب‌های قدر و ناله برای امام حسین «ع» و سابقه و ریشه طلبگی‌شان را فراموش نکردند. در دوره‌هایی که در بیمارستان و در بخش آی.سی.یو بستری بودند، هرگز ندیدیم که نماز شب و تهجدشان ترک شود. توسل‌شان به ائمه «ع» و ارادت خاص ایشان به حضرت فاطمه زهرا «س» هرگز کم نشد.



۱۳۶۳. آیت‌الله مهدوی کنی در کنار آیت‌الله محمد فاضل لنگرانی در قم



سازمان دیانت منصوب نخست‌وزیر است؛ اما جریان شیعه هیچ‌گاه منصوب پادشاهان نبوده است. حتی در دوره‌هایی مانند محقق کرکی و بزرگان دیگر، آنها بودند که اجازه سلطنت به پادشاهان می‌دادند و جبهه سلطنت را به دوش آنان می‌انداختند و کمر بند پادشاهی آنها را می‌بستند. علامه مجلسی و... هم این گونه عمل می‌کردند؛ یعنی به یک معنا پادشاهان از طرف ولی فقیه مأذون بودند. این مطلب بسیار مهمی است که مراجع شیعه، هیچ‌گاه منصوب پادشاه و شهردار و نظمی و بلدیّه نبوده‌اند، بلکه برعکس، آنها از علما حساب می‌بردند.

استقلال مرجعیت شیعه رمز تأثیر گذاری

اگر کسی مثل ناصرالدین شاه انحصار توتون و تنباکو را به بیگانگان داد، میرزای شیرازی با یک فتوا او را به عقب نشینی وادار کرد و اگر شاه می‌خواست امتیاز خط راه آهن جنوب به شمال را با متعلقاتش، یعنی نصف مملکت را در اختیار انگلیسی‌ها قرار دهد، عالمی چون مرحوم حاج ملاعلی کنی در دارالخلافه تهران یک نهیب زد و دستگاه سلطنت ترسید و پیمان را منتفی کرد. مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی همیشه می‌فرمودند: باید به دنبال جریان هزار و چند ساله علمای شیعه حرکت کنیم. در هنگام تأسیس دانشگاه امام صادق(ع)، با اینکه از ارکان نظام و انقلاب بودند و می‌شد به راحتی آنجا را از پول دولت راه بیندازند و مانند یک دانشگاه دولتی هم اداره کنند تا هیچ مشکلی در اداره پیش نیاید، ولی می‌فرمودند: ما می‌خواهیم برای پیوند حوزه و دانشگاه، جریان مستقلی را در ادامه روحانیت مستقل شیعه درست کنیم. امام بارها از وحدت حوزه و دانشگاه یاد می‌کردند، لذا آن بزرگوار برای تحقق آرمان‌های امام، گام برداشتند و جریانی غیروابسته به دولت‌ها را بنا نهادند که اگر دولتی با سلیقه خاصی آمد، تأثیری بر آن نداشته باشد. می‌فرمودند که: این دانشگاه شعبه‌ای از مرجعیت و فقاقت شیعه است و نباید خدای ناکرده، ملعبه دست حکام و دولت‌ها یا جناح‌های مختلف شود. البته این رویکرد هزینه داشت و تأمین هزینه‌های میلیاردی دانشگاه دشوار بود، ولی با عنایات حضرت ولی عصر(ع) و به برکت نام مبارک امام صادق(ع)، در طول سی و چند سال گذشته با عزت و اقتدار، هزینه‌های دانشگاه تأمین شده است که امیدواریم به لطف خدا این مسیر بدون وابستگی به دولت‌ها و دستگاه‌های اجرایی طی شود.

اینها افکار و آرمان‌ها و ایده‌هایی هستند که این مرد بزرگ، ده‌ها سال بر آنها ایستادگی کرد. با اینکه دولت مربوط به انقلاب است و خود ایشان در دوره‌ای نخست‌وزیر و عضو شورای انقلاب و رئیس کمیته انقلاب، یعنی تنها نهاد مسلح امنیتی - انتظامی کشور بودند، باز می‌گفتند:

مساجد نباید دولتی شوند و شهرداریها نباید در اداره امور مساجد دخالت کنند. اینها همه حاکی از فکر بلند و آینده‌نگری آن بزرگوار است.

مخالفت اکید با اقتصاد دولتی

ایشان همچنین تأکید داشتند که اقتصاد نباید دولتی شود. ما در میان مسئولین چند نفر را سراغ داریم که چنین فکر دقیق و بلندی داشته باشند؟ در فضای اول انقلاب و تحت تأثیر افکار چپ، اکثر مسئولین می‌خواستند همه چیز را دولتی کنند، اما بعد از چند سال دیدند که تفکرشان درست نبوده است. نظر آیت‌الله مهدوی این بود که اقتصاد جز در برخی از امور ضروری - مثلاً ایام جنگ - باید به مردم واگذار شود. بعدها با پیگیری‌های مقام معظم رهبری و مجمع تشخیص مصلحت نظام بنا شد با اجرای سیاست‌های اصل ۴۴، اشتباه گذشته که نتیجه آن ضربه زدن به کارخانه‌ها و تولید و تجارت و... بود، جبران شود، در حالی که آیت‌الله مهدوی از سال‌ها پیش در نماز جمعه این مطلب را بیان کرده بودند. ایشان در آن دوره می‌گفتند: دولت تاجر و کارخانه‌دار خوبی نیست و باید این امور را به مردم واگذار کرد! یک عده فحش می‌دادند که: ایشان طرفدار بازاری‌ها و سرمایه‌دارها و اسلام آمریکایی است و پولدارها به او پول می‌دهند، ولی ایشان از میدان به در رفتند و پابرجا بر نظر خود ایستادند. در مورد مدارس غیردولتی، انصافاً اگر شخص آیت‌الله مهدوی کنی نبودند، بساط تمام آنها جمع می‌شد! در حالی که درست نبود که به جای درست کردن مدارس در مناطق محروم، همان مدارس موجود را هم از بین ببریم. آیت‌الله مهدوی مخالف این کار بودند و محکم ایستادند و به خاطر سوابق انقلابی ایشان، کسی هم جرئت نکرد به خاطر این مخالفت، بعدها ایشان تهمت ضد انقلابی بودن بزنند. بعدها

در زندان‌ها و شکنجه‌ها و بعد از پیروزی انقلاب، در نخست‌وزیری و عضویت در شورای انقلاب و وزارت و هر سمت و جایگاهی راکه قبول کردند، خود را یک روحانی و سرباز امام زمان و نوکر سیدالشهدا می‌دانستند. حتی در اوج قدرت و در پست نخست‌وزیری، احیای شب‌های قدر و ناله برای امام حسین و سابقه و ریشه‌طلبگی‌شان را فراموش نکردند

همه فهمیدند که اشتباه کرده‌اند و مردم در عرصه‌هایی چون اقتصاد، فرهنگ، تجارت و... خیلی بهتر از دولت‌ها کار می‌کنند. مسلماً وظیفه دولت است که در مناطقی چون سیستان و بلوچستان و هرمزگان و بشاگرد و مناطقی که زیر خط فقر زندگی می‌کنند، سرمایه‌گذاری کند، ولی در جاهایی افرادی هستند که می‌خواهند فرزندان‌شان خوب آموزش ببینند و آموزش و پرورش به دلایل مختلف نمی‌تواند ده‌ها هزار معلم خوب برای همه مدارس تدارک ببیند، حق دارند مدارس را برای خود احداث کنند. اینها از دولت پولی نمی‌خواهند و می‌گویند: حاضریم خودمان مدارس را درست کنیم و همان درس آموزش و پرورش را به دانش‌آموزان یاد بدهیم. عده‌ای مخالف بودند و می‌گفتند: چون همه جا نمی‌توانیم این سرویس را بدهیم، این چند جایی را هم که دایر است خراب کنیم! ولی آیت‌الله مهدوی ایستادگی کردند و اجازه ندادند که مدارس غیردولتی از بین بروند و خود نیز مدارس غیرانتفاعی را، که در کنار دانشگاه امام صادق(ع)، در تمام مقاطع تحصیلی تأسیس کردند که از جمله بهترین باقیات صالحات

اگر مردم ولایت امیرالمؤمنین(ع) را هم نخواهند، مشروع نیست! در اینجا غیرت علوی آن بزرگوار به نمایان شد و در یکی از شب‌های احیاء، سخنرانی تاریخی‌ای را در مسجد دانشگاه امام صادق(ع) ایراد فرمودند و حسابی به گویندگان چنین سخنی تشر زدند و دفاع جانانه و مستحکم و متقنی از ولایت امیرالمؤمنین(ع) کردند و فرمودند: ائمه(ع) مانند انبیاء(ع) منصوب خدا هستند، چه مردم بپذیرند چه نپذیرند! سپس افزودند: من بیم از آن دارم که مشروطه تکرار شود. با حرف‌هایی که برخی از دوستان می‌زنند خوف تکرار مشروطه هست، عده‌ای می‌خواهند علما و ولایت فقیه را کنار بزنند.

ایشان در مورد جایگاه ولایت فقیه و شخص مقام معظم رهبری نیز، حساسیت و حمیت خاصی داشتند و اگر ساحت قدس ولایت مورد تعرض واقع می‌شد، با شور یک جوان طلبه به میدان می‌آمدند! این غیرت ایشان، بسیار تحسین‌برانگیز بود. هشدارها و آماده و پا به رکاب بودن‌های همیشگی ایشان، همه دلالت بر خصوصیات یک روحانی اصیل، سستی، مجاهد و به روز داشت.

مسلمان انقلابی یا انقلابی مسلمان؟

نکته بعدی این است که ما در انقلاب، دو دسته مبارز داشتیم. دسته اول ابتدا انقلابی بودند و بعد متدین و مسلمان، اما در مقابل، عده‌ای اول مسلمان و مؤمن بودند و بعد انقلابی. شاید بپرسید مگر فرقی هم می‌کند؟ عرض می‌کنم: بله. خیلی مهم است که اصل برای انسان اسلام باشد و بعد مبارزه و سیاست و انقلاب و وزیر و وکیل و مسئول شدن در طول و امتداد آن قرار گیرد. در بزنگاه‌های دشوار، آدم سیاسی و انقلابی و اهل مبارزه راهی را می‌رود و انسان اهل اسلام و ایمان و تقوا راه دیگری را، یعنی در موقعیت



ایشان است.

توسل همیشگی به ائمه اطهار(ع)

از نمونه‌های دیگری که من از ایشان به عنوان یک عالم ربانی و روحانی اصیل و سنتی یاد می‌کنم، توسل و توجه همیشگی ایشان به ائمه اطهار(ع) و حالات ارتباطی ایشان با این چهارده نور مقدس است. یکی از باقیات صالحاتی که در این کشور ماندگار شد، تعطیلی شهادت حضرت زهرا(س) بود. برخی از علما و مراجع، از جمله آیت‌الله العظمی گلپایگانی در نامه‌ای خواسته بودند که شهادت حضرت فاطمه(س) تعطیل شود. من نامه را به ایشان دادم که به مقام معظم رهبری بدهند و با عنایت ایشان، روز شهادت حضرت فاطمه(س) جزو تعطیلات رسمی قرار گرفت. نقش ایشان در این زمینه بسیار مهم بود، چون مورد اعتماد حوزه و و علما و مقام معظم رهبری و بزرگان نظام بودند، این مسئله به سهولت انجام گرفت.

در جلسات روزه‌ای که در دفتر یا در منزل و مدرسه مروی و مسجد دانشگاه امام صادق(ع) برگزار می‌شد، با آن حال و وضعیت بیمارشان و حتی با اکسیژن و... خود را به این مجالس



عبادت رهبر معظم انقلاب از آیت‌الله مهدوی کنی در جریان یکی از کسالت‌های ایشان

با اینکه خودشان یک روحانی انقلابی و از مؤسسین انقلاب و نظام و از پیشگامان مبارزه و در انقلاب جزو شاگردان اولیه امام و حلقه اولیه شورای انقلاب بودند، ولی می‌فرمودند: روحانیت و جریان فقاقت و مساجد شیعه، هیچ گاه در اختیار دولت‌ها نبوده‌اند و نباید باشند.



آزادگی و استقلال رأی

از خصوصیات دیگر ایشان این بود که در عین حال که محبت حضرت امام سراپای وجودشان را پر کرده بود و محب واقعی امام بودند و در دعاهای نیمه شب و سحر و شب‌های احیاء، در حرم‌ها و مشاهد همیشه دعا برای امام را فراموش نمی‌کردند، ولی در عین حال فقیه سترگ و آزاده‌ای بودند و قبل و بعد از انقلاب با علما و حتی با امام بحث می‌کردند. خودشان بارها نمونه‌هایی را به ما گفتند که بحث‌شان با امام، منجر به تغییر فتوای ایشان شده بود. این مخالفت با ولایت‌مداری نیست. برخی تصور می‌کنند ولایت‌مداری یعنی هر آنچه که ولی بگوید، بدون بررسی، مشاوره و بحث و استدلال پذیرفتن، در حالی که سبک علمی علمای شیعه این‌گونه نبوده است. یک طلبه همیشه حق دارد بلند شود و در مقابل مرجع نظرش را بگوید و بحث کند. حال مرجع یا قانع می‌شود یا نمی‌شود.

در مقام اجرا و اداره کشور، وقتی ولی فقیه دستوری می‌دهد، همگی باید تبعیت کنند، ولی در مقام بحث علمی، ایشان واقعا یک فقیه آزاده بودند. در درس خارج مقام معظم رهبری یا سایر مراجع قم و نجف هم همین‌گونه است. درس خارج یعنی اینکه طلبه بلند شود و نظرش را بگوید و استدلال کند و چه بسا تغییراتی در نظر استادش داده شود. بنده از یکی از شاگردان امام خاطره‌ای را شنیدم که فرمودند: با مرحوم حاج آقا مصطفی و اقریبای امام به نجف تبعید شده بودند. یک روز بحث امام در مکاسب محرمة در مورد مجسمه بود. نظر امام این بود که ساختن و نگهداشتن مجسمه انسان و حیوانات ذی‌روح به شرطی که مجسمه کامل باشد، حرام است،

روایت داریم که می‌فرمایند: «مَنْ طَلَبَ الرَّئِاسَةَ لِنَفْسِهِ هَلَكَ» یا «مَلْعُونٌ مَنْ تَرَأَسَ» در روایات ما دنبال ریاست بودن منع شده است؛ مگر اینکه در جایی قبول کردن مسئولیت، تکلیف باشد. تمام مسئولیت‌هایی را که ایشان قبول کردند، از روی احساس وظیفه و تکلیف بود و به محض اینکه احساس می‌کردند کسی بهتر از ایشان میتواند کاری را انجام دهد، سریع کنار می‌رفتند! ایشان هیچ‌گاه طلب ریاست نکردند. البته گفتن این مطلب راحت، ولی عمل کردن به آن سخت است. گاهی می‌بینیم طرف برای ریاست در یک اداره، مرتکب غیبت، تهمت و انواع معاصی می‌شود تا رقیب را از میدان به در کند و خودش رئیس شود، ولی من شاهد بودم که دردوره‌ای، بیش از پنجاه نفر از اعضای خبرگان از ایشان خواهش کردند تا منصبی را بپذیرند و ایشان زیر بار نرفتند! همه مسئولیت‌های اول انقلاب ایشان به حکم حضرت امام و تکلیف از جانب ایشان بود و نیز مسئولیت‌های دیگری که از طرف مقام معظم رهبری، به ضرورت پذیرفتند.

آیت‌الله العظمی گلپایگانی در نامه‌ای خواسته بودند که شهادت حضرت فاطمه (س) تعطیل شود. من نامه را به ایشان دادم که به مقام معظم رهبری بدهند و با عنایت ایشان، روز شهادت حضرت فاطمه جزو تعطیلات رسمی قرار گرفت. نقش ایشان در این زمینه بسیار مهم بود، چون مورد اعتماد حوزه و علما و مقام معظم رهبری و بزرگان نظام بودند، این مسئله به سهولت انجام گرفت

های حساس، بحث اولویت مطرح می‌شود. برخی از افراد مسلمان بودند، ولی اصل برای آنها زندان رفتن و مبارزه و... بود. بعدها برخی از آنان به دامان منافقین و گروه‌های انحرافی افتادند و حتی به‌حدی بدبخت شدند که به جاسوسی برای صدام و خیانت علنی به کشور پرداختند. آیت‌الله مهدوی می‌فرمودند: علت آن بود که اگر چه اینها بچه مسلمان بودند، اما انقلاب و مبارزه برایشان در اولویت بود. آیت‌الله مهدوی کنی، استاد شهید آیت‌الله مطهری را خیلی قبول داشتند و می‌گفتند که: من بعد از ایشان خیلی تنها شدم! ایشان در تیزبینی و شناخت به‌موقع انحرافات، شبیه به شهید مطهری بودند و آن شهید بزرگوار برای ایشان، در زمینه اخلاقی و تیزبینی و... الگو بود.

ایشان می‌فرمودند: هنگامی که روحانیون زندانی، فتوای نجس بودن کمونیست‌ها را صادر کردند، افرادی در زندان این فتوا را مسخره کردند و می‌رفتند و چای یا آب خوردن زندانیان کمونیست را عمداً جلوی روی ما و سایر آقایان علما می‌خوردند، تا آنها را اذیت کنند! آنها با این کار می‌خواستند بگویند که: برای ما مبارزه و انقلاب اصل است! آیت‌الله باقری‌کنی بارها می‌فرمایند: گاهی بعضی از ما متدین‌ها، رفتار و اخلاقمان مثل همان‌هاست! گمان نکنید که آنها از اول افراد منافقی بودند و روی پیشانی آنها نوشته شده بود منحرف! اگر کار با صداقت، تقوا و انصاف و برای خدا و انجام وظیفه نباشد، ممکن است انسان از هر وسیله‌ای برای رسیدن به مقصود استفاده کند؛ مانند رقابت‌های سیاسی که من خودم می‌دیدم که بعضی از متدینین هم این کارها را انجام می‌دادند. طرف می‌گوید مرگ بر منافقین و صدام، ولی خودش به هر قیمتی که شده می‌خواهد رقیب را از میدان به در کند و انصاف را رعایت نمی‌کند. وقتی در انتخابات برای پیروزی کاندیدای خودمان از هر روشی استفاده کنیم، در واقع همان شیوه منافقین را به کار برده‌ایم. لذا اول ایمان و تقوا مهم است نه مبارزه. بدون ایمان و تقوا، مبارزه معنا ندارد. گاهی اول انقلابی بودن و بعد مسلمان بودن، بدتر از آن است که انسان انقلابی نباشد! باید مسلمان، مؤمن و با تقوا بودن اصل باشد و بعد وارد میدان مبارزه و شکنجه و تبعید شدن. در مقام عبودیت، حرف خدا و ولی امر را شنیدن مهم است. این مسائل بیان‌ش راحت است، ولی سر بزنگاه‌هاست که مشکل ایجاد می‌شود. یکی از خصوصیات بارز ایشان این بود که خودشان این‌گونه بودند و به دیگران هم سفارش می‌کردند که این‌گونه باشند؛ یعنی به جای انقلابی مسلمان، مسلمان انقلابی باشند.

بی‌اعتنائی به مناصب

در روایات دینی ما آمده است کسی که به دنبال ریاست باشد، حتماً مورد لعن قرار می‌گیرد! در

در جلسات روضه‌ای که در دفتر یا در منزل و مدرسه مروی و مسجد دانشگاه امام صادق (ع) برگزار می‌شد، با آن حال و وضعیت بیمارشان و حتی با اکسیژن و... خود را به این مجالس می‌رساندند و در مراسم عزای سیدالشهدا (ع) و حضرت فاطمه (س) شرکت می‌کردند.



غیبت نکردن از کلاس درس و الزامات درسی و آموزشی و... برای انسان دشوار است و طبعاً انسان از این فشارها و سخت‌گیری خوشش نمی‌آید، ولی مرحوم آیت‌الله مهدوی نظم‌آهین داشتند که پَرَکات و نتایج فراوانی داشت. ایشان هرگز کاملاً کاری را به کسی واگذار نمی‌کردند و همیشه بالای سر کار می‌آمدند. مثلاً قبل از مراسم روضه یا جشن، با اینکه ما همه کارها را می‌کردیم، باز ایشان می‌آمدند و بازدید می‌کردند. گاهی به خوابگاه‌های دانشجویان سر می‌زدند و حتی دستشویی‌ها را هم چک می‌کردند که پاکیزه باشند. تنها این اواخر که بیمار بودند نمی‌توانستند از خوابگاه‌ها بازدید کنند. وقتی کاری را می‌پذیرفتند، جدی و محکم بودند و نمی‌گفتند: شآن ما نیست! کسی جرئت نداشت یک میخ به دیوار مسجد دانشگاه بزند، کسی جرئت نداشت درختی را در دانشگاه قطع کند و حتی در مواردی هم که نیاز به قطع درخت بود، ایشان به هیچ وجه اجازه نمی‌دادند!

خبر محرمانه‌ای را از ایشان نشنیدیم. هر جا قرار بود خبری از مجلس خبرگان گفته نشود، نمی‌گفتند! اگر همه مسئولین ما این دقت‌ها را می‌کردند، خیلی از قضایا فرق می‌کرد.

جدیت در کارها

ایشان وقتی قرار می‌گذاشتند کاری بشود، در انجام آن جدی بودند و وقتی می‌گفتند: این کار بشود، یعنی باید بشود! دانشجویان ما، سخت‌گیری‌های اول دانشگاه را یادشان هست. ایشان همیشه به شوخی می‌گفتند: خداوند رحمت کند مرحوم برهان را که هر چه که می‌کشیم، از ایشان می‌کشیم! به هر حال سخت‌گیری در مورد

ولی اگر به صورت نیم تنه یا قسمتی از آن موجود ذی‌روح باشد، اشکال ندارد، ولی مرحوم حاج آقا مصطفی با استدلالات فقهی ثابت کردند که حتی اگر به صورت نیم تنه هم باشد، باز اشکال دارد! بحث در گرفت و امام به نظر حاج آقا مصطفی قانع شد. ایشان می‌فرمودند: درس تمام شد و رسیدیم خانه. امام فرمودند: مصطفی برو و چکش را بیاور! داخل حیاط خانه امام، یک فواره به شکل منقار یک گنجشک بود. امام با چکش این فواره را خراب کردند که از حالت منقار گنجشک در آید و فرمودند: ما فتوا می‌دهیم که خودمان هم عمل کنیم، لذا مجسمه را شکستند! حال نمی‌توان گفت که حاج آقا مصطفی ولایت‌مدار نبود. بحث فقهی و علمی انجام می‌شود که به نتیجه برسد. البته باید حریم‌ها و جایگاه‌ها رعایت شوند. آیت‌الله مهدوی کنی هم، به شدت این موضوع را رعایت می‌کردند که اگر با امام و رهبری بحثی می‌شود، نباید آن را برای هر کسی بازگو کرد، زیرا بعضی از افراد ظرفیت ندارند و حرف را پخش می‌کنند. همان طور که برخی اطلاعات نظامی و یا هوافضا را باید افراد خاصی بدانند، این مسائل هم این گونه‌اند. بحث فقهی‌ای را که انسان با امام یا رهبری می‌کند، نباید در رسانه‌ها بگوید که خدای ناکرده به جایگاه ولایت خدشه‌ای وارد نشود. ایشان این جهات را خیلی دقت می‌کردند.

گنجینه اسرار

ایشان اگر در جلسه محرمانه‌ای شرکت می‌کردند، به ما چیزی نمی‌گفتند مگر اینکه ما می‌گفتیم که چنین بحثی شده و بعد که می‌فهمیدند ما می‌دانیم، در باره‌اش صحبت می‌کردند. ما هرگز



حجت‌الاسلام والمسلمین میرلوحی و دکتر محمدسعید مهدوی کنی در کنار آیت‌الله مهدوی کنی در یکی از جلسات هیئت ائمه دانشگاه امام صادق (ع)

در دانشگاه گفتند: که خاکریز هفتمی وجود دارد که امام ان شاء الله باید آن را فتح کنند! این در حالی بود که نمود درصد مسئولین و علمای ما در مورد این جریان اهتمام و حساسیت لازم را نداشتند. اوضاع زمانه به گونه‌ای بود که تنها جمع قلیلی چون امام و مقام معظم رهبری و آیت الله مهدوی در این خصوص دقت داشتند و از همان روز اول حواسشان جمع بود که جلوی رشد این غده سرطانی را بگیرند.

بحث ترورها و کشتارهای مهدی هاشمی در دوره قبل انقلاب - «شهید آیت الله شمس آبادی» - و بعد از انقلاب - «شهید بحرینیان» که رئیس

ایشان اگر در جلسه محرمانه‌ای شرکت می‌کردند، به ما چیزی نمی‌گفتند مگر اینکه ما می‌گفتیم که چنین بحثی شده و بعد که می‌فهمیدند ما می‌دانیم، در باره‌اش صحبت می‌کردند. ما هرگز خبر محرمانه‌ای را از ایشان نشنیدیم. هر جا قرار بود خبری از مجلس خبرگان گفته نشود، نمی‌گفتند!

کمیته انقلاب اسلامی اصفهان بود و او را مظلومانه به شهادت رساندند، همواره آن بزرگوار را نگران می‌کرد. در دورانی که آیت الله منتظری قائم مقام رهبری بودند، آیت الله مهدوی در عین حال که به شخص ایشان احترام می‌گذاشتند و با ایشان کار می‌کردند، ولی با دقت و وسواس، ساحت دانشگاه را از باند تبهکار مهدی هاشمی حفظ کردند. در جلسات هیئت امنای دانشگاه که با حضور آیت الله منتظری تشکیل می‌شد، آن افراد هم می‌خواستند بیایند و بنشینند، ولی آیت الله مهدوی صراحتاً به آیت الله منتظری فرموده بودند: «این افراد نباید باشند! جلسه با حضور خود شما تشکیل می‌شود، ولی اعضای دفتر و بیت شما حق ندارند در آن شرکت کنند» آنها چند بار مخفیانه به دانشگاه آمدند که با حمیت و غیرت ایشان، شرشان کم شد! ایشان می‌دانستند که این جریان جلوی امام خواهد ایستاد که ایستاد. معتقد بودند که اینها مشکل عقیدتی دارند. همت و توسل ایشان به امام زمان «عج»، در بزنگاه‌ها ایشان را حفظ کرد و بحمد الله به بهترین نحو در این خصوص موضع گرفتند و بعدها دیدیم که هنگامی که امام فرصت را مناسب دیدند، ریشه این جریان را کردند. باز فرصتی می‌خواهد که نقش آیت الله مهدوی کنی در مقابله با این باند تبهکار و دشمنی آن باند با ایشان و جسارت‌های آنها به ایشان شرح داده شود.

من به عنوان نمونه جنایت یکی از این معدومین را بیان می‌کنم. او رئیس دادگاه انقلاب اصفهان بود و جنایت‌ها، قتل‌های بسیاری را انجام داده

در کنار ایشان احساس ضعف و قلت علمی نمی‌کردیم. ایشان روزانه، حتماً چند ساعت مطالعه می‌کردند و حتی بالاسر تخت‌شان و در جاهای مختلف، کتابی برای مطالعه داشتند. مثلاً در جایی که عبادت می‌کردند، کتاب داشتند و بین عبادات‌شان کتاب می‌خواندند. همیشه روی میز دفترشان در دانشگاه یا میز دفتر مدرسه مروی، کتاب بود. هر جا که کار می‌کردند، امکان نداشت کتاب همراه ایشان نباشد. اگر دو روز به سفر قم یا مشهد می‌رفتیم، کتاب‌هایی را برای مطالعه ایشان همراه می‌بردیم. ایشان علاوه بر مطالعه متون قدیم، مجلات جدید را نیز مطالعه می‌کردند. به عنوان یک روحانی ۸۰ ساله، در جریان آخرین مقالات روز بودند و نظریات جدید را در مورد اقتصاد اسلامی و... مطالعه می‌کردند. جایگاه ایشان در بین اساتید و دانشجویان، صرفاً به خاطر سوابق ایشان نبود، بلکه به مباحث روز هم مسلط بودند، به نحوی که اساتیدی که در مورد حقوق اسلامی یا اقتصاد اسلامی و... اشکال پیدا می‌کردند، با ایشان بحث و از دانش ایشان استفاده می‌کردند. یک شخص چقدر باید مطالعه کرده باشد که همیشه حاضر و آماده باشد و بتواند راحت جواب بدهد؟

دقت و تیزبینی و شناخت جریانات

تیزبینی و دقت نظر آیت الله مهدوی کنی کم‌نظیر بود. ایشان در تشخیص انحرافات سیاسی، تیزبینی عجیبی داشتند و از معدود علما و رجال طراز اولی بودند که قبل و بعد از انقلاب در خصوص باند تبهکار مهدی هاشمی - که بعدها اعدام و بخشی از آن غده سرطانی ریشه‌کن شد، ولی متأسفانه بخشی از آن باقی مانده است - قبل از آنکه ماهیت او بر همگان آشکار گردد، با تعبیر به «خاکریز هفتم یاد» می‌کردند. در یک سخنرانی

در درس تفسیر مرحوم علامه طباطبایی شرکت کرده بودند و مانند طلبه‌ای که به درس فقه اهمیت می‌دهد، به درس تفسیر اهمیت می‌دادند. در جلساتی که در دانشگاه در خدمت ایشان بودیم و یا در اجلاس‌ها و... وقتی در اول جلسه قرآن خوانده می‌شد و قاری از یک جای قرآن بدون اینکه از قبل تعیین شده باشد می‌خواند، در تفسیر آیات تلاوت شده، نکات برجسته و بدیعی را می‌گفتند، به نحوی که کسانی که در جلسه حضور داشتند، با اینکه ملا بودند، باز هم این نکات برایشان جالب بود. به آیات قرآن و روایات تفسیری مسلط و اهل تلاوت و قرائت قرآن بودند. در کنار ایشان، انسان در هیچ زمینه‌ای احساس ضعف و کمبود نمی‌کرد. وقتی از ایشان سئوالی می‌پرسیدید، گویی کنار زاره بودید! امام صادق «ع» در باره یکی از بزرگان و علما فرمودند: «اوجعی موت ابان: مرگ ابان قلبم را به درد آورد!» انسان احساس می‌کند رحلت ایشان خلأ و ثلمه‌ای است که دل امام زمان «عج» را به درد آورده است.

مرحوم آیت الله مهدوی کنی در فقاہت و اصول، عالم مسلم بودند و حتی کتاب‌هایی را که ۷۰ سال پیش خوانده بودند - و ما که فرزند ایشان بودیم و عربی مان هم خوب است، می‌گفتیم: شاید ما بهتر بلدیم، چون تازه این مطالب را خوانده‌ایم - ولی وقتی ایشان، مثلاً الفیه یا کتاب‌های دیگر را بیان می‌کردند، گویی همین الان آن را درس داده‌اند! وقتی می‌پرسیدیم: شما چگونه به این خوبی مطالب را به یاد دارید؟ ایشان و آقای باقری کنی می‌گفتند: اگر درس را درست بخوانی، ۷۰ سال بعد هم آن را فراموش نخواهی کرد! در باره مطالب کتاب‌هایی که ۶۰ سال پیش خوانده بودند، هر وقت سئوال می‌کردید، راحت جواب می‌دادند! ما هیچ‌گاه



حجت الاسلام والمسلمین سید مصطفی میرلوحی بر بالین آیت الله مهدوی کنی در بیمارستان بهمن تهران

نمایی از مراسم تشییع پیکر آیت‌الله مهدوی کنی در دانشگاه تهران



دانشگاه امام صادق «ع» را، که نماد وحدت حوزه و دانشگاه یعنی بزرگ‌ترین آرمان امام است، باید در فرصت مناسب دیگری بیان کرد. باقیات صالحات ایشان تربیت پنج هزار شاگرد در این دانشگاه است که در جای خود قابل بحث و بررسی است.

عشق به عبادت

من کمتر مسئولی را دیده‌ام که در کنار مسئولیت‌های بزرگ، وقت‌های عبادت طولانی یکی دو ساعته داشته باشد. خود ما یک نماز پنج دقیقه‌ای را می‌خوانیم و می‌گوییم زود برویم و به کارمان برسیم! اما کسی در این جایگاه رفیع، عبادت‌های طولانی در سحرها و... را ترک نمی‌کرد. اشک و درددل با امام زمان «عج» از ویژگی‌های برجسته آیت الله مهدوی کنی بود. از خصوصیات اخلاقی دیگر ایشان، مطایبه بود. سخنان ایشان در سر درس یا جلسات مختلف و یا حتی در شب‌های احیا به گونه‌ای بود که لبخندی را بر لب مخاطب می‌نشانند. مطایبات ایشان بسیار ملیح بودند و به هیچ کسی توهین نمی‌شد. حتی در شب احیا که قرآن به سر می‌گرفتند، قبل از گریه و ناله، لبخندی بر لب مردم می‌نشانند. شاید کسانی بگویند شخصیت بزرگی مانند ایشان نباید شوخی کند، ولی ایشان در شب‌های مهم هم لبخند و تبسم جزو اصول کارشان بود.

بعضی از دوستان تعابیر زیبایی در مورد ایشان داشتند، از جمله اینکه ایشان شخصیت مشهور و مظلوم و غریب انقلاب بودند. اینکه چرا چنین شخصیتی با چنین جایگاهی، مظلوم و غریب بود، نیاز به بحث مفصل دارد. ان‌شاء الله که دعای خیر امام زمان «عج» بدرقه راه این مرد الهی و عالم ربّانی باشد. ■

و اینکه مردم را حول دین‌سالاری جمع کنیم. لذا ایشان بارها در درس‌هایشان بر دین‌سالاری مردمی تاکید داشتند. این نکته بسیار مهمی است که برای یک نفر، این قدر تدبیر و اصل‌بودن دین مهم باشد.

تولیت حوزه علمیه و موقوفات مروی

از جمله نکاتی که باید در باره لطف و توجه خاص و شایسته امام و بزرگان نسبت به ایشان بگویم، مسئله تولیت حوزه علمیه چند قرنه مروی است. در دوست و چند سال پیش، مرحوم حاج محمدحسین مروی آنجا را وقف کردند و یکی از شروط آن این بود که مجتهد اعلم تهران، باید متولی آنجا باشد. بزرگان چون آخوند ملاعلی کنی، مرحوم استرآبادی، مرحوم میرزا احمد آشتیانی، میرزا مهدی و میرزا باقر آشتیانی از بزرگان و علمای تهران در طول دوست و چند سال گذشته، از جمله متولیان این مدرسه بوده‌اند. در طول سی سال گذشته هم به حکم حضرت امام، آیت الله مهدوی کنی به عنوان مجتهد اعظم تهران، تولیت این حوزه را به عهده گرفتند که دلالت بر جایگاه رفیع این بزرگوار دارد. امام اداره امور تمام مساجد و امور حوزوی تهران را هم به ایشان دادند و در حکمشان از مدرسه مروی به عنوان فیضیه تهران یاد کردند. امام آیت الله مهدوی را عالم و استوانه اصلی تهران در جایگاه رفیع روحانیت و منبر و محراب می‌دانستند و لذا همه چیز را در تهران، به ایشان ارجاع می‌دادند. همین سیره را مقام معظم رهبری، خلف صالح امام هم ادامه دادند و هر چند ایشان نمی‌پذیرفتند، ولی حکم مساجد و حوزه‌های دینی را به ایشان دادند.

نقش ایشان در کمیته انقلاب راه، که نقشی بسیار حساس بود و نیز نقش ایشان در تاسیس

بود. حاکم شرع هم امید نجف‌آبادی معدوم بود که به خاطر رسیدگی‌هایی که آقای ری شهری انجام دادند و با حکم حضرت امام، حکم اعدام در باره او اجرا شد! آن ملعون مصاحبه‌ای کرد و صراحتاً گفت: «من علیه ارتجاع اعلام جرم می‌کنم! ارتجاع در تهران مهدوی کنی و قدوسی و در قم مؤمن و شرعی و در اصفهان خادمی هستند!» او این پنج فقیه متقی و متدبّینی را که با باند مهدی هاشمی مخالف بودند، به عنوان مرتجع معرفی کرد! از اولین مسئولینی که در این فتنه حواسش جمع بود، آیت الله مهدوی کنی بودند. در جریان سفر آیت الله مهدوی کنی به اصفهان به دلیل مخالفت این فرد، هیچیک از مسئولین، حتی استاندار هم به استقبال نیامدند! در حالی که در آن زمان ایشان هم رئیس کمیته بودند، هم وزیر کشور و هم عضو شورای انقلاب.

دین‌سالاری مردمی

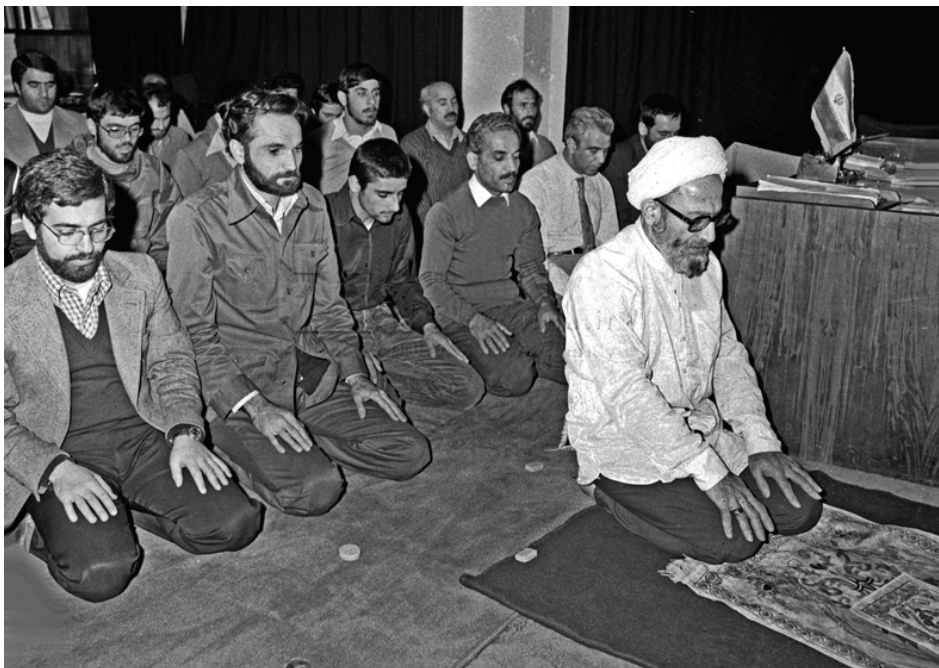
از جمله دقت نظرها و تأکیدات ایشان در مباحث عقیدتی که خیلی به آن مقید بودند، این بود که در ده بیست سال پیش ناگهان موجی تحت عنوان «مردم‌سالاری» به راه افتاد و عده‌ای در آن فتنه خواستند مسئله اسلامی بودن نظام را حذف یا تضعیف کنند. آیت الله مهدوی در دفاع از ساحت ولی فقیه فرمودند: «ما ولی فقیه را فقط به عنوان یک رهبر قبول نداریم، اشخاص در چین و شوروی و همه جا رهبر هستند، ولی رهبر ما با آنها فرق می‌کند. رهبر ما نایب امام زمان «عج» و ولایتش الهی است. چرا شما از ولایت الهی فقیه و فقها دفاع نمی‌کنید؟ اینها جانشینان معصوم‌اند، ما به عنوان یک تکلیف دینی است که پشت سر ولی فقیه می‌ایستیم و نه به عنوان یک وظیفه سیاسی.»

در آن دوره، برخی آقایان مردم‌سالاری دینی را مطرح می‌کردند، اما ایشان تاکید داشتند که بگویند: دین‌سالاری مردمی! اسلام اصل و اساس و ریشه و ستون خیمه است و مردم باید درون خیمه اسلام سینه بزنند. اصل، اسلام است، ولی ما تلاش می‌کنیم که اسلام‌مان با جمهوریت و با همراهی مردم باشد. رسول اکرم «ص» هم سعی کردند حکومت مردمی درست کنند و با تبلیغ، مردم را جمع کردند، ولی اصل اسلام بود

وقتی در اول جلسه قرآن خوانده می‌شد و قاری از یک جای قرآن بدون اینکه از قبل تعیین شده باشد می‌خواند، در تفسیر آیات تلاوت شده، نکات برجسته و بدیعی را می‌گفتند، به نحوی که کسانی که در جلسه حضور داشتند، با اینکه ملاً بودند، باز هم این نکات برایشان جالب بود.

یاد باد آن روز گاران

خاطراتی از منش فرهنگی و مبارزاتی فقید سعید، آیت الله محمدرضا مهدوی کنی
سید محمدصادق قاضی طباطبایی



در حرکتی که از سال ۱۳۴۱ش، توسط امام خمینی (ره) علیه نظام دیکتاتوری سابق آغاز شد و فراز و نشیب‌های فراوانی را در بطن خود داشت، بی‌تردید، مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی یکی از شخصیت‌های تأثیرگذار در تهران بودند. آشنایی ام با ایشان به سال‌های نخستین نهضت امام (ره) در سال ۱۳۴۲ش، بازمی‌گردد. نگارنده به اصطلاح آن روز، یک روشنفکر مذهبی بودم و اصولاً طیف روشنفکران مذهبی قبله آملشان مسجد هدایت و آیت‌الله سید محمود طالقانی بود، مسجدی با ویژگی‌های خاص خودش و موقعیت مکانی که وسط خیابان استانبول مرکز کافه کاباره‌ها و دانسینگ‌ها و مرکز خوش گذرانی‌ها بود. در آن زمان، هیچ مبارزی نبود که شیفته آیت‌الله طالقانی نشود. حتی خود مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی می‌فرمودند: کسانی که پیرامون آیت‌الله طالقانی هستند مسلمان، معتقد، سیاسی، روشنفکر و اغلب دانشگاهی و تحصیلکرده هستند و سابقه مبارزاتی ایشان به دوره تأسیس حوزه علمیه قم به سال ۱۳۴۰ق، و حضور وی در این شهر و آشنایی نزدیک با حضرت امام (ره) برمی‌گردد، به طوری که در بیانیه حضرت امام هم در وفات آقای طالقانی مشهود است که فرمود: عمر زیاد این عیب را دارد که انسان رفتن عزیزان خود را می‌بیند و فرمودند: ایشان از حبسی به حبس در حرکت بود و او را، به حضرت ابوذر و مالک اشتر تشبیه کردند.

مرحوم آیت‌الله مهدوی و مرحوم آیت‌الله طالقانی سابقه آشنایی دیرین داشتند. شاید قبل از سایر روحانیون، هر دو در شورای انقلاب بودند. مرحوم آقای مهدوی می‌گفت: ما طلبه‌ها زبان هم را خوب می‌فهمیم، اما سخن دیگران را خوب درک نمی‌کنیم! ایشان با من به علت وابستگی ام به خاندان پرسابقه روحانیت قاضی

در حرکتی که از سال ۱۳۴۱ش، توسط امام خمینی (ره) علیه نظام دیکتاتوری سابق آغاز شد و فراز و نشیب‌های فراوانی را در بطن خود داشت، بی‌تردید، مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی یکی از شخصیت‌های تأثیرگذار در تهران بودند

را گرفتند آمدید سراغ من؟ کور خواندید من گول شما را نمی‌خورم! چون می‌دانستم مسجد ایشان زیر نظر ساواک است و افراد به صورت ناشناس مرتبطین با آقای مهدوی را شناسایی و برایشان پرونده‌سازی می‌کنند، اغلب پس از نماز ایشان را با اتومبیل خودم به منزلشان در خیابان زرین نعل می‌بردم و در اتومبیل محل خوبی برای گفت و گوهای خصوصی بود. گاهی ایشان از نحوه حرکت بعضی از مراجع قم که پا به پای امام پیش نمی‌رفتند، گلایه داشت و به من می‌گفت: اگر ملاقات کردید این مطلب یا آن مطلب را به آقایان بگویید، این آقایان در بین مقلدین و مریدانشان محبوس شده‌اند! البته ایشان راننده ای به نام حاجی دیانت داشت. او هم مایل بود خودش، آقای مهدوی را جا به جا کند. به عنوان مثال در مورد زیر نظر بودن مسجد ایشان، در ۱۳۵۵/۷/۱۵ به اتفاق مرحوم مهندس مهدی بازرگان به مسجد جلیلی رفتیم. اخوی ایشان آقای باقری کنی امامت جماعت را عهده‌دار بود. قدری دورتر با مرحوم مهندس بازرگان، خصوصی وراجع به مسائل روز صحبت کردم. اخیراً در کتاب مسجد جلیلی گزارش ساواک را دیدم که نوشته بود: مهندس بازرگان به مدت ده دقیقه، به‌طور خصوصی با

طباطبایی، که اغلب از علمای شاخص و بی‌نظیر مانند آیت‌الحق سید علی قاضی، اخوی ایشان سید احمد قاضی، پدرم آیت‌الله سید حسین قاضی و علامه طباطبایی بودم، صمیمیت فراوانی داشتند. در مسجد جلیلی و مکان‌های دیگر که دیدار داشتیم، نزدیک‌تر و خصوصی‌تر و بالطبع با اطمینان بیشتر صحبت می‌کردیم. در گزارش ساواک هم علیه من آمده است که: به لحاظ نزدیکی به مراجع بدون مانع و رادع با آقایان ملاقات و موجبات تحریک آنان را به اقدامات علیه دولت فراهم می‌کنم که البته این نظریه راجع به مراجع قم صحت ندارد! ولی در تبادل فکری با آیت‌الله مهدوی، مصداق دارد. تا زمانی که امام در ایران بودند، اغلب هر هفته یک بار به قم می‌رفتم و از محضر ایشان استفاده می‌کردم. پس از تبعید ایشان در ۱۳۴۳/۸/۱۳ به ترکیه و قطع ارتباط با ایشان، منحصراً در مسجد آقای طالقانی حاضر می‌شدم و هر گاه برای آقای طالقانی مشکل و منعی پیش می‌آمد روانه و راهی مسجد جلیلی می‌شدم و حضور آیت‌الله مهدوی کنی را مغتنم می‌شمردم.

آقای مهدوی از شاگردان حضرت امام و حضرت علامه طباطبایی بودند. زمانی که به مسجد ایشان می‌رفتم به شوخی به ما می‌فرمودند: آقایان



می‌کنند!... که مراد ایشان از «خ» خمینی، «ش» شریعتی و «م» مجاهدین بودند. خدا رحمت کند مرحوم آیت‌الله مهدوی را، بسیار خلیق، با ادب، متین، صبور و گشاده‌رو بودند. در جوانی گاهی به ایشان در مقام مزاح می‌گفتم: محمدرضا پهلوی! شبی در مراسم احیا در زمین تقاطع طالقانی و ولیعصر - که اینک پاساژ شده است - در صف اول نشسته بودم. آقای مهدوی به منبر که مشرف شدند تا چشمش به من افتاد، گفت: «من محمدرضا مهدویم، نه محمدرضا پهلوی!» آن روز، هم به این جمله خندیدم و هم شرمند شدم. باز از حالات خوش و صبر و حوصله‌اش بگویم. شب ۲۳ رمضان به اتفاق آیت‌الله طالقانی در مسجد جلیلی بودیم. پس از مراسم ایشان را بازداشت کردند و به بوکان فرستادند. می‌فرمود: «ازفسری که مرا به شهربانی می‌برد، برای نماز درخواست توقف کردم. ایستادند و نماز خواندم. در برگشتن، مرا ماموران ژاندارمری می‌آوردند. هر چه گفتم: بایستید نماز بخوانم، نپذیرفتند! گفتم: صد رحمت به کلاتری چی‌ها! به محض درخواست، توقف کردند و من نماز را خواندم. تا این جمله را گفتم: راننده زود روی ترمزد، که از جایم کنده شدم! گفت: شیخ برو پایین نمازت را بخوان، آنها را به رخ ما نکش. باز گفتند: مرا که به بوکان فرستادند، مأموری با لباس ژاندارمری جلویم آمد. از برادران اهل سنت بود. به من گفت: چرا اینقدر غریبی؟ چون یک اتاق بدون لوازم در اختیارم گذارده بودند. گفتم: تعییدم کرده‌اند! رفت چراغ و لوازم اولیه برایم آوردند و شرایط دشوار کمک کارم شد.

از خداوند متعال مسئلت دارم که این عالم ربانی و مجاهد را در جوار رحمت خویش جای دهد و او را با انبیاء و شهدا محشور فرماید. ■

نیمه شعبان را برگزار کرد و نامی از خمینی نبرد؟ فلذا پس از پایان سخنرانی آقای فلسفی واعظ شهیر، بنده شعار صلواتی با الفاظ حماسی برای امام دادم، یکی از متولیان مسجد مچم را گرفت و گفت: باید مرا تحویل دهد، زیرا به کلاتری تعهد سپرده بود نامی از آقای خمینی برده نشود که با تهدید یکی دیگر از دوستان مرا رها کرد و گریختم! فضای آن روز بسیار تنگ بود و مبارزه مرد میدان قوی می‌طلبید. مرحوم آیت‌الله مهدوی در ماه رمضان، بین نماز ظهر و عصر، ایستاده مسئله می‌گفت و مسائل روز را از روی رساله حضرت امام بیان می‌فرمود. آن روزها نوشتن نام امام خمینی در رساله های محشی ممنوع بود، لذا این رساله‌ها، اغلب نام مراجع مانند: حکیم، خوئی، شریعتمداری، گلپایگانی و نجفی مرعشی را می‌نوشتند و در نهایت می‌گفتند: نظر «آیت‌الله خ» چنین است! منظور امام خمینی بود. پرسیدم: آقا این مسئله را که می‌فرمایید، نظر کدامیک از مراجع است؟ گفتند: همان آقایی که می‌دانی! در آن روز صلاح ندیدند که نام آقای خمینی را ببرند. شرایط بسیار دشوار بود. روزی به اتفاق آقای مهندس حسن عرب‌زاده جمالی، خدمت آیت‌الله مهدوی رفتم و مصرانه از ایشان خواستیم نماز عید قربان را اقامه کنند. به شوخی گفتند: نماز عید فطرش را هم فشار می‌آورند تعطیل کنیم!

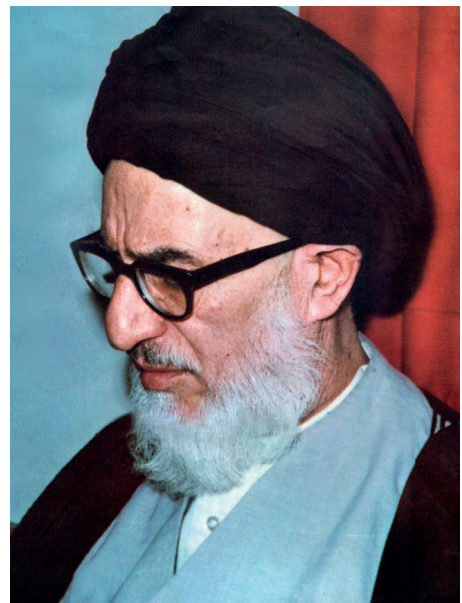
در اوج فعالیت حسینیه ارشاد و سخنرانی‌های دکتر علی شریعتی که در پاره‌ای محافل علیه دکتر داد و قال زیادی به پا شده بود، من جمله مسجد سنگی آن روز و توسط مرحوم شیخ قاسم اسلامی و یا توسط مرحوم شیخ حسین لنگرانی که حسینیه ارشاد را یزیدیه اضلال می‌نامید، شنیدم آقای مهدوی علیه مرحوم دکتر شریعتی، در مقام تهیه متنی است. به ایشان مراجعه و با ایشان گفت و گویی طولانی انجام دادم. ایشان گفت: من هم صلاح نمی‌دانم نیروهای مبارز را با این حرف‌ها مشغول کنیم، خودم هم تشخیص دادم این حرف‌ها فعلاً گفته و نوشته نشود، بهتر است اگر دکتر را دیدم با ایشان خصوصی مطرح می‌کنم... از این دقت نظر ایشان خوشحال شدم.

می‌دانید که آن سال‌ها، اوج فعالیت چریکی دو گروه بود: مجاهدین خلق ایران و چریک‌های فدایی خلق ایران. مذهبی‌ها عموماً مجاهدین خلق آن روز را تقویت و به آنها کمک می‌کردند. دقت کنید مجاهدین قبل از انشعاب و رخ‌دادهای زندان، مورد حمایت آیت‌الله مهدوی کنی، آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، شهید آیت‌الله بهشتی، شهید دکتر باهنر و دیگران بودند. در همان روزها، مرحوم شهید بهشتی عبارتی جالبی را گفته بودند. گمان می‌کنم مکانش مسجد امام علی (ع) هامبورگ آلمان باشد یا جای دیگر، درست خاطریم نیست. با این عنوان که: «خشم» رژیم را ساقط

مرحوم آیت‌الله مهدوی در ماه رمضان، بین نماز ظهر و عصر، ایستاده مسئله می‌گفت و مسائل روز را از روی رساله حضرت امام بیان می‌فرمود. آن روزها نوشتن نام امام خمینی در رساله های محشی ممنوع بود

محمدصادق طباطبایی صحبت کرد! دوستی داشتم به نام آقای یزدان‌پناه که مرحوم شده است. دهه آخر صفر در منزلشان در سه‌راه سلیمانیه مجلس روضه داشت. مدعوین آقایان: مهدوی کنی، طالقانی، شیخ حسین لنگرانی و بنده بودم، آقایان را می‌بردم و در برگشتن می‌رساندم. مسائل خصوصی بسیاری مطرح شد، از جمله هنگامی که مسجد بیت‌المقدس به وسیله یک یهودی متعصب به آتش کشیده شد، قرار شد اعلامیه‌ای انزجار از این عمل قبیح تهیه و برگزاری مراسمی در مسجد ارک تهران تدارک دیده شود. به خیلی از آقایان صاحبان محراب و منبر رجوع کردم. گفتند: صلاح نیست! و عملی نشد.

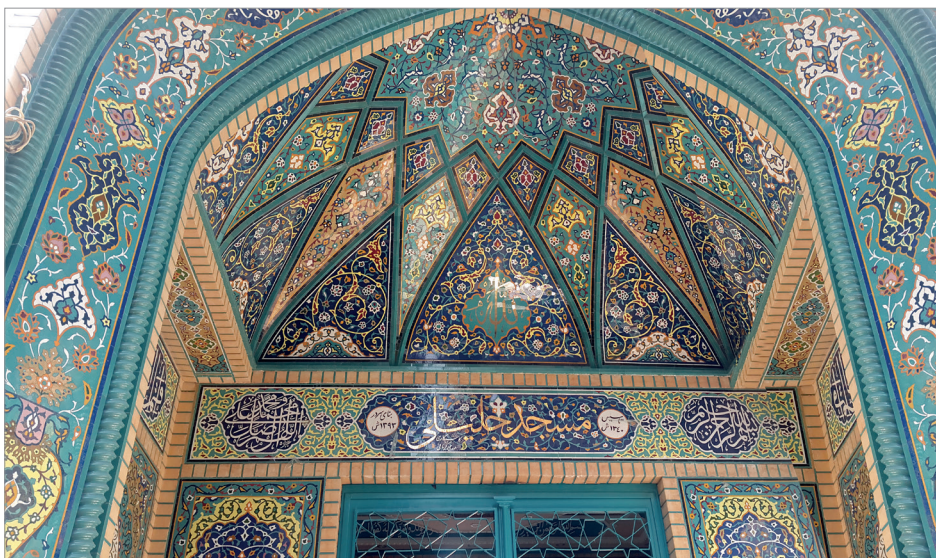
مرحوم احمد رضایی که در درگیری خیابانی با مأموران در خیابان ۱۷ شهریور کشته شد، از مریدان و شاگردان آیت‌الله مهدوی کنی بود. در روز نیمه شعبان، ایشان به حدی به آراستن مسجد جلیلی برای برگزاری مراسم جشن پرداخت که ساواک مشکوک شد و دستور داده بود: اسم و نامی از آقای خمینی برده نشود! مرحوم احمد رضایی گفت: مگر می‌شود جشن



آیت‌الله سید محمدرضا طالقانی

امام جماعتی که مبارزه می‌آموخت...

مسجد جلیلی پایگاهی برای انتقال اندیشه‌های امام خمینی
پروین قدسی زاد



مهدوی کنی نحوه فعالیت خود را در این مسجد چنین توصیف می‌کند:

«بعد از فوت آقای بروجردی، در مرجعیت احدی را اسم نیاوردم و می‌گفتم غیر از امام کسی را نمی‌شناسم، آن وقت در مسجد که بردن اسم امام ممنوع بود. او ایبل که می‌شد رساله بخوانیم، مثلاً رساله را باز می‌کردم و شکایات می‌گفتم فتوای حضرت امام چنین است، البته آن زمان که تعبیر امام را به کار نمی‌بردند، می‌گفتند آیت‌الله‌العظمی خمینی... برای اینکه اسمی از ایشان بیاورم فقط همین را می‌گفتم. حالا مسئله سیاسی نبود، ولی احساس می‌کردم نام ایشان نباید فراموش شود. در آن مقطع از مبارزه برای دستگاه بسیار ناگوار بود که حتی اسمی از ایشان برده شود. بادم می‌آید مضمون یک آیه چنین بود، مشرکین از کلمه رحمان تفرر داشتند، لذا وقتی می‌شنیدند ناراحت می‌شدند، ولی می‌گفتند کلمه رحمان را نگویند چون این کلمه اسم خاص خداوند بود و به اعتبار رحمت عامه الهی با بت‌پرستی نمی‌ساخت، چون بت‌پرست‌ها اعتقاد نداشتند به خدایی که در جمیع شئون و همه عالم وجود دخالت کند... لذا مقید بودم در هر منبری که می‌رفتم و بسم‌الله و خطبه می‌خواندم می‌گفتم امشب می‌خواهم دو مسئله از فتوای آیت‌الله‌العظمی خمینی را برایتان بگویم. حتی آنجایی هم که در فتاوی‌های اختلافی نبود و برای اینکه اسم ایشان را بیاورم، می‌گفتم ایشان هم همین‌طور گفته‌اند.»(۱)

مسجد جلیلی بنا به گفته احمد رضا مختارپور

جمله اقدامات ایشان به شمار می‌رفت. خروش مردم در اعتراض به بازداشت ایشان وقایع پانزده خرداد را به دنبال آورد. امام پس از آزادی از مواضع سخت خود در قبال حکومت دست برداشت و با تصویب لایحه کاپیتولاسیون مصونیت قضایی نظامیان آمریکا به سختی به حکومت تاخت و سخنرانی‌های تند را ایراد کرد که سرانجام به تبعید ایشان از کشور منجر شد.

مقارن شروع نهضت، مسجد جلیلی پای به عرصه فعالیت نهاد. شرایط سیاسی موجود زمینه کافی برای ایجاد حرکت و فعالیت سیاسی در مسجد را مهیا کرد. توزیع اعلامیه‌های امام بیان نظرات او و حمایت قاطعانه از رهبری امام در صدر کارهای مسجد قرار گرفت و طیفی از فعالیت‌های آنها را شامل شد. این وجه از فعالیت مسجد انگیزه بسیاری از کسانی بود که در آن شرکت می‌کردند و در واقع هدف اصلی آنان برای حضور و مشارکت در مسجد بود.

شیوه فعالیت آیت‌الله در مسجد جلیلی

مسجد جلیلی یکی از مساجد سیاسی تهران و سیاسی شدن مسجد نیز مرهون تفکر و عملکرد سیاسی آیت‌الله مهدوی کنی بود. وی از هنگام تصدی امامت آن تلاش کرد آنجا را از حالت سکون و رکودی که سایر مساجد بدان مبتلا بودند، خارج کند و این عامل مهمی در جذب مردم به مسجد بود. کارهای سیاسی زیر پوشش کارهای فرهنگی و اجتماعی صورت می‌گرفت و از نظر تبلیغی رساله امام تدریس می‌شد. آیت‌الله

تحولات ایران در زمینه اجتماعی و اقتصادی دهه ۴۰، ریشه در نگاه جدید آمریکا به کشورهای جهان سوم داشت که با اعمال سیاست‌های نوینی خواهان تحکیم پایگاه اجتماعی حکام این کشورها برای مقابله و رهایی از سیطره کمونیسم بود. زمینه آن اجرای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی از سوی حکومت بود که در ایران به صورت اصلاحات ارضی و انقلاب سفید نمود یافت.

گام‌های اولیه دولت که طرح انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود، از همان ابتدا با مخالفت علما و مراجع، به‌خصوص امام خمینی روبه‌رو شد. امام پس از آگاهی از اهداف حاکمیت در وابستگی هر چه بیشتر به آمریکا و اجرای زمینه برنامه‌های ضد دینی فعالیت سیاسی خود را به‌طور جدی آغاز کرد. اصالت مبارزات ایشان برای مقابله با برنامه‌های دولتی دیگر مبارزان را در قالب گروه‌ها و احزاب سیاسی مذهبی تحت‌الشعاع قرار داد. تصمیم دولت به انجام همه‌پرسی اصول مربوط به لوایح شش‌گانه با صدور اعلامیه‌ای از سوی امام خمینی «رفراندوم اجباری» خوانده شد.

مقابله امام با دستگاه حاکمیت وارد عرصه جدیدی شد و آشکارا رژیم پهلوی را به مبارزه طلبید. با اعلام عزای عمومی از سوی امام در نوروز ۱۳۴۲، در واکنش به اعمال ضد اسلامی دولت اعلامیه‌های او در سطح وسیعی توزیع شد.

ایشان پس از رحلت آیت‌الله‌العظمی بروجردی به عنوان یک رهبر سیاسی مذهبی مطرح شده بود. پس از واقعه فیضیه و اتخاذ روش آشتی‌ناپذیری از سوی امام رژیم پهلوی برای به انزوا کشیدن او به تداگیری متوسل شد. ایجاد شکاف میان امام با سایر مراجع و علما و در نهایت بازداشت امام پس از نطق او در عصر عاشورای ۱۳۴۲ - که به‌طور مستقیم شاه و دستگاه حکومت پهلوی را مخاطب می‌ساخت و حاوی انتقاد شدید از رژیم بود - از

مسجد جلیلی یکی از مساجد سیاسی تهران و سیاسی شدن مسجد نیز مرهون تفکر و عملکرد سیاسی آیت‌الله مهدوی کنی بود. وی از هنگام تصدی امامت آن تلاش کرد آنجا را از حالت سکون و رکودی که سایر مساجد بدان مبتلا بودند، خارج کند

۱۳۵۹. آیت‌الله مهدوی کنی در حال قرائت گزارش در افتتاحیه مجلس شورای اسلامی



آیت‌الله مهدوی کنی آنجا امام جماعت بودند و خوشبختانه روابط ایشان با فرهنگیان و افراد تحصیلکرده بسیار حسنه و خوب بود و مثل حالا جاذبه داشت» (۳)

احیای مکرر نام و یاد رهبر کبیر انقلاب

سوابق انقلابی و فعالیت‌های آیت‌الله مهدوی کنی در پیروی از امام خمینی موجب شده بود برخی از چهره‌های فعال از جمله مهدی بازرگان و سحابی جذب مسجد شوند و در جلسات آن شرکت کنند. آیت‌الله مهدوی کنی به عناوین مختلف نظرات امام را در زمینه‌های مختلف منتقل می‌کرد. به‌طور مثال ساواک از یکی از جلسات این مسجد در سال ۱۳۴۴ گزارش می‌دهد که «آیت‌الله مهدوی کنی صراحتاً با نام بردن از امام خمینی

ویژه‌ای را به پای منبرشان می‌طلبید. این وجه از فعالیت مسجد مهم‌ترین رکن عملکرد آن است که در این خصوص مسجد جلیلی با بهره‌مندی از بهترین سخنرانان به پایگاه و کانون مبارزاتی علیه حاکمیت پهلوی تبدیل شد.

چگونگی انتخاب واعظ، به‌خصوص در ایام ماه‌های رمضان، محرم و صفر اهمیت دو چندانی برای مسجد داشت. این مسئله گاه میان متولی مسجد، حاج ضیا جلیلی، پسر بانی مسجد و آیت‌الله مهدوی کنی تنش را ایجاد می‌کرد. حاج جلیلی خواهان دعوت از کسانی بود که مسئولیت و دروسری را متوجه مسجد نکنند و همواره از بسته شدن مسجد اظهار نگرانی می‌کرد و مکرر یادآور می‌شد «می‌ترسم با بی‌پروایی مهدوی در انتخاب واعظ در این مسجد را ببینند» (۶)

بعضی از اعضای مسجد نیز در مورد محافظه‌کاری پسران جلیلی و اختلاف نظرشان با آیت‌الله مهدوی کنی مطالبی را بیان می‌کنند. احمدرضا مختاری‌پور در این باره می‌گوید:

«در مورد دعوت از واعظ انقلابی [حاج آقا به او گفت: آقا من دعوت کردم چرا شما در هراسید؟ صاحب مسجد شما را دعوت می‌کند... من می‌روم کلاتتری» (۷)

آقای مصطفی صادقی نیز ضمن تأکید بر این نکته می‌گوید:

«آقای مهدوی با پسرهای آقای جلیلی درگیر بود... اینها می‌گفتند چرا شما واعظ‌های انقلابی را می‌آورید؟ خودم یکی دو دفعه شاهد درگیری آنها بودم. آنها هم آدم بدی نبودند... پسر جلیلی می‌گفت مرا به ساواک می‌برند، جلوی میز این ساواکی‌ها باید دو ساعت بنشینم. مهدوی

خواهان تحقیق یکی از خواسته‌های اوست مبنی بر جلوگیری از کالبدشکافی در دانشکده طب» (۴) فروش رساله امام بخشی از فعالیت‌های مسجد بود که برای آشنایی هر چه بیشتر نمازگزاران با او صورت می‌گرفت. در حقیقت مسجد جلیلی به‌طور غیر مستقیم پیوندی میان مردم و امام که در تبعید به سر می‌برد ایجاد کرده بود. تعدادی از فعالان مسجد موسوم به «بچه‌های مسجد» به قصد فروش رساله در کفش‌داری می‌ایستادند و آن را در اختیار نمازگزاران می‌گذاشتند. سیدعلی قاضی در این باره می‌گوید: «آن زمان که رساله ایشان [امام] سه تومان بود آن را می‌خریدیم، ولی تهیه همین سه تومان هم مشکل بود و هر کسی پول نمی‌داد. بعضی وقت‌ها با حقوق‌های کارمندی‌مان و بچه‌ها پول‌ها را جمع می‌کردیم، اینها را می‌گرفتیم و هدیه می‌دادیم، بین علاقمندان مسائل مذهبی توزیع می‌کردیم. حتی رساله‌هایی را می‌دادیم که با وجودی که متن آن رساله امام خمینی بود، ولی جلد آن مربوط به مرجع دیگر بود یا جلد سفیدی - که آن زمان مد بود - روی آن می‌زدیم» (۵)

بردن نام امام در شرایط سیاسی که پس از واقعه پانزده خرداد و تبعید او پیش آمد، مستلزم جسارت فوق‌العاده‌ای بود و آوردن این نام کافی بود تا ساواک را نسبت به گویند و محل ادای آن - مکانی که برای امام تبلیغ می‌کردند - حساس کند.

درس گفتارهایی برای مبارزان و جوانان

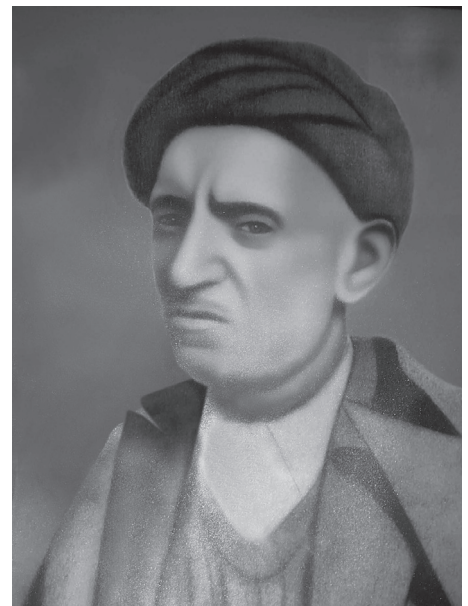
یکی از ویژگی‌های مساجد سیاسی نسبت به سایر مساجد گزینش خاص از واعظی است که منابر روشنگر و انقلابی دارند و وعظ آنان مخاطبان

سوابق انقلابی و فعالیت‌های آیت‌الله مهدوی کنی در پیروی از امام خمینی موجب شده بود برخی از چهره‌های فعال از جمله مهندس مهدی بازرگان و دکتریدالله سحابی جذب مسجد شوند و در جلسات آن شرکت کنند

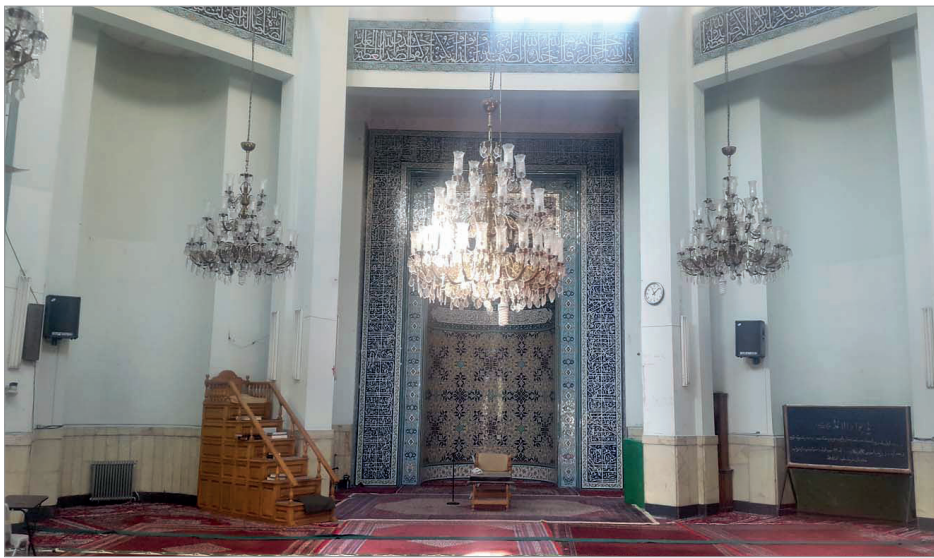
یکی از اولین پایگاه‌هایی بود که مبارزه با شاه را آغاز کرد:

«به همه مساجد سر می‌زدم، می‌رفتم... یعنی جلسات می‌رفتم. هیچ کجا جرئت اینکه اسم حضرت امام را ببرند و برای او صلوات بفرستند نبود، غیر از این مسجد... یعنی خوب می‌فهمیدند مرجع استاد چه کسی است. [منظور از استاد آیت‌الله مهدوی کنی است]» (۲)

گفتن از امام و یاد او که در غربت می‌زیست، عامل جذب بسیاری از افراد به این مسجد شد. این افراد تا به امروز در آن فعال هستند. مهندس گل‌افشانی یکی از این افراد است که انگیزه خود را از ورود به مسجد جلیلی چنین عنوان می‌کند: «بعد از رحلت حضرت آیت‌الله بروجردی که آیت‌الله خمینی مرجع تقلید شده بودند - البته اسامی چند نفر برای مرجع تقلید در روزنامه‌ها آمده بود، پنج شش نفر بعد از آیت‌الله بروجردی - زندگی اینها را بررسی کردم. از بین این شخصیت‌ها حضرت آیت‌الله خمینی را صالح یافتم و ایشان را انتخاب کردم. به همین خاطر مترصد بودم در مسجدی که رساله حضرت امام خمینی تدریس می‌شد... بروم. منزل ما هم پل چوبی بود، اما با توجه به اینکه آنجا مسجدی به نام مسجد عمار یاسر داشت، اشتیاق داشتم به میدان فردوسی، ایرانشهر جنوبی که حضرت



مردم، سید مهدی قزوینی (جلیلی) مؤسس مسجد جلیلی



فروش رساله امام بخشی از فعالیت‌های مسجد بود که برای آشنایی هر چه بیشتر نمازگزاران با او صورت می‌گرفت. در حقیقت مسجد جلیلی به‌طور غیر مستقیم پیوندی میان مردم و امام که در تبعید به سر می‌برد ایجاد کرده بود

می‌گفت آقا مسجد ساختن افتخار نیست، باید در مسجد حرف حق بگویند. یا باید خودم بگویم یا اینکه از کسی که حرف حق می‌زند دعوت کنم» (۸)

هوشنگ دلشاد یکی دیگر از اعضای مسجد در این باره می‌گوید:

«ایشان [جلیلی] یک خرده رعایت می‌کردند که درب مسجد بسته نشود. آقای مهدوی می‌گفتند درب مسجد بسته بشود بلا مانع است و طوری نیست، ولی وظیفه‌ای داریم که باید آن را انجام بدهیم» (۹)

آیت‌الله مهدوی اصرار داشت انتخاب واعظ را به شور بگذارد و در صورت مخالفت رژیم با منبر و عاظ دعوت شده به نوعی در صدد جلب موافقت آنان با سخنرانان مدعوشان برآید، ولی غالباً پیش از آغاز ماه محرم از کلاتیری متولی مسجد را احضار و او را ملزم به دادن تعهدی می‌کردند که بر اساس آن فقط می‌توانست و عاظ مجاز را دعوت کند. (۱۰) مسجد با وجود ایجاد چنین محدودیت‌هایی برنامه‌های خود را پیاده کرد و از وجود و عاظ انقلابی بهره برد.

آیت‌الله مهدوی کنی خود از سخنرانان اصلی مسجد بود که پس از برپایی نماز پیرامون مسائل مختلف، از جمله حکومت اسلامی به سخنرانی می‌پرداخت. در بجنوبه انقلاب مهم‌ترین مسئله

و کمونیست‌ها می‌شدند. به همین دلیل بنده مصلحت را در این دیدم که برای جوان‌های مسلمان و حفظ و هدایتشان این بحث‌ها را مطرح کنم. قسمتی از مباحث هم مربوط به اصول اعتقادی بود و بخشی هم اقتصادی که مدت‌ها طول کشید و جزوه‌هایی هم از آنها منتشر شد» (۱۲)

این نوع سخنرانی‌ها مخاطبان خاصی داشت. چنانکه جلسات مربوط به اقتصاد دانشجویان این رشته را پای سخنرانی‌های ایشان می‌کشاند:

«بعد از ظهرهای جمعه ایشان مباحث اقتصادی را مطرح می‌کردند که دانشجویان اقتصاد می‌آمدند ... و تزشان را بر اساس مطالب ارائه‌شده در همین جلسه نوشتند و دکترای اقتصاد گرفتند» (۱۳)

روحیه انقلابی آیت‌الله مهدوی سبب شد تا مسائل دینی به سمت مسائل سیاسی سوق داده شود. حملات وی به حاکمیت به خوبی حاکی از رویارویی مسجد جلیلی با دستگاه پهلوی بود. نمونه‌ای از این‌گونه سخنرانی‌ها به روشنی نحوه فعالیت سیاسی مسجد را در قالب خطابه‌ها نشان می‌دهد:

«در مملکت ما مردم دین را باعث بدبختی و فقر می‌دانند. این بزرگ‌ترین اشتباه ملت ماست. اگر احکام دین را به خوبی انجام دهند تمام کارها درست می‌شود و این دین نیست که شما را بدبخت و بیچاره می‌کند، بلکه این گردانندگان بدسرشت مملکت هستند که عامل بدبختی و فقرند. چرا اسم دین را بدنام می‌کنند؟ اینها هستند که ملت را به لب پرتگاه می‌کشاند نه دین. تمام بدبختی‌ها از خود دستگاه حاکمه است، ولی همه فریادهای انسانی را در سینه‌ها خفه کرده‌اند» (۱۴)

پایگاه سخنرانان انقلابی

آیت‌الله مهدوی علاوه بر منبری که خود در مسجد داشت، برای پررتر شدن فضای معنوی و سیاسی از وجود سخنرانان دیگری بهره می‌جست.

مورد بحث تعیین نوع حاکمیت برای کشور بود. در یکی از این جلسات او با اشاره به مندرجات مطبوعات مبنی بر اینکه در حکومت اسلامی مسئله اساسی حزب است، اظهار داشت مهم‌ترین موضوعی که مد نظر ماست حاکمیت اسلام است و لا غیر. (۱۱) مباحث آقای مهدوی کنی حول محور اسلام و مسائل خرد آن نظیر اقتصاد اسلامی تمرکز یافته بود، همانگونه که خود می‌گوید:

«شب‌های شنبه در آنجا یک جلسه برای جوان‌ها داشتیم که آن مقداری که الان یادم هست یکی از بحث‌هایی که می‌کردیم اقتصاد اسلامی بود و در حدی که بنده می‌توانستم در این مسائل مطالعه و صحبت می‌کردم. بحث‌هایی راجع به مسائل اقتصادی مطرح می‌شد که علت شروع این بحث‌ها این بود که می‌دیدیم مارکسیست‌ها جوان‌ها را منحرف می‌کردند و از آن طرف اوضاع مملکت طوری بود که جوان‌ها را به سمت بی‌بندوباری و فساد می‌کشاند. جوان‌هایی که علاقمند به مبارزه بودند معمولاً جذب چپی‌ها





آیت‌الله مهدوی علاوه بر منابری که خود در مسجد داشت، برای پربرتر شدن فضای معنوی و سیاسی از وجود سخنرانان دیگری بهره می‌جست. شیوه دعوت از سخنرانان بر این اساس بود که افراد متعهد و آگاه به مسائل روز به مسجد فرا خوانده شوند

شیوه دعوت از سخنرانان بر این اساس بود که افراد متعهد و آگاه به مسائل روز به مسجد فرا خوانده شوند:

«مقید بودند افرادی را بیاورند که تعهد و تعبد لازم را داشته باشند و مسائل مذهبی را به زبان روز بگویند تا جوان‌ها جمع شوند... در عین حال مسئله‌ای که آقای مهدوی کنی روی آن خیلی دقت می‌کردند این بود که سخنران به خاطر کسب جمعیت و جمع کردن مطالب بی‌محتوا و مطالبی که فقط احساسات را برمی‌انگیزد نگوید. مطالب در عین اینکه عقلی بود، ولی به زبان ساده بیان می‌شد که افراد را جذب کند.» (۱۵)

سخنرانی‌ها روشن‌گر و آگاهی‌بخش بود. چنانکه بر اساس گزارش ساواک سخنرانان با بی‌پروایی بیشتر مسائل انقلابی را برای مستمعین مطرح می‌کردند و «افراد مذهبی را برای شرکت در فعالیت‌های خرابکارانه آماده می‌سازند.» همچنین طرح این مسائل از سوی سخنرانان انقلابی که حاج آقا مهدوی کنی عامل جذب آنان بود، «از هر لحاظ با طرز تفکر انحرافی [به گفته ساواک] افراد شرکت‌کننده در آن مطابقت داشت.» (۱۶) روشن‌گری و طرح مطالب نو مسجد جلیلی را به پایگاهی برای بازاندیشی و تحول فکری افراد در آورده بود.

آیت‌الله مطهری از جمله سخنرانان مسجد بود که مباحثی چون «راه گریز از ایمان، چپ‌گرایی و مادی‌گری» را مطرح می‌کرد که سبب جذب خیل عظیمی از مردم می‌شد. در گزارشی از ساواک از حضور ۶۰۰ تن در سخنرانی‌های وی اشاره رفته است. (۱۷)

مسجد جلیلی در انتخاب افراد دقت کافی می‌کرد تا رشته پیوند میان مسجد و مخاطبان آن حفظ شود. دکتر محمدجواد باهنر (۱۸) از دیگر وعاظ مسجد بود. وی سرچشمه خرافه‌پرستی را که از اصل دین به دور بود بیان می‌کرد. این خرافه‌ها همواره از سوی حکومت‌ها و برای فریب مردم اعمال می‌شد، لذا پایبندی به موهومات و خرافات را سخت تقبیح می‌کرد. او هدف از تشکیل چنین جلساتی را رهایی مردم از جهل و گمراهی و بیان حقایق می‌دانست. همچنین بر این باور بود که نباید منحصر به کسب معلومات دینی شد، بلکه

«در دنیا دو قطب حکومت می‌کند، یکی سرمایه‌داری و دیگری کمونیستی. حکومت سرمایه‌داری مانند امریکا که حدی برای جمع ثروت قایل نیست، حکومت کمونیست هم می‌گوید اصلاً سرمایه‌داری نباید وجود داشته باشد و هر چه هست باید در اختیار هیئت حاکمه قرار بگیرد، ولی اسلام تعادل بین این دو را برقرار می‌کند.» (۲۳)

گوشزد کردن خطر کمونیست‌ها عنوان دیگری از سخنرانی‌های او برای آگاهی‌بخشی مردم بود:

«در گذشته کمونیست‌ها در دهات با کدخدای محل از نبودن خدا بحث می‌کردند، اما امروز کمونیست‌ها با لباس و افکار همین مردم و در هر عقیده و افکاری باشند وارد بحث می‌شوند. این خطری است که متوجه همه هست. خلاصه باید جوانان را بیدار کرد و با وسایل انحرافات که در دسترس آنهاست مواظب خود باشند.» (۲۴)

بحث در باره معاد و روز رستاخیز و انحرافات اخلاقی جوانان از دیگر مسائلی بود که شهید هاشمی‌نژاد مطرح می‌کردند. او در باب مسائل اخلاقی و زمینه‌های فساد که به شدت مردم مسلمان را نگران کرده بود، معتقد بود:

«گناه و عوامل آن زیاد است. سرچشمه را آزاد گذارده، یعنی وسایلی را به وجود آورده‌اند که عوامل گناه به‌طور علنی آزاد است.» (۲۵) و در ادامه افزود:

«اگر آزادی انحرافات که امروز در بین مردم وجود دارد، در زمان قدیم وجود داشت معلوم نبود نسل امروز به چه وضعی گرفتار بود.» (۲۶)

اقتصاد اسلامی نیز موضوع دیگری بود که وعاظ مسجد جلیلی در باره آن بحث می‌کردند. در این خصوص هاشمی‌نژاد بر این اعتقاد بود:

«ما در مملکت خود همه چیز داریم و از نظر معادن زیرزمینی غنی هستیم و دیگران ثروت

باید در تمام علوم کارآمد باشیم.» (۱۹) شهید باهنر به اتفاق آیت‌الله مهدوی کنی گرداننده جلساتی بودند که در بیشتر شب‌های شنبه هر هفته برگزار می‌شدند و در آن پیرامون مباحث مذهبی بحث و گفت‌وگو می‌شد. تشکیل این نوع جلسات از فعالیت‌های اولیه مسجد بود.

بر پایه اسناد ساواک گزارشی از این جلسات در سال ۱۳۴۴ موجود است. استاد محمدتقی شریعتی پدر دکتر علی شریعتی، عباسعلی روحانی و شجونی از دیگر سخنرانانی بودند که در مسجد برنامه داشتند. حجت الاسلام شیخ جعفر شجونی از وعاظ انقلابی تصریح می‌کند:

«محافل و مجالسی که ما گل می‌کردیم، برای ما شعله داشت. یکی از آنها مسجد جلیلی بود. ده روز ماه رمضان یا گاهی مجلس فاتحه به آنجا می‌رفتیم. به هر حال به بهانه‌های مختلف در آنجا منبر می‌رفتیم و شلوغ می‌کردیم که به مزاج رژیم سازگار نبود.» (۲۰)

همچنین در ایام ماه رمضان: «که از همین جو ماه رمضان هم استفاده می‌کردند، مبارزینی همچون شهید هاشمی‌نژاد را دعوت و در آنجا مسائل سیاسی را عنوان می‌کردند.» (۲۱)

شهید عبدالکریم هاشمی‌نژاد (۲۲) یکی از سخنرانانی بود که مأموران ساواک به‌طور مرتب گزارش‌هایی از چگونگی سخنرانی‌های او را در مسجد جلیلی به اداره کل سوم ارسال می‌کردند. غالب این گزارش‌ها که مربوط به سال ۱۳۴۹ است، عناوین خطابه‌های او را که در روزهای متوالی در مسجد جلیلی ایراد می‌کرد، مشخص می‌کند. یکی از مطالب مورد بحث شهید هاشمی‌نژاد در ویژگی حکومت اسلام نسبت به حکومت سرمایه‌داری و کمونیستی است. بنا به اظهار ایشان:

ما را می‌برند و با نظر دیگری هم به ما نگاه می‌کنند.» (۲۷)

«بر پایه قوانین اسلامی باید ثروت را به سود جامعه به کار برد و اگر احتکار کردند باید با قدرت دولت و حکومت اسلامی جلوی آن را گرفت. اسلام به حداقل قایل نیست، می‌گوید باید معیشت همه به خوبی بگذرد.» (۲۸)

او در پایان سخنرانی خود ضمن دعا خواهان اتحاد مسلمانان و رهایی مردم مسلمان از شر صهیونیسم بود. پیشنهادی مسجد در غیاب آیت‌الله مهدوی کنی به عهده آقایان غروی و باقری برادر بزرگ‌تر آیت‌الله مهدوی بود. از جمله مطالب مورد بحث آقای غروی عقل و انسان و رابطه آن دو بود:

«چرا بشر از میان عقل، بی‌عقلی، جهالت، ظلم و شقاوت را انتخاب کرده و در طی تاریخ بشر پیوسته دچار لغزش‌هایی شده است. عقل که سرمایه انسان است، اگر از انسان منها شود چیزی از او باقی نمی‌ماند، اما همین که خود را عقل کل می‌داند به جای عدل ظلم و به جای آزادی بندگی و اسارت را انتخاب می‌کند. چرا با داشتن این همه پیامبران کاری کردند که روی حیوانات را سفید کرده‌اند؟ به خاطر اینکه بشر همیشه به دنبال هوی، هوس و شهوات نفسانی می‌رود و کسی که اسیر این لذایذ و شهوات آنی شد خود، دنیا، آخرت و حقیقت را فراموش می‌کند و آن قدر به دنبال سراب می‌رود تا نابود شود.» (۲۹)

محقق گرگانی از دیگر سخنرانان بود که سلسله گفتارهایی در خصوص شناخت دین ارائه می‌کرد. (۳۰) حجت‌الاسلام قرائتی نیز در این مسجد ضمن سخنرانی در نتیجه‌گیری مباحث تفسیر قرآن کنایاتی به رژیم حاکم اشاره می‌کرد. نمونه‌ای از این تفاسیر در آیات مربوط به فرعون بود که با قرائت و ترجمه آن برای حاضران نتیجه می‌گرفت قشر ستم‌کشیده هیچ‌وقت نباید از نابودی فرعون مأیوس شود و ظلمی که از سوی طاغوتیان به مردم تحمیل می‌شود قابل دوام نیست. (۳۱)

پس از تعطیلی مسجد هدایت و حسینیه ارشاد مسجد جلیلی کانون تجمع مخالفان و به تعبیر ساواک «پایگاه عناصر متعصب مذهبی وابسته به گروه‌ها و دستجات برانداز مضره» شد و سخنرانان مذهبی بنا به دعوت آیت‌الله مهدوی کنی در مسجد جلیلی حضور به هم می‌رساندند و از شیوه آیت‌الله طالقانی پیروی می‌کردند. (۳۲)

اقتدار شرکت‌کننده در مسجد

به لحاظ قشرهای شرکت‌کننده دو ویژگی عمده را می‌توان برای مسجد جلیلی برشمرد: یکی جوان‌گرایی و جذب جوانان و دومی غیر بومی بودن اعضا و شرکت‌کنندگان آن بود. موقعیت محلی مسجد طوری نبود که مراجعه‌کننده بومی داشته باشد. مسجد در منطقه تقریباً غیر مسلمان‌نشین قرار داشت، بنابراین غیر از کسبه و ساکنین محلی حتی ساکنین مسلمان نیز به

مسجد رفت و آمدی نداشتند. علی‌قاضی از جمله کسانی بود که از محل مسکونی‌اش در قلهک به این مسجد می‌آمد و در فعالیت‌های آن شرکت می‌کرد.

«ویژگی مسجد جلیلی این است که اصلاً اهل محل به آنجا نمی‌آمدند. به دلیل اینکه در گذشته در کنار آن رستوران، کباب‌خانه و هتل بود و آرامه می‌نشستند و نوعاً سکنه مسلمان نداشت. جز ایام ماه مبارک رمضان در بقیه مواقع سال جمعیت چندانی به آنجا نمی‌آمد. منهای دهه‌هایی که سخنرانی بود، چون آقای مهدوی از سخنرانان خاصی استفاده می‌کردند و روحانیونی می‌آمدند که مسائل روز سیاسی را می‌گفتند. فقط به این دلیل یک مقدار جمعیت از اطراف و اکناف تهران می‌آمدند. خود من از قلهک می‌رفتم. با اینکه این همه مسجد در قلهک و اطرافش هست. دوستان دیگر هم از جاهای دیگری می‌آمدند.»

اغلب اعضای ثابت مسجد از چهار سوی تهران بودند. آقای هوشنگ دلشاد می‌گوید:

«بچه‌هایی هم که به این مسجد می‌آمدند اهل آن محل نبودند. منزل نارمک بود، ولی خداوند این‌جوری می‌خواست که به این مسجد بیاییم. هر کدام از بچه‌ها از یک جای شهر می‌آمدند و در این مسجد جمع می‌شدند.»

عامل مهم در جذب افراد فعالیت مذهبی مسجد بود:

«ما که آنجا می‌رفتیم اهل آنجا نبودیم و باید راه زیادی را طی می‌کردیم تا به آنجا می‌رسیدیم. تنها عامل کشش ما به آن مسجد فعالیت مذهبی آنجا بود.»

حتی عده‌ای از کرج و قم برای استفاده از برنامه‌های مسجد به تهران می‌آمدند و از راهنمایی‌های آیت‌الله مهدوی بهره می‌بردند. از دیگر عوامل موفقیت مسجد پیوند آن با جوانان بود، چون فضای حاکم بر دوره پهلوی دوم فضای



دینی نبود و آنچه که می‌توانست برای جوانان جذاب باشد نوع اندیشه‌ای بود که در مسجد ارائه می‌شد. سید محمدصادق قاضی طباطبایی در این باره می‌گوید:

«اساساً این نوع افکار فقط جوان‌ها را می‌توانست جذب کند. آن زمان افراد مسن یا نوعاً دنباله‌رو بودند و اهل ابتکار نبودند یا یک مقدار از شرایط سخت زمان می‌ترسیدند. الان این شرایط را نمی‌شود ترسیم کرد. وصفش آسان است، دیدنش واقعاً در آن زمان که مثلاً از مسجد بیرون می‌آمد و باید اطرافش را نگاه می‌کرد تا کسی تعقیبش نکند... در این شرایط مبارزه کردن کار آسانی نبود...»

پس از تعطیلی مسجد هدایت و حسینیه ارشاد مسجد جلیلی کانون تجمع مخالفان و به تعبیر ساواک «پایگاه عناصر متعصب مذهبی وابسته به گروه‌ها و دستجات برانداز مضره» شد و سخنرانان مذهبی بنا به دعوت آیت‌الله مهدوی کنی در مسجد جلیلی حضور به هم می‌رساندند و از شیوه آیت‌الله طالقانی پیروی می‌کردند

اجمالاً جوان‌هایی دور آقای مهدوی کنی بودند. مهندس گل افشانی نیز، در این باره تصریح می‌کند: «آیت‌الله مهدوی کنی خودش یک عنصر انقلابی بود. سخنرانی‌هایی می‌کرد که واقعاً جوان‌ها را شگفتانده خود می‌ساخت... سخنران‌هایی که ایشان دعوت می‌کردند علاقمند به انقلاب و اسلام و از خطبای زبردستی بودند.»

بازگویی مسائل مذهبی به زبان روزنیز، برای جوانان جذاب بود. علی‌قاضی در این باره می‌گوید:

«مسائل مذهبی را به زبان روز می‌گفتند تا جوان‌ها جمع شوند و انصافاً هم در جلسات عمومی ایشان، اعیاد و مجالسشان نوعاً جوان‌ها بودند، به‌خصوص وقتی جلسات پرسش و پاسخ بود، در این مسجد جا برای نشستن پیدا نمی‌شد.»

مسجدی برای جوانان

در میان جوانان، دانشجویان سهم عمده‌ای در مشارکت در برنامه‌های سیاسی و فرهنگی داشتند. مسجد برای بازدهی بهتر عملکردش روی جوانان، خصوصاً دانشجویان سرمایه‌گذاری کرده بود تا از گذر آن به نتایج دلخواه برسد، چه از نظر شناساندن مسجد به قشر تحصیلکرده به عنوان مرکزی پویا در جهت مبارزات سیاسی و مسائل فرهنگی و چه به لحاظ پرورش فکری جوانان و دانشجویان که سدی در برابر کشش آنان به انحراف و مسائل غیر اخلاقی بود. به گفته مهندس گل افشانی:

جلسات مسجد جلیلی، کانون سخنرانی‌های ضد رژیم حضور می‌یافت. به گفته علی قاضی، سایر اعضای آن غالباً:

«قبل از انقلاب در درگیری‌ها کشته شدند. آن موقع سازمان مجاهدین خلق اعتبار و آبروی داشت و مثل بازماندگانشان این بی‌آبرویی‌ها را نکرده بودند، مثل مرحوم مهندس ناصر صادق، مرحوم احمد رضایی... در اصل چرخه اصلی فعالیت‌های سیاسی مسجد جلیلی را با هدایت آقای مهدوی کنی می‌گرداندند... خانواده اینها در مراسم می‌آمدند و چند نفر از بچه‌هایی که می‌آمدند در درگیری کشته شدند و به شهادت رسیدند. مهندس ناصر صادق را در دادگاه نظامی محکوم و سپس وی را تیرباران کردند... پایگاه و ملجأ همه آنها مسجد هدایت و مرحوم آیت‌الله طالقانی بود. هر موقع که ایشان زندان یا تبعید بودند، مسجد جلیلی محل و مأوی این آقایان بود و در جلسات هم نوعاً اینها حضور داشتند. بعضی وقت‌ها ممکن بود کارهایی را سرخود می‌کردند که مغایر با سیاست کلی خود آقای مهدوی کنی بود. در عین اینکه معتقد بودند باید فعالیت‌ها را ادامه داد و هر کس به هر شکلی که می‌تواند علیه شاه و حکومتش فعالیت کند، اما از کارهای خودسر بدون اطلاع ایشان ناراحت می‌شدند.»

سید علی اندرزگو از جمله پرورش‌یافتگان مسجد جلیلی بود. وی به‌طور مرتب به مسجد رفت و آمد داشت. حتی زمانی که تحت تعقیب بود، مخفیانه در مسجد حضور می‌یافت. محمد زرگر که زمانی سید علی با برادر او مغازه لبنیاتی داشت، خاطراتی از وی را چنین بیان می‌کند: «همین آقای اندرزگو که از دوستان ما بود...»



مسجد در جذب جوانان و دانشجویان عملکرد بسیار موفق‌تری داشت. حتی موفق به جذب دانشجویان مدرسه عالی حسابداری جنب مسجد شده بود. آنها در درس‌های آقای مهدوی کنی شرکت می‌کردند. علاوه بر اینها تعدادی از مبارزین سیاسی نظیر اعضای سازمان مجاهدین خلق اولیه که اعضای نهضت آزادی بودند یا افرادی همچون سید علی اندرزگو در جلسات مسجد شرکت می‌کردند.

سازمان مجاهدین خلق ایران یکی از تشکیلاتی‌ترین سازمان‌های مبارزاتی علیه حکومت پهلوی و یکی از اعضای این سازمان احمد رضایی بود. او در

«آیت‌الله مهدوی کنی شنبه شب‌ها کلاسی ترتیب داده بودند که درس اقتصاد در آن تدریس می‌شد، لذا اگر خوب دقت کنیم در آن موقع کمتر روحانی می‌آمد به دانشجویان درس اقتصاد بدهد. ایشان به افرادی که علاقمند بودند اطلاعات و معلومات خودشان را افزایش بدهند، درس می‌دادند و همین موجب شد دانشجویان در کلاسشان شرکت و از نظریاتشان استفاده کنند. البته ایشان صرفاً به ذکر مطالب تخصصی نمی‌پرداختند. در حواشی و به موازات آن مسائل اسلامی را آن‌طور که باید و شاید جالب و ارزشمند باشد مطرح می‌کردند که مورد استفاده دانشجویان قرار می‌گرفت.»

قشرهای شرکت‌کننده در مسجد در سطوح مختلفی بودند. گروهی تحصیلکرده، دانشجو و گروه دیگر کسبه و بازاری‌ها را تشکیل می‌دادند. احمد رضا مختاری‌پور براین باور است:

«دانشجویان که می‌آمدند... با خود حضرت آیت‌الله مهدوی کنی صحبت می‌کردند و یادداشت می‌گرفتند. خود دانشجویان هم جلساتی داشتند که کمتر دور و برشان می‌رفتیم، چون سطح آنها بالا بود و ما در سطح پایین بودیم.»



به لحاظ قشرهای شرکت‌کننده دو ویژگی عمده را می‌توان برای مسجد جلیلی برشمرد: یکی جوان‌گرایی و جذب جوانان و دومی غیر بومی بودن اعضا و شرکت‌کنندگان آن بود. موقعیت محلی مسجد طوری نبود که مراجعه‌کننده بومی داشته باشد



آیت الله خامنه ای در مسجد جلیلی

گروهی از چهره‌های شاخص انقلاب همچون آیت الله خامنه‌ای و آیت الله هاشمی رفسنجانی نیز پیش از انقلاب در سخنرانی‌ها و برنامه‌های مسجد حضور داشتند. آقای گل افشانی در باره رفت و آمد این افراد خاطره‌ای را نقل می‌کند:

«به‌طور کلی ما در مسجد جلیلی شخصیت‌هایی که می‌آمدند زیاد استفسار و استعلام نمی‌کردیم، چون می‌ترسیدیم ما را به ساواک ببرند و آنجا بازجویی کنند و از ما اطلاعات بگیرند. فکر می‌کردیم اگر اطلاعات نداشته باشیم بهتر است، ولی گهگاهی ناگزیر بودیم کسب اطلاع کنیم، از جمله یکی از شب‌ها بعد از نماز مغرب و عشا حضرت آیت الله مهدوی کنی به بنده اظهار کردند شما این سید جلیل‌القدر را به میدان شوش ببرید. گفتیم ما می‌بریم، اما چرا ایشان با تاکسی نمی‌روند؟ حضرت آیت الله مهدوی کنی فرمودند ممکن است از طریق ساواک شناخته شوند، چون اغلب رانندگان تاکسی ساواکی هستند و ممکن است ایشان را بشناسند... عرض کردم ایشان که هستند؟ فرمودند آقای خامنه‌ای. ما هم گفتیم چشم، مخصوصاً تأکید کردند شما ایشان را ببرید.»

پس از تعطیلی مسجد هدایت، مسجد جلیلی محل و مأوای فعالان سیاسی مسجد هدایت بود. این مسجد که یکی از کانون‌های مبارزاتی علیه حکومت پهلوی بود تحت زعامت آیت الله طالقانی فعالیت‌های سیاسی بارزی داشت و در کنار مسجد جلیلی مرکزی برای سازماندهی مخالفان حکومت محسوب می‌شد و پس از تعطیلی آن مسجد جلیلی به صورت پایگاه فعالان در آمد.

■ * پاورقی‌ها در دفتر نشریه موجود است.

جلیلی واقع در خیابان ایرانشهر به وسیله مهدوی انجام شد. بعد از نماز مهندس بازرگان خداحافظی کرد که برود. شخصی به نام عاشوری بعد از احوالپرسی‌های معموله خطاب به بازرگان گفت بیشتر زیارتان کنیم. بازرگان اظهار کرد: ان شاء الله اینجا را تنها و خالی نمی‌گذارد.»

و یا در گزارش دیگری به حضور بازرگان اشاره شده است:

«روز ۱۳۵۷/۱/۱۹ در مسجد جلیلی بعد از نماز جماعت مغرب و عشا که با شرکت حدود ۴۰ نفر خوانده شد، در بین حضار مهندس بازرگان و پسر ۳۳ ساله‌اش... شناخته شدند.»

آیت الله مهدوی کنی در خصوص گرایش گروه‌های سیاسی - مذهبی به وی و افرادی همچون استاد مطهری و شهید بهشتی می‌گوید: «در آن زمان روحانیونی بودند که تا حدودی روشن‌تر فکر می‌کردند که البته تفاوت‌هایی بین مرحوم شهید بهشتی و بنده وجود داشت و ایشان یک درجه بالاتر بود و بنده یک درجه پایین‌تر بودم. قهراً آنها روی اعتقادات مذهبی‌شان نمی‌توانستند خودشان را به‌طور کلی از روحانیت جدا کنند. حالا اول مرحوم آیت الله طالقانی را پیدا کرده بودند، بعد هم مرحوم آقای مطهری را که بعد با او مخالف شدند... سپس مرحوم شهید بهشتی را. با بنده هم چون مسجد ما مسجد انقلابیون و از مراکزی بود که در آن بحث نهضت و انقلاب می‌شد به این جهت علاقه و با ما ارتباط داشتند. بنده یا مرحوم شهید بهشتی از کسانی نبودیم که این تیپ افراد را نفی کنیم، زیرا بعضی از روحانیون نمی‌توانستند با آنها ارتباط برقرار کنند. ما تحمل می‌کردیم و اگر گاهی هم حرف‌هایی می‌شنیدیم تحمل داشتیم و می‌پذیرفتیم.»

چند وقت پیش یک مغازه با برادرم باز کرده بود. برادرم الان معلم است و آن موقع طلبه بود و درس می‌خواند. یک مغازه لبنیاتی در بی‌سیم نجف‌آباد افتتاح کردند. سید آدم بسیار عجیبی بود و یک موقع گفت می‌خواهم بروم. این جوان قبل از این مسائل هم یک بار به من گفت امشب می‌خواهیم به شهر ری برویم... مهدوی نامی آنجا بود که درباری بود. گفت می‌خواهیم خانه این برویم. اندرزگو خیلی جوشی بود. او در مسجد جلیلی از زیر دست حاج آقا بیرون آمده بود. ایشان در چند سالی که فراری بود یک بار که در مسجد بودم متوجه شدم با لباس مبدل به آنجا آمد. سومین لباسی که عوض کرده بود ایشان را شناختم. در جلسه‌ای شرکت کرد... دیدم آن موقع با وجودی که سید بود با عمامه سفید آمد. بعد به حاج آقا گفتم این فلانی است. گفت هیچی نگو و صحبتش را نکن، چون تحت تعقیب است... سید علی اندرزگو از بچه‌هایی بود که دور و بر آقا بود و به مسجد جلیلی می‌آمد. آقا هم به او کمک می‌کردند. پدر زنش هم از اعضای مسجد بود.»

حضور چهره‌های مبارز ملی در مسجد جلیلی

دستجات دیگری چون ملی‌گراها و اعضای نهضت آزادی از جمله مهندس مهدی بازرگان و یادالله سجایی از شرکت‌کننده‌های جلسات مسجد بودند. حسن حاج ابراهیمی از مامومین مسجد، در این باره می‌گوید:

«آیت الله مهدوی کنی آدم روشنفکری بود... با دانشجویها سر و کار و با آنها ارتباط داشت و

مهندس گل افشانی: یکی از شب‌ها بعد از نماز مغرب و عشا حضرت آیت الله مهدوی کنی به بنده اظهار کردند شما این سید جلیل‌القدر را به میدان شوش ببرید. عرض کردم: ایشان که هستند؟ فرمودند: آقای خامنه‌ای!

آنها را هدایت می‌کرد. به همین دلیل جناح سیاسیون ملی‌گرا آیت الله را قبول داشتند و اینجا نماز می‌خواندند... یکی همان مهدی بازرگان بود که می‌آمد و ماه رمضان نماز می‌خواند. بعد از انقلاب هم می‌آمد.»

گزارش‌هایی از حضور مهدی بازرگان در مسجد جلیلی وجود دارد که مشارکت‌جویی او را در فعالیت‌های مسجد و تداوم حضورش را نشان می‌دهد:

«ساعت ۱۸ روز ۵۳/۱۱/۱۷ نماز جماعت در مسجد

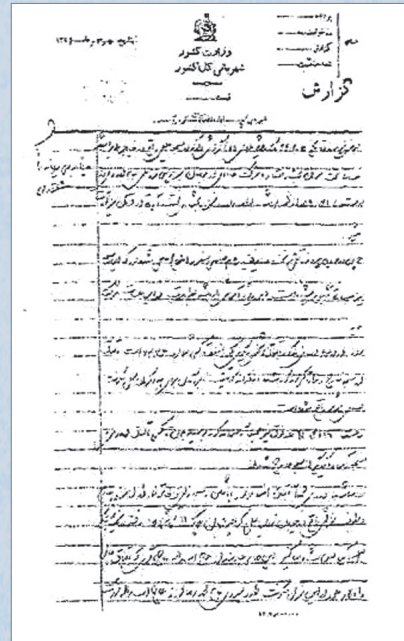
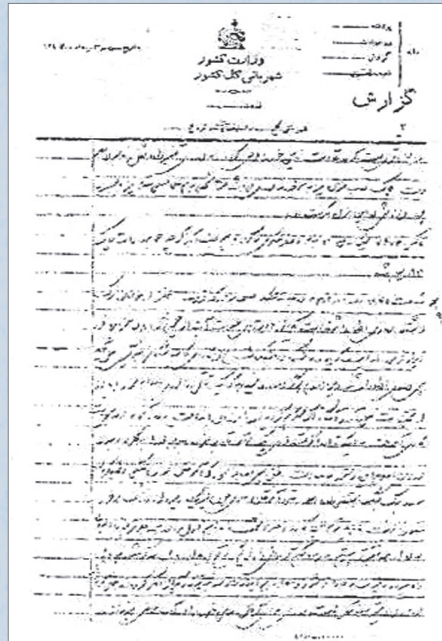
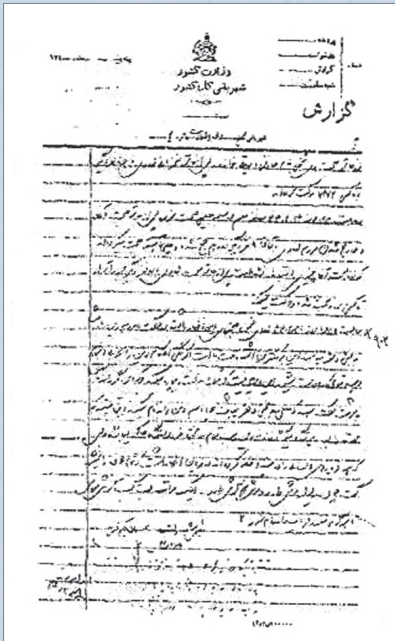


آنچه در پی می آید، اسنادی از حدود ۵۰ سال مبارزات سیاسی و خدمات اجتماعی آیت الله مهدوی کنی است که به ترتیب زمان و براساس اهمیت آن، از میان انبوهی از اسناد تاریخ زندگی آن بزرگ گزینش شده است. مروری بر این اوراق، نمایانگر تکاپوی مداوم آن مجاهد صادق در ادوار گوناگون زندگی سیاسی و اجتماعی اوست. امید آنکه مقبول افتد.

درآمد

اسنادی از ادوار گوناگون مبارزات سیاسی و خدمات اجتماعی
آیت الله مهدوی کنی

مجاهد صادق در آئینه اسناد



ممکن است روزی برای گرفتن ماهی خود را در آب حوض بیندازند در خاتمه صحبت وی شخصی به نام صادقی ابیاتی خوانده و پس از خاتمه سخنرانی مهدوی با چند نفر دیگر با تاکسی ۷۴۷۴ حرکت نموده‌اند. در ساعت ۱۹:۳۰ روز ۴۴/۲/۱۴ سه نفر معمم در مسجد جلیلی صحبت نموده پس از خاتمه صحبت آنها و خارج شدن مردم مهدوی به اتفاق ۹ نفر دیگر دور هم جمع شده و خیلی آهسته صحبت می‌کرده‌اند که از صحبت آنها چیزی استنباط نشده است پس از خاتمه صحبت مهدوی با دو نفر دیگر مجدداً سوار تاکسی مورد بحث شده و حرکت می‌کنند.

ساعت ۱۸:۲۵ روز ۴۴/۲/۳۱ مهدوی ضمن صحبت‌های دینی اظهار داشته در مملکت ما مردم دین را باعث بدبختی و فقر می‌دانند این بزرگ‌ترین اشتباه ملت ما است اگر همگی احکام دین را به‌خوبی انجام دهند تمام کارها درست می‌شود این دین نیست که شما را بدبخت و بیچاره می‌کند بلکه این گردانندگان بدسرشت مملکت هستند که عامل بدبختی و فقر می‌باشند چرا اسم دین را بدنام می‌کنند اینها هستند که ملت را به لب پرتگاه می‌کشاند نه دین و سبب تمام بدبختی‌ها خود دستگاه حاکمه می‌باشد و بس که همه فریادهای انسانی را در سینه‌ها حبس کرده‌اند. در پایان اظهار داشت تمام حرف‌ها را نمی‌شود گفت چون دیوار موش دارد و موش هم گوش دارد. اینک مراتب جهت کسب آموزش معروض تا هر گونه دستور فرمایید اقدام شود.

رئیس شعبه مراقبت - ستوان یکم فرید.
 ۴۴/۳/۵
 عیناً بعرض می‌رساند. ۴۴/۳/۵

حاج اسدالله حاج باقری که به اتفاق عیال و اولاد خود در این منزل سکونت دارد. پسر وی به نام محمدرضا فرزند حاج اسدالله شهرت حاج باقری است که مدتی است فامیل خود را عوض کرده و به مهدوی تغییر داده. شغل نامبرده معمم است. پلاک درب منزل نیز به نام محمدرضا مهدوی می‌باشد. ضمناً شخصی به نام غلامعلی مقدم نیز با همسر و چهار فرزندش در این منزل سکونت دارد. تاکسی ۷۴۷۴ سیمکا مدل ۵۹ به نام اصغر عسگری ساکن بی‌سیم نجف‌آباد کوچه حمام سادات پلاک ۸۴ می‌باشد. در ساعت ۱۹:۴۵ روز ۴۴/۲/۱۰ در جلسه متشکله مسجد مزبور که قریب ۳۰ نفر از جوانان شرکت داشتند مهدوی اظهار داشته است یکی از خواسته‌های حضرت آیت‌الله خمینی که بارها در سخنرانی‌های خود ایراد فرموده‌اند این است که باید در دانشگاه (دانشکده طب) از کارهای کالبدشکافی جلوگیری به عمل آید آقای مهدوی اظهار داشت دین اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد یک قاتل را فوری اعدام نمود باید از او تحقیقات به عمل آورد آنگاه اگر محکوم گردید او را به زندان انداخت و در آنجا به او درس درستکاری آموخت نه اینکه تا او را گرفتند فردی یک محاکمه قلبی نموده بعد هم او را به گلوله بیندند در دین اسلام این دستور نیامده است ناطق سپس اضافه نمود که آموختن فنون جنگی و تهیه کردن ساز و برگ جنگ به مقتضی دوره عصر و حتی آموختن علوم چون فیزیک و غیره از وظایف هر فرد مسلمان است ما باید تمام این کارها و علوم مختلف را بدینیم اول ما از همه جلوتر بوده‌ایم ولی حالا از همه عقب‌تر هستیم حال ما حکم گریه‌ای را داریم که موقع باریدن در گوشه خیابان راه می‌رود و می‌ترسد مبادا تر شود ولی باز هم اینقدرها ترسو نیستیم که دیگران فکر کرده‌اند همین گریه‌هایی که از باران می‌ترسند

آیت الله مهدوی کنی در جلسه جوانان: گردانندگان بدسرشت مملکت عامل بدبختی و فقر هستند

گزارش - تاریخ: ۱۳۴۴/۳/۵
 به عرض می‌رسد در تاریخ ۴۴/۲/۲۸ مأمور ویژه (دی ۵۱) گزارش داد در مسجد جلیلی واقع در خیابان ایرانشهر جلساتی تحت عنوان بحث و انتقاد با شرکت عده‌ای از جوانان به سرپرستی مرد معممی به نام مهدوی از ساعت ۷ الی ۹ بعد از ظهر هر شب ادامه دارد و ضمن بحث‌های مختلف آیاتی از قرآن نیز تلاوت می‌شود.
 چون در جریان پرونده قتل نخست‌وزیر فقید مرحوم حسنعلی منصور اطلاع حاصل شده بود که در این مسجد نیز جلساتی تشکیل می‌شده است. به مأمور ویژه آموزش داده شد به‌طور مرتب در این جلسات شرکت کند.
 روز ۴۴/۲/۶ مهدوی مذکور به اتفاق شخص دیگری که راننده تاکسی شماره ۷۴۷۴ است به اتفاق از مسجد خارج و سوار تاکسی مذکور شده و رفته‌اند که تعقیب نامبردگان برای پیدا کردن محل سکونت مهدوی مؤثر واقع نشده است.
 ساعت ۱۹ الی ۲۱ روز فوق نیز مجدداً راننده مذکور به وسیله همان تاکسی به اتفاق مهدوی به مسجد آمده و با یکدیگر از مسجد خارج شده‌اند.
 روز سه‌شنبه مهدوی مجدداً به اتفاق راننده مزبور با ماشین به مسجد و پس از خاتمه نماز ظهر از مسجد خارج و به طرف منزلش واقع در خیابان زرین نعل کوچه جهان پلاک ۱۱ کاشی ۱۵ رفته در تحقیقاتی که به عمل آمد معلوم شد ساکنین این خانه عبارتند از

خیلی بجز ماهه

بسیار مایه که در این روزها در میان مردم ایران بسیار است. این مایه که در میان مردم ایران بسیار است، در واقع یک مایه است که در میان مردم ایران بسیار است. این مایه که در میان مردم ایران بسیار است، در واقع یک مایه است که در میان مردم ایران بسیار است.

تشیلی سخنرانی

جلسه بحث و انتقاد مسجد جلیلی و سخنرانی محمدرضا مهدوی معروف به کنی

موضوع: موضوع: جلسه بحث و انتقاد مسجد جلیلی و سخنرانی محمدرضا مهدوی معروف به کنی

تشیلی سخنرانی

جلسه بحث و انتقاد مسجد جلیلی و سخنرانی محمدرضا مهدوی معروف به کنی

موضوع: موضوع: جلسه بحث و انتقاد مسجد جلیلی و سخنرانی محمدرضا مهدوی معروف به کنی

آیت الله مهدوی کنی در مسجد جلیلی: قوانین فعلی نمی تواند سعادت حال و آینده مردم را تأمین کند

آیت الله مهدوی کنی در مسجد جلیلی: مجلات مبلغ فساد را نخرید

موضوع: جلسه بحث و انتقاد مسجد جلیلی و سخنرانی محمدرضا مهدوی معروف به کنی

ساعت ۱۸:۰۰ روز ۴۵/۷/۲۹ جلسه بحث و انتقاد مسجد جلیلی واقع در خیابان ایرانشهر با حضور طبقات مختلف مردم و عده‌ای از عناصر طرفدار نهضت آزادی تشکیل گردید. افراد شناخته شده عبارتند از محمدرضا مهدوی معروف به کنی، خلیل شالچی، حاج احمد صادق، حسن افتخار اردبیلی، رضا تقدسی و برادرش، شیرازی عبدالحسین کازرونیان، توانا متصدی کتابخانه مسجد، محمدمهدی اندوهی، امین الدوله خالویی نژاد، احمدکرم سلطانی، احمد رضایی و برادرش، اکبر حاج بابا، علی عمرانی (پیراهن دوز) عضو حزب ملت ایران - پس از خاتمه نماز جماعت توسط محمدرضا مهدوی افراد با تذکرات خلیل شالچی به داخل کتابخانه مسجد محل تشکیل جلسه رفتند و پس از صرف چای آیاتی چند از قرآن مجید تلاوت و توسط احمد صادق ترجمه شد. آنگاه آقای محمدرضا مهدوی سخنرانی خود را تحت عنوان نبوت امری است واجب و لازم شروع نمود و در این بحث راجع به کلیات قوانین قرآن و تطبیق قوانین عصر حاضر که ساخته و پرداخته زمامداران و یا قوه مقننه هر مملکت می‌باشد. اشاره نمود و طبق اسناد و آیاتی از قرآن اثبات نمود که بدون عیب و نقص بودن قوانین فقط قانون و مقررات خاص قرآن است و بس و قوانین موجود در عالم نمی‌تواند سعادت فعلی و آینده مردم را تأمین و خالی از عیب و نقص نماید و کسانی که نیز داعیه سعادت‌مند بودن اینگونه قوانین که ساخته و تراوشات مغزی آنان می‌باشد [را دارند] در اندک زمانی آن قانون مواجه به هزاران عیب و نقص شده و ای بسا آن را تغییر یا به آن ماده و تبصره‌ای اضافه می‌نمایند. چه قدر قانون‌ها که با کوس و کرنا ابتدا برای سعادت مردم وضع شد و پس از چندی دیگر روی کار آمد و آن را مضر به حال جامعه دانسته و آن را لغو و خود قانونی وضع نموده و اینگونه قوانین زیاد در هر عصر و دوره‌ای وضع و تدوین شده که آثاری از آنها باقی نیست. قرآن که سرآمد ادیان در جهان است قانونی است که اگر بدان عمل نمایند نه تنها مردم در هر مملکتی سعادت‌مند می‌شوند، بلکه هر گونه تعدی، ظلم، جور، غارت و چپاولگری محو و نابود می‌شود. ناطق سپس سخنانی در مورد قوانین قرآن و تعدد زوجات در اسلام و در مسیحیت به میان آورد و طبق آمارهایی که فهرست‌وار از مجلات بیان می‌داشت اظهار نمود فجایع و بی‌عصمتی‌هایی که در اثر قانون غلط مسیحیت در باره منع ازدواج مجدد بار آورده شرم‌آور است. وی آنگاه انتقادات شدیدی در باره انجام انتخابات - درج مقالات ضد دینی در باره آزادی زنان - وکلایی که برای سعادت مردم قانون وضع می‌نمایند نمود. پس از خاتمه این بحث سؤالی در باره قوانینی که مربوط به قرآن است و ۱۴ قرن از آن می‌گذرد نمود که آیا می‌تواند ضامن احتیاجات آینده مردم بشود در صورتی که این قوانین در ۱۴ قرن برای مردم وحشی و کفار دین و علم و دانش آن زمان آمده و حال آنکه پیشرفت علم و سطح معلومات مردم طوری است که در این عصر شاید قوانین قرآن نتواند احتیاجات مردم را تأمین نماید.

موضوع: جلسه بحث و انتقاد مسجد جلیلی (اظهارات شیخ محمدرضا مهدوی معروف به کنی)

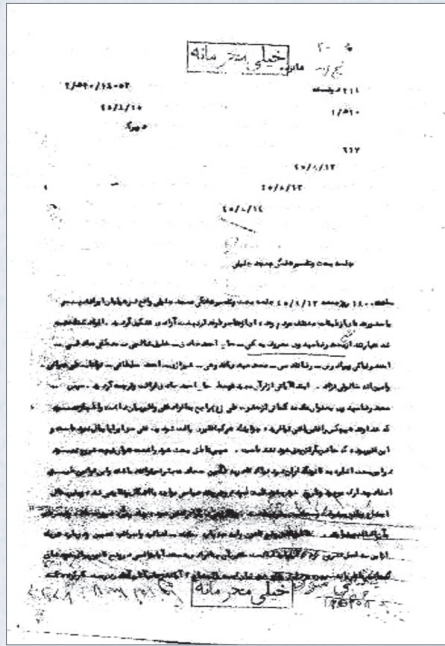
طبق اطلاع واصله از تهران ساعت ۱۹:۳۰ روز ۴۵/۷/۸ جلسه هفتگی بحث و انتقاد مسجد جلیلی با شرکت قریب ۷۰ نفر از طبقات مختلف تشکیل گردیده است. در این جلسه شیخ مهدوی ضمن بیاناتی پیرامون آزادی زن و مرد در اسلام و از بین بردن تبعیضات نژادی به مجله زن روز حمله کرده و اظهار داشته است این مؤسسات به قول خودشان خادم مردم بوده و برای بالا بردن سطح فرهنگ عمومی فعالیت می‌نمایند. در چند شماره قبل مجله مذکور خانمی از گردانندگان مجله خواسته و نوشته بود. شوهرم در مجالس رقص با خانم‌های دیگر می‌رقصد و به من توجهی ندارد. در پاسخ ایشان نوشته شده بود شما هم با مردان دیگر برقصید و گرم بگیرید. آیا این طرز راهنمایی است؟ بهترین مبارزه با این منابع فساد اخلاقی نخریدن مجله می‌باشد که با این عمل از انحراف نسل جوان جلوگیری خواهد شد. جلسه مذکور ساعت ۲۰:۴۵ پایان یافته است.



در مورد پاسخ به این سؤال از طرف مهدوی و محمدمهدی اندوهی و سایرین سؤال شخص مورد بحث رد و گفته شد قوانین ضامن سعادت بشر بوده و هست. سپس حاج احمد صادق در زمینه درج مطالب ضد دین و تشویق به دخالت در امر احکام مذهبی توسط زنان و درج مطالب زن روز و مقاله کیهان اظهار داشت که کسی پیدا نیست از مسلمانان جواب این مجله و روزنامه را بدهد. چرا در آن رفتارند می‌گذارند که آیا بکارت برای دختر واجب است یا نه و در نتیجه عده‌ای بنویسند لازم نیست؟ چرا همت نمی‌کنند و تذکرات و مقالاتی بر علیه این نوشته‌ها که با عصمت عمومی مردم بازی می‌کند بدهند تا از آن جلوگیری شود؟ شخص اول مملکت همیشه رفاه و آسایش مردم و خواسته‌های آنها را در نظر دارند. مؤدبانه باید به دولت تذکر بدهند تا به اطلاع ایشان برسانند و از ادامه این ناروایی‌ها بر ساحت دین مقدس اسلام ممانعت شود. ناطق افزود برنامه تلویزیونی، رادیو و تبلیغات علیه دین چنان مسیر خود را می‌پیماید که حدی برای آن متصور نیست. آنگاه وی به دستگاه پاپ و دربار و واتیکان و کشیشها که دخترهای راهبه را چطور با خود دمساز و تارک دنیا را بستن می‌نمایند حمله نمود و اظهار داشت طبق آمار در واتیکان در چاههای آن هزاران جمجمه نوزاد بوده است. ناطق سپس در مورد رد قوانین یهودی و مسیحیت هزاران اشکال از نظر عموم و اجازه گرفتن زن مجدد و وجود هزاران زن بدون شوهر در آلمان بحث نمود که بنا به اظهار وی آمار آنها را نوشته و در هفته آینده سخنرانی به عهده او خواهد بود تا در باره قوانین غلط مسیحیت طبق اسناد خود آنها بحث نماید.

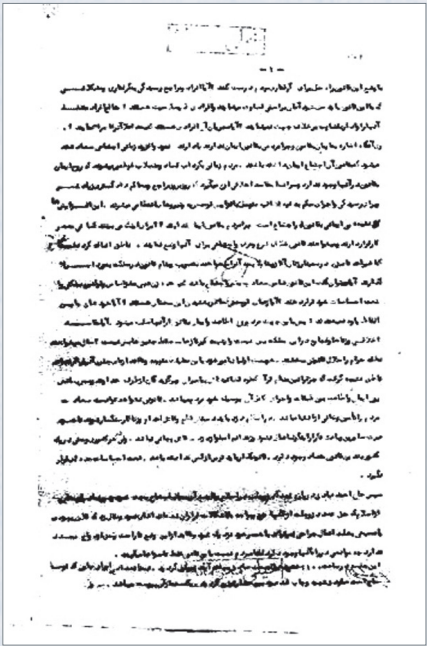
این جلسه در ساعت ۲۱:۳۰ خاتمه یافت و در آخر جلسه ضمن صحبت خصوصی مهدوی به اندوهی تذکر داد جلوی حرفهای خود را بگیرد و از انتقاد شدید نسبت به دستگاه و رویه‌های آنان کنترل بیشتری نماید و اضافه نمود چون در اینجا نباید اطمینان داشت که مأموری وجود ندارد تو کنترل صحبت‌هایت را نداری و یکبار کاری دست خودت می‌دهی!

اطلاعیه برای استحضار تیمسار ریاست ساواک تقدیم شود. ۳۵/۸/۲



آیت الله مهدوی کنی در مسجد جلیلی مردم زمانی به فساد غوطه‌ور می‌شوند که ایمان به قانون در آنها وجود ندارد

جلسه بحث و تفسیر هفتگی مسجد جلیلی
ساعت ۱۸:۰۰ روز جمعه ۴۵/۸/۱۲ جلسه بحث و تفسیر هفتگی مسجد جلیلی در خیابان ایرانشهر با حضور عده‌ای از طبقات مختلف مردم و عده‌ای از عناصر طرفدار نهضت آزادی تشکیل گردید. افراد شناخته شده عبارتند از شیخ محمدرضا مهدوی معروف به کنی - حاج احمد صادق - خلیل شالچی - مصطفی صادقی - احمد رضایی و برادرش - رضا تقدسی - محمدمهدی اندوهی - شیرازی - احمد سلطانی - توانا - علی عمرانی و خالوئی نژاد. ابتدا آیاتی از قرآن مجید توسط حاج احمد صادق قرائت و ترجمه گردید. سپس محمدرضا مهدوی به عنوان مقدمه کلماتی از حضرت علی(ع) راجع به افراد فقیر و غنی بیان داشت و اظهار نمود که خداوند هیچکس را فقیر یا غنی نیافریده جز اینکه هر کجا فقری یافت شود، کسی حق او را پایمال نموده است و این فقیر بوده که حاضر به گرفتن حق خود نشده است. سپس ناطق بحث خود را تحت عنوان نبوت شروع نمود در این بحث اشاره به قانونگزاران در دنیا که قادر به تأمین سعادت بشر نمی‌توانند باشند کرد و گفت: قوانین طبق اسناد و مدارک موجود و تاریخ، خود به خود ثابت نموده که هر صباحی مواجه با اشکال و نقایص شده و مضر به حال اجتماع و مانع پیشرفت و سعادت بشر می‌باشد. و یا گروهی دیگر آن را نقض



نموده و یا در موارد ضرورت ماده و تبصره‌ای به آن اضافه می‌نمایند. ناطق اصل وضع قانون را به سه پایه مقننه - قضائیه و اجرائیه تعیین و در باره هر یک از این سه اصل تشریح کرد که آیا باید دانست مقننین آن چه افرادی هستند آیا منافی در وضع قانون برای خودشان گنجانیده‌اند یا نه بهره‌برداری به نفع خودشان است یا اجتماع؟ آیا مغزهای آنان آنقدر درست کار کرده که با وضع این قانون راه حل برای گرفتاری مردم درست کنند؟ آیا افراد و مراجع رسیدگی به گرفتاری و مشکلاتی که با این قانون باید حل شود آنان به راستی قضاوت می‌نمایند و افرادی ذیصلاحیت هستند؟ منافع افراد متنفذ آنها را وادار به قضاوت برخلاف جهت نمی‌نمایند؟ آیا مجریان آن افرادی هستند که به حد اعلان را اجرا نمایند؟ وی آنگاه اشاره به ایمان به قانون و چرا مردم به قانون ایمان ندارند یا دارند نمود و افزود زمانی اجتماعی سعادت‌مند می‌شود که به قانون آن اجتماع ایمان داشته باشند. مردم زمانی به گرداب فساد و متجلاب غوطه‌ور می‌شوند که روح ایمان به قانون در آنها وجود ندارد و سرانجام مفاسد اخلاقی اوج می‌گیرد که روز به روز مراجعه به محاکم دادگستری زیادتر و برای رسیدگی و اجرای حکم به قوه قضائیه متوسل به افزایش قوه مجریه و نیروهای انتظامی می‌شوند. این افزایش‌ها نتیجه بی‌ایمانی به قانون در اجتماع است چرا مردم به قانون ایمان ندارند؟ برای اینکه می‌بینند کسانی مصدر کار قرار دارند و می‌خواهند قانون خلاف شرع و مردم و اجتماع برای آنها وضع نمایند. ناطق اضافه





کرد نغمه‌هایی که اخیراً عده‌ای زن در سمینار زنان آغاز و به نام لایحه آن را می‌خواهند به تصویب و بنام قانون در مملکت به مورد اجراء گذارند آیا می‌توان گفت این قانون ضامن سعادت بشر و اجتماع باشد که یک عده زن تهی مغز اساس و قوانین مملکتی را تحت احساسات خود قرار دهند؟ آیا زعمای قم حتی حاضر به شنیدن این سخنان هستند؟ آیا خودشان به این الفاظ یاهو نمی‌خندند؟ پس به این جهت مردم روح اطاعت و ایمان به قانون از آنها سلب می‌شود. آیا مفسد اخلاقی و زناها و فجایع در این مملکت بس نیست و این همه کورتاژها - سقط جنین‌ها بس نیست؟ حال می‌خواهند نطفه حرام را حلال قانونی ببخشند. خوبست اولیای امور خود به این حقیقت متوجه و تا اندازهای جلوی آنها را گرفته‌اند ناطق نتیجه گرفت که جز قوانین منظم قرآن که قوه قضائیه آن پیامبران و برگزیدگان از طرف خداوند و مجربانش روی ایمان و اطاعت در پی اجرای کامل آن به وسیله خود مردم می‌باشند. قانونی نخواهد توانست سعادت مردم را تأمین و خالی از اشتباه باشد. در اسلام دزدی باید دستش قطع و قاتل اعدام و زناکار سنگسار شوند تا خود عبرت سایرین و باعث تکرار این‌گونه اعمال نشود و زندان‌ها مملو از دزد - قاتل و جانی نباشد. ولی در هر کشوری و حتی در یک کشور چندین قانون متضاد وجود دارد. قانونگزار باید ترس از کسی نداشته باشد. تحت احساسات عده‌ای قرار نگیرد.

سپس حاج احمد صادق در باره تعدد زوجات در اسلام و فایده آن به حال اجتماع بحث نمود و در رد ادیان خارج از اسلام که حق تعدد زوجات از آنها منع و مواجهه با اشکالات فراوان شده‌اند اشاره نمود و مثال زد که فلان یهودی یا مسیحی به علت اعمال جراحی نمی‌تواند با همسر خود نزدیک شود و تا ابد از این وضع ناراحت و حق ازدواج مجدد ندارد چه موانعی در راه آنها وجود دارد طبعاً مردم نسبت به این قانون غلط ناسزاها می‌گویند.

این جلسه در ساعت ۲۱:۰۰ ختم و دنباله بحث صادق هفته آینده موکول گردید. ضمناً تعدادی اوراق چاپی که توسط حاج احمد صادق تهیه و چاپ شده بود بین حضار توزیع گردید. یک نسخه از آن به پیوست می‌باشد.

اخطار ساواک به آیت الله مهدوی کنی: تصمیمات شدیدی در مورد او اتخاذ خواهد شد!

نعمت الله نصیری: وجود اودر تهران موجب بر هم خوردن آرامش و فراهم می‌سازد!

در باره: محمدرضا مهدوی (کنی) فرزند اسداله

نامبرده بالا که امام جماعت مسجد جلیلی تهران است یکی از روحانیون افراطی و اخلاک‌گر است که تحریکات و اقداماتی در زمینه ضدیت مردم با یکدیگر به عمل آورده و همچنین فعالیت‌هایی در جهت خلاف مصالح مملکتی و اخلال در نظم عمومی انجام داده و رویه نامطلوب و ناصواب خود را همچنان دنبال می‌نماید و به نحوی که وجود مشارالیه در منطقه تهران موجبات بر هم خوردن نظم و آرامش عمومی را فراهم می‌سازد با ارسال خلاصه‌ای از سوابق وی به پیوست خواهشمند است دستور فرمایید نسبت به تشکیل کمیسیون امنیت اجتماعی و طرح موضوع و پیشینه یادشده نسبت به طرد وی اقدام قانونی معمول داشته و نتیجه را به این سازمان اعلام نمایند.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور - ارتشبد نصیری

مدیرکل اداره سوم - ثابتی

گیرندگان: ۱- وزارت دادگستری به منظور آگاهی و اقدام قانونی

۲- تیمسار فرماندهی ژاندارمری کشور (رکن ۲- دایره اطلاعات) جهت آگاهی و اقدام قانونی

۳- تیمسار ریاست شهربانی کشور به منظور آگاهی و اقدام قانونی.

در باره: محمدرضا مهدوی بازگشت به: ۵۲/۴/۱۹ - ۱۲۵ ۲۰ / ۳۴۱۶

خواهشمند است دستور فرمایید به نحو مقتضی نامبرده بالا را احضار و ضمن دادن تذکر، به وی تفهیم نمایند که در دستگیری اخیر او که متعاقباً آزاد شده از برخی از فعالیت‌های خلاف او چشم‌پوشی شده و به وی ارفاق گردیده است ولی در صورتی که بخواهد مجدداً رویه خلاف خود را دنبال کرده و با نتیجه‌گیری از تاریخ اسلام و تسری غیرمنطقی آن به اجتماع کنونی ایران در سخنرانی‌های خود متعصبین مذهبی را علیه رژیم تحریک و به‌طور تلویحی مطالب و موضوعات غیر واقعی بر روی منبر عنوان نماید، به هیچ وجه در مورد او اغماض نشده و تصمیمات شدیدی در مورد او اتخاذ خواهد شد. ضمناً کماکان از اعمال و رفتار روحانی مزبور مراقبت و از متن سخنرانی‌های او آگاهی حاصل کرده و نتیجه را به این اداره کل منعکس نمایند.

مدیرکل اداره سوم - ثابتی

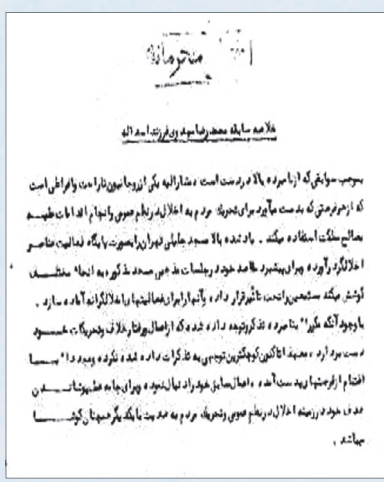
پس از حضور پرونده در اختیار بازجوی وی گذارده شود و ایشان اقدام نمایند. ۵۲/۵/۳۰

جناب آقای ... علیزاده نامبرده احضار و طبق دستور اداره کل سوم اقدام فرمایند. ۵۲/۵/۳۰

گزارشگر ساواک: مسجد جلیلی تهران به صورت پایگاه فعالیت عناصر در آمده!

خلاصه سابقه محمدرضا مهدوی، فرزند اسداله

به موجب سوابقی که از نامبرده بالا در دست است، مشارالیه یکی از روحانیون ناراحت و افراطی است که از هر فرصتی که بدست می‌آورد برای تحریک مردم به اخلال در نظم عمومی و انجام اقدامات

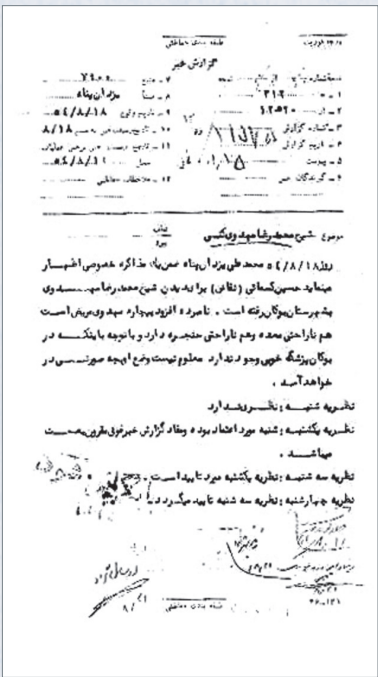


علیه مصالح مملکت استفاده می‌کند. یادشده بالا مسجد جلیلی تهران را به صورت پایگاه فعالیت عناصر اخلالگر در آورده و برای پیشبرد مقاصد خود در جلسات مذهبی مسجد مذکور، به انحاء مختلف کوشش می‌کند مستمعین را تحت تأثیر قرار داده و آنها را برای فعالیت‌های اخلالگرانه آماده سازد. با وجود آنکه مکرراً به نامبرده تذکر و توجه داده شده که از اعمال و رفتار خلاف و تحریکات خود دست بردارد، معهداً تاکنون کوچکترین توجیحی به تذکرات داده نشده نکرده و مجدداً با اغتنام از فرصت‌های بدست آمده، اعمال سابق خود را دنبال نموده و برای جامه عمل پوشانیدن هدف خود در زمینه اخلال در نظم عمومی و تحریک مردم به ضدیت با یکدیگر همچنان کوشا می‌باشد.

گزارشگر ساواک: بیماری آیت الله در تبعیدگاه

موضوع: شیخ محمدرضا مهدوی کئی

روز ۵۴/۸/۱۸ محمدرضا یزدان پناه ضمن یک مذاکره خصوصی اظهار می‌نماید حسین کسمایی (نقاش) برای دیدن شیخ محمدرضا مهدوی به شهرستان بوکان رفته است. نامبرده افزود: مهدوی مریض است هم ناراحتی معده و هم ناراحتی حنجره دارد و با توجه به اینکه در بوکان پزشک خوبی وجود ندارد معلوم نیست وضع او به چه صورتی در خواهد آمد. نظریه شنبه: نظری ندارد نظریه یکشنبه: شنبه مورد اعتماد بوده و مفاد گزارش خیر فوق مقرون به صحت می‌باشد. نظریه سه‌شنبه: نظریه یکشنبه مورد تأیید است نظریه چهارشنبه: نظریه سه‌شنبه مورد تأیید می‌گردد.



نظریه شنبه: نظریه یکشنبه مورد اعتماد بوده و مفاد گزارش خیر فوق مقرون به صحت می‌باشد. نظریه سه‌شنبه: نظریه یکشنبه مورد تأیید است نظریه چهارشنبه: نظریه سه‌شنبه مورد تأیید می‌گردد.



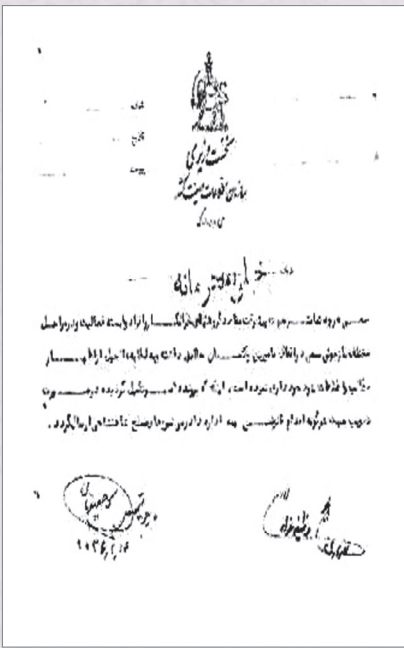
بازجویی از آیت الله مهدوی کئی من همواره دوستدار خدمت به مردم بودم

گزارش بازجویی: مشخصات متهم:

محمدرضا فرزند اسداله شهرت مهدوی



معروف به مهدوی کئی (شهرت سابق حاج باقری) دارنده شناسنامه شماره ۶۸ صادره از تهران متولد سال ۱۳۱۰ محل تولد کن شغل طلبه واقع در تهران میزان تحصیلات درجه اجتهاد در رشته علوم دینی متأهل دارای عیال و سه فرزند خدمت وظیفه عمومی را انجام نداده، تبعه دولت شاهنشاهی ایران، دین اسلام



مذهب شیعه اثنی عشری، ساکن فعلی تهران خیابان سرباز کوچه تقوی سوم تلفن ۷۵۹۶۰۷ سابقه نامبرده بالا از روحانیون افراطی مخالف دولت و از طرفداران جدی خمینی می‌باشد که در مجالس و محافل مختلف اقدام به



تبلیغات سوء می‌نموده که در سال ۲۵۳۱ دستگیر و برابر قرار تأمین روز ۲۵۳۱/۹/۱۶ شعبه ۵ بازپرسی دادستانی ارتش بازداشت و پس از رفع بیم تبانی از ناحیه مشارالیه طبق قرار تبدیل تأمین از زندان آزاد و سرانجام دادستان ارتش با قرار منع پیگرد شماره ۱۷ - ۳۱/۹/۱۷ بازپرسی شعبه ۵ دادستانی ارتش موافقت و قطعیت آن اعلام می‌گردد لیکن به سبب عدم توجه به تذکرات مقامات مسئول و سوءاستفاده از موقعیت خاص روحانیت در جهت خلاف مصالح مملکت فعالیت و مردم را به اخلاص نظم دعوت نموده و رویه نامطلوب و ناصواب خود را همچنان دنبال می‌نموده است لذا کمیسیون امنیت اجتماعی تهران یادشده را ممنوع المنبر و به یک سال اقامت اجباری در بوکان (از توابع آذربایجان غربی) محکوم لیکن وی همچنان به رویه خود ادامه می‌داده است.

گردش کار

به دنبال کشف یک گروه خرابکار و برانداز معتقد به ایدئولوژی اسلامی بر مبنای سوسیالیسم تحت عنوان گروه به اصطلاح مجاهدین خلق ایران در تهران و شهرستان‌ها که اعضای آن اقداماتی به نفع گروه موصوف انجام می‌دادند و اکثراً اعضای این گروه در سال ۲۵۳۰ دستگیر و عده‌ای موفق به فرار شدند که با آغاز زندگی مخفی به تلاش‌های خرابکارانه و ترور شخصیت‌های داخلی و خارجی پرداختند که با پیگیری‌های لازم مأمورین جهت دستیابی به این عناصر و دستگیری اعضای نظامی گروه موصوف و تحقیقات از آنان مشخص گردید نامبرده بالا یکی از افراد فعال و مرتبط می‌باشد که اقداماتی در زمینه‌های مختلف فوق به منظور پیشبرد مقاصد خرابکاران نموده که با تهیه طرح‌های مقتضی دستگیر و برابر قرار تأمین روز ۳۴/۹/۸ شعبه ۱۲ بازپرسی دادستانی ارتش بازداشت و ضمن رؤیت قرار صادره نسبت به آن اعتراضی ننموده ضمناً گزارش کلی گروه موصوف طی شماره ۲۴۴۸/۸۸/ک - ۳۴/۷/۲ به اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی ارسال گردیده است و در بازپرسی از محل سکونت یادشده مدارکی به شرح صورتجلسه پیوست کشف و ضبط گردید.

خلاصه اظهارات متهم
متهم فوق‌الذکر که از بدو بازداشت قویاً مقاومت و از اظهار حقایق خودداری می‌نمود سرانجام در نتیجه بازجویی مداوم مشارالیه ضمن تشریح فعالیت‌ها، ارتباطات و اقدامات خویش اظهار می‌دارد من روحاً



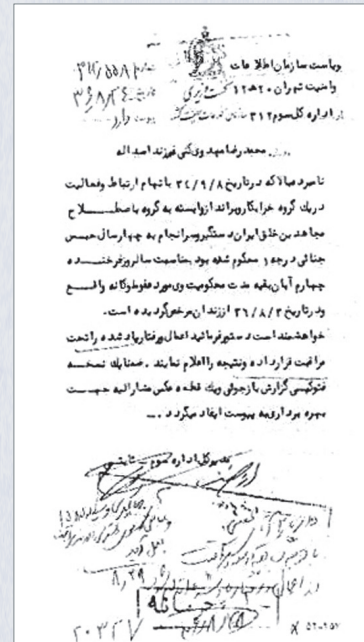
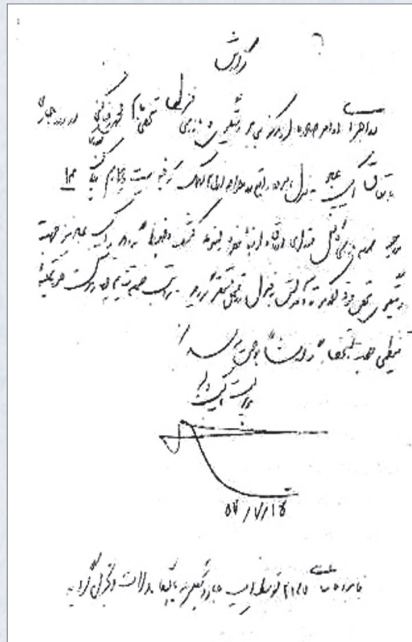
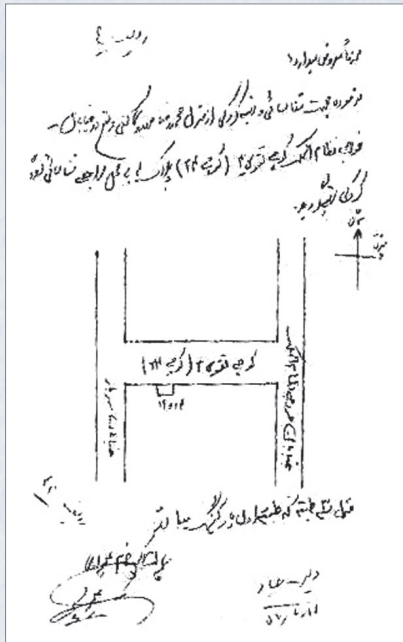
دوستدار خدمت به مردم بودم و بر همین اصل سعی به فعالیت داشتم و جهت رسیدن به هدف خود اقدام به تأسیس و تشکیل صندوقی (مسجد برگزار نماز جماعت متهم که اکثراً افراد فعال جهت بهره‌گیری و هدایت از سخنان این فرد در جلسات آن شرکت داشتند) نمودم که از این طریق با افراد مذهبی کمک نمایم و چون از دوران تحصیل لاهوتی را می‌شناختم (شیخ حسن لاهوتی مرتبط با تیم به اصطلاح نظامی گروه خرابکار و تروریست که دستگیر و بازداشت می‌باشد) تا اینکه پس از آزادی وی از زندان و ممنوع المنبر شدنش بدواً به عنوان تأمین مخارج شخصی او پول‌هایی دادم و به‌طور ماهیانه بین یک تا دو هزار تومان به او پرداخت می‌کردم تا اینکه مشارالیه از من تقاضای پول بیشتری را نمود که من هم ماهیانه دو الی ۵ و حتی مدتی ۱۰ هزار تومان به لاهوتی دادم می‌دانستم که لاهوتی مبلغی را صرف مخارج شخصی و مقداری از آن را خرج خانواده‌های زندانیان سیاسی می‌کند و انگیزه از این کار ایجاد حس تعاون و کمک به بیچارگان بود زیرا در تمام دنیا به اسرا و مجروحین کمک می‌کنند این جرم نیست اسیران را باید دستگیر و یاری نمود و من هم وجوهاتی را که در این زمینه پرداخته و به مصرف رسانیدم پول‌هایی بود که مردم جهت مراجع تقلید (به عنوان سهم امام، خمس، زکوة) چون آیت‌الله حکیم و خونی و شاهرودی و خمینی به من می‌دادند حتی بعضی از مواقع مردمی که سهم امام می‌دادند از من

اجازه می‌خواستند مقداری از وجوهات را به بعضی از خانواده‌های فقیر که مورد شناسایی خودشان بود بدهیم و من هم از این کار دریغ نمی‌کردم متهم می‌افزاید چند سال پیش در آب منگل با جوان باذوقی به نام افغانی (منظور متهم تیمور افغانی یکی از فعالین که بر اثر پیروی از دستورات متهم سبب آماده و عضوگیری افراد برای گروه‌های خرابکار و گسترش فعالیت‌های براندازی شده است) که در جلسات مذهبی درس‌هایی از عربی را به افراد شرکت‌کننده درس می‌داد آشنا شدم و چون طرز تدریس و ارائه نمایشات وی را پسندیدم با او دوست و صمیمی شدم تا اینکه شنیدم وی بعضاً در کلاس درس عربی صحبت‌های ضد امنیتی می‌نماید که پس از چندی دستگیر و بازداشت و به یک سال حبس محکوم شد پس از آزادی مجدداً به دیدار من آمد که من چندین بار مبالغی به وی کمک مادی نمودم و با روحانیون افراد خانواده زندانیان (منظور متهم خانواده خرابکاران، معدوم، محکوم متواری می‌باشد) ملاقات‌ها و ارتباطی داشتم ضمناً اظهارات سید محمد خوینی‌ها معروف به موسوی در مورد یادشده بالا در برگ شماره ۵ پیوست پرونده اتهامی می‌باشد.

نظر به

با توجه به محتویات پرونده و تحقیقات انجام شده و اعتراف صریح متهم به استحضار می‌رساند فعالیت متهم فوق‌الذکر به نفع گروه‌های خرابکار و برانداز که رویه آن ضدیت با رژیم مشروطه سلطنتی ایران می‌باشد محرز و مسلم بوده و از آن طریق علیه رژیم قانونی کشور غیر مسلحانه فعالیت داشته و با توجه به گزارش کلی گروه موصوف میزان فعالیت وی درجه یک می‌باشد مضافاً به این‌که مشارالیه فردی است فوق‌العاده متعصب که نه تنها به تذکرات و اقدامات قانونی توجیهی نداشته بلکه از موقعیت خویش سوءاستفاده و با سعی هر چه تمام‌تر جهت پیشرفت مقاصد گروه‌های خرابکار و افراد فعالیت و در مراحل مختلف بازجویی سعی در اغفال مأمورین و کتمان حقایق داشته و به لطایف‌الحیل از اظهارات مطالب و اطلاعات خود خودداری نموده است. اینک که پرونده امر تکمیل گردیده در صورت تصویب جهت هرگونه اقدام قانونی به اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی ارسال گردد.

بازجوی متخصص کوچه‌فغانی ۲۵۳۷/۲/۱۴
بازجو - وظیفه‌خواه



گزارش بازرسی از منزل: آیت الله مهدوی کنی

ساعت ۱۸:۰۰ پایان پذیرفت.
۱- یک جزوه ۱۱ برگی چاپی به نام مجموعه طرح سری یک قابل بررسی و مضره (از نظر اشکال)
۲- کتاب درد اهل قلم.
۳- کتاب مضره تکامل (مجاهدین خلق ایران)
۴- یک اعلامیه چاپی به نام آقای خمینی شامل شش برگ محتوی مطالب ضد میهنی
۵- سه عدد نوار سونی (بررسی شده) قابل بررسی و مضره محتوی مطالب و سخنرانی‌های ضد میهنی و مخرب می‌باشد. نماینده دادستان ارتش.
سرپرست اکیپ
نماینده ساواک
صاحب منزل

صورتجلسه
ساعت ۲۲:۰۰ روز ۵۷/۷/۱۵ از شهرت مهدوی کنی نام محمدرضا فرزند اسداله شغل واعظ پایه به نشانی محل اقامت خیابان سرباز کوچه سوم پلاک ۱۴ که توسط اکیپ به این نگهبانی معرفی گردیده است با حضور امضاءکنندگان زیر بازرسی بدنی به عمل آورده شد وسایل مشروحه زیر همراه داشته است:

- ۱- وجه نقد مبلغ ۱۵۴۳۵ ریال مبلغ پانزده هزار و چهارصد و سی و پنج ریال
- ۲- ساعت بغلی یک عدد
- ۳- دستبند زرد رنگ یک عدد انگشتر سفید یک عدد
- ۴- خودکار یک عدد، کلید یک عدد

در اجرای اوامر صادره از مرکز مبنی بر دستگیری و بازرسی منزل شخصی به نام محمدرضا مهدوی کنی در روز جاری به اتفاق اکیپ به منزل نامبرده واقع در خواجه نظام‌الملک کوچه بیست و چهارم پلاک ۱۴ مراجعه ضمن بازرسی کامل مقداری اوراق و... مضره و ممنوعه کشف و ضبط گردیده و اکیپ نیز جهت دستگیری شخص فوق‌الذکر تا آمدنش به منزل در محل مستقر گردید. مراتب ضمن تقدیم چهار برگ صورتجلسه تنظیمی جهت استحضار گزارش به عرض می‌رسد.

سرپرست اکیپ ۵۷/۷/۱۵ نامبرده ساعت ۲۱:۴۵ توسط اکیپ دستگیر و تحویل گردید. محترماً معروض می‌دارد:

به فرموده جهت شناسایی و تهیه کروکی از منزل محمدرضا مهدوی کنی واقع در خیابان خواجه نظام‌الملک کوچه تقوی ۳ (کوچه ۲۴) پلاک ۱۴ به محل مراجعه شناسایی شد و کروکی تهیه گردید.
منزل سه طبقه که طبقه اول پارکینگ می‌باشد...

صورتجلسه
در ساعت ۱۷:۰۰ روز شنبه مورخه ۵۷/۷/۱۵ از منزل محمدرضا مهدوی کنی فرزند اسداله واقع در خیابان نظام‌الملک کوچه بیست و چهارم طبقه سوم پلاک ۱۴ با حضور نماینده دادستان ارتش و امضاءکنندگان ذیل بازرسی به عمل آمد و مدارک، مضره‌ای بدست آمد این بازرسی بدون خسارت مالی و جانی در

از: اداره کل سوم ۳۱۲
تاریخ: ۳۶/۸/۲۴
به: ریاست سازمان اطلاعات و امنیت
تهران ۲۰ ه ۱۲
شماره: ۳۱۲/۵۵۸۱

در باره: محمدرضا مهدوی کنی فرزند اسداله

نامبرده بالا که در تاریخ ۳۴/۹/۸ به اتهام ارتباط و فعالیت در یک گروه خرابکار و برانداز وابسته به گروه به اصطلاح مجاهدین خلق ایران دستگیر و سرانجام به چهار سال حبس جنایی درجه ۱ محکوم شده بود به مناسبت سالروز فرخنده چهارم آبان بقیه مدت محکومیت وی مورد عفو ملوکانه واقع و در تاریخ ۳۶/۸/۳ از زندان مرخص گردیده است.

خواهشمند است دستور فرمایید اعمال و رفتار یادشده را تحت مراقبت قرار داده و نتیجه را اعلام نمایند. ضمناً یک نسخه فتوکپی گزارش بازجویی و یک قطعه عکس مشارالیه جهت بهره‌برداری به پیوست ایفاد می‌گردد.

مدیرکل اداره سوم - ثابتی
دایره ۲ آقای محسنی
با توجه به سابقه در مورد مراقبت از اعمال و رفتار یادشده اقدام شود.
۳۶/۸/۲۸
آقای جهانگیری وسیله ۱۵۸۵ و منابعی که به وی دسترسی دارند. مراقبت به عمل آید. ۸/۲۹

آیت الله مهدوی کنی در بازجویی: تألیفاتی در فقه و اصول و تفسیر قرآن دارم

بازجویی از محمدرضا فرزند اسدالله شهرت: مهدوی کنی

س - لطفاً هویت کامل خودتان را مرقوم
نمایید؟

ج - محمدرضا فرزند اسدالله مهدوی کنی دارای
شناسنامه شماره ۶۹ صادره از تهران متولد
۱۳۱۰ کن شغل روحانی و محل کار مسجد
جلیلی میزان تحصیلات در علوم دینی اجتهاد
متأهل تبعه حکومت ایران از خدمت معاف
شدهام دین اسلام مذهب اثنی عشری مقیم
شهرستان تهران خیابان سرباز کوی تقوی
پلاک ۱۴ شماره تلفن ۷۵۹۶۰۷. محمدرضا
مهدوی کنی

س - تعهد نمایید سئوالات را در کمال صداقت
و با در نظر گرفتن مقدمات ملی و مذهبی
پاسخگو باشید؟

ج - متعهدم. محمدرضا مهدوی کنی

س - هرگونه سابقه احضار یا بازداشت،
محکومیت، تحت تعقیب بودن را دارید یا قید
تاریخ، علت، محل و سرانجام مرقوم نمایید؟
ج - ظاهراً در سال ۵۱ یک بار چند روز بازداشت
شدم و در سال ۵۴ نیز دو ماهی بازداشت شدم
ولی در دوران بازجویی به مدت ۴ سال محکوم
شدم علت محکومیت اتهام اقدام علیه امنیت
کشور محمدرضا مهدوی کنی

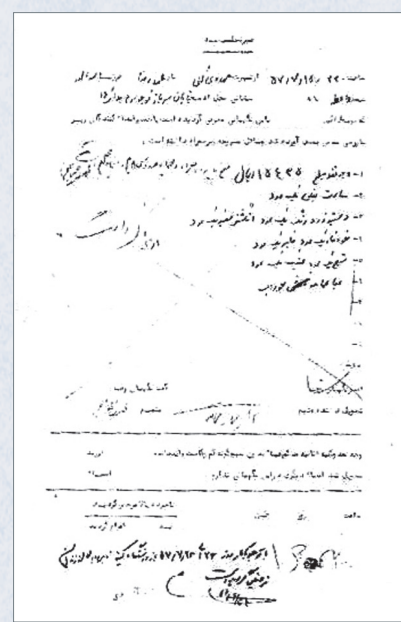
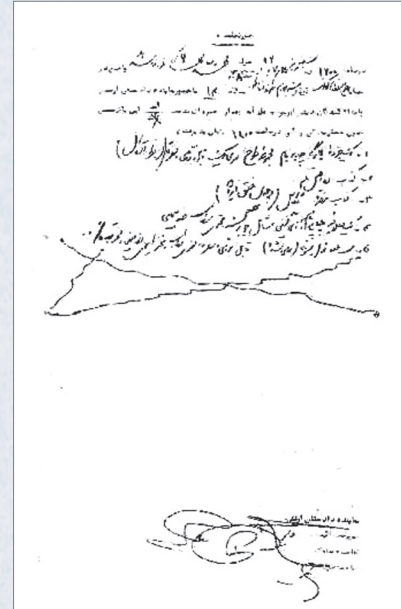
س - چنانچه سوابقی از شرکت و عضویت
در اجتماعات و اتهامات و احزاب و گروهها،
تظاهرات و اعتصابات و غیره داشته و به نحوی

از انحاء دخالت نموده‌اید مشخص کنید؟
ج - من هیچ‌گونه سابقه در اجتماعات و احزاب
ندارم در اعتصاب روز یکشنبه گذشته امضای دارم
محمدرضا مهدوی کنی
س - دوستان و معاشرین نزدیک خودتان را با
مشخصات و نشانی کار و سکونت و تلفن معرفی
نمایید؟

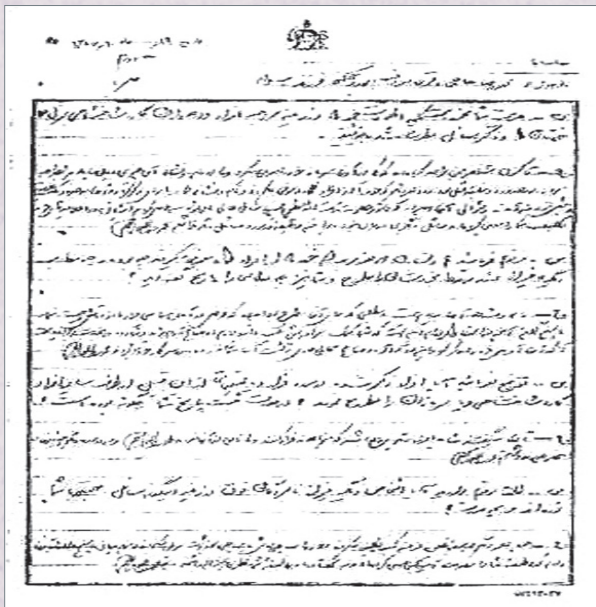
ج - دوستان من معمولاً روحانیون تهران می‌باشند
که عده‌ای از آنها دوستان دوران تحصیلی من
می‌باشند و عده‌ای مربوط به مسجد هستند و
آنها عبارتند از: آقایان جلیلی متولی مسجد جلیلی
و آقای حاج دیانت و آقای اتابکی و رجب‌زاده و
احسان و حاج سبحانی که متدعیان صندوق
خیریه مسجد می‌باشند از دوستان روحانی آقایان
آیت‌الله آشتیانی مدرس و متولی مدرسه خان
مروی و آیت‌الله سید رضی شیرازی و سید علی
گلپایگانی و سید محمد بهشتی و سید عبدالکریم
موسوی که بحثهای فقهی و علمی با آنها دارم
آدرس آقای شیرازی مسجد شفا واقع در خیابان
پهلوی و گلپایگانی یوسف‌آباد بهشتی اجمالاً
خیابان قدیم شمیران و آقای موسوی خیابان
نصرت امیرآباد مسجد امیرالمؤمنین. محمدرضا
مهدوی کنی

س - اقوام و بستگان درجه یک نسبی و سببی
خودتان را با مشخصات بفرمایید؟

ج - بستگان نسبی عبارتند از: برادران آقایان
مرتضی (محمداباق) و مهدی و حسن و حسین و
خواهران بانوان سکینه، ربابه و بتول مادرم به نام
فاطمه (و سببی همسر به نام قدسیه سرخ‌های)
و سه فرزند به نام آقای محمدسعید و مریم و
مهديه. محمدرضا مهدوی کنی
س - اقوام و بستگان و آشنایان خودتان را در کادر



۵- تسبیح یک عدد عینک یک عدد
۶- عبا عمامه جوراب
افسر نگهبانی وقت
کمک نگهبان وقت
تحویل دهنده متهم
متهم مهدوی کنی
وجه نقد و کلیه اثاثیه مذکور عیناً بدون
هیچ‌گونه کم و کاست به اینجانب فرزند
تحویل شد اشیاء دیگری در این نگهبانی ندارم.
امضاء ساعت
روز طبق
نامبرده بالا مرخص گردید
به اعزام گردید
با توجه به آمار روز ۲۲ الی ۵۷/۷/۲۳ بازداشتگاه
کمیته نامبرده بالا از زندان ترخیص گردیده
است ۵۷/۷/۲۴



**آیت الله مهدوی کنی در بازجویی:
شما به برادر کشی کمک نکند**

بازجویی از محمدرضا حاجی باقری
معروف به مهدوی کنی فرزند اسداله

س - هویت شما محرز است کلیه اطلاعات خود را در زمینه مراجعه افراد و درجه داران گارد شاهنشاهی به منزل خودتان و ذکر مسائل مطرح شده بنویسید.

ج - تاکنون سه نفر به من مراجعه کرده اند که یکی از آنها سرباز خود را معرفی کرد ولی از نام و نشانی آن چیزی به میان نیامد مراجعه این سرباز در حدود دو هفته قبل بود و دو نفر دیگر که خود را از افراد گارد معرفی می کردند و نام و نشانی خود را ذکر کردند و آنها در حدود یک هفته پیش نزد من آمدند و سؤال آنها این بود که دستور حضرت آیت الله العظمی خمینی شامل حال ما می شود من عرض کردم ایشان در اعلامیه های خود تکلیف شما را معین کرده اند مسائل دیگری در میان نبود زیرا من وظیفه ای در مورد مسائل دیگر نداشتم محمدرضا مهدوی کنی س - مرقوم فرمایید نام و نشانی دو نفر مزبور که خود را از افراد گارد معرفی می کردند چه بوده و چه مطالب دیگری غیر از مسئله مربوط به خودشان را مطرح و شما نیز چه مطالبی را پاسخ گفته اید؟

ج - نام و نشانی آنها بیامد نیست و مطلبی که برای آنها مطرح بود این بود که غرض از آمدن ما یعنی فرار ما از ارتش چیست من در پاسخ گفتم آنچه من استنباط کرده ام این است که شما کمک به برادر کشی نکنید و امید دارم اوضاع آرام شود و شما دو باره به خدمت برگردید و علت آنکه آنها آدرس خود را ذکر نکردند این بود که اگر اوضاع به حال عادی برگشت آنها بتوانند دو باره به سر کار خود برگردند محمدرضا مهدوی کنی

س - توضیح بفرمایید آیا افراد ذکر شده در مورد فرار و یا تصمیماتی از این قبیل از طرف سایر افراد گارد شاهنشاهی و یا سربازان را مطرح نمودند؟ در صورت مثبت پاسخ شما چگونه بوده است؟

ج - آنها می گفتند شاید افراد دیگر هم باشند که می خواهند فرار کنند ولی نامی از آنها نبردند و من در مورد دیگر پیشنهاد بخصوصی نداشتم محمدرضا مهدوی کنی

س - لطفاً مرقوم دارید آیا اشخاص دیگر غیر از نامبردگان فوق در زمینه اینگونه مسائل صحبتی با شما نموده اند و به چه صورت؟

ج - چند نفر دیگر به وسیله تلفن از من کسب تکلیف می کردند و خود را سپاهی دانش یا سپاهی بهداشت معرفی می کردند و من هم همان پاسخ بالا را به آنها دادم که وظیفه شما را حضرت آیت الله خمینی تعیین نموده اند و من شخصاً نظری نمی توانم داشته باشم محمدرضا مهدوی کنی

نیروهای مسلح شاهنشاهی و وزارتخانه های دولتی با مشخصات بفرمایید؟
ج - در نیروهای مسلح آشنا و قوم خویشی ندارم تنها برادرزاده ای دارم به نام آقای مصطفی قاموسی که می گوید در وزارت علوم استخدام شده و مشغول کارم...
س - مسافرت های خارج از کشور خود و خانواده را با قید علت، مقصد، همراهان و مدت اقامت مشخص کنید؟

ج - چند سفر به عربستان سعودی و دو سفر به عراق به قصد حج و زیارت مشرف شده ام در یک سفر حج و عتبات تنها همراه من همسرم بوده است و مدت اقامت در حج یک ماه در عراق حدود دو ماه.

س - اقوام و بستگان و آشنایان خودتان را خارج از کشور با تعیین محل اقامت و علت و نشانی بیان کنید؟

ج - در خارج از کشور کسی را ندارم محمدرضا مهدوی کنی
س - مطالعات و تألیفات خودتان را با ذکر منابع مورد استفاده مشخص و مرقوم نمایید؟
ج - مطالعات من به تناسب شغل و تحصیلات معمولاً در رشته مسائل دینی و فقهی و تاریخ می باشد و تألیفاتی در فقه و اصول و تفسیر قرآن می باشد منابع مورد استفاده به تناسب کتب دینی و فلسفی و اخلاقی است و قرآن مجید بزرگترین منبع در این موضوع است. مهدوی کنی

س - دوستان و آشنایان و بستگان خود را که دارای سابقه احضار، بازداشت، محکومیت یا تحت تعقیب را داشته و دارند، با مشخصات کامل و وضعیت کنونی معرفی کنید؟
ج - از دوستان کسی که در معرض این مورد باشد به یاد ندارم مگر همان دوستانی که در مورد محکومیت سابق با آنها بودم که اینک نیز در زندان می باشند. محمدرضا مهدوی کنی

س - افراد مورد نظرتان را در پاسخ فوق با مشخصات معرفی نمایید؟

ج - آیت الله طالقانی و آقایان هاشمی و لاهوتی. محمدرضا مهدوی کنی
س - شما به اتهام اقدام علیه امنیت کشور و تحریک مردم و تشویق آنان به تظاهرات و ایجاد بلوا آشوب دستگیر شده اید در این مورد چه می گوید؟
ج - من این اتهام را جدا تکذیب می کنم و هیچگونه شهادتی بر این مسئله موجود نیست و بلکه شواهد موجود کاملاً برخلاف آن دلالت دارد من همیشه مردم را به حفظ نظم و آرامش دعوت می کنم چه در مجالس مذهبی و چه در مسائل خصوصی و اصولاً آشوب و بلوا با شغل و سوابق من سازگار نیست. محمدرضا مهدوی کنی
س - اظهارات خودتان را چگونه گواهی می نمایید؟
ج - اظهارات خود را با امضاء گواهی می کنم. محمدرضا مهدوی کنی

